

۷۶۸۱-فن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: الترغیب (فقه فعی)

مؤلف

موضوع

شماره قفسه: ۷۷-۷۸-۸۸



شماره ثبت کتاب

۷۸-۰۵

۸۴۷۵



شماره
۱۳۸۲

۷۶۸۱-فن

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب الترغیب (فقدت فعی)

مؤلف

موضوع

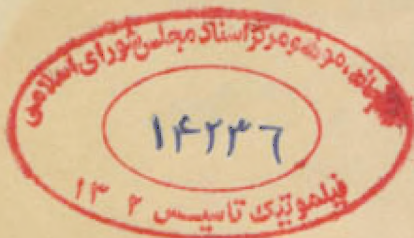
شماره قفسه ۸۰۸-۷۰۷



شماره ثبت کتاب

۷۸۰۰۵

۵۴۷۵



شد
۱۳۸۲



فصل اول در بیان احوال و اسباب
فصل دوم در بیان احوال و اسباب
فصل سوم در بیان احوال و اسباب
فصل چهارم در بیان احوال و اسباب
فصل پنجم در بیان احوال و اسباب
فصل ششم در بیان احوال و اسباب
فصل هفتم در بیان احوال و اسباب
فصل هشتم در بیان احوال و اسباب
فصل نهم در بیان احوال و اسباب
فصل دهم در بیان احوال و اسباب

فصل اول در بیان احوال و اسباب

فصل دوم در بیان احوال و اسباب

فصل سوم در بیان احوال و اسباب

فصل چهارم در بیان احوال و اسباب

فصل پنجم در بیان احوال و اسباب

فصل ششم در بیان احوال و اسباب

فصل هفتم در بیان احوال و اسباب

فصل هشتم در بیان احوال و اسباب

فصل نهم در بیان احوال و اسباب

فصل دهم در بیان احوال و اسباب

پس اتباع سید المرسلین لازم و فرض باشد که ترک آن بهر حال روا
 اما حدیث قوله صل الله علیه وسلم من ضيع شئني خربت عليه
 شفاعتي يعني هر که ضایع کند شئ مرا حرام باشد و شفاعت
 من و عنه صل الله علیه وسلم من اوجعني فقد اوجع
 و من اوجعني فقد اوجعني و من اوجعني كان معي في
 الجنة يوم القيمة مع حدیث جان باشد که هر که زنده دار
 شد و زنده گشتی که زنده داشت باشد مرا و هر که زنده
 دار مرا و زنده گشتی که زنده داشت باشد مرا و هر که زنده
 دار مرا باشد من روز قیامت در جهنم و اوجعني است
 رسول صل الله علیه وسلم در آن باشد که مؤمن شراب او را و
 کد است بکند و در آن کلمه آن بر و زنده آدم و زنده
 کان او اتی فریضه است لقوله صل الله علیه وسلم طاب العلم
 فریضه علی کل مسلم و مسلمی مستقول کرده و تا میخیزد نیست
 رسول علیه السلام باشد و احکام نماز که از و انفسن آن جان
 نیست بدانند تا نمازش درست باشد اگر کسی سرانگ نه اند
 چون ترک کند نمازش را درست باشد و فر و اوجعني است
 ماند و از جمله زبان کاران کرده و پس حکم مران کسی که حویلی

از ظلمت

نماز جایز است
 حکم نماز جایز است

از ظلمت جمل بیرون آورد و در روز نور علی در آن و عمل نیک با علم
 بسیار است و علی زبیر با جمل اندکیست قال صل الله علیه وسلم
 ان فی کل عمل مع العلم کثیر و کثیر العمل مع الجهل قليل
 پس هر که با علم بی وقت نماز جماعت بکواند با وی بکار دهد
 او را ثواب هر روز میدهد که در روز قیامت صدای بکار گشته باشد
 خداوند در حدیث آمده قال صل الله علیه وسلم من لم یس
 مع الجماعة اخطاه الله تعالی اجر الف شهید الذین یصلون فی
 سبیل الله محبتین مقبلین غیر مدبرین در حدیث آمده است
 جای دیگر قال صل الله علیه وسلم من لم یس مع الجماعة
 جاز بحر فی علی باب اجدکم فی غیبتی بعد کل یوم خمیس مرار
 فعلی یقی علی حدیث من در نهانی قال کما یأمر رسول الله قال
 که کک مثل صلوات اخیان شان این حدیث جان بوقت روز
 سطر صل الله علیه وسلم صحابه کرام و ان الله علیهم احکام صلو
 تعلیمی کرده و مو و مثل بی نماز کون مثل جویت روان بر بر
 خانه یکی از شما باشد پس او هر روز بی بار در آن جوی روان عمل
 کند هیچ در حدیث بیچ چو بر اندام او ماند باران نغسینه باران
 الله آنکه نغس رسول صل الله علیه وسلم مثل بی نماز تخم

هر که پنج نماز جماعت بکراهِد هیچ گناهی بر وی باقی نماند و روى عیسی
خطاب رضی الله عنه عن ابی بنی علی الله علیه و سلم انه قال کُنْ مِنَ الْفَرَقِ
بَيْنِ الْأَسْلَافِ وَالْأَوَّلَاءِ السُّكُوتُ مِنْ بَيْنِ الْقُلُوبِ عَامِدًا
فَقَدْ كُنْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَأَيْتُ فِي رُؤْيَايَ أَنْ يَكُنَّ رُؤْيَايَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
كَرُّهُهُ وَرَأَيْتُ فِي رُؤْيَايَ أَنْ يَكُنَّ رُؤْيَايَ
بِكِ غُلَامٍ عِنْدِي تَرِيَابِيَّةً يَكُنُّ عِنْدَ ابْنِ رُوَيْلٍ بِرَبِطٍ
دَرْبَابٍ وَبِئْسَ وَأَنْ أَيْبَسَ وَتَأْخُذَ السُّكُوتُ عِنْدَ نَفْسِي
أَزَامَامٍ أَظْمَ أَبُو سَعْدٍ عَنِ اللَّهِ دُوْرُ رُؤْيَايَ بِيَكِ رُؤْيَايَ
أَيْبَسَ هَرَكَةُ بِيَكِ بِيَكِ رُؤْيَايَ بِيَكِ رُؤْيَايَ
تَأْخُذَ شَهَادَةً بِأَيْبَسَ وَرُؤْيَايَ بِيَكِ رُؤْيَايَ
سَهْ سَبَا رُؤْيَايَ بِيَكِ رُؤْيَايَ بِيَكِ رُؤْيَايَ
وَأَبْنِ رُؤْيَايَ بِيَكِ رُؤْيَايَ بِيَكِ رُؤْيَايَ
يَنْفَعُ كَفَّةً أُنْدَمِنْ تَقَاوُنَ بِالسُّكُوتِ مَنَعَ اللَّهُ سَهْ كَلِمَةً
الشَّهَادَةُ عِنْدَ التَّرَجُّعِ أَيْ يَنْفَعُ كَفَّةً أُنْدَمِنْ تَقَاوُنَ بِالسُّكُوتِ
بِجِ نَمَازٍ رَاحِقٍ تَعَا كَلِمَةً شَهَادَتٍ وَفِي مَرَدِّهِ أَرْبَاعًا أَوْ بَارِ

روایت
از امام
علیه السلام

دارد

بَارِ بَعْدَهُ بِأَلَّهِ مَرَدِّهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
بَيْنَ السُّكُوتِ مِنَ الْكَلَامِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَنْفَعٌ جَمْعٌ كَيْدِيَانِ لِدَوْنِهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَكَيْدِيَانِ لِدَوْنِهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَنْفَعٌ جَمْعٌ مِنَ السُّكُوتِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بِجِ كَيْدِيَانِ دَوْنِهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
تَقَاوُنَ دَوْنِهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بِأَيْبَسَ جَالِ الْكَلِمَةِ نَزَلَ كَلِمَةً بِشَرْطٍ فَوْضَلَتْ بِرُؤْيَايَ
مُحَافِلٍ وَبَالِغٍ وَبِأَيْبَسَ بِيَكِ رُؤْيَايَ بِيَكِ رُؤْيَايَ
كَرُّهُهُ وَرَأَيْتُ فِي رُؤْيَايَ أَنْ يَكُنَّ رُؤْيَايَ
بِأَيْبَسَ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَفِي رُؤْيَايَ بِيَكِ رُؤْيَايَ بِيَكِ رُؤْيَايَ
كَرُّهُهُ وَرَأَيْتُ فِي رُؤْيَايَ أَنْ يَكُنَّ رُؤْيَايَ
فِي رُؤْيَايَ بِيَكِ رُؤْيَايَ بِيَكِ رُؤْيَايَ
وَأَجْمَاعُ أَمْتٍ بِنَاكٍ بَارِ وَبِأَيْبَسَ قَائِمٌ وَشَرِيفِيَّتُ نَائِبِ
كَرُّهُهُ وَرَأَيْتُ فِي رُؤْيَايَ أَنْ يَكُنَّ رُؤْيَايَ

طريق الصلوات

آن

طريق فضیلت نماز

[illegible]

[illegible]

مجلس خاص و محبوب
یعنی مجلس

مجلس

ترا من نامشود و چه کار کنیم زن را شاید بیرون آمدن
 چنان بیرون آید و عاقبت رفتن او بسیار فرموده و خجاست بیشتر
 فصل کعبه از هر مائده الحرام و حلاله و ولایت آورد که در نماز
 ربع یا در آن روز برهنه شود و نماز خواند نزد یک امام بوضو
 و محمد رحمة الله و در یک امام ابو حنیفه و عاقبت با طاهر شدن
 و چنان نماز خواند و بعد از آن نیت سبک عفو است
 و این دو روز است که در میان این دو سبک است رحمة الله
 و کشف ربع یا در آن روز یا کما کان دون النصف انما قلنا
 اما فتوی بر قول امام ابو حنیفه و محمد است رحمة الله که اگر چهار یک
 ساق ووی برهنه شود یا آن نماز خواند و منجس اگر ربع یا
 یا باز و یا ربع بسنه یا بسیار یا ربع تک یا ران یا ربع سدرین
 یا قدام یا ربع پیش یا ربع دبر یعنی پس یا ربع موی او برهنه شود
 نمازش جایز نباشد و بروایت دیگر موی بیشتر مثل بغ و کلبه
 عورت نیست اما صحیح آنست که موی بیشتر مثل بغ و کلبه
 عورت است تا اگر ربع موی چغدن از او برهنه شود و چنان
 ربع زانو و یا سینه و یا دبر و یا ذکر و یا خصین نماز خواند
 و بروایت دیگر ربع مقدار در می جایز است قیاس بر آنست مقدار در می

مطابق

[illegible]

که با جوج و با جوج بجانب کعبه نشاند آمد و در قول عا که ما در جوم
قبله میانه مغرب است یکی مغرب تابستان و یکی مغرب زمستان
تابستان آفتاب بطرف جیب کعبه فرو رود و زمستان در طرف
راست کعبه در میان این هر دو مغرب هر جا که روی آورده
بهره اما اولی و مشیت آن به که چهار دانگ بردست راست
خود و دو دانگ بردست چپ خود میان این چهار دانگ و دو
دانگ روی آورده روی وی بخنده راست آید مقدسان و محاسن
که درین علم بصارت داشتند تقدیر کرده اند که محراب شافعی
مذهبان هر از پیشکافرو سوی کعبه افتاده است و بنا بر
است که گفته اند جنسی مذهب را شاید بمحراب شافعی مذهبان
نماز کنند و این روایت در مکتوب مشعوهی است اما در قنوی
ملفوظ ناصری عین این آورده است که قبله ما میان دو مغرب
است یکی مغرب تابستان و دیگری مغرب زمستان اگر چنانچه
گزاره که بیرون این دو مغرب است نماز روا نباشد اما در
میان این دو مغرب هر جا که روی آورده و بگزاره روا باشد و در
قنوی طهرانی می گوید که قبله الحمد و ما یصل فیها بین الحرمین
والاکن التمام یعنی قبله اهل هند و آن متصل به سمت میانه

بکدارد
ج

در این کتاب است و بعضی از عارفان گفته اند که قبله ما کعبه
در قبله عالم که حقیقتا همان بیت المعمور است و قبله که ویان و جمله
عین کرب است و مطلوب همه رسای خداوند است **فصل**
در وقت اولی مکتوبه شب بدانکه اداء ای صلوته در
وقت اولی است دلیل کتاب و خبر ما کتاب فقهیه تعالی فیما فی الله
چین نمشون و چین نمشون و که الحمد لله السموات و الارض
و عشیما و چین تطهرون و الله ما تعاقی الله تعریف امل است
که مراد از چین نمشون نماز تمام و نماز خفص است و از چین نمشون
مراد نماز با ملاد است و عشیما مراد نماز دیگر است و چین
تطهرون مراد نماز پیشی است و این دلیل است بر این وقت
و بر گزاردن پنج نماز اما دلیل خبر موهبه علیه السلام اثبتی جبریل
علیه السلام عند البیت فی یومین و قوله علیه السلام
ان للشکوة اولی و آخری یعنی حدیث اول اینست که امامت
کرم و جبریل نزد یک کعبه دو روز و معنی حدیث دوم اینست
بدست کسی که موقوف هر نمازی را اول و آخر است و شرح این هر دو
حدیث تمامی در فصل اوقات مکتوبه گفته خواهد شد

فصل هفتم در کیفیت نیت نماز و وضو بدانکه خداوند
فرمود است بیدلیل کتاب و خبر اما کتاب قوله تعالی و ما امرنا
الا لیعبدوا الله مخلصین که الذین یعنی صومعه و صومعه
نندگان مکرانک بپرستند خدای تعالی را با حلاص خلص
مکرمینت و اما خبر قوله علیه السلام الاغالی بالنیات یعنی نیت
است که کارها معینر نیتهاست و الحاصل نیت در نماز و وضو
است و باید که میان نیت و میان تکبیر اول فاصله نکند بعلی
آن عمل مانع اتصال باشد و شرط نیت آنست که بداند که کدام
نمازی که را به چه در قنای طهری آورده است که منفرد محتاج
نیت است اول آنکه نیت کند که کدام نمازی که را به و دوم آنکه
نیت کند که برای خدای می که را به و سوم آنکه نیت توجه بکعبه
کند و امام نیز هم محتاج بدین سه چیز است در قنای و بعلی می که
که نیت امامت مردان بر امام واجب نیست تا اگر مردی نماز
و قنای خویش می که را به جماعتی از مردان بدو افتد آنست که نماز ایشان
روا باشد اما در حق زنان اگر زنان در آخر صغیر باشند و افتد
کند و روا باشد باینکه امام نیت امامت ایشان کند اما اگر
زنان حایه ایستند که آنجا فساد و صلوة مردان بود یعنی در

سهرای مردان ایستند درین صورت اگر امام نیت امامت
کند اقتدای ایشان باجماع درست بود و اگر امام نیت امامت ایشان
نکند اقتدا و زنان نزد یک علقه و نیت الله درست باشد
و نزد یک امام زعفریست باشد از آنکه می نیت امامت زنان
برای نیت اقتدا و ایشان شرطی دارد و این روایت در باب
زنیست در منظومه و قصه امانه النساء لیکن شرط نیت اقتدا
در قنای و بعلی می که در قنای حیاتی آورده که مرد نماز
ایستاد و نیت کرده که امامت نکند بکسی را جماعتی بیامند و افتد
کردند نماز ایشان روا بود و اگر امام سو کند خود و بعد که امام
نکند چانت نشود در بین خود از آنکه سو کند خود و که اما
نکند و او نیت کرده است اما از مقتدیان روا بود تا بر آنکه
نیت امامت مردان شرط نیست اما مقتدی محتاج است
بدان سه که در منفرد کعبه و چهارم و آن آنست که نیت اقتدا
با امام کند و این روایت در قنای طهری است اما در حضور
قدوری میگوید که مقتدی محتاج است بدو نیت یک نیت صلوة
و دوم نیت متابعت امام و روایت قدوری نیت
و مقتدی محتاج الی تین نیت الصلاة و نیت المتابعة

مطلب اقتدای زنان با مردان

نیت لله تعالی و نیت کعبه ذکر نکرد از آنکه هر دو نیت در نیت
 امام ضمایا حاصل می آید و در متقی عین این روایت آورده و بیان
 روایت اینست که نیت کعبه عند المبدأ من نیت الصلوة ثم لا
 این همه نیتها که در حق امام و مقتدی و متقدمیت بدل و نیت
 است اما نیتها که در حق است نزدیک تا اگر نیت نیت نیت
 بدل نکند نیتها را نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 کند روا باشد اگر مقتدی در نیت ایقده نیت بالا امام گوید در نیت
 باشد اما نیتها را نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت امام و عبارتی که جامع آن نیت از نیت است نیت نیت
 آن اصلی فرض فرض الوقت کعبه تعالی و نیت نیت نیت نیت
 واقده نیت نیت امام و نیت هر فرض نیت نیت نیت نیت
 و اعداد رکعات نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 رکعت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 عصر الوقت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 رکعات نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و در نماز و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت

۱۵۴۶۵
 نیت نیت نیت

النیت لله تعالی و نیت کعبه واقده نیت نیت امام و نیت
 هم برین طریق کند نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 و نیت نیت کعبه و نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نماز نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 العشاء نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 نیت العشاء نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 اما نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 روایت میکند عایشه ریحی الله عنها و عبد الله عمر ریحی الله عنهما که
 رسول صلی الله علیه و سلم وقتی دو رکازی و وقتی چهار رکازی و بعد از آن دو
 و در آن چهار رکعت اولی فایحه یکبار و آیه الکبری سه بار و در رکعت
 دوم فایحه یکبار و قل سوا الله احد سه بار و در رکعت سوم و
 یکبار و قل اعوذ برب الفلق سه بار و در رکعت چهارم فایحه یکبار
 و قل اعوذ برب الفلق سه بار هر که این چهار رکعت نماز یکبار صدای
 تعالی نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت نیت
 من صلی از نیت رکعات بعد العشاء کان له ثواب ليلة القدر

نیت نیت نیت

نیت نیت نیت

واصله

در رستهای شب و روز فرضیت را آن خواند و با باشد خلع امام را
 محمد بن ابی حمزه روایت کرده است که رسول علیه السلام در رستهای
 قبل یا آنها الکافون و قل هو الله احد خواند و در چهار رکعت
 سنت نماز پیشین چهار قل خواند و در دو رکعت سنت نماز پیشین
 بعد از فرض معقودین خواند و در دو رکعت سنت نماز شام جان
 خواند که در دو رکعت سنت نماز با مقاد و در دو رکعت سنت نماز
 خفتن خواند که در دو رکعت سنت نماز پیشین خواند و در
 حدیث آمده است که هر که در رستهای این سوره بخواند جلدی نغالی
 او را از درد دندان و قوخل نگاه دارد سید امام ابو نوح رحمه الله
 حدیثی روایت کرده با سند درست از رسول علیه السلام هر که چهار
 رکعت نماز کزانه پیش از نماز دیگر ضایع نماز نواب عبادت دوازده
 ساله در دیوان وی ثبت گرداند و در هر رکعتی فاتحه و سون و العشر
 بخواند و گزاردن این نماز سبب بقای ایمان است و در هر رکعت
 و قادی برای آورده است که امام زاهد محمد بن ابی حمزه را نمیشد
 سوزی حمد الله در پی میگفت این حدیث بیرون آمد که هر که بخند
 از سنت نماز شام دو رکعت نماز کزانه بخت نفل و خواند در هر
 رکعتی فاتحه یکبار و آیه الکرسی یکبار و شهادت الله یکبار و قل هو الله احد

حدیثی است از ابو نعیم

پنج بار و قل هو الله رب العالمین و قل اعوذ برب الناس یکبار یا رضا
 آن سوره را از سجده و این نماز را نماز اوایان خوانند و من رست نمازی
 که از باب الاوایان خوانند بنده مومن چون فردای قامت
 پیر از کور بر آید آن روز نکند که ای ولی خدای بر من گذر که طریق تو
 بر من است مادر مومنان یغصه رضی الله عنها دختر امیر المومنین
 رضی الله عنه روایت میکند که از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 شنیدم که هر که بعد از هر سه بار این تسبیح بگوید تو کلمات غائی
 الکی لا یموت شیخان الله والحمد لله رب العالمین خداوند
 تعالی نواب عباد ساله عبادت در دیوان وی ثبت کند و تسبیح
 از رسول علیه السلام حدیثی روایت کرده است با سند درست
 فاتحه یکبار و شهادت الله تا آخر آیت جنای پیش از این گفته شد و در
 آخر بگوید و انما نغاک ذلک من الشا عین ایمان و در از زوال نگاه
 دارند که این نماز سبب بقای ایمان است و اگر کسی این نماز را بخت
 حفظ نماز حق تعالی او را حفظ روزی کند و این نماز در قیام کزانه
 اولیست از آنکه در حدیث آمده است لا تسکون فی المسجد الا بالکسوة

حدیثی است از ابو نعیم

یعنی نیست نماز در مسجد مکرر و غیره یعنی نیست فصلت نماز در مسجد مکرر
 فریضه را از رکال لا صلوة نمی است و این نمی فصلت است در قنای محی
 بلخی رحمه الله آورده که جمعه را در رکعت شصت است چهار پیش از خطبه
 و فرض و شش بعد از فرض و این قول را ابو یوسف رحمه الله گرفته است
 اما این دور رکعت آخر است روز جمعه است یا شصت جمعه نزدیک
 ابو یوسف رحمه الله شصت جمعه است و نزدیک امام ابو حنیفه و محمد رحمه الله
 شصت روز جمعه است فایده این خلاف جای پیدا آید که بعد از نماز
 فرض چهار رکعت گزارد و دو تکبیر از نزدیک امام ابو یوسف بزرگارشوه
 و نزدیک امام ابو حنیفه و محمد بزرگارشوه و بعضی از مشایخ گفته اند که این
 دور رکعت یک هفته باید گزاره و هفته دیگر بی از برای تکبیر افضیان
 در گزاردن این دور رکعت غلو کنند شیخان را باید که از برای رفع ایشان
 یک هفته نگذارند و هفته دیگر بگذارند اما در بار ما باید که نگذارند
 که افضیان در بار ما نیست درین زمان فتوی برینست که هر هفته
 این دور رکعت نماز باید گزاره که رسول علیه السلام فرمود است هر که
 این دور رکعت نماز بگذرانید و در هر رکعتی الحمد یکبار رو قل هو الله احد
 سه بار و معتقدین یکبار بخوانند خدای تعالی او را هفتاد و یکبار در ایمان
 خود داده اما نیت این دور رکعت همچنین کند که نیت آن اصلی

در باب جمعه

سنته الوفاء و نیت لیا الکعبه از نماز نیات دارد اما در نماز مطهریت الصلوة
 عند صلوة العید رکعتین گوید و در نماز خضاره گوید نیت
 ان اودی أربع تکبیرات الجائز الصلوة لله تعالی و الدعاء التبت
 و نیت لیا الکعبه و اقدت بالامام مع گوید و در جمعه و عیدین
 و خضاره و صلوات خیر چون مقتدی باشد نیت بدین عبارت
 کند دخلت فی صلوة الامام لایه باشد و این روایت در قنای
 محی است و در قنای طهری میگوید اقدت بالامام بسند باشد
 اگر نداند که کدام امام است و اگر در رکوع باشد و یا در قعود باشد
 تبریکه سلام دهد گفت که از برای ثواب جماعت نیت چنین کند
 بعضی گفته اند که نیت علی ابتداء این نیت کافی باشد زیرا که امام نیت
 لله تعالی و نیت کعبه کرده است و نیت اقدت بالامام مقتدی کرد چون
 اقدت بالامام گفت اما افضل و اولی آنست که نیت نیت گوید
 چنانکه پیش ازین گفته شد اما چنانکه نماز پیشین می گزاید و برایش نماز
 دیگر رفت آن نماز پیشین بود و اگر نماز دیگر میگزاید و بر زبان نماز
 پیشین رفت همان نماز دیگر بود و اگر نیت او آه کرده فضا فضا
 شد یا نیت فضا کرده او آه برید آمد در صلوة شیخ الاسلام علی رضوی
 رحمه الله آورده که فضا از او آه از فضا نیات داده اما در امام

خواص دعا

رسول علیه السلام گفت تکبیرة الاولى خير من الدنيا وما فيها
یعنی تکبیر اول حضرت از دنیا است و آنچه در دین است نقلت المومنین
ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت هر که یک ختم قرآن کند بعد از هر روزی
که در قرآن است خداوند تعالی بفرماید تا آنکه تمام او کوشکی در
هفت اگر من توفیق یافتم که هرگز ختم قرآن کردی و آن بعد از من
فوت شدی بر دل من خندان رخ ترسیدی که تکبیر اول از
من فوت شدی امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت هر که یک گرسنه
را طعام دهد و یا روزه داری را روزه بکشد بعد از هر صبح که
در آن طعام باشد خدای تعالی بفرماید تا تمام او که شکی در هفت
نکند و اگر من توفیق یافتم که هر که سنگان و روزه داران عالم
را طعام وادی و این بعد از من فوت شدی بر دل من خندان رخ
ترسیدی که تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین عثمان
رضی الله عنه گفت هر که شتری در راه خدای تعالی قربان کند بعد
از هر روزی که برین آن شتر باشد خدای تعالی بفرماید تا تمام آن
کوشکی در هفت نکند و اگر من توفیق یافتم تمام شتران عالم را
قربان کردی و آن بعد از من فوت شدی بر دل من خندان رخ ترسیدی
که تکبیر اول از من فوت شدی و امیر المومنین علی کرم الله وجهه

گفت

گفت است که هر که کافی را در معرکه بکشد بعد از هزار موی که بر اعصاب
آن کافی باشد خدای تعالی بفرماید تا کوشکی نکند آن در هفت
و اگر من توفیق یافتم که جمله کافیان عالم را در معرکه بکشد و آن بعد از من
فوت شدی بر دل من خندان رخ ترسیدی که تکبیر اول از من
شدی تا بر آنکه رسول علیه السلام و مود است تکبیرة الاولى
خير من الدنيا وما فيها در فتاوی سبعودی آورده که شیخ الاسلام
برایان الدین رحمه الله چنین روایت کرده از عبد الله بن ابی صفی
و او از محمد بن شیبانی و او از ابو حنیفه کوفی و او از عمار و عمار
از اسامه خود ابراهیم و او از اسحاق خود علقه و او از عبد الله بن
مسعود رضی الله عنهم و او از سید کوفی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
هر که را در دنیا تکبیر اول فوت شود قیامت و بر خندان هفت
و ندامت و اندوه و مشقت بود که کوفی جهل هرگز با رسول صلی الله علیه و سلم
و تکبیر مشغول شدیدی و جهل هزار بار مشغول و فروع قیامت مشغول
شدیدی بلکه از اجابت و ندامت بیشتر از آن بود تا بر آن اصل
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود تکبیرة الاولى خير من الدنيا وما فيها
و در شرح علامه خواجه امام احمدی و الدین رحمه الله آورده است
که معنای با امام در تکبیر مقارنت کند یا مقابله کند روایت

میکنند که امام اعظم میگوید مقارن کند و امام ابو یوسف و محمد میگویند
که متابعت کند یعنی میگویند که این اخلاف در حوزا افتد است و عدم
جواز افتد آن نیز و یک امام اعظم افتد او قی در است باشد که بگیر اول
با امام مقارن کند و نیز و یک ابو یوسف و محمد افتد او قی در است
باشد که بگیر اول با امام متابعت کند اما صحیح آنست که این اخلاف
در میان علامه ثلاثه در فضیلت و اولویت است اما در حق حوزا اتفاق
است در هر دو صورت در موضع گفت است که حد مقارن است بر
قول امام اعظم آنست که مقتدیان بگیر بگویند با امام بروی که بنی بگیر
امام بریشان و ایشان بنی بگیرند بر امام چون حرکت انگیزی آنست
و حد متابعت بر قول امام ابو یوسف و محمد همان الله آنست که وصل
کند مقتدی همزه الله را با اکبر امام و فایده این اختلاف در وقت
ادراک فضیلت بگیر افتد تا هر شود نزد یک امام اعظم نوان بگیر
اول در باید چون بگیر گوید وقت تا اما مقارن در افعال افضل
با جماع در قضاوی طهری می آر و که این اخلاف در علامه ثلاثه در وقت یافت
فضیلت بگیر اول است شیخ الاسلام محمد بن اسماعیل رحمه الله
میگوید امام اعظم فرموده است اگر مقتدی بگیر گوید مقارن بگیر
امام مدرک ثواب بگیر اول باشد و الا بی و نزد یک ابو یوسف و محمد

آنست

آنست که اگر مقتدی امام را در ثواب باید و بگیر گوید نوان بگیر اول در
بافتد باشد و الا شیخ امام را بعد ابو نصر صفار رحمه الله
از شد اول حکم روایت میکنند و میگویند که اگر مرد حاضر خواهد
که نوان بگیر اول در باید باید که شروع کند در نماز پیش از آنکه امام
سه آیت خواند و اگر غایب باشد و خواهد که ثواب بگیر اول
در باید شروع کند پیش از آنکه امام هفت آیت خواند یعنی پیش از آنکه
امام فاتحه تمام کند و بعضی از مشایخ میگویند که امام را در رکعت اول
در باید مدرک فضیلت بگیر اول باشد و بعد او شروع کنند پس
یعنی این فرد اخر است آدمیان را در قضاوی تحت است که پیش
آن باشد که اقتلاح مقتدی از همزه الله بغیر باشد یعنی امام
برای اکبر رسیده بود که مقتدی آغاز کند فتوی برین است در قضاو
پس اجماع آورده است که افضل نزدیک امام اعظم از مقتدی را
مقارن است و نزد یک صاحبیه متابعت و خولع امام فقیه
ابو الکتب سمرقندی رحمه الله قول ابو یوسف و محمد گرفته است
و فتوی بر قول ایشان داده که افضل متابعت است در صلوة
سعه می آورده که خولع امام حسن حسری رحمه الله خفته بود
صبح و بعد و یک روش شد شیطان بعضی مدبای مبارک او

گرفته گفت برخیز نباید که تکبیر اول فوت کنی خواب بیدار شد و گفت
ای ملعون همه وقت نویدان باشد که مردمان نماز بگزارند و نواب
نباید چگونه است که مرا بیدار کردی گفت مجنون است که تو میگوئی
ولیکن وقتی از تو تکبیر اول فوت شده بود چندان بگریستی و غم خوردی
خداوند تعالی نواب هزار تکبیر اول در دیوان نوشت کرده استند
امروز ترسیدم نباید که تکبیر اول فوت کنی باز خداوند اندوه
و غم خوری و بگری که نواب در هر تکبیر اول در دیوان نوشته
ترا بیدار کردم تا نواب همان یک تکبیر پیش پای روایت کرده اند
که چون شب اندر آید حلقه حق آرام گیرند و فرشتگان بیدار کنند که
بر خیزید ای مومنان هر که چا خجی آید حضرت پروردگار بر دانه
و چون یک همه از شب بگذرد باز بیدار کنند که بر خیزید ای مومنان
خدای تعالی در حق بعضی از بندگان این شریف میفرماید قیوم تعالی
تجانی جنتیم عن المضاجع یذنون رزقهم خوفا و طوعا و تمنا
رزقنا هم یتفقون و چون بخوابند باز بیدار کنند که خیزید ای
بندگان خدای عزوجل در حق بعضی از بندگان شریف میفرماید قیوم
تعالی القایرین و القادیرین و القابضین و المنقبضین و المستقبضین
بالا ایها رجون صبح بیدارید باز بیدار کنند که خیزید ای مومنان که صد و نود

بازار بیدار دادند تا چهارم روز بازار بیدار دهند و آن تکبیر اول است
اگر مومنی در آن زمان بخواب ماند و تکبیر اول فوت شود بزره
کار نشود دلیل بر آن که رسول علیه السلام بایاران در وادی سلطان
بخواب ماند و نماز باطله از ایشان فوت شد چون آفتاب برآمد
آنکاه بیدار شدند همه اظهارت کردند و رسول علیه السلام فرمود
تا بانکه نماز و قیامت گویند بگفتند و وفیه را جماعت فضا کردند
پس معلوم شد که اگر مومنی بخواب ماند تا تکبیر اول از وی فوت
شود بزره کار نشود اما اگر بانکه نماز و قیامت شود و از بلبوبه بلبوبه
میکرد و بر بخیزد بزره کار شود و قوی زبان کار کرد و در حضرت
از رسول علیه السلام که سه وقت یا ماها و زمینها حضرت خدای تعالی
بنا کند و عرش و کرسی عظیم بخشش بندگان و وقتی هر کسی بیخیالی بخوابد
بگریزند و بگری و فنی که زانند از زنا غفلت آرد و دیگر وقتی تکبیر اول
از مومنی فوت شود آیمان نالند که خداوند مرا فرمان ده تا خود را بر
وی زخم فرمان آید که ای آیمان بیگانی بخشیده من است باشد
توبه کند تا بیا مرزش اگر این چنین من را خدای تعالی بامرزد
فضل کرده باشد و اگر عفو کند عدل کرده باشد اما بدانکه
اگر ندان تکبیر اول یعنی بدل الله اکبر الله اعظم یا الله اهل بالرحمت

خوانند تا شست و طول فصل از سوره فاتی است
 از سوره حجرات است تا و السیما ذات البروج و او سوره
 از بروج است تا لم یکن و فضا فصل از لم یکن تا آخر آن
 فصل سبع سابع یعنی هفتیک هفتم را گویند و فصل نام
 اند برای آنکه در وفصول بسیار است بلند خواندن امام را
 است در نماز بامدله و در رکعت نماز شام و در رکعت
 خفتن اگر چه فضا امامت کند و در نماز جمع و عیدین و تراویح
 و در نیز بلند خواندن واجب است صدر سعید شهید در جامع
 آورده چند بلند خواندن آنست که بشنوند آخ خوانند نفس خود را
 اما منفر و غیر تنها که از احتیاط در بامدله و نماز شام و نماز
 خفتن خواه بلند خواند خواه آهسته همچنانکه مختار است که از بلند
 نقل شب میان بلند و آهسته خواندن در عداة فقیه میگوید
 افضل بلند خواندن است منفر و را نا اداء او بر رکعت
 باشد در قنوی است که در است که در ایوب که فصل نماز
 و فقیه ابو جعفر یحیی و شمس الدین سخی میگویند که در عدا
 خود بشود و باید یکی را بلند خواند و هر یک از این است
 بخفته بعد نماز و آنچه واجب است در نماز و سوره الفاتحه

در این سوره

بسم الله الرحمن الرحیم

سوره فاتیحه

واجب است بلند خواندن چنانکه صفاتی بشود و اگر مضاعف سوره
 باشد در رکعت اول نماز عین یا نماز دیگر و باید در دو رکعت اول
 نماز خفتن و خاموشی کند در دو رکعت آخر یا فاتی بخواند اما اگر امام
 در دو رکعت اول نماز خفتن سوره را خاموشی کند در دو رکعت
 آخر یا فاتی بخواند ولیکن بلند خواند یا آهسته از امام اعظم دور
 است بر روی فاتی و سوره آهسته خواند و بروانی هر دو را بلند
 و این ارفع است و اگر مضاعف در دو رکعت اول فاتی را خاموشی
 در دو رکعت آخر چون فاتی را بخواند سوره باز نکرده اند منفر
 باشد یا امام که خواندن فاتی در دو رکعت آخرین او است نه
 قصه اما سجد سوره لازم آید یا بر آنکه واجب نکرده است
 بیسوا و آه گویند تسلیم نفس واجب یا فضا گویند تسلیم من و آ
 را اگر میماند در نماز بلند خواندن را تنها شروع کرد و در رکعت
 آهسته خواند بر رکعت دوم جماعت بوی اقتداء کردند درین رکعت
 واجب شد بروی بلند خواندن باید که بلند خواند و اگر بغیر او
 نرم خواند سجد سوره لازم آید و اگر بعد نرم خواند نیز کار باشد
 مقتدی درین امام باید که خاموشی کند اگر چه امام آیت و غایت
 یا آیت ترخیص خواند و آخ کفیم که رکوع و سجده و سوره و قبل از آن

و خبر اما کتاب فقه شیخ با آنها الذين آمنوا از کعبه و آنچه در
 واقعند و از آن خبر است که ای مومنان چون نماز کرد رکوع و سجود
 کنید هر روز در نماز خود را در نماز است و بیل خبر روی ای صلوات
 و بسم چنین علم الاغرائی الصلوة فی حدیث طویل و در کتب
 الترویج و التجرید فی روایت کرده اند از بعضی علمای امام
 که اعراب را احاطام و از لکان نماز در حدیث دراز تعلیم کرده و در آن
 یاد کرده که نماز رکوع و سجود درست نباشد **پس** قیام
 یک رکوع یکی و سجود دو چکیت **جواب** علماء ما را از
 الله درین پس قول است که آنکه قیام افوارت بر شکست و رکوع
 افوارت بر افکندگی و دو سجده کوا که فرض است بر بندگی و آن
 جواب چکیت اما جواب اهل اصول است که چون ملائکه
 را فرمان شد که آدم را سجده کنند فطریعتا و اذ قلنا للملائکه اسجدوا
 لادم لا ملائکه سجده کردند بلیس عین سجده نکرد چون ملائکه سر
 از سجده بر آوردند بلیس شکست کرد پس ما دیدیم محققان را این است
 شکسته آنکه حق تعالی این را توفیق سجده کردن داد و یکجهنم
 دیگر آوردند بر روی کار خود را از ایشان قبول و بر ما و بیکر
 اما جواب فقهاء در علم اقد است که سجده عبادت است محقق

درین کتاب شاید شاید کردند سجده مبارک است سحر و جادو
 یکی سجده آوردند به طاعت و بیا به بخت روی بعد کردند
 سجده داشت یا خدای ترک سجده نامبارک است البتة یکی سجده
 بیاورد و بلیس عین ابدا گشت و آن کفیم که قعدہ اخیر فرض
 در لیل لیل و خبر رسول صلوات الله علیه و سلم اما کتاب قول
 یعا الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم یعنی
 آن کسانی که یاد کنند مر خدا را عز و جل یعنی نماز کنند ایستاده
 و نشسته و بر پهلوئی خویش مراد اینجا از ذکر صلوات است
 وجه تنگ آنست که حضرت عزت خبر داد از حال کسانی
 که یاد کنند مر حضرت او را ایستاده و نشسته و خبر از کج
 خلفه بر اضا را و روانیست اگر این خبر از و اقرت و اقرت از
 حضرت الوصیت فرضیت تقاضا کند و اگر خبرستان آن کداز
 امرست بفرقی اولی که فرضیت تقاضا کند اگر برسد که حق
 دلیل کند بر فرضیت قعدہ جزا قعدہ اولین فرض نباشد که آخرین
 فرض نباشد باید که هر دو قعدہ فرض باشد از آنکه حق مطلق است
 جواب آنست که قعدہ اولی را رسول علیه السلام پیا هباته
 کرد و اگر فرض معنی نماز بارز کرده ای از آنکه نماز ترک فرض بعد

درین کتاب
 شاید شاید
 کردند سجده
 مبارک است

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

شود

سو کند خور و گفت والله والرحمن والرحيم حين لا يكون
بهر هر کلمه و او گفت هر کلمه سو کند باشد پس سو کند باشد
و اگر گفت والله الرحمن الرحيم بر یک کلمه و او گفت همان یک کلمه همین
باشد و دیگر همین باشد زیرا که موجب نفع و نوبت و آن
نکته خواجه امام اجنف رحمه الله میگوید یعنی قرآن تشهد معتبر
تر از تشهد این سجده نیست و شیخ طایفه مدینه میگوید که رسول
را علیه السلام خواب دیدم که میفرمود یا رسول الله در قرات تشهد خطابه
را اخذت قلت کدام قول گیرم فرمود علیه السلام که تشهد عبد الله
مسجود و رکنی علیه **شهادت** چون مضی در الحاحات تا تشهد
ان لا اله الا الله رسید انگشت بر آرد یا نه خواجه امام خراسانی
را حدیثی را در این میگفت روایت بیرون آمد که بقول امام عظیم
و امام محمد رحمه الله انگشت بر نیارد امام ابو جعفر گفته است
اگر بر آرد باید که ایهام را با وسطی حلقه کند و سببه را بر آرد و معنی
گفته اند که عقد بجا آید بگوید اما این سنت علماء متقدم است
اما علماء متأخرین کرده اند از آنکه انگشت بر آرد و آوردن
را اعضاء درین خلوت کردند و شایان آنکه اگر قصد برای تنفی
نشد **فصل پنجم در اوقات نماز اول وقت**

نماز

نماز باشد از هیچ ساه فاست و آخر وقت تا طلوع آفتاب و اول وقت
تا غروب و در وقت اول است و آخر وقت تا رسیدن ساه هر چیزی
دو بار خدا را عز و جل میگوید و هر ساه اصل نه یک اقام اعظم رحمة
و نه یک ایهوسف و محمد رسیدن ساه هر چیزی یک خدا را عز و جل
میگوید و صورت معرفت فی زوال در نیاسع آورده که فی بالخذ
دون التشدید بازگشتن ساه است از مغرب سوی شرق و غیر
خواهی که فی زوال را در یانه باید که پیش از زوال چون ستر بر آنگشت
در زمین محو از فرو بردی و ساه خوب را علامت کنی چون بی که
سایه در آری شود و گویا به شوق از علامت بدانکه آفتاب
زوال بندیرفته است و اگر نبی که سایه نه در آری میشود و نه گویا بدانکه
وقت زوال همین است و آن ساه اصل است پس چون ساه در آری
شدن گیرد و ساه هر چیزی دو خدا را عز و جل میگوید و ساه اصلی و قیاس
بیشین بیرون رود با اتفاق و اول وقت نماز و یکری میل است و آخر وقت
فرو شدن آفتاب و اول وقت نماز تا شام از وقت فرو شدن آفتاب
است و آخر وقت او تا غایب شدن شفق و شفق نزدیک اقام
اعظم سیدی را گویند که در کرانه آسمان بعد از برمی بید آید و
نزدیک ابو یوسف و محمد شفق همان بر می آید و آن روایت

در قدوری است و در متعومه آمدن در بایستام اعظم و الشفق الشافعی
 و اول وقت نماز خفتن و قیام شدن خفتن است و آخر وقت
 او تا صبح صادق و وقت و نیز در کمتر میگوید که در وقت نماز خفتن
 و نیز در بایستام بروی آن هر دو نماز واجب شود و چون نماز خفتن
 و قیام شدن نماز خفتن در و این است که میگوید است تا صبح تا آمدن
 در زمان و زمان و ناخیز نماز پیش از زمان و تا آخر نماز
 و دیگر ما دام آفتاب که متغیر نشد است و تا خیز نماز خفتن تا ثلث
 شب و تا خیز و نیز تا آخر صبح که از آنکه اگر اعتقاد باشد بریدان
 و آنکه اگر اعتقاد باشد بریدان پیش از آنکه نماز در حدیث گفته میگوید
 که تا خیز نماز خفتن تا نصف اول صبح است و تا نصف آخر میگوید
 تا آنکه بر فوات جماعت اما در روز غیم بعد باران میگوید است بخیل نماز
 و دیگر نماز خفتن و تا خیز نماز بامداد و نماز پیش از نماز بام
 پس همچنین میگوید است بخیل نماز پیش از زمان و بخیل نماز بام
 روزی که غیم نباشد یعنی اگر در کل اوقات و نیز در بایستام اعظم نماز
 میگوید در روز غیم در کل صلوات زیرا که تا خیز اگر وقت که نشد
 نماز جایز باشد قضا و بخیل اگر وقت نشد باشد نماز در وقت
 نباشد نه قضا و نه اداء پس روز غیم اجتناب از تا خیز باشد

فصل در وقت نماز در کما فی وقت میگوید که نماز فرض
 روا باشد در هر یک طلوع آفتاب و نیز در بیکل سواد و نیز در بیک غروب
 مگر نماز در هر یک زمان نماز سجدت و نیز در وقت و نماز خفتن و نماز خیز
 و روا باشد تا کراهت اما نزد امام شافعی نماز در وقت و نیز در وقت
 نماز فرض روا باشد در کراهت و این روایت در متعومه در بایستام
 است و آنکه در وقت نماز خفتن و نیز در وقت و نیز در وقت و نیز در وقت
 در صلوة میگوید که آورده است که وقت بر آمدن آفتاب و وقت
 زوال نماز قضا روا باشد و ادرا میگوید است و نقلی مشروع
 از آنکه روایت میکند عقیقه بن عامر حنفی که رسول الله صلی الله علیه و آله
 گفت در وقت بر آمدن آفتاب و وقت زوال قضا رواست و اداء
 را بخیل بنوع و نطق مشروع است در روز عید پیش از نماز صبح و نقلی
 شاید کردن و اگر قضای بعد که ترتیب ماقط نشد است باید که
 از نمازگاه بیرون آید و آن نماز را قضا کند و آنکه باز نمازگاه بیرون
 در آید در آن زمان را تا نماز جاست در خانه رواست و بیک روایت و
 روایت دیگر است که رواست و لیکن فاضل آن بعد که بعد از نماز
 عند کزاند اما در وقت غروب و اداء و بعد قضا رواست و
 و نقلی مشروع بنوع نماز دیگر کدام وقت مکروه است درین قول است

فایز

اما اصح اقوال قول ابو حنيفة است وآن است که وقت قیام
 جان شود در وقت نماز دیگر که اگر در وی نظر کنی تم حیرت شود
 وقت که است نماز دیگر است در آن وقت شاید که در وقت نماز
 شافعی و آن وقت نماز را بعد از آن که ادا کرده و قضا کرده و در وقت
 نبود و بقول امامان ما ادا را و او بود و قضا را و او نبود و چون
 بصری گفته است ادا را و او بود و لیکن جواب آن نماز اگر بمن
 به شنیدی تحريم از برای آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است
 تِلْكَ صَلَوةُ الْمُنَافِقِينَ تِلْكَ صَلَوةُ الْمُنَافِقِينَ تِلْكَ صَلَوةُ الْمُنَافِقِينَ
 سه بار بگفت این وعید در حق کسی بود که هر روز نماز دیگر را تا خیر
 کند و بوقت غروب گزارد اما اگر مسلمان را و وقتی ضرورت افتد
 او در اینجا این وعید داخل نبوده در عدا به فقد مسطور است که
 منتقل بعد از نماز یا مدله و بعد از نماز دیگر و بعد از فرو شدن
 آفتاب پیش از نماز شام و بعد از دیدن جمع صادق و غیره است یا مدله
 بانه همه مکروه است در طلب میگوید که مکروه است گزاردن
 نقل چون خطبه از خطبه خانه بیرون آمد بجهت خطبه اگر چه تحت
 مسجد و سنت جمع باشد و کلام بمسک و آنکه از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرموده که یَا خُرَاجَ الْإِيمَانِ فَلَمْ صَلَوةٌ وَلَا كَلَامٌ بَعْدَ صَلَوةٍ

بقول

آید امام نماز شاید گزاردن و کلام شاید گفتن تا آن زمان که فارغ شود
 از نماز و نزد امام یا کسی که گزاردن سنت جمعه در حال خطبه صحیح است
 و این روایت در باب وی در منظومه است و سنت جمعه و نماز جمعه
 در متفق میگوید که قضاء فوائت در حال خطبه در سنت است یا اتفاق
 و در روایت متفق است و لا یُکَلِّفُونَ جُلَّ الْأَظْهَرِ وَلَا یُضَلُّونَ سُبُلَ
 در هدایه می آید که لا بائی است قضاء فوائت و سجده نکرده و نماز
 جازیه بعد از نماز یا مدله و نماز دیگر **فصل یازدهم در بیان بانگ نماز**
 در قدوری و در متفق و نافع و منافع و هدایه و کنز و وافی و شامل و بی
 و سایر کتب قد میگوید که بانگ نماز سنت است برای نماز برای هر عین
 یعنی پنج نماز و نماز جمعه و در متفق می آید که ثم الاذان سنة الصلوة
 للصلوات الخمس و الجمعات در شامل یعنی میگوید که اذان سنت
 نیست مگر غیر از اینها و بانگ نماز تراویح و نماز عید و نماز خیاره و نماز
 کسوف و در روای میگوید که اذان سنت است نزد یک مائت و پنج
 تکبیر و نزد یک امام مالک سنت است بقیة تکبیر یعنی نزد یک امام مالک
 مؤذن در اقول بانگ نماز چهار تکبیر میگوید و نزد یک امام مالک دو تکبیر
 میگوید و این روایت در منظومه در باب است و فی الاذان المشرع المشرع
 ثبت التکبیر لا الترتیب در قدوری می آید و وصیفة الاذان مشروطة

بكر القدوس في تريم وان اذان صبي باصغر او مجنون يعاد ذلك ان ما هو المندرج
 وسواء علمه لا يصل باذانه الا ان كان لا يعترف بكلمة صلوات على الله وسواها
 الغير سواء كان كافر او كافرا او اذان الا ان كان لا يعترف بكلمة صلوات على الله وسواها

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or note.

ما رواه ابان و زر و دیگر امام شافعی رحمه الله اقامت نکند پیش موذن
 و این روایت در منوطیه در باب ویاست و لا یقیم غیر من موذن مگر
 آنکه موذن بعد از آن غایب شود و یا چنان شود و بقامت دیگر کسی
 باشد آنگاه نزد دیگر امام شافعی روا شد در کثر آورده است موذن را آنکه
 که در وقت آنکه از وقامت بچنی گوید اما باید که درین هر دو روی
 پیروی قبله دارد که اگر بانکه از وقامت روی قبله نکند دیگر و
 بود و چون موذن یحیی علی الصلوة رسید پیروی راست نگاه کند
 و یحیی علی الفلاح رسید پیروی چپ خویش نگاه کند و لیکن هر دو قدم
 ثابت دارد و در بانکه از هر دو انگشت مشاهده در هر دو گوش کند
 و پیش از وقت بانکه ناله نکند و اگر پیش از وقت گفته شود چون وقت آید
 باز بگوید و از امام بگوید و بعد از آنکه آمده است بانکه را بامدله
 در نصف آخر شب جایز است و این روایت در منوطیه در باب ویست
 و جایز است از آنکه للتخیر مع التثبیل بعد از نماز الشطر در هدایه
 میگوید که تنویر در نماز بامدله میان بانکه از وقامت چپ است یعنی
 تنویر یا راستن یا قدام بعد از اقلعتم است چه در خلاف صد التبعه
 مع آیه التثویث قامت قامت یا الصلوة الصلوة نفس میان
 بانکه از وقامت تنویر را علماء گفته بعد از نماز اجدات گز

أند

فان حسبي مدد طلبا الى الله انتم تكلموا انهم الى آيات الخلفاء فانهم يعصم على الامانة والقدرة في التسلط حتى لو ابانت الناس ولم يسلطوا عليهم
لا يكون حبيبا ولو كان صائرا في المسجد حين سماع ذلك فليس عليه الا ابانة في التصريح

از برای آنکه مردمان متغیر شدند در کار جماعت و در نماز
 کرده اند تشویب از آنکه فرض نماید و وقت و وقت است اما
 علامه متأخر تشویب را از بیاض صلوات منجی است و در این
 آنکه ظاهر شد ضعفی در کارهای دینی حاصل است که در
 نزد یک علامه ندرت تشویب کند در سایر نمازها و نزد یک امام شافعی
 در سایر صلوات تشویب نکند و این روایت در منظومه آمد
 در باب اول و لا یزنی التشویب فی الماکزی در شرح منظومه آورده
 که تشویب اعلی زیادت است و در هر شهری بلیغ گویند اما
 در دیار ما تشویب است که مؤذنان میان بانگ نماز و قیام الصلوة
 الصلوة میگویند در جامع صغیر خایه میگویند که نزد یک امام ابو
 حنیفه است که مؤذن در نماز بر او میگوید و یسبحون علیکم
 ایها الامیر و رزقه الله و برکاته حی علی الصلوة حی علی الصلوة
 الصلوة بر خجلی الله و این روایت در منظومه در باب اول
 روایت است و فی التشویب یابن فاعلم شیخ کل و من لا یمیر فاعلم
 و در حدیث بر قول ابو یوسف آورده است و علی بن ابی حمزة
 القاسمی زیاده است بامور المسلمین کینه یقولون لئلا
 یمنع قاضی و منعی هم برین حکم است نزد یک امام ابو یوسف از آن

جهت

جهت که ایشان مشغول اند با مسلمانان پس مؤذن ایشان را نیز اعلام
 کند تا جماعت از سران قوت شود در شرح علیه می گویند نزد یک
 امام اعظم زید بن علی و امام محمد رحم الله مکروه است که مؤذن اعلام کند
 مرا میر یا قاضی یا مفتی را از آنکه آو میان برابر اند در کار جماعت
 در مضح آورده که وصل میان اذان و اقامت مکروه است
 یا جماع علامه در جمع صلوات در مضح میگوید که فصل میان اذان
 و اقامت در سایر صلوات منجی است و معتبره است از فصل
 را در سایر صلوات بصلوة بکبر در نماز شام بقول علیه السلام
 بین کل اذانین صلوة الا فی المغرب یعنی میان هر بانگ نماز
 و قیامت نمازی است مگر نماز شام که میان بانگ نماز و قیامت او نمازی
 نیست پس مؤذن را باید که میان بانگ نماز و قیامت نماز شام
 فصل نکند بل که وصل کند و نزد یک امام ابو یوسف و محمد بن
 الله فصل کند بجلسته یعنی بنشیند مقدار که خطبه نشیند
 میان دو خطبه روز جمعه و نزد یک امام اعظم در نماز شام فصل
 بجلسته و این روایت در منظومه در باب وی است
 و لا یجوز فی اذان المغرب و دلیل امام ابو یوسف رحمه الله
 است فصل در سایر صلوات برای ست است و در سایر صلوات

نفل پیش از غرض مکرره نیست اقامت نماز تمام قبل از غرض
 مکرره است پس میان اذان و اقامت افضل است بگویند اما
 جلسه نیز فضل کنند از آنکه هرگاه که بخواهند عبادت محض است
 فضل کنند جلسه که آن عبادت است بطریق اولی بهتر است
 فضل کنند جلسه چنانکه ابو یوسف و محمد بن یحیی و عمار شام
 تأخیر شود و تأخیر کردن آن مکرره است از آنکه رسول علیه السلام
 فرمود لا یزال اثنی بخیر ما کم یوحیوا المغرب لیا اثنیسا کانکم
 مع امان من همیشه بخیر باشند مادام که تأخیر نکند نماز شام
 را تا اثنیسا که نجوم مع یا سوره شدن بنا را که و نزد یک امام
 اعظم فضل بیست حاصی میشود در مضغ آورده قال
 ابو حنیفه رحمه الله یقع الفضل بالثکته قدر ثلث آیات خیار
 او آیه خدیجه او ثلث خطبات مع فضل واقع می شود نزدیک
 امام ابو حنیفه بکنه مقدار سه آیت کوتاه یک آیت در از پایه
 کلام در قدوری می آید که می باید که بانکه نماز و اقامت با وضو مکرره
 است بانکه وضو روا باشد و اقامت نه وضو مکرره در کسر آورده
 که مکرره نیست بانکه نماز بین و اوله زنا و انمی و اعزایه مع تدوی
 و در روایه می گوید که مکرره است مر میا و از آنکه بانکه نماز و اقامت

بسیار از آنکه

اما

اما بپسند کردن بر قامت مکرره شود و همچنین ترک بانکه نماز و
 اقامت بر قامت کسی که نماز و اقامت در خانه گذارد در شهر مکرره
 بعد از آنکه در حدیث است بعد از آنکه گفت بانکه نماز و اقامت
 است اما بپسند آنست که مسافر در سفر و انکس که نماز و اقامت
 در خانه گزارد در شهر بانکه نماز و اقامت گوید و پسند نکند بر قامت
 در جامع صغیر خانه میگوید و بگوید ترک اذان و الاقامه صحیح
 فی جمیع المواضع مع مکرره است ترک بانکه نماز و اقامت هر دو در
 همه جاها در سفر و در خانه و در حواء در منظومه آورده نزدیک
 امام مالک رحمه الله انکس که نماز و اقامت خود تنها گزارد یا در
 حواء در حق او بانکه مشیت بود و این روایت در بابی است
 و لا اذان للمصلی و جده فی بیت و لا البرایه عنده
 در شامل بهی آورده انکس که نماز و اقامت خود تنها گزارد
 نه اذان و اقامت و همچنین اهل محلی یعنی زندانیان روز جمعه
 ظهر منفرد گزارند نه اذان و اقامت و همچنین مسافر در شهر
 روز جمعه ظهر گزارند نه اذان و اقامت و اصل اینست هرگز
 ظهر روز جمعه بحاجت مکرره بعد ظهر بغیر اذان و اقامت منفرد
 گزارد از آنکه اذان اعلام است غایب را و اقامت اعلام حاضران

مطلب اذان و اقامت

مطابق کتاب فرائض

و چون سبب جماعت بخوابد اگر اهل علم و جاهل و غایب و حاضر
بود پس نه بانگ نواز گوید و نه قامت بلند بانگ نواز قامت
و قی کرانه یا فایسته در سفر کرانه یا در حقیقت و هم در شام
مکروه است بانگ نواز در شهر سواره کفن نزد یک امام
و مجتهد اما در سفر اگر سوار روی بغیر قبله بانگ نواز گوید
مکروه بود در متفق آورده که بانگ نواز پیش از وقت کفن و شب
کفن و شب طهارت کفن مکروه است و روایت است
و نکره الا ان قبل وقت و قاعدا و مجتهدا فلتفقه در
است که مکروه است بانگ نواز حجت و محدث و سکران و قمار
و کودکی ورن و مجنون بانگ نیست و جنب و دیوانه را بانگ
با اتفاق اما در بانگ زن و کودک اخلافه قیامت نزد یک
باز کرده اند و نزد یک بعضی نه روایت متفق نیست
نعمه ثابته بین الصحابة و اهل البيت و اهل العلم و اهل
الکون فی القیام و التسلو و مختلف افکاره الهی و الهی
در فتاوی میگوید می آید که اگر امام و مؤذن یکی باشند
راکب امام کند بقول امام محمد سلمه حتی علی الطلوع را بر سر مسجد
در درون مسجد نام کند و بقول فقیه ابوالبقیه قامت بر سر مسجد

در شام می

کند اهل علم مسجد و آید درین زمانه ما عقل غالب است و این نیز
افضل است و بر روش اصل عمل کردن فاضلتر بود که با اختلاف
در روز و شب و شب میگوید اگر کافری بانگ نواز گوید در وقت
باید که کفنه با کفن او بر یک بانگ شعار دین است **فصل**
در اواز و هم در فضیلت نواز جماعت و ثواب آن در مسجود ی
ع گوید که نماز جماعت فصل دارد بر جمله عباد نه بانگ نواز
بند عباد نه بانگ نواز در جهانک روز ماه رمضان بدانه و رکوع مال
بدهد و حج رود و غزو کند شریعت حکم کند یا سلام وی اما
حون نصف جماعت در آید و شب کند جماعت کرانه گان کعبه
حکم کند یا سلام او خیره ساقط شود از دمه او تا اگر در نماز
شریعت حکم کند بقیل او که نماز جماعت شعار اسلام است در
شرح منظومه یعنی آورده است که اگر کافری در صف جماعت
در آید و شروع کند نماز شریعت حکم کند یا سلام وی بر قول علماء
نکره از آنکه رسول علیه السلام فرموده است من یحاضر عشاء فهو
مشار و صحیح آورده است قال علیه السلام من یحاضر عشاء فهو
مشار غیا القدر شیخ و عشرین در رجه در آبشار المعفره
در فضیلت جماعت بای آورده است حدیثی خدا را این نوشته شد

قال النبي صلى الله عليه وسلم أتاني جبرئيل عليه السلام وقال يا محمد
 إن المؤمنين إذا ملكي العشاء الأخير وأدركني الفجر في جماعة
 فكأنما أدرك مائة ألف وأربعين ألفاً وعشرين ألفاً مع كل نبي سنة
 وكانما اشترى ألفاً من المؤمنين
 ورغبة واحدة يصلونها المؤمنين مع الإمام خيرة من ألف
 يصلونها منفردة وخيرة من مائة دينار يصدق في ثلثها وخيرة
 من مائة ألف جامع بينهم وخيرة من من ألف غار يكسبون
 وخيرة من أن يقرأ القرآن مائة ألف مرة وخيرة من
 مائة قرآن كل غلقتها وخيرة من الطواف حول بيت الله
 وخيرة من تقوم سنة مع حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وما يد
 كقيامه من جبرئيل عليه السلام وكعتاب محمد بن مؤمن فانه
 خفي جماعت بكنزارد و نماز بامدله جماعت در يابد خاني
 صد هزار و شصت و چهار هزار و ستمائة و باهر سعاصير ليل
 خدای تعالی عبادت کرد و خانی که هزار اسیر از مشرکان باز کرده
 باشد و یک رکعت نماز که مؤمن بکنز الله با امام بهتر از هزار رکعت
 که بکنز الله تنها و بهتر است مرور از صد هزار و بار که صدقه دهد
 و بهتر است از آنکه صد هزار گرسنه ببرد و بهتر است مرور از

که بعد

صد هزار بر خیزد و چو شانه و بهتر است مرور که صد هزار بار خرم و آن
 کند و بهتر است مرور از آنکه صد سب بغازیان بار کند و حد
 آباد و خانی دین کارزار کند و بهتر است مرور از طواف خانه
 کعبه و از دشت روزه یکساله و قال علیه السلام إذا كان وقت
 صلاة العصر اجتمع الملائكة في السماء الرابعة حول بيت المعمور
 ثم يأتي جبرئيل عليه السلام ومطائيل عليه السلام فتأدي جبرئيل
 و تقوم مطائيل و يصلي الملائكة حول بيت المعمور و يأتي الله تعالى
 بابواب السماء أن تقع عند وقت العصر و الناس في صلاتهم
 يخشى الله بهم الملائكة و يقول جبرئيل أكتب أجر كل مؤمن
 و أجر مطائيل للأمة و ثواب ملائكة لأمة محمد عليه السلام
 معني حديث آنست که رسول ص الله علیه و سلم گفت چون وقت
 نماز دیگر شود جمع شوند فرشتگان در آسمان چهارم کرد بر کرد
 بیت المعمور پس بیاید جبرئیل و مطائیل جبرئیل بآنکار گوید
 و مطائیل امامت کند و فرشتگان نماز گزارند جماعت کرد بر کرد
 بیت المعمور و خدای تعالی فرمان دهد بکشادن در راه آسمان
 بوقت نماز دیگر و مردمان در مسجد یا باشند یا خداوند تعالی
 میا که کند عبادان بر فرشتگان و بگوید بر جبرئیل را که ای جبرئیل

خداوند

کتاب کبیر کرده باشد کافو شود پس ایشان گویند که نماز هر کس که واجب است
زیرا که شاید که آنکس که امامت میکند کتاب کبیر کرده باشد و نماز او
و نماز پس کافو نباید کرد و بکنیم پس هر که نماز جماعت کند خود را ایستاده
مانند کرده باشد و بر رگانه سلف اللهم الله چنین گفته اند که ایشان
آنکس در کور منکر و کثیر را جواب بموایب خواهد داد آنکه در
دنیا در رنج و فقر در بابت نماز جواب می دهد پس اگر در دنیا در رنج و فقر
در بابت نماز جواب می دهد او منکر و کثیر را جواب تواند داد
زیرا که در خبر است از پیغمبر علیه السلام قل منیت ما خلقنا فی
که هر کس را از برای کار که آورین اند آن کار بروی آسان کرده اند
و کسی را که از هر دو رنج آورده اند کار و در میان بروی آسان کرده
اند بل که از همه کارها نماز جماعت گزاردن فاضل تر و بهتر است
مسئله سیم کیفیت رفتن بمسجد و بیان شرف و آداب آن
آن چون مؤمن خواهد که نماز جماعت گزارد و از راه پستیان باید که
بمسجد آید و مسجد آمدن را آدابهاست و شتهای باید که از جای
آره تا رنج خود ضایع نکند در مسکن و مسجد میگوید که چون
مانند نماز بشود آداب اول آنست که اگر در راه می رود بایستد
و اگر ایستاده باشد بنشیند و اگر نشیند باشد برخیزد و اگر خفته

باشد

باشد بنشیند و اگر خفته بود بکشد و بپایان کند که در حقایق شایسته آورد
که چون بایست نماز بشود باز و مندی تمام بگوید بیک دفعه الحق
واجب الله معنی بیک آنرا باشد که ایستادم و بسایم و اوم زراک
معنی مالک نماز آن باشد که بخاکلی مؤذن نان نرانی خوانند و می گویند
خدای تعالی ترا میخواند و میگوید که بیا نماز و کاری که آسانش در آن
است و درین معنی چکات آورد و اند که شیخ ابو بکر کتاب در وقت
جان کردن آواز مؤذن بنشیند که می علی الفلاح میگفت برخاست
و بدوید پس بیفتاد و از آن رنج شد او را گفتند که چرا می خود
در رنج انداختی گفت مرا مؤذن میگوید که ترا خدای تعالی میخواند
تا بر می چگونه نشام تا بر هم در قنای نواری می آرد باینکه نماز شود
بر روی است که جواب گوید اگر چه جنب باشد زیرا که اجابت
از آنست و از برای اینست که در اجابت استقبال شرط نیست در
خلافه الفناوی آورده است که امام حسن علیه السلام عرض کرده اند
میگوید که اجابت بقدیم است نه بر بانی تا اگر کسی بر بانی اجابت
کند و مسجد نیاید محبت نباشد و اگر در مسجد حاضر باشد باینکه
نماز بشود برو اجابت نباشد و اگر در مسجد نباشد و در آن
مشغول باشد قنات ترک نکند و اقامت همین حکم دارد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

وَمَا مِنْهَا مِثْقَالُ ذَرَّةٍ

در گوشه بی وی قامت گوید خبری است آیت که گفتم کند
 بفضل و کرم خویش آداب مسجد و روضه را از حضرت ائمه
 و در حقایق سلامی آرد اول چون مومن بای از خانه بیرون آمد
 باید که بگوید بسم الله توکل علی الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی
 که در خبر آمده است که هرگاه مومن از خانه بیرون و این کلمات را بگوید
 سه درشته او را بشارت دهد یکی گوید که گفت و دوم گوید که وقت
 و سیم گوید که حدیث مع جنان بود که هرگاه نماز اکتفا کند زند
 و از میله نگاه داشته سدی و راه راست دادند ترا و چون در راه
 مسجد می روزه باید که شتاب نکند و ندوخت و آنحضرت روزه و سنت
 نگاه دارد اگر چه قامت نشود که در حدیث آمده که بیعت نمود
 اذا اتیم الضلوق فانوها و علیکم بالسکینه و الوفاء و لا تاتوا بها
 و انتم تسعون و در خبر دیگر آمده از پیغمبر علیه السلام ما اذکم
 قضائوا ما فانکم فاقضوا مع خبر جنان باشد که وقت روضه نماز
 شتاب نکند مع مذود آید از باید بگرارید با امام و آیه قوت شود
 ضایع و در خبر دیگر میگوید هر که در مسجد آید و مردمان نماز را زارده
 باشند و از جماعت فارغ شده همه را مرد یکبار ده دهند و آئین
 را که میگویند باشد از جماعت مرد او دوباره دهند یکی از برای طلب

جماعت

جماعت و دیگری از هر آن یکی که در راه او آمد بجهت نیافت جماعت
 انما مرد باید که شتاب نگاه دارد و راه با علم روزه یعنی که در حکایت
 از آنکه هر روز یکی از بزرگان دین مسجد می آمد شنید که مومن قامت
 میکند شتاب بغراموشی چون نوبتین باز آمد نفس خود را
 علامت کرد و گفت بیرون شریعت کاری کردی از جماعت ترا گفتم
 کنم پس بر در مسجد بنشین تا نماز را دیگران بکنند و در خبری
 آمد از پیغمبر علیه السلام من مشی لا مسجد من مشی لا مسجد الله تعالی
 لطلب الخلاء فله بكل خطوة یخطوها ذنبا و رجاء غیر حساب
 یحیی عنه عشر سنات مع هر که مسجدی از مسجد های الله تعالی رود در
 طلب جماعت هر گاهی که می زند و نیک در نماز او ثبت کند و هر
 گاهی که برگردد ده بدی از نماز او پاک کنند و در روایتی آمده است
 که در روضه یکان یکان و در بار آمدن دوکان دوکان نواب باید
 و اگر در محلت دو مسجد بود از کدام مسجد اولتر بود در فضای معلقه
 آورده هر مسجدی که بخانه او نزدیکتر بود اول بود و اگر هر دو برابرند
 هر کدام که بنا او قدیم تر باشد و اگر هر دو در قدیم برابر باشند نکر و اگر
 این مرد جای باشد خاندان فقیه در هر مسجدی که جماعت اندکتر بود
 روضه وی انجا بهتر بود تا سبب روضه وی در آن مسجدی و نیز جماعت

بسیار شود و این اولی و افضل است بقدر صلوات بر محمد و آل محمد
 مسجد جوار نماز گزارد. اندر مسجد جوار قامت میگوید اولی آن مسجد
 مسجد جوار تنها نماز گزارد تا جایی مسجد جوار گزارد. پس در مسجد
 جوار نرود اگر چه قامت شود آن مسجد را بروی جایی نیست مسجد
 را بروی جایی است از آنکه رسول علیه السلام فرمود لا صلوات علی مسجد
 الا فی المسجد یعنی مسجد نماز هر مسجد مسجد را مگر در مسجد و نیز آورده
 در مسجدی که علماء ازین باب قولهاست قول بعضی آنست که بداند
 مسجد که قامت میگوید نرود و نماز جماعت بگزارد و قول بعضی آنست
 که اگر در مسجد جوار در نماز است در آن مسجد دیگر نرود که قامت میگوید
 و قول بعضی آنست که بدان مسجد نرود اگر چه در مسجد جوار نماز بود
 از برای فضل جماعت و قول بعضی آنست که اگر در مسجد جوار بخت مسود
 نگزارد. بود بیرون آید از آن مسجد در مسجد دیگر نرود برای جماعت و اگر
 بخت مسجد گزارد. باشد بیرون نیاید و هم در آن مسجد تنها بگزارد
 بنا بر آنکه رسول علیه السلام فرمود لا یخرج من المسجد بعد النداء
 الا ضافق مع بیرون باید از مسجد بعد از آنکه نماز مکرر صافتی
 در مشفق میگوید اگر مسلمان را معلوم شد که در مسجد جوار نماز
 گزارد. اند او هم در خانه جماعت کند یا اهل خویش را این مشفق

باشد

است

است و آن مسجد مسجد جوار است فالحمد لله فی البیت يوم ائمه
 در محیط آورده که اگر مردی در مسجد در آمد و اهل این مسجد نماز
 گزارد. پس در آن مسجد باید نماز گزارد بی بانگ نماز و قامت و اگر جماعت
 مکرر بود از هر آنکه نماز جماعت مکرر است نزد یک از آنکه
 در آن تعلیل جماعت است و هم در محیط آورده این حکم مسجدی است که در
 شارع عام نبود و او را اهل بیعتی معین باشند تا اگر مسجدی باشد
 در شارع عام و او را قوم معین نباشد گروه گروهی آیند و جماعت
 میکنند و بیرون می روند درین چنین مسجد نماز جماعت مکرر شود
 در صلوة پیچودی میگوید اگر مسلمان در ملک خود مسجدی ساخت
 و محراب ساخت هر چند که در روی جماعت گزارد بیک مسجد دیگر تا
 آنگاه که در شارع راه بیرون نکند که محراب ساختن حکم مسجد
 نگردد تا اگر جنب و جافین و نسا در آن جای در آیند بر کار شوند
 در جفای میگوید پس چون مومن در راه مسجد رود باید که بر خواند
 بسم الله الذی خلقنی هو یتدینی تا بداند که ای الله تعالی
 و در آخر میگوید اللهم اغفر لی و لوالدی و ارحمهما کما ربیانی صغیرا
 در خبر آمد که هر که در راه مسجد این آیهها بخواند مورد عافی که در میان
 است همه را عذای تعجب کند و رایی که دشوار تر است بر او آسان

بگوید این تسبیح را که لا اله الا الله تا آخر خدای تعالی را در روزی برساند و بر
 رساند و از عذاب کبود برماند و بهشت برساند اللهم ارزقنا بفضلك
فصل چهارم در گفتن نماز جماعت بدانکه گزاردن نماز جماعت
 نزد بزرگواران مالک و نجات بقوله عليه السلام لا صلوة الا في جماعة
 الا في المسجد امام ما نكسك يگوید که مراد از این نماز جماعت گزاردن است
 نزد ابو منصور مازنی رحمه الله جماعت و بیاض است وجه قول او
 اینست قوله تعالى واركعوا مع الراكعين یعنی فرمان اینست که رکوع
 آرید با رکوع آرندگان و این جز جماعت حاصل نماید اما نزد بزرگواران
 رحمه الله نماز جماعت گزاردن واجبست یا سنت مؤکده شیخ امام
 کمال الدین عثمان جعفری در مستوفی آورده و با جماعه الصلوة جند
 واجبه او سنه مؤکده در نافع آورده که جماعت سنت مؤکده است
 بقوله عليه السلام لقد هممت ان آمر قبيتي ليجمعوا جرمي من
 و آمر مؤذنا يؤذون و يقيم فاحرقوا من لم يحضر الجماعة
 بنوتهم یعنی بدینوسی که قصد کردم که بفرمایم جوانان قوم خود را تا
 جمع کنند در بنهای عظیم و بفرمایم مؤذنان را تا بانگ نماز و قنات
 بگویند پس هر که جماعت حاضر نشود بگویم تا حائنها را بسوزند
 اما قوله سنه مؤکده یعنی مشابه واجب بقوت در شامل بهیچ

آورده

آورده اگر اصل فیله نزد بانگ نماز گیرند و با اصل مجتبی جماعت ترک
 گیرند گشتن ایشان نزد یک امام مختص مباح است از آنکه نماز
 بجاعت چهار اسلم است تا کردن او بمعصیت و بدعت و مذکوره
 و گرفتن او عدى و سعادته و از امام ابو یوسف روایت است
 انصرنهم و انما تلتهم بعدا اضع یعنی گروهی که بانگ نماز یا جماعت
 ترک گیرند ایشان را زدن بفرمایم و لکن گشتن بفرمایم در مسعود
 آورده قال عليه السلام يا علي للبيعة نكته عليك مايت قوت الجلال
 في بلد و محال ان العلماء و صلوة الخبيث مع الامام بيعا من عليه السلام
 گفت يا علي من ينيكيت راسه عليك مات اولئك قوت از جلال
 بود در شهر او و دوم آنکست و خاست او با علماء بود و سوم آنک
 نماز جماعت گزاره و قال عليه السلام يا علي و للشيء نصيب عليك ما
 قوت الحرام و اجتناب عن العلماء و الصلوة و ضد یعنی يا علي من ترك
 رايه عليه السلام است يك انك قوت او از حرام بود و دیگر آنک
 علماء دور شود و سوم آنک نمازها گزاره و در ضراوة است از رسول
 عليه السلام الجماعة رحمة و العزقة عذاب یعنی جماعت رحمت است
 و تنها عذاب در حکایت آورده اند که روزی وزیر معاوية را رسید
 نزد بزرگواران ابو یوسف رحمه الله گواهی داد امام ابو یوسف گواهی افرو

و کرد هارون امام ابو یوسف گفت ای امام من بدان که اگر کسی از جماعتی و بر
نشود ای ابو یوسف گفت من روزی در مسجدی حاضر شدم و دیدم مردی
و بر کارهای فرمودید گفت من بنده شما هستم آن گفتار و اندر و در حال
بار است گفت باز رو بخاک را است گفت من بگویم و گویای من
نموده شرقا و اگر رو بخاک گفت فاسق باشد و گویای فاسق مقبول
هارون گفت اگر من گویای هم شوی فرمود که بی گفت چرا گفت
برای آنکه تو نماز جماعت جا ضعیف شوی هارون گفت من مضایقه
خلق مشغولم امام ابو یوسف این حدیث روایت کرد قال علیه السلام
لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق معلوم شد که چون حق الله بیاید
حق عباد منقطع شود بعد از آن هر کس فرمود تا بر سر ایستاده
مسجدی بنا کردند و مؤذنی معین کرد تا هر چه وقت بآنکه بار و قاف
میگفت و علویان جا صریح شد و نماز جماعت میگزارد و حواص
امام علم الهدی ابو منصور ما نزدی رجما الله گفته است که اگر بدانم
که بیا آنکه طبل جاعها انبوه شود بفرمایم تا هر چه وقت در مسجد
طبلها زنند خاصه در نماز یا مدله که آن زمان مومنان در غفلت باشند
در مناقب العلوم می آید که در ترک جماعت عقوبتها و آفهاست
رسول علیه السلام فرمود لا النساء والولدان لا یخرفن علیما من

تخلف

تخلف عن الجماعة شیوه آنست که اگر نبود ندی زنان و کودکان هر آنکه
بسیه حتی خانهای ایشان را که بازی بستند از نماز جماعت و امیر المومنین
عمر بن الخطاب گفت که اگر نه خوف آن باشد که سنت خود میل از من جزیه
نیم بگویم که جماعت بکشد و امیر المومنین علی کرم الله وجهه در مدینه
فرموده او را درین باب پنج قول است اول آنست که هر که از محاسبان
مسجد بآنکه نماز نشود و بیحد جا ضرر شود عذری جماعت ترک بکشد
نماز او نماز نباشد و قول دوم آنست که هر که جماعت را مکرر ماضی و
بدیخت و مملعون در دنیا و آخرت قول سوم آنست که هر که ترک جماعت
جماعت را بدرستی که در بدعت و ضلالت است یعنی در بنای و کمرای افند
و قول چهارم آنست که هر که ترک جماعت را خدای تعالی بکشد از زمین
و از مال او بکشد و قول پنجم آنست که هر که دست از جماعت بدارد
حرام شود شفاعت رسول علیه السلام بروی روز قیامت در صندوق
میگردد مومنی را عارضه است اگر خانه نماز میگزارد می تواند بقیام و
رکوع و سجده و اگر مسجد آید و نشسته میگزارد جماعت باز رکوع و سجود
در مسجد گزارد نشسته است باید که بگوید اول یا امام گوید در قیام
آلکاه بشنید چون امام بر رکوع روزه بر خیزد و با امام بر رکوع روزه
و اگر نشسته بر رکوع روزه روا بود و اگر نیم قیام آید و بر رکوع روزه

روان بود و اگر خانه نماز مذکور با بقای طهارت می تواند کرد و اگر
 به آن بقاء طهارت باشد باید تا آنکه در خانه گزارد با بقاء طهارت
 ایستاد و اگر مکرر بقاء طهارت باشد اگر نیست مکرر در رکوع
 و بخود بقاء طهارت می باید نشسته گزارد رکوع و سجود و اگر
 به گزارد رکوع و سجود بقاء طهارت می باید و اگر ایستاد مکرر
 با طهارت بقاء طهارت می باید بعضی گفته اند که چک صاحب حج
 دانه و در هر وقت طهارت باز و ایستاد گزارد با قیام و رکوع
 و سجود اما شیخ الاسلام بر آن الدین گفته است که اگر ایستاد
 گزارد و ایستاد مسلمان را در دهن حراج است اگر در نماز آید
 میخواند خون یا غرق آن از دمان او روان می شود خلع امام راهور الکی
 رعد الله گفته است که قرآن بخواند از برای انکسار نه قرائت فی الجمله
 روای باشد چنانکه تاریخی و مقدس و در دو رکعت آخر چهار گانه
 این همه نه قرائت درست است اما طهارت در مسجده و این
 جایست که قرائت می خواند خون روان می شود و جس است
 اما اگر میخواند خون می رعد و اگر رعد خواند رعد اینجا می خواند
 هر چند که خون می رعد نماز او روا بود در تحفه ابیض و در شرح قدس
 آوردن است هر جراحتی که بفعل صاحب جرح روان شود (رحم)

وی قوت

برود اگر مسلمان با کسی و پیش از آنکه هیچ باشد سجده تواند آورد
 نزد یکدیگر شایع قیام و رکوع آید و سجده و ایستاد و سجده
 رجیم گفته اند که در سجده با ساق و شصت قیام رکوع و سجده
 نشسته که اگر مسلمان را یک پای باشد کس می تواند که قیام
 آورد و اگر از این است روا شود باید که حد این ایستاده تواند
 انگاه بنشیند در خلعه القیام میگوید که نطق یعنی نقل عجلت
 گزاردن مکروه است در روز یا شب بر مذهب یا اگر تراویح زیاد
 از بیست رکعت جماعت کند مکروه بود نزد علماء ما و هم در خلعه
 میگوید که افتد اگر در روز و در بیرون رمضان مکروه بود شیخ ابوشن
 قدوری میگوید که مکروه نبود و اصل درین است که مسلمان
 سدر شنبه در مسوط آورد که نطق جماعت گزاردن مکروه بود
 چون بر سیل ندای بود اما اگر قومی بغیر ندای نطق جماعت کنند
 در نایب مسجد مکروه نبود و سمن الله جلوا به رعد الله گفته است
 که آن گاه سوی امام نطقه لایکه بالاتفاق و به اربع اختلف
 المشایخ قیه یعنی مردی در گوشه مسجد نقل می گزارد دیگری بوی
 افتد اگر بعد از او دیگری آمد نایب کس شدند بغیر امام بالاتفاق
 مکروه نبود و در چهار کس اختلف مشایخ است اما در جبر و قه

مطلوب جماعت از خود

بشد

میگوید که از حسن الله بر منی عطا شده است که در آنکه تعلق به جماعت
مکروه و فتنی بود که بر سبیل خدای باشد در محظوظ آورد که حضور جماعت
بر اعلی و اشراف و مرتب نیست بدلیل کتابت عاقلین علی الاشی
جمع و کایه در جماعت یعنی میگوید که نزدیکی ابو سعید رومی است
حضور جماعت بر اعلی واجب نیست اگر چه که باید که او را پیش
و چنانکه حضور جماعت بر اعلی واجب نیست بر زمین و معلوم و
بیری که عاجز بود از راه رفتن و بر کمر دست و پای و بر وضو
بریدن باشند و زاید بر یکی در غیر جماعت است از آنکه رسول
الله علیه و سلم و مورد الاثنان فاقوا جماعت یعنی دو و آخ بالا ای
جماعت است و در کانی میگوید مر مولا را رسید که منع کند علامه
خود را از حضور جمعه و جماعت و عیدین
امامت در فتاوی چه آورده قال علیه السلام من سلی خلف امامی
فلما سلی خلف بنی و من سلی خلف امام عالم فلما سلی خلفی
یعنی هر که نمازگزاره در پس امامی که منعی بود بر بعد کار خوار بود
که در پس معامیری نمازگزاره باشد و هر که امام عالم اقتداء کند
خان بود که بمن اقتداء کند امام عالم از عابد فاضلتر است و در باب
فضل عالم اخبار بسیار آمده است حدیثی خداوند است که در

عقل

عقل عالم اخبار بسیار آمده است حدیثی خداوند است که در

عقل

عقل عالم آمدن اینجا آورد بشد ناخواستند را محقق کرد و که عالم از عابد
فاضل تر است در اسباب المغفرة آورده قال علیه السلام من اراد
رضا فلیکرم صدیقی قالوا یا رسول الله و من صدیق قال
صدیقی طالب العلم فهو اختیانی من ملائکه الله فمن اکرمه
فقد اکرمتی و من اکرمتی فقد اکرم الله و من اکرم الله عاقله الجنة
یعنی هر که خواهد رضای مرا اکرامی دارد دوست مرا گفتند یا رسول
الله دوست تو کیست گفت دوست من طالب علم است و او دوست
نرم است بر من از فرشتگان خدای تعالی هر که ارامی دارد او را دوستی
گرامی داشته بود مرا و هر که ارامی دارد مرا دوستی که گرامی داشته
خدای تعالی را و هر که ارامی دارد خدای تعالی را دوست است بهشت
یعنی بهشت جای اوست و علیه السلام من رار العلماء فلما رار
زاریه و من سلی العلماء فلما سلی صایحی و من جالس العلماء
فلما جالس و من جالس فی الدنیا اجلس الله فی الجنة یوم القیمة
یعنی هر که زیارت کند خاندان که زیارت من کرده و هر که مضائقه
کند با علما آن خاندان است که با من مضائقه کرده و هر که با علما نشیند
با من نشیند و هر که با من نشیند در دنیا بنشیند در آخرت
است روز قیامت و علیه السلام من مشی فی طلب

عالمان

العلم

خلفه من و خلیس عند العالم ساعین و اسمع غنه کلین اعطاء
في الجناح جنتین یعنی هر که برود در طلب علم دو کام و بنشیند در
عالم دو ساعت و بنشود از روی و کلمه بدهد فدای تعالی او را در حیات
یعنی در بهشت دو بویسان که در آن درختان بسیار باشد
غنه علیه السلام علماء امتی لانیاء بنی اسرائیل یعنی علماء امت
من چون پیغامبران بنی اسرائیل اند و غنه علیه السلام العلماء
ورنه الانبیاء یعنی علماء و ارباب علم پیغامبران اند و غنه علیه السلام
ان فضل العالم علی العابد کفضل علی اذ ناکم یعنی درستی که فضل
عالم بر عابد چنانست که فضل من بر کعبه بنی اریما و غنه علیه
السلام المتعب بدیه فقه لیجاری فی الطایفه یعنی عابدی که عالم
نباشد چون حری باشد که آسیای کرداند و علی هذا قال الشافعی
رضوان الله علیه من ترعد بعیر علم جنیه آخر عید او مات
کافوا یعنی هر که زحمت و زدی علم دیوانه شود در آخر عمر یا کاف
شود یعرف بالله منها و غنه علیه السلام النظر فی وجه العالم
عبادة یعنی تکریم بر روی عالم عبادت است و غنه علیه السلام
ان قال یوم العالم عبادة یعنی خواب عالم عبادت است
بنی حکم این اجازتست که فقهاء در باب اقامت آورده اند که

عالمان

مطالع
عالم

اولی

اولی الناس بالایمانه اعلمهم بالسنه یعنی سزاوارترین مردمان
بکس است که عالم تر بود زیرا که نماز و علم محتاج ترست از آنکه زهد
و معارف چنانکه نماز فایده و کثرت و اقی آسانی بیاموزد
آید و اگر چه بعلم برابر باشد امامت که کد در قدوس آورده
فان تا و اقا و غنم فان تا و اقا یستقیم یعنی اگر چه بعلم
برابر باشند هر که قرآن نیکوتر خواند و اگر چه برابر باشند هر که رعب
کار تر بود و اگر چه برابر باشند هر که بزرگ سال تر بود در مصنف
آورده یقدم الاقعة فالأقراء ثم اوز غنم و یقدم استقیم
در جمع البیوت میگوید اگر درین همه برابر باشند هر که خوشتر بود اما
او کند مراد از روی میگویند که زار دین نیکوست و همه عا ساهم فی
و جوههم من اثر السجود و قال علیه السلام یمن صلوته باللیل
جین و غنم فی التاریخ هر که نماز بسیار کرد از او شب نیکو شود
روی او بروز و اگر درین جمله که گفتیم همه برابر باشند امامت که کند
در محیط آورده در خانه کسی همان باشد صاحب خانه اولی باشد
بامامت سجد مولای ابی است در حدیث روایت میکند که آن
شب که من زنی بخانه آوردم صحابه یحیی من جلیس بود و حدیثی
روایت کرد که مهاجران شاید که نه اجازت صاحب خانه بانک

نماز گوید

وامامت کند مرا و مودند که با کمال کفتم و امامت کردم در کمال اوقات
 آورده چهار گروه اند که درست است امامت ایشان امامت صاف
 مرتفعان را و امامت میتم مرتفعان را و امامت مایع شد
 غایبان را و امامت قاعد و کورشت مرقمان را یعنی استاد
 کما در امامت میتم مرتفعان را و امامت قاعد مرقمان را
 اختلافی محمدت نزد یکی او روان باشد و این روان در منطقه
 در باب اوست و لا یصلی قاعده یقائم و لا غایم الماده بغیر غایم
 باشد در قادی ظهیری می آید که امامت اجدت به کورشت
 درست نیست مرقمان را و بعضی گفته اند که درست است اما اضع
 آنست که درست نیست در مجموع نواز و در مبسوط می آید که گروه
 اند که اقتداء بدیشان روان بود اقتداء مرد بزن یا بگودک و اقتداء
 بوشید و برهنه و اقتداء غیر معذور و معذور و صاحب الایمال
 و الاذرا را و اصحاب را و اقتداء خواستد یا خواستد و اقتداء بآنان
 که از دنیا مرگ و صاحب را و اقتداء و من کما یرید یفعل کما یرید
 و اقتداء فضا کنند با آه کنند و اقتداء کو یا بکنک و اقتداء
 یکی که قادر نباشد بر آه بعضی از حروف همین حکم دارد در صلت

در کمال کفتم و امامت کردم در کمال اوقات

در کمال کفتم و امامت کردم در کمال اوقات

مستعجل



بشعوری میگوید اقتداء به شیخ میخفی که قیام او همچون رکوع باشد
 درست نباشد و اقتداء کردن شائنا و نم نم و فافا همین حکم دارد
 مع درست نباشد و ثنائی است که او را بارها ثنائی خوان آید
 آنگاه سخن گوید و نم نم کسی است که او را بارها نم نم خوان آید و فافا
 کسی است که او را بارها فافا خوان آید آنگاه سخن گوید بالشیع و اما
 در صحاح آورده که الشیخ آنرا گویند سبی را نا گوید و در اربعین نام
 و الشیخ کسی است که سخن بداند و کرد و وقت گفتن زبانش نکرده
 در محیط آورده که اقتداء بالشیع روان باشد زیرا که او در آن حرف
 قادر نباشد آتی باشد و اقتداء قادی باقی روان باشد و اگر
 انسان مثل خود را امامت کنند روان باشد و این چنین کسی
 الشیخ باشد باید که سورنی و آتی یاد گیرد که در آن آیت و سورت
 این حروف که از وی درست نمی آید نباشد تا نماز او درست آید
 مگر فاحیه که تنها آن نتوان کرد و اگر سورنی یا آتی که مقدور او
 باشد یا بدجه کند درین اختلاف است بعضی میگویند که ساکت
 باشد بخواند که اگر بخواند عارضی درست باشد و بعضی میگویند
 بخواند که اگر بخواند نماز او روان باشد اما مختار مرقمان را در حبس
 آن مسایل آنست که اگر در کمال اوقات و ساعات در رفع این حروف

در کمال کفتم و امامت کردم در کمال اوقات

جهد میکند و فادریغ شود نماز او جایز است زیرا که عاجز است و اگر
 در تنقیح آن جهد نکند نماز او فاسد باشد زیرا که او قادر است و اگر
 کوشش را در بعضی از عمر خود ترک کند اگر چه باقی عمر او یک روز باشد
 روا باشد در قنای طهری و در مسکوة مسجودی و در منفق و در
 کنز آورده است که در هر هذکه امامت ایشان مکروه است
 امامت بنده و بدوی یعنی روستایی و امامت فاسق اما امامت
 فاسق بقول امام مالک روا نیست و این روایت در منطومه در بیان
 اوست و فاسق یوم لغو تیر و روایت منفق نیست و بکرة الصلاة
 خلف ابن الزنا والعبد والذی البدواستلنا کذاک خلف مسلی
 وصاحب التحف الکثیر کذاک خلف کل اهل بدعة و خلف اهل البقی
 الالهة فیه تعلق الخبر بالاجر وراه کل بر در قنای طهری
 آورده که مکروه است امامت مبتدع و امامت کافر و امامت مرد
 یک دهنه و امامت ابن زنا و امامت کثیر التحف یعنی بسیار زرقه
 و امامت کسی که در غیر موضع وقف کند در منفق است امامت خوش
 خوان در قنای طهری آورده یعنی باید و پسرد مرفوم را که امامت
 فرماید خوش خوان را زیرا که امام چون خوش خوان باشد قوم مشغول
 شوند بدو و خوش خوان او و آن مکروه است از آنکه خوش خواندن

این روایت در منفق و در کنز آورده است که در هر هذکه امامت ایشان مکروه است

فاجروم

از ضوع

از ضوع و خضوع و تدبر و تفکر و عدو و عید و از معایه قرأت
 بیرون آرد و منی مسکوة بر خضوع و خضوع یعنی بر زاری و زاری
 است نه بر ذوق اما در صلوة مسجودی میگوید که در نماز خواندن
 قرآن زمزمه نشاید کرد با جماع علماء ما رحمهم الله اما بیرون ماند
 بقول امام شافعی رحمه الله نشاید و بقول علماء ما رحمهم الله نشاید
 وجه قول امام شافعی آنست که چون زمزمه کند آد حرق و مراعات
 و خوف بجای نتواند آورد پس تاویل این آیت عمل نتواند کرد قوله
 تعا و رتل القرآن تریله وجه قول علماء ما رحمهم الله آنست که
 رسول علیه السلام از غزوی باز گشته بود با فقر و نصرت و عینیت
 بسیار چون بدر مدینه رسید عبدالله بن معقل رضی الله عنه بیشتر
 آمد و سوز انا فیما بصوت جبین و خوش خواندن گرفت رسول
 علیه السلام گفت زینوا القرآن بالصوت الجسین پس معلوم شد
 که بیرون نماز زمزمه شاید خواندن یعنی بصوت جبین در رساله
 القراء قاضی امام شرف الدین رحمه الله این حدیث آورده و روی
 النبی صلی الله علیه و سلم انه ذکر اشراط الساعة فقال سبع الحکم و قطیعة
 الرجم و الاکسحاف بالدم و ان یخذ القرآن من امیر یقومون
 اجدتم پس قریع و لا یأفصلهم الا لیغنیهم به غناء و غنة علیه السلام

صوت القرآن

ممود

انه قال اورد القرآن بالجان العرب واصواتها واماكم واصوات اهل القبلى
والغباد در حديث اول روايت کرده از بيعا مبر عليه السلام كه عله
قيامت ياد كرد گفت يك ازان بيع چك است بيع چك حاكمان برامضاء
چك از مدعى يا از مدعى عليه جيزي بگرد و چك نام شروع كند و ديگر
آنست كه خونهاي ناچق كند و آنرا سبك دارند و در مقابل آن
قصاصي و ديني واجب ميشند و عله مت ديكر آنست كه قرآن را بر صوت
مزامير خوانند و آنكيس كه قرآن را بدان طريقي خواند او را امامت فرما
و آنكيس كه قرآن را بگونه خواند و از جمع فاضلتر باشد او را پيش بگند و معني
حديث دوم آنست كه بيعا مبر عليه السلام گفت كه قرآن را با الجان عرب
و او آري ايشان خوانيد و پير هنر ياد از آوازي فاسقان و مفيد
و مؤلف رساله القراءه ميكويد كه آنكيس كه قرآن را با آواز اقل فسيق
بيعت با آواز بود و سرود خواند او را امامت فرمودن حرام باشد
و نماز در پس او با جماع نارد و براك آنج از براي نگاه داشت برده
و صيانت او از جاصلي آيد و زيادت ميشود از سخن خواننده
و قرآن نيست رسول عليه السلام فرموده ان صلواتنا هن لا يصل
فيها شيء من كلام الناس انما هي للتكبير والتسبيح و قراة القرآن
يعني در نماز ما نيكو بايد سخن مردم نماند و نماز تكبير و تسبيح و قراة
قرآن است

قرآن است در خيرة فقد آورده هر كه قرآن را بر صوت خود خواند
كافر گردد و كافر صالح امامت نباشد عصما الله تعالى و صلى
تسبيح و دي كفته است اگر امام اقرار كند كه متبع بوده است نمازها
كرارده دري او روا بعه باينه جواب آنست نمازهاي كرارده
روا باشد براي انك بدعتش از دونه خالي نيست چك كند او را
باينه اگر نداند ظاهر است و اگر چك كند او را چون نصف جماعت
در آمد و خود را نشسته كرد جماعت كزارند كان چك كند با سلم
او پير امامت او روا بعه است اگر اقرار كند كه متبع بوده يا جهود يا
تري يا نماز كرارده روا بعه است كل آيد جهود و زسارا نيري از دين
خود شرط است اما اين در حق جماعت نبايد مبن نصف جماعت
در آمد و خود را نشسته كرد جماعت كزارند كان شريف چك كند
با سلم او و نماز كرارده روا بعه است اگر اقرار كند كه به طهارت
بود يا جامه نوي بپوشيد يا قراة خطا خواند اگر امام متدين
باشد و دل طمع نمازها باز كرارد و اگر متدين باشد و با طمع بود
و يا صاحب غرض بعه قول او مستحق نبود نمازها كرارده روا
بعه امامي كه او را اجرة معين بعه امامت با كراحت بعه امام
نه طمع بايد و بار ما لقوله عليه السلام شرف المؤمن قيامه بالليل

بیمار است و در این کتاب

س

جوامع

و عذر استغاثه عن الناس اما اجرت که اورا معین کند باشد
واجب آید یا نه در قنای می آورد که قنوی بر آنست که اجرت
معلم و مؤذن و امام و اجرت سایر خیرات چنانکه خرم قرآن و ای
بدان ماند و واجب آید یا نه بآب خیرات نشود از آنکه در غنیها
مردمان در حشرات و حشرات قاصرت بر کتاب و ادب کتب
آموزن اجرت واجب آید یا نه اتفاق علماء ما رحم الله و هر چیزی که
بفسق تعلقی دارد چنانکه مطری و صورت کبری و یازی کبری آید
بدین ماند اجرت واجب آید و اگر که بدینها اجرت گیرد حرام بود
مسئله شانزدهم در جواز افتداه و عدم جواز چهار خیرست
که افتداه را باز دانه یکی دیوار دوم جوی سوم راه چهارم صفت زانی
قال الله صل الله علیه وسلم یس مع الامام من کان ینه و بین الامام
جائظ او طریق او فقر او ضعف النساء و مراد از جائظ دیوارست
اما آن دیوار که چال امام را بر مقتدیان میوشد تا اگر چال امام را
بر مقتدیان نبوشد افتداه را باز دانه دلیل بر آن صلوات الله علیه
امام بمقام ابرهم علی السلفه بایستد و مقتدیان که بر او رجوع
انگشتی در میان گیرند و در مسجد های جامع مکتب از آن بکیر بلند
میکوند و مقتدیان را چال امام معلوم میشود تا زور و اوقاف در مسو

ی آید

ی آید این سنده بر سیل اطلاق و گفته که اگر میان امام و میان مقتدی دیوار
بود نماز روا باشد در ذخیره میگوید اگر دیوار قصیر و دلیل باشد
یعنی باریک و کوتاه افتداه روا باشد و اگر دیوار طویل و عریض بود
یعنی دراز و پهن افتداه روا نبود و علماء را اختلاف است در حد فاصل
میان طویل و قصیر اگر دیوار دراز و پهن است بجائی که بازمی دارد
مقتدیان را از وصول بامام و نشسته میشود برو چال امام و مقتدی
دیوار نزدیک باشد ولیکن اگر در آن دیوار زو زنها بود یعنی سوراخها
و طاقها کشاده که مقتدی بر چال امام اطلاع یابد و مقتدیان امام
برو بوشند مانند نشیندن کلعم او و یا بدیدن امام افتداه روا
باشد و اگر از بام خانه افتداه بامام میجد کند و بام متصل مسجد
بود امام محض الله الخلوای گفته است افتداه درست باشد
زیرا که هرگاه بام خانه متصل مسجد باشد چال امام برو بوشند
مانند در نصاب النعمه می آید اگر مسابا مسجد که خانه او متصل
دیوار مسجد است از خانه خود افتداه میکند بامام و لیکن دیوار
مسجد یا دیوار خانه وی در میانست افتداه درست باشد اگر بکیر
امام بشنود و بر چال امام اطلاع یابد و این روایت صحیح روایتها
در طحاوی میگوید اگر مردی افتداه کند از بیرون مسجد بامام که او

باشد

درون مسجد است افتاد او را باشد و اگر صفوف متصل نباشد
 افتاد در رست نباشد و آن در رست جایست که مسجد بر نشد باشد
 و صف تا در مسجد رسیده و این مرد بیرون مسجد بود و بدان صف
 متصل بود تا اگر مسجد بر نشد باشد و صف تا در نرسد باشد
 افتاد خارج در رست نباشد و فتوی بر آنست اما راه اگر میان
 امام و صف در چهار مقلد دو صف فرض باشد یا آن مقلد فرض
 باشد که خروارگاه یا خروار هیزم بی تکلف بگذرد افتاد باز دانه
 مگر نمازگاه در روز عید که آن محوط را یکم مسجد است تا اگر میان امام
 و میان صف در آن روز مقلد صد متر خالی بود افتاد باز دانه و در
 جز روز عید آن محوط را یکم مسجد است و در فتاوی تحت آورد اگر بعضی
 مردمان فریب را در نمازگاه عید جماعت بکنارند و در میان امام و صف
 مقداری خالی باشد که کردوی بگذرد افتاد این صف یا امام در رست
 نباشد در خلاصه الفتاوی آورد اگر میان امام و قوم راه بود
 مقداری که کردوی بگذرد مانع افتاد بود مگر آنکه شد طریق کنند
 با جماع پس حاصل آید و اتصال بدیشان ثابت شود و اگر فتوی
 در پس این شد و راه طریق افتاد کتد یا امام در رست بود سه طریق
 در دو کس حاصل شود و اتصال نزدیک امام ابو حنیفه و محمد ثابت

این حدیث صحیح است

نباشد

باشد و نزدیک امام ابو یوسف سه طریق بود کس حاصل شود و اتصال نباشد
 آید تا اگر فتوی در پس این دو کس و راه طریق افتاد کتد یا امام در رست بود
 نزدیک امام ابو یوسف در مصغ می گوید که امام ابو یوسف دو کس را
 در حق جماعت و در سه طریق جمع میگوید و همچنین دوزن را در مجازن
 جمع میگوید و منزله سه زنی دارد و این روایت در مسطور در باب
 ای آمد و ایشان فی الصلوة جمع و کذا سه طریق و مجاز ان النبا
 است آنقدری که مانع افتاد است در خط می گوید هر عظیم یعنی تنگ
 که مانع بود مرا افتاد از روی اتصال نیست بعضی گفته اند هر عظیم
 که مانع افتاد است آنست که لا یکنه المثنی فی بطنه یعنی رقیق باد
 در میان او ممکن بود و بعضی گفته اند که هر عظیم آن بود که لایمکی از جل
 القوی آن مجتازة بوثیه یعنی مرد قوی را ممکن بود که بحسین از وی
 بگذرد و بعضی گفته اند که هر عظیم آن بود که بخردی فی الشغل و
 الترواقی یعنی جوی بزرگ آنست که در وی گشت و زور و برف و رعد
 صحیح آنست و فتوی بر آنست که هرگاه که جوی بدین مناسبت باشد
 مانع افتاد باشد از آنکه جو حنین شد جابل بود و لیکن در این حدیث
 افتاد وی در رست نباشد که مردمان در وی گذشتن توانند یعنی
 و اگر میان امام و قوم جوی بود بگذرد که با فادن نجاست بجای می آید

این حدیث صحیح است

بسم الله الرحمن الرحيم

و دیگر بخیر باشد و این چونی مدک به مانع افتد آید به امت صاف
زنان اختلافت در آن که چند زن را صاف گیرند در نصاب الفقه
میگوید درین دور وایت است یک روایت اینست که سه زن را صاف
نام گیرند اما ظاهر روایت آنست که سه زن را صاف نام بگیرند تا زیاد
شود چون از سه زیاد شود آنگاه صاف نام شود پس قوی که
صفوف ایشان بعد از صف زنان باشد نماز آن صفها حرام
نباشد شود بوجه اینچنان اما بوجه قیاس همان یک صاف یک
پس از صف زنان افتاد باشد پیشتر نباشد زیرا که مجازاة در حق
ایشان یافته شد در نصاب الفقه می آید اگر زنان از سه بیشتر باشند
صاف بگیرند تا اگر از بین امام دو صاف باشند سه زن میان دو صاف
بایستند و قوی که صف ایشان بعد از این سه زن بود نماز ایشان
جمله نباشد نشود بل که نماز همان سه کس که پس از این سه زن باشند نباشد
شود در جای می گوید اگر سه زن در میان صف اول ایستادند
و در پس ایشان یک صاف دیگر است اینجا کس را نماز نباشد شود
یک را از دست راست و یکی را از دست چپ صف اول سه کس
که در صفای ایشان بودند از صف دوم باید را نماز درست باشد
مسئله مجازاة در مغرب آورده است المجازاة مولا است و آید

القدم

شوند

في القدم بغير مجازاة برابر شدن است در قدم در مصنی می گوید اگر امام
نیست امامت زنان کرده بود زنی میان صف مردان آمد و افتاد
کرد بقول امام شافعی نماز هیچ کس نباشد و این روایت در
منظومه در باب ویت و لا فساد لفسوة الرجل یا امرأة حیاته
و بقول علماء فاشیه کس را نماز نباشد شود بین و بسیار و یکی در قفا و اکثر
زنان دو باشند بقول امام ابو حنیفه و محمد و الله چهار کس را نماز نباشد
شود بین و بسیار و دو کس در قفا بقول امام ابو یوسف بین و بسیار
و همچنین دو کس دو کس را تا آخر صفها از آنکه او در مجازاة دوری را
مجموع سه می داند چنانکه مثل این تقریر افتاد و اگر زنان سه باشند
بقول ابو حنیفه و محمد بین و بسیار و همچنین سه کس سه کس را نماز نباشد
تا آخر صفوف و از امام ابو یوسف دو روایت است یک روایت با
ابو حنیفه و محمد است و دیگر روایت آنست که پنج کس را نماز نباشد
شود بین و بسیار و سه کس در قفا سوال اگر زنی تهلون امام
ایستاد و افتاد کرد و در پس این زن چهار صف است از مردان
از هر صفی چند کس را نماز نباشد شود اگر محبت گوید از صف اول
یک را نماز نباشد شود خطا بود و اگر گوید از هر صفی دو کس دو کس
یا سه کس را نماز نباشد شود خطا بود و اگر گوید جمله را نباشد شود

فایده و اقل

مسائل

یا نشود هم خطا گفته باشد درست است که بپرسد که امام بیت است
 زمان کرده نماز جمله بنا شود از آنکه از امام بنا شده است سب
 نماز و اگر امام بیت امامت زمان نگردد است نماز همچنان
 شود از مردان نزد یک علماء بقیه و نزد یک زن نماز جمله بنا شود
 از آنکه نزدیک او بیت امامت شرط نیست برای صحت اقتداء
 در منافع و در کثیر الیقینی آنکه که مجازان را شش شرط است
 اول آنکه امام بیت امامت زمان کرده باشد دوم آنکه مطلق
 مطلق باشد یعنی مکتوبه جنازه باشد بل که صلویه باشد که
 بار کوع و بخود سیم آنکه این زن که بهملوی مرد ایستاده در نماز
 مشتهاء باشد یعنی آرزو نبرد تا اگر صغیره باشد و یا زنی بعل
 میر و یا دیوانه چنانکه در آرزو نبرد نماز بنا شود در محیطی
 گوید بخوبه یعنی دیوانه اگر چه بالغه و مشتهاء باشد نماز را بنا
 نکند از آنکه بخوبه را نماز نیست و شرط زنی است که نماز از او در
 آید و چهارم آنکه مکتوبه مشترک باشد در تحریر و اداء یعنی این
 مرد و این زن که بهملوی وی ایستاده این مرد و مسبوق باشد
 بل که باین باشد تحریر خود را بر تحریر امام و مؤدی باشند شرکت
 در پس امام حقیقا یا تقدیرا تا اگر مسبوق باشند قضای ایشان

درست

درست بود مجازات ثابت نشود و این روایت در جامع کبیر و جید
 آورده اذ المصلح تجا ذبه مصلیه صلوته فسدت مما تجا ذبه
 بقا اذ الجفا امتا اذ اشیع صحت القضاء ولا رت نیافه
 شرط پنجم آنکه مکان مقتدی بوه یعنی جای یکی باشد و ششم آنکه جایی
 باشد یعنی برده و مشغول و در یوایی نباشد میان ایشان
 آنکه مجازات ثابت شود فالخاصی هرگاه که زن بهملوی مردی
 ایستد در نماز و شرائط شش گانه که بیان کردیم موجود باشد
 مجازات ثابت شود و نماز آن مرد فاسد گردد این زن مرید
 مرد را محرم باشد یا نباشد در رکاع می گوید زن را نشاید
 که بجاعت حاضر شوند امروز فتوی بر آنست که زن را مکروه است
 حاضر شدن بجاعت در صلوات خیمه بنا بر غلبه فساق و
 سبب ظهور فساد پس مخفی نگردد است حاضر شدن ایشان
 در مجالس و غلط خصوصاً نزد یک این جایلهان که خود را بیا را
 اندر زبور علماء و مخفی مکره است زنان را که تنها در جاه عجم
 کنند و با این فهم اگر بکنند باید که امام ایشان یعنی زنی که امامت
 خواهد کرد در میان صف ایستد بیشتر زوجه خاتون امام هاشمی که
 بر رفته نماز میکنند و امام مسکونید کسی را که بوی افتد آید کتبی

مطلب است زنان

بود یازن و اگر در جماعت خفته و زبان حاضر باشند در صف
 چگونه ایستند در متفق میگوید باید که اولی صف مردان
 پس از آن صف کودکان پس از آن صف زنان پس از آن صف
 زبان و روایت اینست صف الرجال خلفهم صبيان
 ثم الخنايا خلفهم یستوفان در کتب میگوید اگر مقتدی یکی باشد
 باید که راست امام ایستد چنانکه مرا نکشت با هم بای او باشد
 امام برابر باشد و چون دو باشند در پس امام ایستند و این
 روایت در متفق آورده و المتقین اذ انکونوا واحدا
 فهو یقوم عن یمن المتقدي وان یكونوا فوق واحد فقم
 قاموا صنفوا من وراء من یقوم در کافیه آورده که امام محمد میگوید
 یک نیز در پس امام ایستد در کتب میگوید اگر مقتدی را ظاهر شود که امام
 محدث است نماز باز کرد اند و نزد یک امام شیعی نماز باز نکرد
 و این روایت در منظومه در باب اوست و المتقدي متعذر فلیق
 من ام غیر ظاهر فله صد اگر کرده قاری و کروج اتمی باقی افتد
 کردند نزد یک امام ابو حنیفه نماز هم فایده شود روایت در باب او
 امامه الا فی قوم امثله و قاریا نفسد فله و نزد یک صاحب
 نماز قاریان پیش فایده نشود نماز امام و امثال او درست باشد

اولی

در صورتی که مقتدی

دالک

و همچنین

و همچنین قاریان اگر باقی را خلیفه کردند در دو رکعت آخر نزد یک
 امام اعظم و محمد نماز جمله تمام شود و نزد یک امام یوسف
 و زفر نماز هیچ کدام تمام نشود و این در باب ابو یوسف آمده
 در منظومه و یصلح الایمی للذین تلک خلفه فی الاخرین فاعقله
 در مکتوبه مسعودی و زفر قاری و یحیی می گوید در نماز چهار
 گانه آنک مسبوق باشد سه رکعت اقتدا کند و چون امام
 نماز تمام کند برخیزد و یک رکعت بگزاید و سوره با فایده ضم کند
 و بعد بنشیند باز برخیزد و یک رکعت با فایده و سوره بگزاید
 و یک رکعت دیگر بگزاید و بنشیند در رکعت آخرین بعضی از صاحب
 گفته اند که فایده بخواند اتماسع الایمهم استغفار و شیخ الایمهم
 برهان الدین رحمة الله گفته اند همدان باشد که بخواند از آنک
 مسبوق را دو جیم است یک جیم مقتدی و یکی جیم متعذر از آن روی
 که جیم انفراد است در آن دو رکعت قرات خواند و اگر درین روی
 آخرین بخواند سنت بود و ازین روی که مقتدی است بخواند
 از آنک خواندن مقتدی بدعت بود و اصلی است که هر جا است
 باید عت جمع شود ترک سنت اولی بود اگر امام مسافر باشد
 بد که چون دو رکعت بگزاید سلم دهد و بگوید شما نماز خود

مقتدی مسبوق

بعده

مصلیان

تمام کنید که من میافوم و این روایت در متفق آورده است
 يَقُولُ ثُمَّ أَوَّلًا تَقْصِرُوا صَلَوَاتُكُمْ أَنَا أَمْرٌ مَسْفُورٌ
 پس مقتدیان برخیزند و نماز خود تمام کنند اگر میمان و مسافران
 اقامه کنند مسافری امام بر سر دو رکعت نیست و سیم رکعت
 برخاست باید مسافران و بر متابعت کنند میمان نکشد تا اگر
 امام نیت اقامت کرده باشد نماز مسافران بسبب متابعت
 او چهار رکعت و اگر نیت اقامت نکرده باشد امام مسافر اندوه
 رکعت آخر غل باشد و اقامه متغی متغی در است باشد اما
 اگر نیت اقامت نکرده باشد این دو رکعت آخرین در حق امام غل
 بعد و در حق میمان فرض و اقامه معترض متغی در است نبود
 نماز میمان بیهوده شود اگر متابعت کنند پس بنشینند تا امام سلام
 دهد ایشانرا خبر کند که من نیت اقامت کرده بودم انظروا خبر
 و دو رکعت لا جفانه بگزارند و اگر امام خبر نکند دو رکعت میمان
 بگزارند از برای آنکه سفر او یقین است و نیت اقامت کردن او شک
 و در شریعت بشک حکم ثابت نشود و اگر امام بنسبانی بر
 باشد ایشان دو رکعت نماز میمان بگزارند از عهد بیرون آیند
 جماعتی از میمان مسافری اقامه کردند امام بر سر دو رکعت سلام

داد و میمان بگزارند میمانه برخاستند در میمانه قرائت حوا
 یاتی درین اختلافاست بعضی گفته اند که همچون متغی نیت میمانند
 اگر خواهند خوانند و اگر خواهند ساکت باشند اما امام جعفر را امام
 کربن رحما الله مباحثه شد امام کربن گفت بخوانند و امام جعفر
 فرمود که بخوانند امام کربن گفت وقتی که شکر دانا مشکل کرد
 با استادان باز کردند و اگر استادان را مشکل شود بکسب باز کردند
 فقیه خرابیان ثوی و فقیه عراق منم هر چه کتاب گوید بران بوم
 کربن فرمود که فلان کتاب بیارند آوردند نوشته بود که خوانند
 ابو جعفر می گفت که بخوانند مخفی نامه کتاب آوردند در هر دو
 کتاب بود که خوانند امام ابو جعفر می گفت که بخواند امام کربن گفت
 در کتاب میگوید خوانند و شما میگوید که بخوانند مرد از کتاب
 دارند تر بود فقیه ابو جعفر گفت بعد لیکن همچون مردی من از کتاب
 یاد دارند نرم اصل امام محمد حسن شبایه هست بیارید مسبوط
 امام محمد که آنرا اصل گویند بیارند دیدند از اول نوشته بود
 که خوانند آنرا بآل کرده و بر جای نه نوشته بود که بخوانند فقیه
 ابو جعفر برخاست که مسله روشن شد امام کربن ابو جعفر را
 شتری دله امام ابو جعفر بران شتر نشست و امام کربن چهار

ملاحظه فرمایند که میمانه
 میمانه خوانند و میمانه

میکشید چون یا زار بغداد رسید آواز برآورد که ای مسلمانان در
 شاکردی کشید تا عزاسنادی بایند **فصل هفتم در واجبات**
 در کثرت و آبی و هدایا آورد که در نماز بازده چیز واجب است قرائت
 فاتحه. ختم سوره با فاتحه. تعیین قراءت در دوی اول. رعایت ترتیب
 در فعل که مکرر است چنانکه دو سجده یعنی دو سجده با یکدیگر ضم کردن
 واجب است. و تعدیل ارکان و ختم اولی در عرض و نقل و التماس
 الله خواندن در هر دو قعود و وعاء قنوت خواندن در هر دو تکبیر
 عید بلند خواندن در نمازی که بلند باید خواند و آهسته خواندن در نماز
 که آهسته باید خواند و بیرون آمدن از نماز بلفظ سلم در میسوط
 بآه لفظ سلم بر قول امام شافعی و ریاضات و بر قول علماء ماوراء
 و این روایت در منظومه آمده در باب او و بکذا التخلیل بالسلم و
 قول شافعی است که رسول الله لم یومد تحریکها التکبیر و تخلیها
 التسلیم یعنی تکبیر اول حرام کنند کارهاست یعنی کارهای که مخالف نماز
 بعد و سلم جلال کنند کارهاست چون رسول الله سلم را
 با تکبیر اول برابر فرمود و تکبیر اول فرضی است و آن در در آمدن نماز
 است و این در بیرون رفتن نماز است علماء ماوراء هم گفته اند که
 ما فرضیت تکبیر اول را بآیت دانسته ام قله نما و ربک فکبر و

این کتب در کتبخانه

قله

قول تعافدا فلع من ترکی و ذکر اسم ربه فصل این آیت در حق تکبیر اول است
 و سلم را آیتی نیست حدیث واحد است و حدیث واحد فرضیت
 ثابت نشود دلیل دیگر اعراب در مجلس رسول آمد صلوات الله و سلم
 و گفت یا رسول الله مرا آداب طهارت و نماز بیاموز رسول علیه السلام
 او را آداب طهارت و نماز بیاموز پس گفت نماز بکناری و ختم
 اخیر را مقدار آنکه تا بعد و بر سلم برسان نماز تو تمام باشد چون
 بنشین خواه برو اعرابی سوال کرد و گفت یا رسول الله از فرضیت
 چیزی بر من باقی بماند یا رسول الله فرمود که ای اللفظ
 سلم فرضی رسول الله سلم بگفتی و بعد از آن سجده فرضی
 روایت میکنند از رسول الله سلم که فرموده از فرضیت اینک من
 السجدة الأخيرة و بعد از قدر التشرید بعد از صلوئیک
 ان شئت ان تقوم فقم و ان شئت ان تعبد فاعبد یعنی
 عباد الله را گفت چون از سجده آخرین بپای برداری و مقدار تشرید
 بنشین پس نماز تو تمام شد خواه بنشین خواه برو و رسول علیه
 السلام او را مختار کرد و مختار کردن ضد فرضیت و وجوب
 باشد اما علماء ماوراء هم الله لفظ سلم را که واجب است گویند
 بناء بر مواظبت رسول الله اللهم و ترک نکردن او یکبار

و سلم
 و سلم

مسئله سلام از نماز هفت یابی جواب حواله امام ابو بکر
خواهر زاد گفته که سلام از نماز نیست بنا برین حدیث
ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرد اگر سلام از نماز نبوی باشد
گفتن سلام نماز تمام نبوی و رسول الله علیه السلام نذر معنی
تمام شد نماز حواله امام شمس الداعی عرض کرده که گفته که سلام
از نماز است دلیل بر آن که تاخیری بخدا بر او واجب میشود
سلام نماز چند است در کاف و منطومه آمده که نزد یک امام
ما لک یکست گفتن برابر قبله و این روایت در منطومه در باب
وی آمده که و مئة تلقاء تسلم و نزد یک امام زفر شده است
راست و جبه برابر و بر قول علماء ما دو پیشین است و
جب در مبسوط آورده که سلام بر دو نوع است سلام
بیافعی و سلام نیابی سلام بیافعی قاطع نماز نیست تا آنکه کسی
بسو سلام داده اگر یا در آید که بروی از فرضه چیزی باقی است
تواند که ناکند ما دام که سخن نگفته چنانکه مرعی نماز پیشین
کزاره در فتنه اول بسو سلام دل قاطع نماز نبوده تواند
باقی نماز را بجای آید از آنکه و وصف صلوته فراموش
کرده و قعدش اولی را آخرین بنداشته نه افضل صلوته را تا آنکه

اینکه در حدیث

نکرده

افضل

افضل صلوته را فراموش کند شواهد که بر آن بنا کند و سلام نیابی
قاطع نماز است از آنکه در معنی کلام آید میان است و امام محمد
رحمه الله برین مسایل بسیار بنیاد کرده مسئله جدا بجا آورده
اگر مسلمانی ظهر میگزارد بر سر دو رکعت سلام داد نداشت
که جمع میگزارد یا دو رکعت صنت ظهر نمازش نباه شود تواند
که بر آن بنا کند زیرا که اونیابی افضل صلوته است نه وصف صلوته
و غ داند که کدام نماز میگزارد و نسبت در افضل صلوته قاطع
بخلاف آنکه نسبان در وصف صلوته بعد میلمان نماز شام
میگزارد چون دو رکعت گزاره سلام داد نداشت که صنت
نماز شام است که میگزارد نمازش نباه شود تواند که بر آن بنا
کند مسلمانی و تر میگزارد نداشت که تراوی میگزارد بر سر
دو رکعت سلام داد نمازش نباه شود تواند که بنا کند مسلمانی
نماز بوقت افات که نماز دو رکعتی چهار رکعتی شد نماز
خفتن میگزارد بر سر دو رکعت سلام دل نداشت که معنی
مساوت نمازش نباه شود تواند که بر آن بنا کند در مبسوط
حواله امام بکر خواهر زاد رحمه الله در واجبات معنی آید که باید داد
علم رکعات و سجده تک و و سجده سهو نزد یک علماء نکرده واجب

علم رکعات

و نزد بیک امام شافعی بحثی بود و گفت است و همچنین بحثی بود نزد بیک
از مشایخ شیعیان است اما روایت صحیح آنست که بحثی بود و او
از آنکه است را قوت آن بود که نقصان از وفایه برگیرد و قی
برگیرد که واجب باشد **مسئله** هر چه در کیفیت تغییر
در کانی میگوید که نزد بیک امام ابو یوسف و امام شافعی رحمه الله تعالی
از کانی و فقیه است اگر کسی که کند نماز او روا باشد و این روایت
در منظومه در باب ابو یوسف آمده تعبدیل ارکان الصلوة و قی
و ترک ذاک للصلوة نقض اما نزد بیک امام ابو حنیفه و محمد بن
الله تعبدیل ارکان واجب است و صحیح آنست که اگر کسی قصد
ترک کند بزه کار شود و نمازش با نقصان بود و اگر سهو ترک کرد
سجده سهولانم آید و واجبات دیگر را که نمرده ایم همین علم است
نعمت ترک آن سهو و بحث سهولانم آید تا آن نقصان با آوردن
این دو سجده برخیزد تعبدیل ارکان چیست در صلوة مسجده
ع گوید که خواجده ابوالحسن کوفی گفته که امام رکوع و سجده تعبدیل
ارکان است و از امام اعظم ابو حنیفه رحمه الله تعالی در تعبدیل ارکان است
روایت است در پیوسته آنست که اگر از رکوع بنویسد نزدیک تر یا
از سجده بنویسد نزدیک تر است تعبدیل ارکان بود فقیه عبدالله حجازی

کثیر

رحمہ الله گفته که تعبدیل ارکان از عدل گرفته اند هر که در نماز عدل
جای آنکه از عذاب برورد کار این شود و بیخی فصل و رحمت
برورد کار کرد و شیخ الاسلام برمان الدین رحمہ الله گفته هر که در
نماز تعبدیل ارکان نیامورده باشد بهتر آن باشد که نماز را باز کرد
از برای آنکه رسول علیه السلام اعرابی را دید که تعبدیل ارکان
بجای بی آورده او را فرمود که نماز را بزرگوار و آن حدت و آن حدت
که در حق اعرابی فرموده اینست در نافع آورده ثم فصل فانک لم تفعل
در روضه زند و بی آورده که از بیغایر علیه السلام روایت کرده
اند که وی گفت بدترین زرد آن است که از نماز خود زرد کند
یا رسول الله از نماز چگونه زرد گفت آنک رکوع و سجده تمام
بجای نیامده ابو هریرة رمی لعنه گفته که باشد که شصت سال نماز
کند و بیک نماز او نپزد ببرد و آن کس باشد که رکوع و سجده تمام بجای
نیامده روایت کنند از زید بن وهب که مدعی را دید که نماز میکرد
و رکوع و سجده تمام بی کرده آن مرد را بخواند و گفت خدا هست
که تو این چنین نماز میکنی گفت چهل سال زید گفت درین چهل سال
تو هیچ نماز نکردی اگر میری نه برست محمد رسول الله صلی الله علیه
و سلم میری **فصل** نودم در کیفیت نماز و در کانی می آورده که

باز گزیده

خوب

در روز از امام اعظم سه روایت است بروائی واجب است و بروائی
 و قول صاحب عین است و بروائی فرض و لیکن در حق عمل در حق
 اعتقاد اگر کسی فرضیت و تراشگر شود کافر نگردد اما در حق عمل
 اگر بیاد داشت و ترک نکند و نماز باید که کراهه درست نباشد
 و وجه اینست که فرض علی است و این روایت در منظومه است
 در باب امام اعظم و التورق و تری بدختر و غیره قیاد
فصل بیستم در رکعت و سجده در کتب می آید و در
 نزدیک امام مالک و نزدیک امام شافعی در جماعه الله بروائی یک رکعت
 است بدو قصد و بدو سلام و بروائی نزدیک امام شافعی یک
 رکعت است و این روایت در منظومه در باب لغت و التورق و در
 بزکم بدختر و منویع النجر کذا و نزدیک علماء ما و ترسه رکعت
 و دو قصد و یک سلام در صلوات میگوید که نزدیک
 امام شافعی در روز چهار است اما باید که طاف کراهه یک رکعت
 تا سیزده چنانکه یک و سه و پنج و هفت و نه و یازده و سیزده
 در هدایه و الحاق می آید که در روز قرات تعیین نیست نزدیک ما
 باید که در هر رکعتی فاتحه و سوره بله تعیین بخواند اما نزدیک
 امام شافعی در روز قرات معین است میگوید در رکعت اول انا انزلنا

و ترجم

خواند

خواند و در دوم قل یا ایها الکافرون و در سیم قل سواخذ از انک محل
 علیه السلام بیسته سه رکعت گزارده و در این این سوره ها خوانده
 که کتب است دلیل علماء ما رحمهم الله آنست که خدای تعالی فرمود
 که بخوانید در نماز آیات فله تعافا و اما بتسبیح القرآن و
 هذا عام شمل الکلام این آیت عام است مشتمل همه نمازهاست
 و نیز روایت کرده اند از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها که او گفت وقت
 بعضی که رسول علیه السلام در روز رکعت اول سجده ایستاد
 خواندی و در دوم انا انزلنا و در سیم قل یا ایها الکافرون و خواندی
 و وقت بعضی که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون و در دوم انا انزلنا
 نصر الله و در سیم تبت بدائی له خواندی و وقت بعضی که در رکعت
 اول انا انزلنا و لولا از لزلت الارض و الهیکم الظالمین و در رکعت
 دوم قل یا ایها الکافرون و انا انزلنا نصر الله و تبت و در رکعت سیم
 قل سواخذ و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس خواندی
 و وقت بعضی که در رکعت اول انا انزلنا و در دوم قل یا ایها الکافرون و
 سیم قل سواخذ خواندی پس معلوم شد که در روز قرات معین
 نیست در شرح قدوری میگوید که در روز برای فرض آنچه خواند روا
 بعد اما صحیح آنست که در روز این سوره ها خواند که عایشه رضی الله عنها

و ان شاء الله تعالی
 این کتاب را در شهر کربلا
 در روز شنبه ۱۲۰۰
 در ماه ربیع الثانی
 در روز ۱۰
 در شهر کربلا
 در روز شنبه ۱۲۰۰

روایت کرده از برای نیز که بغیر از رسول علیه السلام
مسئله نیست و بحکم در قنوت در مغرب میگوید
 و قولم دعاء القنوت این را ضافا ضاف بیانت جه قنوت
 مجتمعی معانیت قنوت مع طاعت و مع دعاء و مع
 قیام آمدن قال البی علی علیه وسلم افضل الصلوة طول القنوت
 ای طول القیام اما مشهور مع دعائت در وقت
 میگوید که القنوت فی الوتر الدعاء دون القیام در کافق آور
 که دعاء قنوت نزدیک امام شافعی در وتر در ماه رمضان در نصف
 آخر خوانند بعد از آن همیشه در نماز یا مدله خوانند و در وتر
 در رکعت سیم بعد از رکوع در قومه و نزدیک علماء ما رهم
 الله دعاء قنوت همیشه در وتر در رکعت سیم پیش از رکوع خوانند
 و چون خواهند که دعاء قنوت خوانند بکبر گویند و در سبها
 بردارند تا بفرمیده گوش پس از آن دعاء قنوت خوانند در صلات
 مسجدهی آورده که مقتدی دعاء قنوت خواند بانی بقول یوسف
 خواند پیش از آنکه آغاز کند صلوات گوید و بقول امام محمد
 بخواند که میجاب را روی اختله و است از آن روی که قرائت
 خواندن مقتدی بدعت بعد و از آن روی که دعاست خوانند

سنت

در این کتاب خوانند قنوت را

سنت اصلی است که هر کجا سنتی با بدعتی جمع آید ترک آن سنت
 اولی بود از آن آوردن بدعت اما اجماع است که امام اللهم
 اهدنا خوانند نه نیک بلند خوانند و نه نرم میانه خوانند چنانکه
 صف اول را بشنوند اما مقتدی خواند بانی بقول امام
 ابو حنیفه و محمد خواند و بقول ابو یوسف آمده که هر کجا امام و
 کند مقتدی کلمه کلمه گوید آمین جای که آمین شاید گفتند و منج
 جامع لا اصول آورده اگر مصحح دعاء قنوت بنیان ترک کند
 و یا در میان آمدن یا بعد رفت یا بعد از آنکه از رکوع باز آمد
 یا در آمدن خواند زیرا که محلی او پیش از رکوع است اما سخن موهو
 لازم آید از آنکه قنوت قرائت است نزدیک بعض از مجاه و از
 ای کعب و عمر خطاب روایت است این دو سوره از قرائت
 سوره اول اللهم انا نسئبتک تا من یفعلک و سوره دوم
 از اللهم ایاک نعبد تا ملحق و بر سر دو سوره لبم الله الرحمن الرحیم
 نوشته اند پس قرائت قنوت در وتر از واجبات باشد و نیز
 واجب صحیح سهولانم آید و این روایت در جامع صغیر جانی نیز
 آورده در شرح از امام محمد روایت آمده که جنب و جانی نفسار
 دعاء قنوت شاید خواند که روی شبهه قرآن است اما قرائت

مجتهدان

در این کتاب خوانند قنوت را

مطابق است

که نماز بوی روا آمد واجب شد خواندن او در روز ناکر از قرآن بعضی
وی کراره شد و اگر نغراموسی خواند مهر را بحد واجب آمد و اگر
مستقبل قنوت را در رکوع یا در کند باز کفقه بقیام برای قنوت بانی
درین دور و این است در حدیث آورده. آنچه است که باز نکرده در
قنوت واجب است و رکوع و وضو پس روا می ماند که برای واجبی و می
بر اندازد در جامع صغیر جای آورده است که مختار است که قنوت
از قرآن نیست بلکه دعا است ماثوره و مروی از سعید بن عبد الله
و واجب شده بنا بر مواظبت رسول علیه السلام و شاید که گونا
گند دعا ماثوره را بیغ بسند کنند تا ملحق در قنوت آورده
که امیر المومنین حسین علیه السلام روایت میکند که بیا موضع مراد دعا
قنوت حد من رسول علیه السلام و گفت بگو اللهم اینها
تسبیحک و توهمین بک و تسبیحک علیک و تسبیح
علیک الخیر تسبیحک و لا تکفرک و تخلف
و تترک من یحکک اللهم انا که تعبذو لک
تسبیح و تسبیح و التک تسبیح و تحمد و ترجو رحمتک
و تحیی عذابک ان عذابک بالکفر ملحق اللهم
اتخذنا فین هدی و عافنا فین عافیت و تولنا فین تولیت

و تسبیحک
ع

و بارک

و بارک لنا فیما أعطیت و قنا شئ ما قضیت انک تقض
ولا تقضی علیک انه لا ینذل من و الت و لا یعرف من
غدا تبت تبارکت ربنا و تعالی کنت عما یقول الظالمون
علو اکبر انما و الجلال و الا کرام در قنوتی چه برون
امیر المومنین حسین آورد. و در مغرب همین مقدار است الا آنست
که در روایت مغرب کلمه شکر که نیست اما بدانکه بعضی از
مردمان میگویند که بر چند کلمه و اویغ باید گفت لیکن اولی
آن بود که بر هر کلمه و او گویند از آنکه او عطف موجب زیاد
تناسب چنانکه در شهادت تقریر کردیم در ذخیره آورده که در
قنوتی اهل سمرقند میگویند که من لا یعرف دعاء القنوت
یقول یا رب تلت مراتب ثم یزکع فی انفسهم دعاء قنوت دارند
سه بار بگوید یا رب و در رکوع رود و در سجده طحاوی آورده که انفس
دعاء قنوت ندارند سه بار بگوید اللهم اغفر لی و در رکوع رود
این اختصار فقید اندک است در واقعات فاطمی آورده که احادیث
مشایخ ما آنست که بگوید ربنا آتلف الدنیا حسنة و قنا عذاب
النار بحای قنوت اگر نیند قنوت را در قنوتی بکری میگویند اگر
مستوفی بر کفین رو تر یک کعبه را از وتر در ماه رمضان با امام

قنوت خواند بقول عامه علماء در رکعت سیم قنوت بخواند قنوی
 برین است در دعاء قنوت یا ذا الجلال و الاکرام آمدن یانی
 مشهور نیست که آمدن و نیز در نواع البیان مولا نافی الدین
 رازی رحمه الله آورده که اللهم اعظم قنوت الجلال و الاکرام
 بقوله عليه الله انظروا یا ذا الجلال و الاکرام نس هبته در
 آخر هر دعاء یا ذا الجلال و الاکرام باید گفتن تا بیک
 اسم اعظم آن دعاء منجاب شود در هدایه میگوید چون مفصلی
 خواهد که در و تر قنوت خواند باید که رکعبی گوید و در سنها
 بر آنه از این که در حدیث رسول علیه السلام آمده است که
 و سنها را بر نیاید مگر در هفت موضع یکی از آن قنوت است
 و در کثر آفرین که ولا بر رفع یدیه الله ففجعی صبح در کایه
 این را شرح کرده یعنی افتتاح قاف قنوت عین عبید بن
 اسلم هم اسوه صاد صفایم مروه عین عرفات چهار در
 هزه اولی و در هزه **فصل بیست و دوم در بیان شهادت**
 سنت در نماز نیست و سنت است هفت در قیام و هفت در رکوع
 و هفت در سجود و هفت در قعود و این جمله از خزانه الفقه و اشقی
 و از منظومه و از مختصر قدوری و از کثر الدقائق آورده است

در بیان شهادت
 نیاید

جم رجب
 و شبی

اما

اما آن هفت که در قیام است یک بر آوردن هر دو دست در رکعبی
 اول در منافع آورده که رفع یدین دلیل است بر نسی ما سوی الله
 و گفتن الله اکبر بر اثبات کبریا و اثبات بعد از نسی باشد چنانکه
 در کلمه توحید است اول نسی است و آخر اثبات پس آنکه در نماز
 آید باید که بداند که رفع دست راست ترک و نیاست و رفع دست
 ترک عقبنی گوید که بقول و فعل میگوید که ترک دنیا و غنی کردم
 و روی به بند خداوند تعالی آوردم اما تکبیر نزدیک امام
 ابو یوسف مقارن بر رفع یدین گوید و نزدیک امام ابو حنیفه و محمد
 مقارن بر رفع یدین نکوبد بل که اول رفع یدین کند پس از آن تکبیر گوید
 واضح قول ایشانست زیرا که در رفع یدین نسی است و در تکبیر
 اثبات و اثبات بعد از نسی بعه چنانکه گفتیم سوال اگر پرسند
 که در نماز نیست در آیند یا بغرض جواب درست آن بعه که
 گوید هم نیست و هم بغرض اثبات است رفع یدین است و سنت
 دوم وضع عین است بر شمال یعنی نهادن دست راست بر دست
 زیرا ناف در هدایه می گوید که وضع عین بر شمال نزدیک امام محمد
 سنت قرأت است و این در منظومه است در باب محمد و آن است
 و یا خدا الیدین چنین یقرء ما ذکره کفی قیام نشاء

مطلب

مطلب

الشيطان

السلطان الرجم گفتن در شرح علی بن محمد که علما را در غوغا
در چند موضع است درین که از برای نماز است یا از برای قرات نزدیک
امام ابو یوسف برای نماز و نزدیک امام محمد برای قرات نزد اهل حنفیه
در سه مسئله ظاهر شود اول آنکه مقتدی اعدا گوید نزدیک ابو یوسف
چون از برای نماز است و نزدیک محمد نکوید چون برای قرات است و در غلبه
قرات نیست دوم موقوف چون بر ضد بقضای آیه یثی از و کرده
شده اعدا گوید نزدیک محمد چون قرات خواهد خواند و در یک امام
ابو یوسف نکوید زیرا که در افتتاح نماز گفته است و سیم امام در نماز
عید پس تحریر اعدا گوید نزدیک ابو یوسف و پس از تحمیران عید
اعود گوید نزدیک محمد و این مسئله در منظومه در باب و قول
و یسعد المقتدی بعد اثباتا ولا یعد من یقوم للنقص
و فی مکتوب العید عند ابتداء قبة السقاوة لا القنای قرا
اما درین مسئله فتوی بر قول امام محمد است یا بر قول ابو یوسف
در خلاصه الفتاوی و در ذخیره می گوید که قال صدر الا سلام
قول ابی یوسف اقم و علیه الفتوی یعنی صدر الا سلام گفته که قول
ابو یوسف اقم است و فتوی بر آنست در تفسیر کتر المعانی قریب
معنی اعدا بالله زنها را خواستن است و باز داشت خواستن

از گفتن و سوسه دو مکار و نیا خواندن است بحضرت برورد
و بعضی از مفسران می گویند که این لفظ خبر است یعنی امر می
اعوذ بالله جان باشد که اللهم اعذنی یعنی ای بار خدای
زینهار ده مرا جانک کوی استغفر الله یعنی اللهم اغفر لی
این روایت نادر است که کفیم اما بیرون عادت باید کرد با عود
گفتن در صکوة مسعودی می گویند که خواص امام زاهد فی الدین
جدیدی روایت کرده با سواد درست از رسول علیه السلام که بنده
مؤمن چون بامداد برخیزد ده بار بگوید اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم خدای تعالی فرستگار را بفرستد تا این بنده را از دیوانه گاه
دارند و در حدیث دیگر آمده که بنده مؤمن چون بامدله برخیزد
دیوانه گردد او آورند جانک زینواران در غیبت خود ده بار بگوید
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خدای تعالی فرستگار را بفرستد تا
دیوانه از آن بنده برانند و دور کنند جانک عمل فروشی میکن
زینواران و مکسافرا از غیبت برانند و دور کنند و این حدیث در اسباب
المغفرة نیز آورده است و ست ششم که در قیام است بسم الله
یعنی بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در قیامی صحیح است باید که
مصلح بسمه گوید در اقول هر کس یعنی بعد از آن قایم خواند و اقول

بسم الله الرحمن الرحیم

الیوم

ای یوسف و یوسفی بر قول او است و این روایت در کتبی و در سطور
در بار سه قولی و آن اینست و یقوتی مثنی و قد روی
یعقوب ثکفارا و قنوا کذا و در کتبی آورده که بسم الله الرحمن الرحیم
با اتفاق علماء از قرانت و منقول است از برای فضل بیان دو
سورت نه از قاضی است و نه از مسعودی نه یک علماء ما را هم
و نزد یک امام شافعی رحمه الله یکی آیت است از قاضی و از اقول هر کس
در صکوة مسعودی آورده بسم الله الرحمن الرحیم نزد یک امام شافعی یکی
آیت است تمام جنب و جانی و نفا را شاید خواندن و بر قول
علماء ما رحمه الله یکی آیت تمام است تا از نجات خواند که از این سلمان
و این بسم الله الرحمن الرحیم جنب باشد که نیت قرائت خواند
آیا ابتدای کارها را شاید و هم در صکوة مسعودی می گویند که بیرون
نماز عادت بسمه کن که بسم الله تا آخر نوزده حرفت و زیانه نوزده
نوزده اند قال الله تعالی علیها تسع عشر بنده مؤمن چون نوزده حرف
بسمه را بر زبان راند امید است که خدای تعالی او را از نوزده زیانی
نجات دهد و اینه و خولع امام زاهد فی الدین جدیدی روایت کرده است
با بساطت است از رسول علیه السلام که فردای قیامت هر آن که
از نامه اعمال وی بپاید که معصیت یا بسم الله الرحمن الرحیم گفته باشد

خدای تعالی آن بنده را از آتش و دوزخ آزرده گرداند در سینه اش
عمر نسیفی رحمه الله آورده هر تری و برگی که خدای تعالی در نور
و انجیل و زبور نهاد است آن همه را در فرقان نهاد است
و آن جمله فضائل که در قرآن نهاد است در فایحه الکتاب
نهاد و هر فضایی که در فایحه نهاد در لیس الله الرحمن الرحیم
نهاد هر که بسم الله را با خلوص تمام بگوید حق تعالی او را بخواند
نوربت و انجیل و زبور و فرقان در نامه وی ثبت کند بفضل
کرم خویش در اسباب المعفوت آورده از اسرار رسول صلی
الله علیه و سلم که ما من عبد من عباده يقول بسم الله الرحمن الرحیم
الا غفر الله له ذنوبه حسبی سنة یغفر الله بها الذنوب
خدای تعالی که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم مگر آنکه خدای تعالی بامر
کتاب نگاه ساله او را و هر که زیادت کرد اند خدای تعالی معفو
او را زیادت کند و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت کرده
اند از رسول صلی الله علیه و سلم که هر که بگوید یا خلد بسم الله الرحمن الرحیم
چهار هزار گناه کبیره خدای تعالی از او فرو گیرد یعنی با مرز و روی
السی صلی الله علیه و سلم انه قال ستر ما بین ی الکفم و بین الحق اوداعی
أخذهم الخلاء أن يقول بسم الله الرحمن الرحیم ستر ما بین عاصم علیه السلام

ستر شود میان آدمیان و بریان قول بسم الله الرحمن الرحیم یعنی چون
در اید کسی از ایشان در خلوا و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و روی عن الی
علیه السلام انه قال من رفع قوطا من الارض و فی مکتوب
بسم الله الرحمن الرحیم احلا لا الله تعالی آن یدایش کتب عند الله من
الصدیقین و ضعف العذاب من ابویه و ان کانا مشرکین مع
علیه السلام گفت هر که بر دانه کاغذی را از زمین که بر نوشته بود
بسم الله الرحمن الرحیم از برای بزرگ و بر رک داشت حق تعالی بخواند
او را نزد خدای تعالی از جمله صدیقان و از ما را و در او عذاب
سبک کند اگر چه ایشان مشرک باشند و این حدیث در کتاب ترمذی
الاسلام آورده سنت صحیح که در قیام است تا میل
آمین گفتن بعد از ولا الضالین مرا مانع را و قوم را و منفرد را
نزد یک ما آهسته و نزدیک شافعی رحمه الله بلند و این روایت
در منظومه در باب شافعی است و هكذا التامین فیه الجهر
امت آن هفت سنت که در رکوع است یا از آن تسبیح گفتن
در حال رکوع رقیب است و این روایت در کتب آورده و سنن ترمذی
در حدیث مکتوب باید که تکبیر مخدوف گوید نه محدود زیرا که
محد در اول تکبیر خطاست از جهت دین و اما در آخر وی از جهت

مطابقت تامینی

مطابقت شریعی

لغت خطاست زیرا که اکثر افعال است و احتمال میداند و
دوم که در رکوع است نظر بر قدمهای خود افکندن است در حال
رکوع چنانکه روایت متفق بین ازین آمده و گرفتن زانو
با کشادگی انگشتان و سبحان لله العظیم گفتن است سه بار
و سمع الله لمن حمده گفتن هر امام را و رتبات الحمد گفتن مرفوع
را اما منفرد یعنی تنها گزارا اصح آنست که جمع کند میان
این دو ذکر یعنی سبح و تحمید گوید و این روایت در هدایه
در قنوی تحت آورده چون مصحح بگوید سمع الله لمن حمده
ها را بجزم گوید و بیدان کند حرکت را درها و نگوید برفع
یعنی حمد بنور بر آید هر موضع که وقف ثابت شده بین انگشتان
بیدان کند حرکت را در حرف دیکس مخفی اینجا بیدان کند
و بگوید سمع الله لمن حمده بجزم ها آن هنگام که سر بردارد
از رکوع در منظومه میگوید که امام بسند کند سمع الله لمن حمده
آن لحظه که سر از رکوع بر آید نزد یک امام ابو حنیفه رحمه الله و
نزد صاحب امام بسند نکند بسمیع رتبات الحمد بنویسد
و این روایت در باب امام ابو حنیفه است و یکی از امام باقر علیهما السلام
خ و وجهه الراس من الركوع در متون مسجود میگوید هاء حمد

در رکوع

بردا

بیدان کند در وقف که در آن اخذه و مشایع است نزدیک بعضی اگر
بیدان کند نماز تباه شود و سنت صغیم که در رکوع است
است یعنی آرام گرفتن در رکوع اصلی را ذکر آنست که در مسجود
آورده هر ذکر که در رکعتی معین است باید که آن ذکر در همان رکعت
تمام بخواند قنات را در قیام تمام کند و الف الله اکبر از قیام آغاز
کند و رارار در رکوع تمام کند و مقصدی و تنها گزار رتبات الحمد
قومه تمام کند و الف الله اکبر از قومه آغاز کند و رارار در سجده تمام
کند و الف الله اکبر از سجده آغاز کند و رارار در قعود تمام کند
قنات تشهد را در قعود تمام کند هر که پیش از آنکه تشهد کند و بی
ظلم کرده باشد و ظلم کار به ن جبری بود در غیر محلی است آنکه
هفت شت که در سجده است تکبیر سجده گفتن را باندازه و انهاء
و سجده کردن لغت اندام یعنی بدو دست و بدو زانو و بدو قدم
و بروی یعنی به پیشانی و بینی چنانکه آمدن از رسول علیه السلام
امر است آن است که اعضا بدن و البدن و الرکبتین و القدمین
و الوصیع و موقوفند مرا که سخن کنم لغت اندام در کمر میگوید و
باید نماز او بگردد غایتی مع مکروه است سجده کردن بر کمر غایت
یا به بینی یا پیشانی در منظومه میگوید اگر مضطرب سجده کند به بینی

در رکوع

انکه عندنا

به پیشانی وی نزدیک امام ابو حنیفه روا باشد و این روایت در باب
 اوست لو اکفی بالانفج سجده جاریه غدیر علی جبهته
 و نزدیک صاحب روایات شد مگر آنکه بر پیشانی او غدیری
 بود در محیط آوزد که نزدیک ابو یوسف و محمد سجده کردن
 فریضه است پس سجده کردن به پیشانی بود همانکه در حدیث
 اگر نشستن یک انگشت کند به غدیری روا شود یا جامع در قطع الکلی
 آورده که مختار فتوی را آنکه اقتضا کردن در سجده به پیشانی روا
 نباشد زیرا که متعارف در سجده نهادن پیشانی است بر زمین و
 سنت دیگر که در سجده نهادن دست است بر او کف
 در سجده و دیگر روی انگشتان دست و بای بجانب قبله کردن
 و دیگر سنان رنی لاغلی سه بار گفتن و دیگر نکرستن به پیشانی در
 سجده و این روایت در متفقات و آن اینست
 و آنکه بنظر فی سجده و دیگر سنت میان دو سجده نشستن
 آن مقدار که هر عضو یوار گیرد و عبد الله بن مسعود راجع
 از رسول صلا الله علیه و سلم روایت میکند که فرمود هر که در سجده
 چشم باز دارد خدا یباجسم او را از در نگاه دارد اما
 آن معنی است که در سجده دست کشیدن بای جانب و نشستن

عجمی بن کثیر

برو و ایستادن بای راست بر سینه انگشتان و نهادن دستها
 بر هر دو ران و این روایت در متفقات و التوضیح للبدین فی فقه الحنفی
 لما یفعل سته فی القعدتین و سنت دیگر که در سجده دست داشتن
 روی انگشتان است بجانب قبله و نظر کردن در کنار دست در حال
 خواندن تشهد و این در متفقات است و محرمه فی قعود و اگر کثر
 میگوید که قعود ثانیة همچون قعود اول است نه یکبار در حق مردان
 و زنان یعنی مردانرا افزاش است در هر دو قعود و زنانرا نیز یکبار
 در هر دو قعود و نزدیک امام شافعی قعود ثانیة همچون اول نیست
 در اقول افزاش است مردانرا و زنانرا و در دوم نیز یکبار است
 مردانرا و زنانرا در منقول آورده و فی القعود الاخر التورک
 در مصنف میگوید که توزک نشستن بر زمین و بیرون آوردن
 هر دو بای بجانب راست در منقول مسعودی اصلاً آورده است
 و گفته که هر چه در افعال نماز مردانرا سنت است زنانرا بدعت است
 اما در اذکار هر دو برابرند چنانکه در افعال زنانرا در یکبار اول
 دستها در آستین کردن سنت است مردانرا بدعت است
 زنانرا در قیام دستها بر سینه نهادن سنت است مردانرا بدعت
 زنانرا شکم بر ران نهادن در سجده سنت است مردانرا بدعت زنانرا

در قعدتین نور که بغیر بر سرین نشین است مردان را بدست
 است ششم که در قعودت صلوات بر رسول علیه السلام در قعود
 اخیر بعد از تشهد است بنزد یک عالمه ما رحمهم الله و فرض
 است نزد یک عالمه منافعی رحمهم الله و این روایت در مسطور در باب
 اوست و الصلوات فی الدائم در مختار آورده که صلوات بر رسول
 علیه السلام بر او است با و انجس کفری فرض است لیکن در هر یک از
 اگر خواهد از نماز گوید و اگر خواهد در بیرون نماز و از حسن الهام سرچینی
 رحمه الله روایت کرده اند که آنجا میگوید که هر بار که ذکر
 رسول علیه السلام کند صلوات بر او فرض است مخالفه آنچه است
 از آنکه عالمه علماء بر آنند که در وقت ساد بر رسول علیه السلام
 هر بار که ذکر کند مستحب است در هدایه میگوید که صلوات بر رسول
 علیه السلام گفتن خارج صکوة واجب است اما مکرر گفتن
 او کما ذکر الله علیه السلام کما قال الطحاوی فی صلوات بر رسول علیه السلام
 بر هر نماز واجب است یا یکبار در همه عمر خائک کفری گفت یا هر بار که
 رسول را علیه السلام یا ذکر کند خائک کفری گفت در زلزله الغم
 آورده صلوات بر رسول علیه السلام واجب است بر او است
 کفری در هر یکبار و روایت طحاوی هر بار که نام رسول علیه السلام

شود

۷۱
 نشود بنا برین حدیث قال النبی صلی الله علیه و سلم من ذکر ثلثین مائت
 علی قعد جفایه یعنی هر که نام من یا ذکر کند نزد یکبار و برین صلوات
 نهد بر من جفا کرده باشد و هم در زلزله الغم میگوید قول
 طحاوی اقم اقول است در منافع میگوید قال علیه السلام الاعمال
 موقوفه و الدعوات مجبوسه حتی یصل علی عملها موقوف دعاها
 مجبوس است تا آن وقت که برین صلوات گویند مع کار بر نیاید
 و دعای مسجوب شود تا بدان وقت در ذخیره قعد میگوید که
 در صلوات و از قم محمد و آل محمد گفتن مکروه است از آنکه این
 نوع ظن است بتقصیر وی زیرا که کسی بخیر است نشود مگر
 با آوردن چیزی که بر آن ملامت بود و ما ما مورم بتعظیم
 و توقیر انبیاء علیهم السلام و لهذا چون ذکر یا از دعا میگویند
 رحمه الله گویند بل که رضی الله عنهم گویند هکذا ذکر شیخ علیه السلام
 خواهد خواند و هم در ذخیره میگوید که نه یک بعضی از منافع
 اللهم از قم محمد و آل محمد لا باس است و انکس میگوید لا باس است
 تا و بل میکند و میگوید مع از قم محمد در بعد از جلیل است که اللهم
 از قم امة محمد المرحمة راحمة الامة خائک کفری از قم هذا الشیخ
 الکبیر و از آنکه یعنی بر مری بر آن باشد برادر و آمده و او را

پسری بود بر یکی جنایت کند پس و برا خداوند که برای آن جنایت
 سیات کنند که در معرض شفاعت گوید ارحم هذا الشیخ الکبیر
 یعنی رحمت کن برین شیخ بزرگ و این در میخانه بود که از رحمت
 هذا الشیخ الکبیر یا رحمه الله الجایز یعنی برین بزرگ رحمت
 کن بر رحمت کردن بر پیروی که جانب رحمت راجع میشود
 بران جایز پس همچنین در صلوات رحمت راجع میشود باقت
 محمد علیه السلام پس بدین معنی ارحم محمد الا پس بود و بدان بآی
 سوره در تفسیر امام زاهد در روزه چه مذکور است که حوزات
 یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه نازل شد صحابه نیز دیگر رسول
 علیه السلام آمدند و گفتند یا رسول الله ما بر تو صلوات گفتیم
 و اینم اما فرماید که صلوات چگونه گویم رسول علیه السلام و بود
 که صلوات همچنین گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
 صلوات علی ابرهیم و علی آل ابرهیم آنکه جمیع محمد و بارک علی
 و علی آل محمد با بارک علی ابرهیم و علی آل ابرهیم آنکه جمیع محمد
 در ذخیره هم عین این روایت است در نماز بعد از شهادت این
 درود باید خواند و سنت یقین که در فروع است گفتن سلام است
 بر راست خود و جب خود در قنای محمدی آنکه اگر مقصود نماز است

برج

سلام

سلام گفت اقول در سویی جب خود باید که سلام در راست خود
 گوید و باز نکوید در جب و اگر در راست گفت و رجاست مادام
 که سخن نگوید و از سویی دیرون بنامد بنشیند و سلام گوید در سویی
 جب و اگر سلام سویی قبله گفت یعنی برابر باید که سلام گوید
 در سویی جب و بسند کند بر آن در تفسیر این آیت گفته اند قوله
 تعالی قد اقم المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون که صفت
 خاشعان آنست که بوقت سلام نفس در نماز نظر بر سر گرفته
 دارند در کتور و رهدایه میگویند که اولی و افضل آنست که مقیدی
 در سلام مقارنت کند با امام نه متابعت حائز در تکبیر اول
 مقارنت کرده است و نیت کند در سلام راست آنکس یا که
 در راست اوست از مؤمنان و خوشگاران و در جب نیز چنین کند
 و این در متفق است و لیستوا بالسلام علی من یشهد الموت و الله بیک الخیر
 امت نیت کنند در ملک بیکه عدهی مخصوص از آنکه اقرار در عهد ایشان
 مختلف است نه بیک بعضی حفظه بخ اند جز کرام الکاتبین و نزد یک
 و نزد یک بعضی صد و شصت اند فله تعالی تعقیبات در این اقوال است
 قول این عباسی آنست که بخ اند جز کرام الکاتبین و امام را نیز نیت کند در
 سلام اگر جانب راست بود در راست و اگر جانب جب بود در جب

و اگر در بار باشد نزد امام ابو یوسف در راست نیت کند از برای حاجت
 جانب راست و نزد یحیی در هر دو نیت کند زیرا که امام از هر دو جانب
 دو خط است یعنی هر مند و میسر و این است از امام ابو یوسف
 الله و اگر منفرد باشد نیت حفظ کند و کرام الکاتبین آمین
 امام نیت کند مقصد یا نزد رسولم یابی در کافی مسکون درین
 سه روایت است بروایتی نیت کند مقصد یا نزد رسولم و بروایتی
 سلم اقول نیت کند و بروایتی در هر دو سلم نیت کند امام را
 باید که سلم چنان گوید که صف اقول را بشنود و اگر منفرد باشد
 نفس خود را بشنود این همه روایت نماز بعه امتا بیرون نماز سلمان
 سلم فاش کند یا اخبار آمدن است که قال النبی علیه السلام
 افسوا السلف و اطعموا الطعام وصلوا الارحام و صلوا باللیل
 و انما بنی بیا تم تدخلوا الجنة بالسلف یعنی سلم فاش دارید
 و درویشان را طعام دهید و یتیم نذرید و جمها را یعنی از خویشان
 خود منبرید و نماز گزارید شب و قی که مردمان خفته باشند
 تا سلمات در اید در بهشت و هم در اخبار آمدن قال علیه السلام
 انما بنی الناس من یحلی بالسلف یعنی یحلی نیر مردمان آنکه
 که سلم یحلی کند مسئله بر زنان سلم شاید گفتن یابی

حواص

جواب هر زنی که عقد وی بر توجیرام آید بعد روی سلم شاید
 گفتن و اگر ایشان سلم گویند علیک واجب آید و هر زنی که عقد
 وی بر توجیرام آید بعد روی سلم شاید گفتن و اگر ایشان
 سلم گویند علیک واجب نباید زنان که عقد ایشان بر توجیرام
 است درین نیت است قوله تع حرمت علیکم اقماتکم و بنا تکم
 الآية یازده اند که عقد ایشان حرام است مازر و دختر و خواهر
 و عمت و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و دختر زن و مادر
 زن و زن بدو زن پس و این یازده که نمر دم هفت از آن
 از نساند و چهار از آن از سباند و آن هفت که نیست حرام
 اند یکم کتاب از رضاع نیز حرام اند بحسب قوله علیه السلام
 یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب یعنی حرام است از رضاع
 آن حرام است از نسب و حرام از نسب هفت اند پس از رضاع
 نیز همان هفت حرام باشند یعنی الجملة زنایه که بر مردم حرام آید
 بیست و پنج اند هزده از آن حرام مؤبد اند و هفت از آن حرام موقت
 اما آن هزده که حرام مؤبد اند هفت از آن نیست اند و هفت از آن
 رضاعی و چهار از آن پس برین زنان سلم شاید گفتن و اگر
 ایشان سلم گویند علیک واجب آید اما آن هفت که حرام موقت اند

خطای ساجد زنان

حرام زنان

بدین تفصیل پنج سبب جمع و ششم سبب شرک و هفتم برای تعظیم اما آن
پنج که سبب جمع حرام اند خواهر زن و عم و خاله زن و برادر زن
زن و خواهر زاده زن و اصلی برین بار است که در متفق آورده است
و کل امتزین بگویند و اصل آنی و آخری ذکر افلم بجز اینها نبلی که
بفحش بینها لا یصل یعنی هر دو زنی که اگر از ایشان یکی را مرد تصور
کنی و دو قوم را زن نگاه میان ایشان روان شود جمع کردن میان دو
زن هم در نگاه روان شود تا اگر کسی زن خود را طلاق دهد بعد از طلاق
و بعد از عدت هر کدام از این پنج زن که کفیم در نگاه آید روا باشد
اما ششمی که وقت که سبب شرک روان است نگاه کردن او تا آن
وقت که میلمان شود و آن هفتمی که گفتیم است که بر سر حیره روا
نیت نگاه او تا بدان وقت که از له شود پس حاصل آنست که
زنا به حرام موقتند بریشان سلم نشاید کرد و اگر ایشان سلم
گویند علیک واجب نیاید در شرع الا سلم میگوید که سلم بر زنان
بیگانه نشاید گفتن و اگر ایشان سلم گویند جواب واجب نیاید در
استحسان کنار السیر آورده که اگر یکی بر دیگری بطع جری سلم
گوید علیک واجب نیاید و در قنای و در ستون پیچیدی می آید
نواکنش برای مال عزیز دارد چهارده آنکه بدین خود را و بران کرده

ازم

باشد

باشد قال علیه السلام من تواضع لغنی لأجل غناه ذهب ثلثاه
اگر تواضعی را سلم گوید علیک واجب آید اگر تواضعی را سلم
خواهد گفت بدین نیت گوید که اگر از وی بیای بیای است برود
بیش عبادت کرده و اگر بیای کمتر است بدین نیت که از وی کمتر
معصیت کرده است و سلطان را وقت داد سلم نشاید
گفتن و قاضی را وقت قضاء و مفتی را وقت جواب فتوی و
خطیب را وقت خطبه و عالم را وقت بیان علم و مؤذن را
وقت بانگ غار و یا وقت قامت درین و قها برین جماعت
سلم نشاید کرد و اگر کسی درین حالت بریشان سلم گوید علیک
واجب نیاید و امام شافعی گفته که در حال خطبه اگر کسی آید
سلم گوید علیک یا گفتن که رد سلم در حال خطبه جایز
و این روایت در منظومه در باب اوست و خایز زده الشلف
در روضه زند و بی آورد که را چیزها بر روضه بانی وی را که
پنج موضع است که در آن سلم گفتن ملغوه است و سلم
گویند بزه کار شود یکی در حال خطبه دوم در حال نماز گزاردن
سیم در حال قرآن خواندن چهارم در حال تدکیر و بعد علم پنجم در حال
بانگ غار و قامت در ستون شیخ الاسلام حسن بن علی

دکارا

خطب

آورده که اگر در وقت خطبه یکی در آید و سلم گوید جواب سلم باید
داد که وقت خطبه سخن گفتن حرام است اشکال آید که اجتماع
خطبه واجب است و جواب سلم فریضه و آوردن و فریضه اولی است
آز آوردن واجب پس چرا جواب نگوید جواب آنست که
از امام ابوحنیفه و امام محمد رضی الله عنهما روایت کرده اند
و آن اینست که جواب سلم می فریضه بعد که آن سلم است
بعد و این سلم بدعت است نه سنت پس جواب آن فریضه
مسئله اگر جماعتی بغیر مشغول اند چنانکه محمد بن حنفیة روایت
و نزد می بازند و یا مزاحم می زنند و یا سرو می کنند و یا با
می گویند سلم بریشان شاید گفت بانی بر قول امام اعظم شاید
و بر قول ابو یوسف و محمد شاید و در قول ایشان اینست که آن
جماعت عامی اند و سلم رحمت برورد کار است پس بریشان
نشد گفتن امام اعظم رحمة الله می گوید که ایشان عامی اند و سلم
رحمت و رحمت برای عاصیان نیست وجه دیگر آنست که چون ایشان
سلم گوئی ایشان جواب مشغول شوند در آن خطبه بطاعت
مشغول شده باشند سبب وی و از معصیت باز بخت شده
بر کوفه کان و طفلان سلم شاید گفت بانی در رستان بعد اوقات

آورده

آورده است که در آن اختلاف و مشایخ است بعضی میگویند شاید
زیریک جواب سلم فریضه است و کوفه کان از آنها اند که بریشان فرایض
نیست و بعضی گفته اند که بر کوفه کان سلم شاید گفت و این قول
ما خوف الله است بیا بر آنکه رسول الله الله بر حسن و حسن رضی
الله عنهما سلم گفتی و این من مالک رضی الله عنه میگوید که من قولم
رسول الله الله بوعده روزی با کوفه کان نشسته بوعده رسول الله
بر ما در آمد و سلم گفت پس خواند مرا و بکاری و سار و غنیمت
عاز گفت که ما کوفه کان بوعده در مکتب این عمر رضی الله عنه بر ما بگذشت
و سلم گفتی در رستان ابی التیث میگوید که من در اختلاف و مشایخ است
در سلم گفتن بر اهل دمه بعضی میگویند بانی است که سلم
گویند بر اهل دمه و بعضی گفته اند که شاید سلم گفتن بر دمه
و فتوی برین است امتا دمه میان سلم گویند جواب باید گفت
لیکن زیادت نیاید کرد همین باید گفت که علیکم از آنکه روایت
میکنند از عبد الله عمر رضی الله عنه که رسول گفت الله الله ان الله
و انتصاری لفا سلموا علیکم فتقولوا و علیکم و انیس علیکم الله عنه
میگوید تحقیقا آن نزدیک علی و علیکم یعنی ما را نمی کرده اند و باز داشته
اند از آنکه زیادت کنیم بر علیکم چیزی در جواب سلم خوف و رجا

امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده لا تسلموا علی البهوه والنصار
والفجوس یعنی سلمم مگوید و نه بیهوشان و ترسانان و مخان
در قنای خایه آورد. هر کافری و ذمبی که سلمم گوید بر مومن
جواب او همین قید باید گفت و علیک و زیادت این شاید
که در شرع الاسلام آورد. مسلمانان شاید که با سارن انگشت
سلمم کند که آن از آب جوفهان است و شاید که انگشت
بر کف دهند و سلمم گویند که این عادت ترسیان است و نیز
نشاید که ذقی را مصافی کنند اگر مومن متوفی ذقی را مصافی
کند باید که وضو باز کرده اند اما مراد از این وضو و سینه را بشستن
است نه تمام وضو و همچنین آوردن خدیشی از رسول صلی الله علیه
و سلم با سواد درست که هر که بامدله از خانه بیرون آید و بر بار
سلمم کند خدای تعالی ثواب آنرا بکردن نیت زیر نامه وی ثبت
کند و در وصایا امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه آمده که یک مومن را سلمم
گویند خدای تعالی ثواب آنرا بکردن نیت بکردن یوان او ثبت کرده اند
و شیخ الاسلام برهان الدین عماد الله گفته که سلمم گویند را بیت
ثواب دهند و جواب گویند را ده ثواب در کیمیا سعادت
آورد که چون دو مسلمان فرا هم آیند و سلمم کنند صد رحمت میان

ایشان

نعم

ایشان قیمت کنند نعم و یکی آنرا بگوید که سلمم کند و نه آنرا که جواب
دهد اشکال گفته است که سلمم سنت است و جواب و نه آنرا
چه معنی است که سنت را ثواب بیشتر است از فیه جواب
گفته اند که آن ابتداء خیر می شود و سلمم چگونه باید کرد معنی
با مگر یعنی بالف و لام یا بغیر الف و لام نزد یک امام شافعی رحمه
الله مگر یعنی سلمم علیکم و بر قول علماء ما رحمهم الله معنی
یعنی بالف و لام السلمم علیکم و بر قول امام شافعی است که خداوند
تعالی در قرآن میفرماید سلمم قولاً من رب رحیم اما وجه قول علماء
ما است که سلمم یقین سنت الهی است حضرت برورد کار در سب
معراج نبی واسطه ترهان بر رسول خویش سلمم گفت که السلم
علیک یا النبی و رحمه الله و بر کانه اگر کسی گوید السلم علیک یا نافع
علیک واجب آید در بوستان ابواللیث آورده که اگر کسی بر نوسلم
گویند که السلم علیکم تو بگویی و علیکم السلم و رحمه الله اگر گویند
السلم علیکم و رحمه الله تو بگویی و علیکم السلم و رحمه الله و بر کانه
و اگر او این جمله بگوید تو نیز بگویی و شاید بر کانه چیزی زیاد
کردن از آنکه روایت کرده اند از ابن عباس رضی الله عنهما که شنید
از مردی که گفت السلم علیکم و رحمه الله و بر کانه و معفنه

عبدالله بن عباس فرمود انتم واجب است انتم الله بكنه و سور حنه الله و
بع و الاستيد انجا كه ملكه باز است فند و ان رجه الله و
است و هم از و روات كره اند كه كعب لقل غي مني و ان
السلام البركات بع هر جيزي را منتهاي است و منتهاي
سلام كنه بر كات است در قفاوي سراجي آورده انفس كنه كويد
بر كسي بايد كه بلفظ جمع كويد بع عليكم نه عليك زيرا كه مومني
تھا نباشد و جواب سلام نيز بلفظ جمع كويد در بستان اي الله
آورده روايت ميكند اني مسعوده كه زوري زين بخدمت مصطفی
عليه السلام آمد و گفت عليكم السلام مصطفی عليه السلام فرمود
اليسلم على الموبه و لكن قولي السلام عليكم يعني اي دن اين سلام
كه تو گفتي بر مردگان كويند و لكن بگوئ السلام عليكم اگر دوكس
يكديگر سلام كويند از عليك نيابت داده بانه يا شيخ الاسلام
شمس الداع برضي گفته است كه تقديم و تاخير افتديا نيابت داده و اگر
برابر افتديا نيابت نداده بر هر كس جواب واجب آيد در بستان
اگر قومي در مجلس نشسته باشند يكي را آيد و بر بستان سلام كويد
بر همه عليك واجب آيد و اگر يكي جواب كويد از همه ساقط است
و لكن جواب همان عليك كويند را باشد و اگر آن يكي پس هم جواب

نكويد

نكويد عه آتم باشند و اگر يكي را تعين كند و سلام كويد جواب
بر بستان واجب آيد در صلق مسعوده آورده است سنت
سلام آنست كه بزرگتر بر خرد سلام كند و شهري بر روستائي
و سوار بر پياده و ضوله بر غلام و بيني بر كنيك و استاد بر شا
و پدر بر پسر و مادر بر دختر و هر كه بجاه و نعمت زيادت
باشد سلام بروجوه كه رسول عليه السلام ميكويد كه من اين آيت
از پروردگار خود آموختم كه در شب معراج بر من سلام گفت
كه السلام عليكم ايها النبي و رحمه الله وبركاته در مناقب العلوم ميكويد
شتر سوار بر اسب سوار و اسب سوار بر خرسوار و خرسوار بر
پياده و نعلين پوشيده براي برهنه و اينست و اينست و انك
بر بسيار سلام كويد كه سنت اين است در بستان آورده كه خلع
حسين رضي ميكويد اگر قومي مرفوعي يا ينش آيد بايد كه آنديك برسياد
سلام كويد كه سنت اين است بنا بر حديث كه روايت ميكند بر بدن
و حسب از رسول عليه السلام بسم الركب على الماش والماني على
الفاعيد والغليل على الكثير چون مسجد اندر آيد سلام شايد
باينه مشايخ بگوئند شايد گفت و كيفيت سلامي در مسجد
مكويد در نيمه اينه الليت آورده است و گفته كه اگر در مسجد

کسی نباشد سلام بدین عبارت گوید که السلام علینا من ربنا
 و اگر قوی در نماز باشد میگوید که السلام علینا و علی عباد
 الله الصالحین و اگر مردمان خاموشی شنید باشند گوید السلام
 علیکم ورحمة الله وبرکاته باید گفت و مشاع ما و را الهی گفته اند
 که در مسجد که مردمان در قرآن خواندن و یا دیگر و بیان علم و یا بیسبغ
 و تحمید و تهلل مشغول باشند برشان سلام نشاید گفت و اگر
 مردمان بیکایه مشغول باشند یا چیزی دیگر سلام باید گفت یا
 ایشان در عین معصیت بعبادت مشغول شوند مع جواب گویند
 در مناقب العلوم میگوید که سلام گفتن بروجوه است سلام گفتن
 بر پادشاه طاعت است و بر علما توقیر است و بر والدین حرمت
 است و بر اقربای یوسن ریح است و بر اهل خانه شش است
 و بر ضعیفان امان دادن است و بر ظالمان امر معروف است و نفی
 منکر و بر کودکان تعلیم است و بر اهل قیود عادت و سلام اهل
 قیود نیست که علیکم السلام یا اهل الاسلام انتم لنا سلف و نحن
 لکم تبع و اما ان شاء الله بکرم لا جفون و در مناقب العلوم میگوید که معنی
 سلام اینست که میگوید که السلام علیکم یعنی میگوید آنرا قبل و است
 علی السلفه منی و انکس که جواب میگوید که علیکم السلام میگوید

انکس

ان

انا مؤمن و انت آمن منی بدانکه مومنان را مصافحه کردن سنت
 چون سلام گویند باید که مصافحه گفتد یعنی گفت رکعت هفت سراید
 انگشتان نشاید گرفت که نشسته می شود بر اقصیان و دست نباید
 ربه و باخامه نشاید که آن خفا کردن بود بر مومنان در حدیث
 آمده است از رسول علیه السلام که چون دو مؤمن یکدیگر بگریزند
 و سلام گویند و گفتد گفتند و در سهوا بجنبند گناهان ایشان
 چنان فورزند که بر کفای درختان در هنگام خزان و در حدیث
 دیگر آمده است از رسول علیه السلام که چون دو مؤمن بر یکدیگر
 سلام گویند و مصافحه کنند و یکبار صلوات گویند از گناهان چنان
 پاک شوند که آن ساعت که از مادر زاده ماند در متفق آورده که اگر
 ربه بغایت پیر بود که مشتهاه نباشد مع آرزو نبرد از و سلام
 گفتن و مصافحه کردن او روا باشد و روایت است
 امراة لاشقی عوذ قائمہ لوفصاحیها عوذ مسلمة جعفر و مؤمن
 سلام گفتند و مصافحه کردند کنار شاید گرفتن و بردن یعنی
 و گفتن بوسه شاید بوسه یا نه نمیکند امام ابو یوسف بای نیست باشد
 و این در باروی در بنطومه است و پیشین با عناق و التقیل
 بآیس و خداوند من التخیل و نزد یک امام اعظم و محمد رحمهما الله نشاید

در حدیث
 در حدیث

و جمل قول آیه بوسف آنست که چون جعفر طیار از حبشه نزد یک
رسول علیه السلام آمد رسول علیه السلام او را در کنار گرفته در
میان دو بروی وی بوسه داد اما امام اعظم و محمد کتفه اند که آن
قدح دلفن رسول علیه السلام مر جعفر را در اندای اسلام با خود
نمی برد و از آن منسوخ شد در قفاوی خانه می آورده باین
بد العالم و السلطان یعنی باکی نیست بوسیدن دست عالم و دست
سلطان عادل اما بوسیدن دست غیر ایشان سجن است
بعض میگویند که اگر برای تعظیم اسلام دست مسلمان بکی بوسه
و اما افضل و اولی آن بوسه که دست کسی بوسد زیرا که علماء در تعظیم
بدلا باس کتفه اند و هر جا که کتفه بوسد ترک کند بشر بوسه از او بودن باشد
اما مضایقه کردن و دست خود بوسیدن و بای مردم بوسیدن
و سر نهادن پیش ایشان از افعال جهال است و قول علماء
اینست که شاید بوسیدن بای مار را که آن حدیث معلوم شد
در قفاوی کبری آورده که بوسیدن دست عالم و دست سلطان عادل
روا باشد از آنک روایت کرده اند از مضیان که او گفت تعقیب
العالم و السلطان العادل شسته و چون عبد الله مبارک این بوسید
بر خاست و بر سفیان بوسید و سفیان گفت من بخین خدا شک

بع

بعضی که میگویند باین را از در کیمیا بیعت میگوید بر ملاک این
بوسه دلفن بردست سنت است زیرا که ابو عبید جراح رومی
بر دست امیر المومنین عمر رضی الله عنه بوسه داد و مشد اگر
فومی و آنرا از مصحف بخواند و مردی در مصحف بیاید و بگوید
میخواند پس یک از اشراف در کتف مجلس در آید قاری شاید که پیش او خیزد
باین جواب اگر آید عالم است و یا بدین قاریت و یا اضداد او
که او را علم تربیت آموخته با اتفاق علماء شاید و اگر آید خراسان
کس دیگر باشد اگر صگری و شریفی باشد قاری را نشاید که پیش او
برخیزد و این روایت نیز از قفاوی خانی است و در کیمیا بکار
آورده این میگوید باین را رسول بر سیدند که چون یکدیگر را
پیش آیم و سلام گویم میخیزم بوسم یعنی دست را خیم کتفه کتفه
بر نشان و خدا بوسه و هم کتفه کتفه مصافق کیم کتفه آری
و برای خواستن از برای کسی رسول دوست ندانند است این میگوید
که علماء گفته هیچکس از رسول دوست نگیرد و استند و از برای او
بای خاصندی اما اگر کسی از برای اکرام کسی برای استند جائز
که عادت شده باشد باین بوسه **فصل ستونیم در آیه شریفه**
خواندن آیت این وقت تا آخر نزدیک امام اعظم و محمد پیش از یکدیگر

طفا فی القرآن شریفه

مجلس

فاسم

مجلس

در کتف

سنج است و نزد یک امام ابو موسی بعد از تکبیر پیش از ثنا و
 روایت در منظومه در باب اوست و سنج قوله اذ کبرا
 و جهت و جهتی الی الامانی ذکر او هم در منظومه در باب سنج
 میگوید که نزد یک او بعد از تکبیر اول خواندن و جهت و جهتی
 شست است و روایت منظومه اینست و شسته و جهت و جهتی بعد
 اما معمول قول امام ابو حنیفه و محمد بن و مستحبات قرآن
 بیشتر از سه آیت در دو یا اولین و گفتن سجات رکوع و سجود زیاد
 از سه بار و خواندن دعاهای مانون در قعد آخره اما باب یک
 بعد از نشستن و درود رسول علیه السلام دعای خواندن که مشایخ
 الفاظ قرآن باشند نه مشایخ کلام مردمان در متعقبات و بعد که سنج
 است که متعقبات در قعد آخره بعد از نشستن درود رسول گوید
 و دعا گوید خود را و مادر و پدر خود را و جمله مؤمنان را و روایت متفق
 اینست و بالتشهد فیہ و بالتفصیل عقیبة علی الشی الخیر سلی
 فی القعد الآخر و یدعو بعد و العقیبة و والدیه و الوری
 در هدایه میگوید اصح است در مذقبت هر چیزی که خواستن
 آن از آدمیان مسجلی بعد از کلام آدمیان باشد چنانکه گوید
 اللهم اغفر لی و الوالدین و جمیع المؤمنین و هر چیزی که خوا

عباد م

خواستن از عباد مسجلی باشد آن کلام که میان باشد چنانکه
 گوید اللهم زونی قلة الله اللهم ارزقنی قلة و این را
 مسجلی نیست زیرا که گفته اند زرق الا میتر الجیش یعنی امیر رزق
 داد لشکر را پس دعای که مشایخ کلام مردمان باشد خواندن
 آن در نماز نزد یک علماء ما رحمهم الله روا باشد و نزد یک امام
 شافعی روا باشد و درین باب بر مذاهب امام شافعی نیز
 اصح است و آن اینست که هر چیزی که خواستن آن در هر نماز
 روا باشد در هر نماز نیز روا باشد خواستن آن چون در هر نماز
 از حضرت ائمه خواستن املک و روجات در ستات بی در نماز
 هم در ست بود و این در منظومه آمد در باب وی و آن اینست
 و جازان نسا فی القتل من ربه الا ملک و الزوجات
 در کاف میگوید که آدینه مانون اینست اللهم اغفر لی و الوالدین
 و جمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاخیار منهم و
 الاموات ربنا لا ترع قلوبنا بعدا و هدیتنا و هدیتنا من
 لذتک رحمة انک انت الوهاب ربنا آتینا الدنيا حسنة
 و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار برحمتک یا ارحم الراحمین
 در مسکوه میگوید می آید که بعد از نشستن این دعا باید خواند

از آنکه انبیا و ائمه و بزرگان دین را در نماز و روزه و حج و غیره روایت میکنند
 رسول صلی الله علیه و سلم یا ربی دعا یا مؤمن که رت غلبت یعنی
 ظلم کنیز و غلبت سواد فاعف عنی مغفرت من عندک فانه لا یعف
 الذنوب الا انت و وصیت کرده که در حقن آخر بعد از تشهد
 در هر نمازی این بخواند تا هر مرتبه باشد خداوند بفرمان او آفتاب
 کند در مشرق الانوار میگوید که رسول صلی الله علیه و سلم بعد از تشهد
 این دعا خواندی که اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و من عذاب
 القبر و من قسمة الجاهل و الممات و شتر المسح الدجال در آیه
 المغفره می آید که رسول علیه السلام در نماز بعد از قرائت تشهد در حقن
 آخره تعوذ بدین کلمات کردی و بکنف اللهم اعوذ بک من الخجل
 و اعوذ بک من الجن و اعوذ بک من ان ازل ذل العروا عوذ
 بک من قسمة الدنيا و عذاب الاخرة القبر و جهنم الارواحین
 در نماز آخر آن این دعا شاید گفت و مثل این دعاها در کتاب بعض
 لغز قرائت و بعض مشابه لغز قرآن **فصل بیست و چهارم**
ادب نماز در منافع العلوم و در کثرت می گوید که در نماز هشت ادب
 است اول آنست که بعد مؤذن که قرائت می نماید علی الصلوة بگوید امام
 و قوم بایستند و این قول علامه ثلاثه است و قول آنست که بعد مؤذن

فد قامت

فد قامت الصلوة اول بار بگوید امام و قوم برخیزند و بایستند
 و چون دوم بار بگوید امام شروع کند در نماز و این روایت در
 وی در منظومه آمدن فد قامت الصلوة للقیام وثباتا فقیع الامام
 و علامه ثلاثه را در هنگام قیام اخذ و نیست و در هنگام شروع
 اخذ و نیست نزدیک امام ابو حنیفه و محمد آن هنگام که مؤذن
 فد قامت الصلوة بگوید امام شروع کند و نزدیک امام ابو یوسف
 شروع نکند امام آن هنگام مؤذن فد قامت الصلوة بگوید
 بلی که آن هنگام که قاری شروع از قرائت شروع کند و این روایت
 در منظومه در باب و بیست و بیشرع الامام لا یجین بلغ
 فد قامت الصلوة بلی چنین قریح در شرع علامه آورده که قول امام
 مالک آنست که وقتی شروع کند در نماز که مؤذن قامت نام کند و ندا
 کند که قد استوت الصفوف و این روایت در منظومه در باب مالک
 است و بیشرع الامام اذ اقیما و قیل ان الصف قد اقیما فقول
 بر قول امام ابو حنیفه و محمد است که چون مؤذن حی علی الفلاح
 بگوید امام و قوم برپایی بایستند و چون فد قامت الصلوة بگوید
 در نماز شروع کند و ادب دوم در تکبیر اول هر دو انگشت انگام
 را برابر نرمانه گوش بردارد و نزدیک امام شافعی برابر هر دو کتف

مطلوبات است و در تکبیر اول

و نزد یک مالک هر دو دست تا سر بردارد اما بهتر قول علی
ماست از آنکه رسول صلی الله علیه و سلم فرموده خیر الامور اوسخها
و خیر النجا بغض هتوست و آداب سیم در قیام معذل بر کسی
فرجه که میان دو قدم بعد و آداب چهارم بوسیدن دهان
بلب چون فازه آید و آداب پنجم بیرون آوردن دستها
از آستین نزدیک کبیر اول و آداب ششم دفع سعال
است بعد از امکان یعنی دفع پشویه و آداب هفتم نهادن
زانو بین ازان دو دست پس ازان روی بر زمین نهادن
در هنگام سجود آداب هشتم برداشتن روی سر ازان
دو دست پس ازان دو زانو هنگام برخاستن از سجده مسلمان
بعد نشسته است و گفتن بای و بی برهنه می نماید دست
پس کند و بیوشد بانی بعضی از مشایخ گفته اند که دست بکشد
و بیوشد که بی آدی باشد گفتن بای و بی برهنه بیوشد روی
مومنان داشتن در مجمع الامثال آمده که چنین آداب نیستند
فمن النسب یعنی نیکویی آداب بیوشد زشتیهای نیست را
اتاشیع الاسلام بر مان الدین رحمه الله میگوید که دست پس
نشان کردن و بای برهنه را شاید بوشیدن زید که او را در

در سجده و در قیام
در قیام و در سجده

فقد دست بران نهادن سنت است و آنرا که در عقب وی است
چشم در کنار خود داشتن سنت است باید که هر دو ایستادن سنت
عمل کنند تا هیچ باکی شان نباشد و بنان فقه ابوالبقی
آورد و در صلوته میگوید که در نماز آداب و سنن ایشان را
نیکو نگاه باید داشت که آداب رخصت سنت است و سنت رخص
واجب و واجب رخص فریضه و فریضه رخص ایمان خواجه امام ابو القاسم
حکیم گفته باید که مضاعف آداب نگاه داند تا ابلیس قصد سنت وی
نکند و سنت نگاه داند تا ابلیس قصد واجب وی نکند و واجب
نگاه داند تا ابلیس قصد فریضه وی نکند و فریضه نگاه داند تا
ابلیس قصد ایمان وی نکند در محیط آورده ابلیس قیام و بارانی بوشد
نماز کند باید که دست در آورده در آستین و میانه قیام را و نهد بای
باران به بندد تا آداب بجای آورده باشد و احتراز کرده
از نهی که پیدل است و فقه ابو جعفر بغدادی گفته هر که نماز
کند با قیام و فرجی و نه بندد او بیعتی باشد یعنی لایق و بدو دل
باشد در نصایر الفقه و در شرطه منه القیام آورده اگر شقه یا قیام
نوشیده نماز میکنند و آستین بیوشد یا بندها بسته اند
کرده اند متحران در کراحت آن اما مخارک است که نماز مکروه نبوده

کتاب سنن بکبرون

و لكن خوف آن بعد که در کراهیت آید قال الفقیه بخاف ان یصل
 اکثره لانه ان غلبه صلوته فی الاقیه و سی غیر مشدود الویط
مسئله در بیان آنکه قتل او مباح است
 مباح در نماز کشتن هفت چیز یکی مار دوم کزدم سیم کزدم
 چهارم کتک پنجم گنه ششم شیش هفتم زنبور بکشتن این هفت
 چیز نماز بناست و در مسعودی آورده که کشتن مار
 و کزدم در نماز مباح است کتن مجرّد ظاهر شدن نباید کتن
 یا نه بعضی از مباح میگویند که نباید کشتن یا قصد نمودن
 روایت صحیح است که مجرّد ظاهر شدن نباید کشتن که حدیث
 مطلق است قال النبی صلی الله علیه وسلم اقتلوا المؤمنین
 بعضی بکشید زنج رسانند کار او در حدیث دیگر آمده قال
 السلمی اقتلوا المؤمنین و لو کتمتم فی الصلوة یعنی
 بکشید آن دو سیاه را اگر چه در نماز باشند و مراد این است
 مار و کزدم است آشکارا گویند که کزدم سفیدست و برا
 جراسیاه خواند جواب بر دو وجه است یکی آنکه ماری سیاه
 است و بی را بنوع ماری سیاه گفت و دوم آنکه نماز ماری سیاه
 بعقد و در حدیث دیگر آمده از رسول الله صلی الله علیه و آله

است
 که مار دوم

و این حدیث

و این حدیث آن روز فرمود که بر انگشت مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله
 زخم زد و در مسعودی خولع امام حسن علیه السلام سر خلی آورد که امام ابو حنیفه
 رحمه الله در مسجد نمازی که از راه ماری از سقف فرو افتد و کشتن او
 بر خود نباه کردند الا امام ابو حنیفه که آن مار را سه بعلین متفرق
 زد و در سه رکن مار نیست شد چون نماز گزاره مار را تمام کرد
 آن مار را بر کشیدن سپرد و من بعد و در مسعودی خولع امام
 بکر خواهر زاد آورده که آن مار را بر کشیدن هفتصد تن آمد
 بسنگ ریزی و هر یک از آن شصت درم سنگ است پس معلوم
 شد که مجرّد ظاهر شدن کشتن بواجب است و از اینجا است که بامون
 نماز گزاردن اولیت و بعلین پس نهادن سنت تا اگر کزدم یا کزدم
 آید قدم بامون بر روی زنده و هلاک کند یا بعلین بر روی زنده و هلاک
 کند اما در کشتن زخمهای بیانی زندیانی در اختلافاست و
 بعضی نباه نشود اگر چه بیانی زنده اما اگر زخمهای متفرق زنده
 چنانکه در هر رکنی زخمی زنده با اتفاق نماز او نباه نشود و این در
 مشغول آمدن و فی الصلوة الا شوق فی الوضوء لا یفسد الصلوة یوفی
 یعنی در هر رکنی اگر زخمی فرو آید آن عمل فایده ندارد نماز بدان نباه نشود
 در حدیثی میگوید بعضی از علما گفته اند که مار سفید و آنکه

علا
 عمل
 زخمی است و در
 نباید کشتن

ایمان برو است آنچه آنست که جمیع انواع ما را برادرند در کشتن زنا و زنا
 میگوید که کشتن بیش از نماز و است و لیکن از بی و چهل یعنی بعد از
 بعد در صکوة مسعوی میگوید اگر مسلمانی کزین را بکشد خدا
 کشتی و کینه و زبور و کشتن آنرا بکند امام محمد گفته که بکشد و
 امام ابو یوسف گفته خالد و شیخ الاسلام بر آن الدین گفته از بی و چهل
 بر خاند اما امام اعظم گفته در هر کس که باشد تا خیر کند تا خدایه که
 پیچیده رود و چون پیچیده رود بر خا کش همان که عبد الله مبعود
 همچنین کرده و این آیت بر خواندی قوله تعالی الم یجعل الارض کفانا
 احیاء و امواتا در جامع صغیر خایه آورده اگر مسلمانی نماز میکند
 پس میخواهد تا پیش او بکشد اگر پیش مضی شتره نبوده یا نه و
 لیکن کزین میخواهد که میان مضی و شتره بکشد مضی باید که او را
 دفع کند با شارت که همچنین کرده رسول صلی الله علیه و سلم با دو فرزند ام سلمه
 زینب و عمر روایت کنند که رسول صلی الله علیه و سلم نمازی گزارده فرزندان
 ام سلمه خواستند که پیش رسول صلی الله علیه و سلم بکشد رسول صلی الله علیه و سلم
 اشارت کرد عمر یا بنیاد و زینب بکشد چون رسول صلی الله علیه و سلم
 نماز تمام کرد فرمود یغلیبن الکلام و یغلیبن اللیام یعنی غلبه کنند
 زنان بر مردان که کریم و امین باشند و غلبه کنند بر زنانی مردان

همین بزرگوار است که

که شتم

لهم و خشیس باشند و رسول صلی الله علیه و سلم برای دفع کزین در پیش نماز
 گزار این حدیث فرموده ادره و اما الشطغم یعنی دفع کند کسی که
 خواهد که پیش شما بکشد در نماز و زنا دفع کند با شارت
 و هم در جامع الصغیر خایه آورده و من الناس من قال یقاله یعنی
 قول بعض از مردمان اینست که اگر کزین بعد از منع با شارت نه
 ایستد او را قتل باید یا برین حدیث که روایت میکند ابو سعید خدری
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من را و ان یموت من بی فی الضلع
 فلیدن فان ابی فلیتعالیه فانه شیطان یعنی هر که خواهد که بکشد
 پیش نماز گزار پس نماز گزار کو دفع کن او را با شارت اگر باز نایستد
 پس نماز گزار کو بکش او را بدرستی شیطانست علماء متأخر میگویند
 که این حکم در اندامی مسلم بعد که عمل در آن وقت مباح بوده در نماز
 اکنون مسیوح شد است در متغی میگوید که هر که در صحرای نماز گزار
 باید که پیش خود شتره کند اگر خط کشد شتره نباشد اما غیر خط
 از هر چه شتره کند مکروه نبوده روایت متفق است و من یغلیب فی القضاة یجمل
 بین یدیه شتره لا یغلیب و الخط فی الارض لیس شتره
 و تا سوی الخط غلیبش بکشد در تاج انسانی آورده الشتر
 آن باستاند مضی در پیش خود از خوب در آن جمع میگوید که شتره

لا يملكه غيره

کشت از یک کوزه و بار دیگر از آن کشت نباید زیرا که هر چه کند ازین باشد
در نظر نباید پس فائده ندهد چنانکه خط اما آن بیدر فائز
قل او مباح است در منافع و هدایه آورد که حرام است مگر
را صید بری کشتن صید بری موجب غرامت است کقولہ تعالی
حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دُمَّ حُرْمًا وَقَوْلُهُ لَا تَقْتُلُوا
الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَ مِنْكُمْ مَتَعِدًا حَرْثًا مِمَّا قَتَلَ
يَبِغْ كَيْدًا فَهُوَ كَافِرٌ وَصَيْدُ بَرٍّ رَامًا قَامًا كَيْدًا حُرْمٌ يَبِغْ
وَمَعْنَى هَذَا أَنْتُمْ حُرْمٌ أَنْتُمْ كَيْدٌ صَيْدُ بَرٍّ رَامًا قَامًا كَيْدًا حُرْمٌ
وَهُوَ كَيْدٌ أَنْتُمْ حُرْمٌ أَنْتُمْ كَيْدٌ صَيْدُ بَرٍّ رَامًا قَامًا كَيْدًا حُرْمٌ
وَصَيْدُ بَرٍّ رَامًا قَامًا كَيْدًا حُرْمٌ أَنْتُمْ كَيْدٌ صَيْدُ بَرٍّ رَامًا قَامًا
كَيْدًا حُرْمٌ أَنْتُمْ كَيْدٌ صَيْدُ بَرٍّ رَامًا قَامًا كَيْدًا حُرْمٌ
بَرٍّ يَبِغْ كَيْدًا فَهُوَ كَافِرٌ وَصَيْدُ بَرٍّ رَامًا قَامًا كَيْدًا حُرْمٌ
در منافع میگوید صید البرّ و قتلہ بوجہ غرامت فائز
یعنی صید گویند چیزی را که رفته بود در اصل خلقت و منع
بعد گرفتن او و این بر دو نوع است صید بری است و صید بحر
بری آن بعد که تولد او و بودن او برخاک باشد و بحر آنست که تولد او
و بودن او در آب باشد پس بدانکه صید بحری هم جایز است
مگر حرم و غیر حرم را کقولہ تعالی لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَامَّا صَيْدُ بَرٍّ
حُرْمٌ

حرام است بر مجرم نابین نظر است و لا تقتلوا الصید و انتم حرم
پس کشتن و دلاّت کردن بران کس غرامت واجب آید مگر کشتن
چند چیز که رسول علیہ السلام استغفار کرد و منی الطلث العقور
والذئب والحدأة والغراب والحيّة والعقرب فانها مستديبات
بالأيداء یعنی مباح است در حق و حرم کشتن سگ کندن و کتک و علیوز
وزراغ و مار و کزدم زیرا که اینها آغاز کنند اندیدی و مریوز را
آنست که بجای و مردار خورده غراب زرع بپاشد آن زراعت که از
دانه خورده در زمین فرو رود بر مجرم از کشتن مار و کزدم و علیوز
زراغ و کبک و موش و مورچه و کتک و کتک و کتک و کتک و کتک و کتک
واجب شود اما اگر کشتن باغ بکشد یک کف طعام دهد یا یک خرما
صدقه دهد و این روایت در بیاض است اما از متفق آورد که برای
کشتن باغ خواهد صدقه دهد و یک خرما بهتر از یک کف است
و لم يعظم قاتل الحيات وقاتل الغراب والحدأة والذئب والعقرب والغراب
والنمل والبرغوث والبقاب يقطع لعن العنق ما ارادة و ثمرة خير الخراف
بگوید اگر مردی بازن خوش بازیه از محارم خوش چنانکه مار و خواهر
و دشمن و یا با کتک خوش مردی را دید که با این زن زن کند و این زن

مطلب کشتن زانی

راضی نیست و فرمان برد از نیست بل که برور و اگر او میخواهد که با وی
آن فعل کند و او بگوید او را که این مرد زانی را بکشد و اگر با مجرمه خوش
بگذارد و او این مجرمه او مکره نیست بل که راضی است بدان جبر که
مرد آن مرد است درین صورت مرد را بکشد هم آن مرد را و هم مجرمه
خود را در قنای میگوید اگر مردی دید اجنبی غیر محرم است بآن
خود در خلوتی و او بعد مریض مرد را که بکشد آن مرد را اما بهتر آن
بود که زن خود را بدارد و بکشد بفرقه نه بفرقه و همچنین اگر مرد زن
خود را به طلاق کرده و با او زنا میکند و او بعد مران زن را که شوهر
زانی را بکشد بفرقه در قنای صغری می آید که اگر مردی را در صحنه
بیش آید و میخواهد که مال بستاند اگر مال ده درم شرعی و یا بیش
روا بعد مریض مرد را که بکشد آن شخص را و اگر مال کم از ده درم شرعی
بفرقه بخاربه و معاند کند با او اما نکند بفرقه بخیل پس ابد مجروح
و بیگارش کند اما تا مشکنند می نایطی در روایات آورده و اگر
این مرد در آن مجاربه از دست آن در زده گشته شود شهید باشد
زیرا که رسول علیه السلام فرمود من قتل ذن ماله فهو شهید
یعنی هر که بشن مال خود کشته شود او شهید باشد و این حدیث در مسند
الانوار آورده و در تجنیس ملقط می آید که اگر شخصی را در سرای مرد

آمد

نگراند

کشته

کشته یافتند مالک سرای میگوید که این را من کشته ام بدزدی اند
سرای من در آمدن بعد میخواست که مال من بدزد و مقول
بشمارد در آن دانه از امام اعظم روایت که بر مالک سرای
هم واجب نیاید و در موضع دیگر آورده علیه الذین دون القصاص
یعنی بر قاتل دین بعد نه قصاص اگر مردی را بدزد که خانه او را
سوراخ میکند پس مالک بکنی بیدار است و او را بکشد همین حکم دانه
و هم در قنای تجنیس آورده اگر مردی اگر او را بکشد غلامی یا کنیز یا
بر قاضی بفرقه میخواهد که ناشایستی بر او براند و او دفع میکند و او
بازغ است و چون استطاعت دفع نبوده مگر بکشتن پس او مریض
مرد را که مکره است بکشت خون مکره هذر و ناجیه باشد
و بر کشتن جنینی واجب نیاید در قنای او ز جلدی میگوید اگر قنای
بر غلام خویش میخواست که لواط کند پس این غلام او را بکشد خون
حواله هذر باشد و بر غلام جنینی واجب نیاید در قنای میگوید
در باب هم آورده در فضل غسل که در عهد خلیف امیر المومنین
عمر رضی الله عنه دو کودک بخیس می آمدند و غلامی در زنجیر یا خود میاور
در مقام دعوی یا بستاند و بکشد یا امیر المومنین این غلام بفرقه بدرد
بعد بدزد مارا بکشته فرمای تا او را قصاص کنند عمر رضی الله عنه از غلام پرسید که

کشته شدن در

کشته شدن لواط کننده

ای غلام تو خولج خود را بکنش غلام گفت ای بر من لواط من خواست من او را
 بکشم زیرا که من کینه از یحیی بن علی الله علیه وسلم که هر که خواهد که لواط
 کند بر من خون او هدر باشد عمر بنی ادهم گفت کلاه داری غلام گفت
 آجاکه بوی او خورم من فعلی چنین نموانم که بکند عمر بنی ادهم و موقوف
 نو او را کردی تعقل او و نرا بینه نه بر آج میگویند هر شبهه ترا قضا می
 کند حکم فرمود بکشتن این غلام غلام گفت جانم فدای شرع منطقی
 باد عبدالله مسعود رمی اشته یا ضربه گفت مهلت ده ای امین
 المومنین من از رسول شوم هر که عمل قوم لوط کند و نه توبه میرد
 او را در کور نکو دارند در آتش دوزخ بسیارند پس عبدالله از آن مدعیان
 بر سینه که خال بدر نهان است ایشان شان داوند که در فلان کورستان
 است عبدالله بنشان در آن کورستان رفت و کور بر ایشان بکشد و آن
 عذاب دید در کور مرده را ندید از آنجا باز گشت و بنزد بکر عمری
 الله آمد و گفت غلام را بکشد بدایع گفته مخالف است که من از غلام
 در کور خولج بوی دیدم و او را ندیدم عمر بنی ادهم چون این خبر شنید
 عبدالله را در کنار گرفت و عذر خواست و گفت خدای مزدت
 و هادی این مسعود که عمر را از پلکات نگاه داشتی که سبب قتل این
 غلام عمر صلاک شدی فرمان دله نا آن غلام را رها کردند در شرح علامه

آورد

آورد که لواطت کردن با غلام و با کنیز و با زن خود و با بزرگان
 نزد یک امام اعظم حذرنا واجب نباید و نزد یک طایفه واجب آید
 مع اگر فاعل محض باشد نه غرض کند و اگر محض باشد ضد
 نازبانان زنند در مثنی الجار آورد و اجماع میباید که در لواطت
 حذر هست و لیکن اختلاف در وجود حذرست قول بعضی است که
 تقدیم علیه الحدیث مع دوار بر نشان افکند و قول بعضی است که بختان
 بی اتقان المواضع حتی میوثان مع فاعل و مفعول را چنین کند در کور
 ترین مواضع تا میرند و قول ابو بکر صدیق علیه السلام است که بختی فانی
 مع فاعل و مفعول را در آتش اندازند و بسوزند و قول ابراهیم است
 نکسان من مکانی مرتفع مع فاعل و مفعول را از جایگاه بلند سازند
 نگویند اندازند و قول امیر المومنین علیه السلام است که حذرنا
 التیبا مع بر هر دو تن حذرنا اقامت کنند و این جمله شرع این است
 است که در منظومه در باب ابو حنیفه آمد و لیکن لواطت من حذر
 در را و الفقهاء می آورند بقول امام ابو حنیفه در لواطت حذرنا
 واضح قول او است در کتور تعقیب از آن آورده که در لواطت بر قول
 امام ابو حنیفه نغیر واجب آید در مثنی الجار میگوید التیبا مع فاعل
 یا رای امام العاجل مع نغیر معقوض بر رای امام عاقل است

مصلحت بیند آن کند در متفق عین این روایت است و متفق مفعول
 بغضی بقدر الذنب و الا نام حاصل اگر سلطان سیاست فاعل و مفعول
 کشن فرماید روا باشد با اتفاق زیرا که منتهی صاحبیه درین مبدء
 این حدیث است قال علیه السلام اقلوا الفاعل والمفعول و امام
 اعظمی گوید هذا الحديث يجوز على السياسة في ملتمس فعلی و درین
 علماء متأخر فتوی برین داده اند که فاعل و مفعول را چنین کنند
 تا میریزد یا توبه کنند خون بنمای صیالحان در روی ایشان بدید آید
 آزادشان کنند در کترو در متفق و هر که بگوید بر قصد کشن
 میلهای کشن او روا باشد و هر که بگوید کشن بر کسی و قصد کشن کشن
 او در شب یا در روز یا در شهر یا در ریح یا با خون عسل بر گیرد و جمله که
 بر کسی برای زدن و کشن او شبی در شهر یا روز یا شبی در شهر یعنی در
 بیابان پس آنکس که بر او مسلح کشیده باشد این کس را که مسلح کشیدن
 با عسل کشیدن بکشد و دفع شرا و کند از خود بر وی جمع و اصل بیاید این
 در متفق است من شهر المتلفع کولاسان للقتل فی ای زمان و مکان
 او صان بالعضا بغیر البلدان او بالعضا فی القتل من القرآن
 و اتفق المشهور الذی شهر فی دفعه عن نعبه و هو صمد
 درین جمله که تقریر افکار اتفاق علمای است اما اختلاف درین است که

در متفق است بر این که

یا در غیر شهر

در متفق است بر این که

اکر

اگر در شهر در روز شخصی عصابه داشت و جمله کرد سوی شخصی
 برای زدن او پس این شخصی بر وجهی کرد است این جمله کشیدن
 را بکشند نزد یک امام ابو یوسف و امام محمد بران دفع کند جمع و
 نیاید و نزد یک امام ابو حنیفه قضای واجب آید و این در منظومه
 در باب نیست و قائل الشاهر فی المصنوع العصابه
 یقول ان كان لها راما عصى في شرح علفی دلیل
 این نوشت که مقصود مر قاصد را بکشد دفعا واضطرارا
 فصار كما لو قصد بالسيف وبالعضا لئلا وفي المغارة لئلا او
 قاتلا و دلیل امام ابو حنیفه رحمه الله این باشد که مقصود مر قاصد را
 عندا کشن زیرا که قتل بغضا بر سیل تعجل نشود و العوت بلحظه
 غالباً یعنی غالباً کشیدن در شهر در روز و یا در شبی در ریشی
 پس او عامد باشد در قتل و هر که عندا کشد روی قضای
 و اصل آید بخلاف صنف زیرا که در قتل سبقت در نکشاند و
 محله و شب و بیابان زیرا که غالباً در شب و در بیابان است
 فریادری حاصل نشود در مضیق میگوید که ابو جعفر عمر بنی صاحب
 منظومه رحمه الله درین بیت خندید کرده از غایت عزارت
 قائل و کثرت مهارت جفا بق که او را بوجه نا از هر دوی قائل

جاسبل آید مقصد قید کرده تا مغازه بیرون آید زیرا که در مغا
نبل و هزار باجماع قصاص واجب بیاید بر مشهور علیّه اگر بنا بر
بکشد و تعیند نهاده تا شب بیرون رود اگر کسی در شب قید
کند و قصاص بر دانه بسوی کیس با اتفاق قصاص واجب بیاید بر
مقصود اگر قصاص را بکشد بدفع کردن قاصد را از نفس خود
در قفاوی کبری آوزد که بیا جبر اکستن بر او باشد در انست
که امیر المومنین عمر رضی الله عنه بسوی قتال خویش مکتوب فرستاد
و در آن یاد کرد که افئدوا الشایع و الشایعۃ یعنی بکشید مرد و
زنی را که جا دو کز باشد و جا دو ی بکشد و الی بیخ لعی
للتبایس و یغریق بین المراوز و جهائک اللعیة فهو یا جبر یعنی اکس
جا دو ی کند لعی هازد و بدان لغت میان زن و سویی فرقت
اندازه او یا جبر باشد چاک کند بکشتن او و هم در قفاوی کبری آوزد
که یا جبر بر سه نوع است یکی آنست که دعوی بخرد و خود را خالق
بمحر خواند اگر توبه کند از آن و بگوید که خالق هر چیزی جدائی است
عز وجل و بزار شود از بحر توبه او قبول کنند و او را نکشند
دوم یا جبر است که بحر میکند برای تجربه و امتحان و اعتقاد آن
ندارد این کفر باشد چون توبه کند از بحر توبه او قبول بیاید

کتابخانه

کرد و بسیم ساجرت که سحر کرده. افرا ری کند منکرست و دانسته
 رخ شود که او سحر میکند و هذا لا یشک و یقتل اذا احدث و ثبت
 و کل یمن از جنین که توبه طلب نکند خون گرفته شود بعد از
 نبوت سحر او را بکشد اگر خناق و پیاجر توبه نکند توبه ایشان بکشد
 و ایشانرا بکشد لانها یسعیان فی الارض النعیان و کذا قطاع الطریق
 یعنی راه زنان همین حکم دانه اگر کسی را بکشد باشد و مال نکند
 ایشانرا بکشد باید کردن و انکس توبه پیاجران قبول می کند
 بعد بست لاق الفل جدوج علیه بفعله و مو السحر من باقط
 شود کالفل فی حق الذی اذا قتل فیما و فقیه ابواللیث میگوید
 اگر ساجر و خناق و قطاع طریق پیش از گرفتار شدن توبه نکند
 توبه ایشان قبول نیاید و حکم باید فرمود بکشتن ایشان در تغییر
 کامل آورده السحر یخیل الخ و عا خلع فی ما سوبه کما قال الله تعالی
 یخیل الیمن یحرم انما یسعی بس معلوم شد که سحر نمویه و یخیل
 مع که را در خیال و طعن افکندن است و نمودن چیزیست مثلاً
 انک آن چیزی را نیست و بنا برین چلی که نموده بود باطن آهن و ظاهر
 نقره و زرد او را چلی نموده گویند اما فقه علیه السلام ان من السحان
 یسحر الی ان من الکلمه ما ینطق به یكون کالسحر یعنی سخن خود بیان کند

دارند

نزد یک شنوندگان برخلاف آن که آن سخن بود در نفس خود خفا
 بحد در خیره در آخر شرح لفظ آورده ادا سعی بلا السلطان
 بغیر ذب اضله فهو ضامن یعنی ضامن است شرعاً آن مقدار
 مال را که بسبب کسالت او بی کفایتی را زیان شود اما این قدر
 که بغیر ذب گفته از آنکه اگر گفتمی کرده باشد که بسبب آن گناه
 سلطان او را مصادره کند زجر الیغ از برای زجر و منع او اگر چه
 سعی باشد ضامن شود لان التبعیر منقوض علی رای الامام تا اگر
 که را مصادره مال بغیر کرد روا باشد در قنای بیع آورده از امام
 زعفرانی کردند از بیعت که بغیر ذب کند جواب فرمود که
 سعی ضامن شود آن مقدار که بسبب کسالت او زیان شود و برین
 فعل پیشتری از متاع قنوی دلق اندوم در قنای بیع آورده که
 اگر بین شخصی مسلمانی را سعی است که بدان سبب سلطان او را مصادره
 فرمود و از وی مال گرفت آن بین ضامن شود و ککن از وی مطالبه
 نکنند الا بعد از عتق در قنای بیع و بیع او در در جلد دوم آن
 تمیزی یکی را غنیمت و بسبب غنای او مظلومی را چیزی زیان شد مظلوم
 بغیر ذب او را زیان شد تواند که رجوع کند یا نه جواب بقول
 امام ابو حنیفه و ابو یوسف شواهد و بقول محمد تواند و متاع قنوی

بر قول

بر قول امام محمد داده اند از برای زجر غارتن رواست کرده اند از
 که هر که مسلمانی را بسبب غنای او دانی زیان شود بقیامت خداوند
 شتاب آن دانی را در قعر دوزخ بدید آورد و روی نماز سبوی است
 کند و نشن سبوی دوزخ تا بهمنهای لغت را می بیند و از آرزوی
 آن می گاهد و از آتش ضرری بوی می رسد و خصم بر لب دوزخ چنگ
 در وی زده که جرم او غنای خودی خداوند شتابان را بدید دهد که
 آن دانی را در قعر دوزخ می بیند فرمان رسد که فرود و آن
 دانی را بردارد و خصم خود بسیار تا نجات یابد هر ریا را باید تا
 فرود رود و آن دانی را بردارد تا خصم دهد چون نام بر آید آن دانی
 از دستش میفتد و باز بغیر دوزخ رود و آن نماز را فرود رود و آن
 دانی را باز بردارد و مجتنب نباشد که از دستش افتد و بغیر
 دوزخ می رود و او فرود می رود و باز برمی آید سه هر رسل بیاید
 تا آن دانی را بردارد و خصم شانه و بجات باید این جای است که آن
 عمر را گناه دانسته باشد و ایمان از دنیا رفته و اگر گناه ندانسته باشد
 و ایمان از دنیا رفته باشد بقول الله منها ابتداء دوزخ همانند در
 محیط در کتاب الکراهیه آورده قتل النجاة و الامونة و الطلقة
 و زمان الفتره و ما یخرج من فترت کمنش ما عیان و عوانا و طلالا

آن رواست

کتابت من صاحب دیوانه

متابع است

و بیشتر از مشایخ در زمانه ما فتوی داده اند باینکه قبل از آنکه
 و از شیخ الامام زاهد صفار بلخی حکایت کرده اند که او گفتی این
 من ضرب الفرائض علی الناس حتی دمه یعنی هر که بدد آرد
 ضررها بر مردمان کشتن او جلال است و شیخ الاسلام
 ابو شجاع سمرقندی رحمه الله گفته که نیات قاتلین و کافران یعنی بکفر
 یعنی کشتن غیر از آن و عوانان و ظالمان را تواب دهند و او فتوی
 داده بکفر این گروه را چنانچه علوم آورده که رسول صلی الله علیه و سلم
 میفرماید که این امت همیشه در کفر و جفا و کفر با خداوند است
 که علماء ایشان با امرای ایشان موافقت نکنند در جمله فساد و عت
 از فساد ملوک است و فساد ملوک از فساد علماء که این را اصلاح
 نکنند بامر معروف و نهی منکر در تعمیر و تراز و در تعمیر المعاصی
 درین است آورده قوله تعالی اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر
 منکم قول بیشتر از فقیران است که مراد از اولوا الامر علماء اند و مراد
 از علماء دین دار و سلاطین میگویند که در میان کار کنند که علماء است
 فرمایند و فتوی دهند تا فواید قیامت ایشان را آن فتوی حتی باشد
 امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت روایانند این کار است که خدا
تعالی سبب نجات ایشان کرده و هر مسلمانی که حجت باید که

باشد

اقدام

اقدام بجهاد کرام کند که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده ایمانی
 کالتجهم یا اثم اقدام اخذتم و قصه امیر المومنین عمر رضی الله عنهما
 که روزی بر سر منبر بود بایاران مشاورت کرد و از ایشان پرسید
 اگر امام بجنم خود منگری بیند که بران چند بود روایه که چندند
 بعضی گفتند بائند امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت روایانند
 این کاریست که خداوند تعالی بدو کمال باز بسته بیک تن کفایت
 بده پس نشاید که امام بعلوم خویش درین کاری کند امیر المومنین رضی
 الله عنه بآن عقلی که او را بده باصحاب مشاورت کرد و فتوی از ایشان
 خواست تا برای خود کاری کرده نشود پس معلوم شد که برباد ایشان
 و نیست که هر چه کنند بفتوی علماء و مشاورت ایشان کنند برای
 خود و برای ظالمان و عوانان در قیامی مسعوی آورده قول بعضی است
 اگر سلطان ظالم بود بروی چیست نشاید کرد که خدای تعالی میفرماید
 و لا یلقوا یا یوکم لای الهم لکم و امام محمد رحمه الله گفته که ایشان معنی
 این است ندانسته اند خود را در تملک افکندن آن بود که مسلمانی
 را بظلم بکشند یا او را بفرج بکشند اما این امر معروف کند سلطان
 ظالم اگر گشته شود افضل نهد آید بود که در خیر امور است از رسول
 صلی الله علیه و سلم که هر چه رسیدی فاضل از آن بود که بر سلطان ظالم

خط کشید

جسبت کند و آن سلطان او را بکشد در کنار انوار در اجا
 آورده افضل الشهداء عند الله حمزه بن عبد المطلب و زحلی
 قام ای امام جابر فامره و لها ثم جین بن علی بن فاضل
 شهد آ نزد خدای تعالی حمزه بن عبد المطلب است و دیگر مردی
 که باد شاه ظالم را امر معروف و نهی منکر کند پس آن بلا شاه او را
 بکشد بعد از و جین بن علی رضی الله عنهما در کیماء سعادت بی آنکه
 ولایت داشتن سلطانی کردن کاری بزرگ است و خلافت و خدای
 عزوجل چون بر سبیل عدل بود و چون از عدل و شفقت بر رعیت
 خای بود خلافت ابلیس است که هیچ سپی مریاد را عظیم تر از ظلم
 و الی نیست و اصل ولایت داشتن علم و عقل است و آن بدو کلمه یاب
 بسنه که الطاعة لامر الله و الشفقة على خلق الله و حقیقت علم و عقل
 شفقت کردن است بر رعیت و شکوه داشتن بندگان خدای
 را و ناستیدن سخن ظالمان و عوانان و ساعیان در حق ایشان
 و حق با شناسی و شکر سلطنت آن بود که باد شاه صبر کند
 از شهوت و آرزوهای خود و بولایت داشتن مشغول شود
 و ترک ظلم و هوا را ندن کند که هیچ عبادی نزد خدای تعالی برتر
 از ولایت داشتن بعد از نبوت که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

عند الله
 بن عبد المطلب و الی
 السلام

ساعت خیزد من عباد بهشتی نشسته یعنی عدل یکی ساعت سلطان
 تخت از عبادت شست ساله و آن هفت کیس در حدیث است که روز
 قیامت در ظل خدای تعالی باشند اول سلطان عادل است که رسول
 علیه السلام گفته است که هر که یک ساعت روز عدل کند عبادت شست
 صدیق بجهنم در نامه اعمال وی نویسد و باستان برسد و دوستی
 و نزدیکی بنندگان محضرت خدای تعالی سلطان عادل است و
 دشمنی بین ایشان نزدیک و بی سلطان ظالم است و گفته اند
 خدای که جان محمد نریمان اوست که در هر روز سلطان عادل را خدای
 عمل نیکو با آسمان برسد که اگر با عقل جمله رعیت او مقابله کند برابر
 افتد و هر یک از وی برابر عفا و باز آید پس هر کجا که چنین باشد
 کدام دولت بهتر از ولایت داشتن و در ولایت داشتن بعد از
 علما چند قاعده نهاده اند اول آنکه هر واقعه و جائزه
 که پیش از دست دهد بکند که وی رعیت است و دیگری و الی هر چه خود را
 بنسبت هم مسلمان را بنسبت و اگر بنسبت حیات در دین
 و ولایت خود کرد باشد نقل است که روز بذر رسول علیه السلام
 در بایه نشسته بود یاران در آفتاب جبریل علیه السلام بر مید و گفت
 ای محمد خداوند تعالی میفرماید تو در سایه و باران تو را آفتاب این قدر

در حضرت که در وقت

عمر بن عبد العزيز

دخست ندا و پراو باوي غاب کرد قاعده دوم انک انتظار
چاجات بدرگاه خویش جعفر و خوار نداده و از خطر آن چذر کند
تا بسلامت را چاجه باشد بهیچ عبادت نقل مشغول نشود که بر
آوردن چاجت مسلمانان فاضلتر از عبادت های نقل است چاک
روزی عمر بن عبد العزيز که یکی از خلفای مبدین بود نازیشین کار خلق
مشغول بماند چون از خانه آمد نازیشین بگزاره پسر بر بالی نهاد
تا یک ساعت بیاید پس روی گفت می ترسم یا امیر المومنین از آن
این ساعت مرگ در رسید و کسی بر درگاه بجای منتظر باشد و تو
مقتدر بانی در حق وی گفت راست میگوئی بر حاست و در حال بر
آمد قاعده سوم انک خویش را علالت نکند که نهوت
مشغول شود چنانکه جامه نیکوتر پوشد و طعام خوشتر خورده باید
در همه آن مباد اخیار کند که نه این عدل ممکن بود و امیر المومنین
عمر بن عبد العزيز از یکی از یاران پرسید که مرا خلق چه میگویند گفت شود
که عمر و پسران دانه یکی از برای روز و یکی از برای شب گفت
جز این چیزی میگویند گفت نه گفت بعد از این بر یکی بیازم علی
چهارم آنست که بنده کارها نتواند بر حق و نری کند بغض و کینه
که رسول علیه السلام فرموده هر دلی که با رعیت رفت کند خود ای قیامت

نشود
خلق بوق

باوي

باوي رفت کند هشام بن عبد الملك روزی از ابو جازم که از جمله کار
علماء بود در آن وقت پرسید که چیست تدبیر بجای در کار و لایست گفت
انک عدل نگاه داری و از ظلم دور باشی هر روزی بنده از جای بنده
که چهل بود و جای نمی که بخت بود حلیفه گفت این چنین که نتواند گفت
انک طاقت دوزخ نداده و هفتاد دوست به داده عبد الله
عکس می پسندید رواست میکند که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که
میان دو کس حکم کند بظلم نه بعد از لعنت خدای و فرشتگان و جمله
آدمیان بروی بود پس فرموده سه گروه اند که خدای تعالی بقیامت بر ایشان
نظر رحمت نکند یکی سلطان (روغ زن دوم پسر زنا کار ششم در پیش
منکر قاعده پنجم انک سلطان بدان قضاوت نکند که دست
از ظلم بدارد یکی که نایبان و چاکران و عاملان خود را چنان داند که
ایشان ظلم نکنند که خود او را از آن ظلم بپرسند اما ایشان را از ظلم چاکر
نپرسند قاعده ششم انک رضای خلق بخوبی بر خط و سر
که ناخشنودی مخالف شرع ملک او را زیان نداده و او نیز باید که هیچ
کس را کار نام مشروع نهد مباد تا اگر خلق را کاری غیر مشروع و مایه بایده
او را فرمان برداری نکند زیرا که رسول علیه السلام فرموده لا طاعة لخلق
و معصية الى الله و متفق آورده لطاعة الامر واجب علی ابناء سوي المعاصی

بغضد باشد یا بغراموشی و نزد یک امام شافعی رعد الله سخن گفتن
 بغراموشی و نسیان نباه نکند نماز را و این روایت در منظومه
 در باب وی است و ما قلیل من کلام التائب بموجب قطع صلوة
 التائبی و در هدایه آورد اما سلمه بیست و نماز را نباه نکند زیرا که
 سلمه از اذکار است و بغیر از خرافه جال الیشیان
 و کلامی جال التعمد از آنکه سلمه کاف خطاب
 است و دعائی که مشابه کلام مردمان باشد نباه کند
 نماز را و درین نیز خلاف شافعی است در گفتنی صحیح نباه
 کند نماز را تا لیدن در نماز بگفتن آه و واه و آه و کاف آید
 که علماء در آن خلاف است که محی چند حرفی باشد که نماز را نباه کند
 بقول ابو یوسف محی سه حرف نماز را نباه کند و بقول امام ابو حنیفه
 و محمد و حیریه نیز نماز را نباه کند و قوی بر قول ایشانست
 و در عرب محی دو حیریه بسیار آمده چنانکه ضه و موه و قلی
 و کثل و مانند اینها و در باربی کج و نف و در عرب است که
 گویند در حالت جفا تفسیر بر توبه بدین دو حیریه محی نباشد
 و از کلام التائب نباه نباشد و نباه کنند نماز و محنین
 خلفه است در دین مسموع و محی نزد یک امام ابو یوسف

کلام التائب و نباه

نباه

نباه نکند نماز را و این در باب وی است در منظومه لا یقطع الصلوة
 و نزد یک امام ابو حنیفه و محمد نباه کند نماز را اگر آنکه رسول الله
 فرموده است التبیح فی الصلوة کلقم اما دیند
 که نشوند با تعاق نباه نکند نماز را چنانکه در موضع سجود خاک
 باشد بدمد تا دور شود در هدایه آورده است با و از گریستن
 در نماز از روی و یا از مضییبت نباه کند نماز را زیرا که گریستن
 با و از اظهار رضی و تاشیف است چنان بود که میگوید من مضییبت
 رسیدم ام مرا بغیرت گویند و این کلام آدمی است از روی
 معنی اما گریستن از ذکر است یا دوزخ نماز نباه نشود
 چنانکه امام آیت عذاب خواند مغنی از بیم آن آه کرد یا یارب
 گفت یا با و از بلند گریست نماز او نباه نشود و یا امام آیت رحمت
 خواند مغنی بامید و عدل که شنید بگریست یا گفت اللهم
 ارز قنا هم یا جماع نماز نباه نشود زیرا که گریستن او از وعد و وعید
 دلالت کند بر زیادتی خضوع و خضوع پس چنان بود که گریستن
 گوید اللهم انی اسألك الجنة و أعوذ بک من النار و میگوئی
 از حضرت خداوند تعالی اظهار رجاست و نباه گریستن بدو از
 آتش اظهار خوف است و صلوة مشروع برای خوف و رجاست

نهی بسمع
 نماز نهی و صلوة

باشد

بخ برای نرسیدن و امید در هدایه و در کمتر میگویند که بنا کند
 نماز را تا بیخ نرسد و جواب دلان عاجزین بر حکم الله از
 آنکه در روی کجای خطابت پس از کلام او میان باشد
 بخلاف آنکه غطسه زنند یا بشوند گوید الحمد لله زیرا که این
 متعارف نیست بجواب پس بنا کند نماز را اما سلمه و جواب
 گفتن بزبان بنا کند نماز را و بجنب بنا کند نماز را فتح کردن
 بر کسی امام خویش نیست شود مع جماعتی با امام در نماز باشد
 و مردی در بیرون نماز قرآن می خواند فروماند در قرآن یکی از کثر
 جماعت آن کس را باز دهد که فروماند در قرآن خواندن نماز آن
 باز دهند بنا شود زیرا که این تعلیم است پس از کلام
 مردمان بعد از آنکه کردند بر امام خود چون فروماند امام
 در قرآن خواندن روا باشد با اتفاق اگر چه امام مقدر جو از نماز
 از قرآن خواندن بعد و این اشیاء روایات است در متفق آورد
 و القیم بعد ما تله ما یکنح مخور منواله شیخ فاعرفوا انما
 باید که هنگام فتح نیت فتح کند بر امام نه نیت قرات زیرا که
 مرور از وقت است در فتح برای اصلاح نماز او و از قرات متعین
 اما اگر امام تقل کرد یا بی دیگر یا سوریه دیگر از آن معنی

غیره
 متعلق کردن امام خویش

فتح کند

فتح کند نماز فاتح بنا شود و اگر امام بعد از انتقال قبول فاتح
 بگیرد نماز امام هم بنا شود بنا بر وجود تلقین و تلقین ضروری
 در متفق و در فروع نیسایوری میگویند که بنا کند نماز را عمل
 کثیر خانک رفتن و خوردن و آشامیدن و شانه کردن
 و جامه بچیدن و موزه پوشیدن و لکام کردن و جور کردن
 پش و بخت کردن خوردن سار چون باز شود و روایت متفق
 است کلاهی و الشرب و طی التوب و المشط و المنی و عقد
 اما عمل قبلی نماز را بنا کند خانک لکام کشیدن و جور کردن
 کشادن در صلوٰه پیغموی می گویند که بعضی مشایخ اصل
 کار را اعتبار کرده اند خانک کاری که میرفت نماز یک دست
 توان کرد و در نماز بدو دست کند نماز شود خانک نگه گرفتن
 افکندن و میان کشادن و کلاه بر سر نهادن و مانند اینها
 و اگر کاریست که بیرون نماز بدو دست باید کرد اگر چه در
 نماز جهد کند و یکی دست کند نماز بنا شود خانک دست
 پش و میان و تکه در افکندن و مانند اینها و بعضی مشایخ
 گفته اند اگر کسی در یک رکن به جای متفق بخارد نماز بنا
 شود و بعضی گفته اند که بنا نشود بشرط آنکه بخا حارد و دست

خارج از بدن

و دست بجای خود باز نهد هر چند مجتنب خار در نماز نباشد
 و اگر در نماز سنگ بر صید زند نماز نباشد و یا بی در عیون
 و در قنای صدر الشهدا حاکم الدین آمده است که نماز نباشد
 نشود خواه امام زاهد فخر الدین گفته که این را تاویل است و
 تاویل وی آنست که چون سجده رود سنگ بگیرد و چون بقیام
 آید بر صید زند نماز نباشد و هم در عیون المسائل از امام
 محمد روایت آمده است اگر کسی در نماز میراهن بوشد و یا بیرون
 کند نماز وی نباشد نشود چگونه باشد این مسند را نیز تاویل است
 زیرا که اگر برهنه بود بی میراهن باید که نماز روا نبوده و اگر میراهن
 بیرون کند برهنه شود نماز نباشد و اما تاویل آنکه در عیون
 گفته است که نباشد نشود آنست که اگر برهنه بود و بیرون کردن میراهن
 برهنه نشود باید که در رکعتی عملی بجای آید چنانکه در یک رکعت میراهن
 در سر انداند و در رکعت دیگر یک دست بیرون کند و در دیگر رکعت
 دیگر دست و بر او کشیدن نیز میسر است و ابو جعفر اگر مردی در نماز
 است عورتش بویست و او نماز نباشد و یا بی اگر او غلبه کند
 نماز او نباشد و اگر غلبه نکند یا بویست بویست و هد نماز نباشد
 اگر چه در نماز پستان نماز را چهار رکعتی کشاد و نماز نباشد

سراپین پوشیدن نماز

خداوند بخواند

رکعتی

رکعتی که از نماز نباشد شود اگر رکعتی در نماز است بجه او آمد و از سجده
 وی نبرد خورد نماز نباشد و یا آنکه اگر این سجده دیگر خورد
 حکم برضاع ثابت شدی چون چنگ از احطام ثابت شد نماز نباشد
 نباشد شود که شرب و لعل عمل کثرت امام مسلم گفته است
 هر فعلی که از نماز گزارند در وجود آید و بپندد چنان گمان برد
 وی در نماز نیست آن فعلی کثرت و نماز بدان نباشد شود در هوا
 میگوید اگر کسی در نماز جدت کند یا تعمق کند یا قنات از
 مصحف خواند نماز نباشد شود مصحف بر کمره باشد یا نه یک حکم
 داند و درین خلاف ابو یوسف و محمد است اما قوی بر قول امام
 ابو حنیفه است و این روایت در منطومه است در باب امام اعظم
 و نفس الصلوة بالقرآن من مضی و او حیاء است
 در مجتهد و در قنای جامع الصغیر میگوید که نماز آنکس نباشد که
 جواب گوید در نماز بگوید لا اله الا الله چنانکه در نماز شخص را پرسیدند
 هل مع الله الا الله او کوبید لا اله الا الله یا اگر مردی صفت کند
 خدای را بصفی که منزله است از ان و این مرد در نماز نشود جواب
 گوید سبحان الله و یا خبر مسافر و یا در پستان چنانکه گویند
 قلین از سفر باز آمد و باز قلین که شرب نوحه رسید و جواب

گوید الحمد لله

نماز نباشد

خداوند بخواند

با خبر بد و رساند که فلان دشمن تو قوی جاک شد جواب گوید
 لا حول ولا قوة الا بالله درین صورت نزدیک امام ابوحنیفه
 و محمد نماز براه شود و نزدیک امام ابو یوسف نشود
 قوله كذا الله مفضل یخیر بما یشر و یسوء یعدد در مضی
 آورد که وجه قول امام ابو یوسف اینست که این نوع از کلام مردمان
 نیست زیرا که لا اله الا الله و سبحان الله و الحمد لله بصیغه خود
 است پس معتبر نشود بعزیم او وجه قول امام ابوحنیفه و محمد
 آنست که این نوع جواب از روی معنی کلام مردمانست از آنکه در
 جواب باز کرد آید آن چیز است که در سؤالات است پس چنان
 بود که میگوید الحمد لله بر باز رسیدن فلان و لا حول ولا قوة الا
 بالله برین خبریم ناک در فحاشی میگوید اگر بفرا موشی
 مسوق یا امام سلمه دل در جمع فاحش در خواستند وی فاحش
 خواند بعد از آن یا دشمن آمد که چیزی از نماز بروی باقی است بر
 قول امام ابوحنیفه نماز براه شود و بقول ابو یوسف نشود
 تواند که باقی مسوقانه را تمام کند و اگر سلمه بفرا موشی دل و الحمد
 علی التوفیق گفت و آیه اکثریه خواند بعد از آن یا دشمن آمد که
 از فریضه چیزی باقی است بروی باجماع تواند که باقی را تمام کند و اگر

سلمه

سلام بفرا موشی دل و دعاء آخریه گفت عریه یا باری و لیکن در آن
 گفت و چیزی خواست که جز از حق نتوان خواست چنانکه گفت
 خدا یا مرا یا مژ و مادر و پدر مرا چون باقی نماز را یاد کرد یا هیچ
 نتواند که تمام کند و اگر در دعاء آن خواست که از غیر خدای توان خواست
 چنانکه گفت خداوند امر ازین خوب زوی ده و کنیز و غلام بگوید
 و اسباب و مال بسیار بخش بر دیگر علما الله ربهم الله نماز او بجا شود
 نتواند که باقی نماز را تمام کند اما نزدیک امام شافعی رحمه الله براه شود
 نتواند که باقی نماز را تمام کند و این روایت در منظومه در باب وی است
 و جاز آن یسأل فی القلوة من ربی الا مله کوالزواج
 و اگر سلمه بفرا موشی دل و دعاء معروفست خواند و بر خود میزد
 یا دشمن آمد نزدیک امام ابوحنیفه و محمد نمازش براه شود و نزدیک
 ابو یوسف نشود اما اگر بدست و دست بر سینه یا بر روی
 فرومالید با اتفاق نماز براه شود از آنکه عمل کثیر است اگر کسی در نماز
 نام خدای شنید گفت جل جلاله نماز براه شود و اگر نام رسول
 علیه السلام شنید گفت صلی الله علیه و سلم اگر مراد او جواب است نزد
 امام ابوحنیفه و محمد نمازش براه شود و نزد ابو یوسف نشود
 اگر یکی نماز می خواند و دیگری او را در سجده و ایستادن و لا حول ولا قوة الا بالله

مستطاب
 مستطاب
 مستطاب

گفت بقول امام ابو حنیفه و محمد بن یسار بنیه شود چون مرلوفن خوان
آن شخص بود که ویرا رجه می داند و بقول ابو یوسف بنیه نشود اما
اگر امام در قرائت خواند الیس فی لکن بقادر علی آن یحیی المونی
مفندی گفت بلی قادر درین اختلافی مشایخ است نزد یک بعض
نماز بنیه نشود و نزد یک بعضی نشود اما اگر امام گفت یا ایها الذین
آمنوا مفندی گفت لیسک اللهکم لیسک مختار حوله امام زاهد
محمد بن آست که نماز روا بود و مختار شیخ الاسلام برهان الدین است که
نماز بنیه نشود اگر در مجلس مردی یحیی یا میت و کفایت نماید انداز
کزار گفت یا یحیی خدا الکتاب بقوه و مرلوفن آن مرد بعد نماز بن
بنیه نشود باتفاق و استرجاع یعنی انا لله وانا الیه راجعون گفتن
در نماز بخبر مرلوفن که بروایت صحیح از امام ابو حنیفه و محمد بن یسار بنیه
نشود و بقول امام ابو یوسف نماز بنیه نشود و این خلافی حانی
است که مرلوفن او جواب بود اما اگر مرلوفن او جواب بنیه شد بل
اعلام چنان باشد که در نماز است نماز بنیه نشود باتفاق و غیر
درین باب نیست است هر چه مرلوفن می گوید نهی است یعنی فرمودن
و باز داشتن نماز بنیه شود چنانکه کوبه کوشش بر او قرائت
بلند تر میخواند تا آن کوبه را منع کند تا کوشش بر او یا بجای بسوی

آتش

خود

آتش برود او قرائت بلند تر میخواند تا او را باز داند از رفتن بسوی
آتش یا کسی او را آوازی دهد او بدین نیت قرائت بلند تر میخواند
درین جمله نماز بنیه نشود اما اگر مرلوفن او اجازت حال خود باشد چنانکه
که او را آوازی دهد او بدین نیت قرائت بلند تر میخواند
نماز بنیه نشود از آنکه در مسجد نای جوامع مکرران تکبیرات
را بلند میگویند از برای اعلام قوم را پس معلوم شد هر چه مرلوفن
نماز بنیه نشود و هر چه مرلوفن او میگوید نهی است نماز بنیه نشود و در
حدیث آمدن قال علیه السلام اذا نابت احدکم نائبة فی القبلة
فلیس شیء یغیر فیها الا ان یسأل عن احوالها و نهی در نماز پس کوشش کوی
اگر امام فایحه را بفرا موشی بلند خواند مفندی تسبیح گوید برای
اعلام را این تسبیح مفید نماز بنیه نیست بدین حدیث که گفتیم چه
نیک بدین حدیث است که در چاشنی هدایه آورده قوله فلیس
امرست در نماز پس تسبیح در نماز مفید باشد و الله اعلم بالصواب
مکتوبه و آن ابطال عمل است و از ابطال عمل نهی آمدن قال الله تعالی
ولا تبطلوا اعمالکم پس تسبیح لازم آید در دلائل شرعی و منافض
منع است پس معلوم که فیما ذلکوة است منع بود در منطوق
در مقالات ابو یوسف برخلاف قول محمد آمدن اگر بر جای مضایح است

کوشش کوی

جامع

مضایح است

افتد و باز موضع نجاست ایستد و یا سبب نبوهی در صف زبان
افتد و یا عورت او برهنه شود چنانک میزد بسته باشد فرو افتد
و یا نجاست از جامه بیفتاند و از موضع نجاست دور شود و یا
از صف زنان بیشتر برود و یا شتر عورت در زمان نکند و ناخند
کند مقدار یک که ادای رکن ممکن بود نزدیک امام ابو یوسف نماز نیا
شود که نه یک وی شرط امکان اداست نه ادا رواست بطور
اینست **کَانَ التَّارِخِيُّ لِلْمُتَوَقِّعِ مُقْبِلًا وَالشَّرْطُ امْكَانُ الْاَدَاءِ**
و نزدیک امام محمد نیا نشود مادام که رکنی هم بران حال ادا نکند و
قنوی بر قول محمدست بیشتر روایات این فصل از هادی و منقول
و منقول آورده شد **فصل بیست و هفتم در بیان حلال و حرام**
در مخیط آورد. هر که قرآن خواند باید که اداء حروف و مراعات
بجای آید تا بدین آیت عمل کرده باشد **قوله تعا و رتل القرآن تریا**
از امیرالمومنین علی کرم الله وجهه روایت است که مراد ازین اداء حروف
و مراعات و قوف است اما امام ابو حنیفه و محمد از قرآن مع
می کنند و ابو یوسف مثل و نظیر را اعتبار میکند در متون
می گوید که از امام باقی رحمه الله روایت است که هر که در نماز فاتحه
خواند نمازش نیا شود و اگر سون خطا خواند نمازش نیا شود

و رفت

و بر قول علماء ما رحمه الله فاتحه و یا سوره هر کدام که خطا خواند
چنانک مفصل خواهد شد نماز نیا شود در مخیط می آید بعضی از
شیخ گفته اند هر چند که بعد از وی طابو اگر آن سبب صا
خواند نمازش نیا نشود چنانک و این بسط ای و چنانک
الله بیسط الرزق و چنانک و کلیم باسط ذراعیه و مانند
انها اگر این سبب با صا خواند نمازش نیا نشود و بعضی از علماء
قرب مخرج را اعتبار کنند تا اگر مخواست که حرفی گوید بر زبان
حرفی دیگر رفت و مخرج هر دو حرف یکست و یا دو حرف یکست
نکند بکند و یکی بدل دیگری یافت میشود چنانک **فله تقدر**
فله تکرر خواند نمازش درست باشد و قنوی برین است خوله امام
خلیل بن احمد مخرج حروف الهجی بعربیه ماضیه است و این ضعیف
آن را یاریع نوشته است درین کتاب بدانکه هر مخرج است
بر صورت الف و یا الف ساکن منضبط ممزه است که الف
همیشه ساکن باشد نه ضغطه چون ما و لا و حاصل آنکه ممزه
و جا و ها و عین از یک مخرج است و یا و فا و میم از یک مخرج و نا
و طا و و ال از یک مخرج و نا و طا و و ال از یک مخرج و و او و لام الف
و یا از یک مخرج و حروف الهجی است و نه است و مخارج اینست

که کنیم اما ازین مخارج جای معین می شود که از کدام جای خبرند
از آن مشکلی می آید و مخارج حروف یعنی برین ترتیب است الف
و الالف و الهاء و العین و الغین و الحاء و الخاء و الدال و الذال
خلفیه یعنی این هفت حرف از طبق خبرند الفاف و الصاد
لهوئان یعنی این دو حرف ازین زبان خبرند معون و المیم
الجیم و الشین و الباء و الصاد مخبریه یعنی این چهار حرف از زبان
زبان خبرند اللقم و الراء و النون و ذوالقنه یعنی این سه حرف از
زبان خبرند الطاء و الدال و التاء بطعیه یعنی این سه حرف از کلام
الصاد و الراء و السین اسلبه یعنی این سه حرف از سر زبان خبرند
الطاء و التاء و الذال کثویه یعنی این سه حرف ازین دندان خبرند
الفاء و الباء و المیم و الواو شفیه یعنی این چهار حرف از لبها
چون این مخارج حروف شناختی پس بدانکه اگر نماز گزارند هر
را بجای حرفی خوانند که لفظ قرآن متغیر میشود اما معنی او بماند
لفظ موافق بود چنانکه فله نکره کای فله نکره یک امام
و محمد نماز روا بود ازانکه ایشان معنی را اعتبار کنند و معنی الکلام
القدر غله کردند و نیز یک امام ابو یوسف نماز روا نداشت
از آنکه مثل و نظیر را ابو یوسف اعتبار میکنند معنی را نهایی و هم

شود

ازین

بناست که معنی را متعلق کنند و نیز و اجنبی و بیرون نماز
درست باشد اگر چیزی خوانند که معنی او با معنی قرآن موافق بود
بر قیاس فعل امام ابو حنیفه و محمد که ایشان معنی را اعتبار میکنند
و همچنین اگر این آیت بخوانند که فیهما فاکنه و غلی و زمان بجای زمان
نفاخ گوید بگوید امام ابو حنیفه و محمد نماز روا باشد که معنی نفاخ
یا معنی زمان موافق است و بگوید ابو یوسف نماز روا نداشت که لفظ
تغلی در قرآن نیست اما اگر حرفی را بجای حرفی خوانند لفظ قرآن با
معنی متغیر شود چنانکه غفص کای غفص و عافص کای عافص
و شعیر کای شعیر و قوسه کای قوسه یا اتفاق علما نماز روا باشد
و این روایت در قیاسی ملقط است اما در متفق آمد که درست
نماید با خطاء للمعیر المعایه و ذاک لا یؤخذ فی القرآن
فالعفص و العافص و الشعیر اعمود بالله بذال است اگر بذال
گوید نماز روا بود من الشطان بطاست تا گوید نماز بنا شود
الحمد لله اگر بخا گوید نزدیک بعضی اشیا نماز بنا شود زیرا که مخارج
جاوایکست الحمد لله آنها گوید نماز فاسد شود لکن باینست که
نماز بنا نشدی زیرا که مخارج جاوایکست و نیز در عرب جاراید
کرده اند آنها ایجا که گفته اند مدینه و مدینه سبجانک اللفظ بین

اگر نماز بجا نگوید نماز بنا شود و تعالی حدیث کند
 نماز بنا شود و لا اله الا الله که گوید اخذ کرده اند در آن
 ظاهر روایت آنست که نماز بنا شود مختار بین الاسلام برائی الدین
 و شیخ الاسلام علی بن دوی و شیخ الاسلام علیه و الدین رحمهم الله است
 نماز بنا شود اما که بعد و اما که نیستین بر هر دو یا تشدید آن
 اگر این تشدید را آنکه کند یا تشدید بر بنون نگیرد و نیستین
 بعد نماز بنا شود اهدنا القراط اگر این صادر است یا این که
 چنانکه هر طایفه از اطا گوید نماز بر او بعد از این است که اگر
 بن نقطه گوید نماز بنا شود اگر عین انعت را عین گوید ظاهر
 نماز بنا شود اما خولع امام خلیل بن احمد بصری گفته که نماز روا
 و لا الضالین بذال گوید اخذ و انت ظاهر روایت آنست
 نماز باز کرده اند و اگر بنا گوید هم اخذ و انت ظاهر روایت آنست
 گفت است که نماز بر او بعد و خولع امام ابو مطیع بنی گفته که نماز
 شود شیخ الاسلام برهان الدین گفته که صدر مسجد حرام الدین
 فتوی وی آنست که نماز بر او بعد و زجید آمده قال علیه السلام
 انما من اقبل الضاد یعنی من از اقبل ضا دم چنانکه خولع
 من توانم گفتن در محیط می گوید در راجع بلوی وی عام باشد

مشایخ
 کتبه

نماز بجا نماند چنانکه در ضا ذال یا زای یا فا خواند نماز
 بنا شود چنانکه بجای ذال زای و یا بجای فا ضا خواند نماز بنا
 شود و بر وانی دیگر بنا شود آمین بشدید آمین گوید روا
 است آنست که نماز بنا شود از آنکه و بر اصل و نظیر در قرآن آمده
 فله تعالی و لا آمین البیت الحرام قل اعوذ برب الفلق ذال است
 اگر ذال گوید نماز بر او بعد هر چینی که در قل اعوذ برب الفلق است
 اگر کسی را صادر گوید نماز بنا شود یا صدور الفلق اگر این چنین
 صادر خواند نماز بنا شود و الفلق بنون است اگر بنا خواند نماز
 بنا شود قل اعوذ برب الفلق اگر برب الفلق خواند نماز بنا شود
 و من شکر اگر شیخ ناخواند نماز بنا شود همچنین اگر سین حاسدا و
 یا سین حاسدا صادر خواند و همچنین ذال حید یا حاسدا را بنا
 خواند نماز بنا شود و هر گاه من را من خواند نماز بنا شود قل هو
 الله احد اگر ذال احد را بنا خواند نماز بنا شود و هر ذال که
 در قل هو الله احد است همین حکم دارد یعنی اگر بنا گوید نماز بنا شود
 و اگر صدر را سین گوید نماز بنا شود و روایت معوذ بن و قل هو
 الله احد در مسکو مسعودی آمد در محیط میگوید که مختار بین
 نعم الدین نسخ و قاضی القضاة ابو بکر در بحری آنست که اگر الصد

الاسلام

...
 ...
 یا کئی و لا یبیب ...
 و یا سبن سبیل را بصاد و یا ذال ذات لب را بدل و یا طاه جیب
 را بنا یا سبن من مبد را بصاد درین همه نماز بنا شود در
 محیط می آید اذاجا نصر الله را در نمازی خواند اگر ذال اذا
 جاء را بدل و یا صاد نصر الله را پسین خواند و یا ذال بدل
 را تا و یا تا و یا را طاه خواند درین همه نماز بنا شود و استغفر
 اگر غن را خا کوید چنانکه استغفر درین اختاره و شیخ است
 نزدیک بعضی بنا شود زیرا که مخرج غین و خاء یکست و میان
 ایشان قرب معنی است زیرا که معنی استغفار طلب امان است
 و معنی استغفار طلب مغفرت است پس هر کوا امان دادند
 مغفرت روزی کردند و هر کرا مغفرت روزی کردند امان دلوند
 و مخفی در دعا قنوت اگر جای و استغفر که و استغفر که بخواند
 بقول بعض از شیخ نماز بنا شود و این اضع اقوال است اگر در
 تکبیر بر الف اکبر یا بر یی اکبر مد کند نماز بنا شود و نزد یکی
 بعض خطر کند باشد سبحان ربی العظیم اگر پسین را صاد و یا طاه

عظیم

...
 ...
 و یا سبحان ربی الاعلی کعبه خواند سبحان ربی العظیم کوید
 باشد آن الذين آمنوا و عملوا الصالحات اولیک اصحاب الجنة
 بایست خواند اصحاب النار خواند نماز بنا شود و اگر زیاده حرف
 خواند چنانکه پس و القرآن الحکیم و انک لمن المرسلین قول شیخ
 اینست که فایده شود نماز و باید که بنا شود اگر رجله النساء
 و القنفذ رجله الشطاء و السیف خواند نماز بنا شود و بر
 قیاس قولی که بناحت میکند در مخارج حروف بنا شود و هیچ
 آنست که بنا شود و اگر در نماز و السماء ذات الصبح و الارض
 ذات الریح خواند شمس الانه جلوه و الله میگوید نماز بنا شود
 و فاضی امام حسن میگوید بنا شود و اگر آن الذين آمنوا و عملوا الصالحات
 اولیک هم خیر البریه می بایست خواند اولیک هم شری البریه خواند
 برین خلاف است نزد بعض بنا شود و نزد بعض نشود و کذب
 النجیات بیه تا را طاه و یا ذال کوید نماز روا بود اما اگر طاه و الطیبات
 را تا یا یا ذال کوید نماز روا بود و یا صاد و القبولت را پسین و یا صاد
 القائلین را پسین کوید درین جمله نماز بنا شود بنا بر تفسیر معنی زیرا که
 سئل لفظ بود ممل که آنرا هیچ معنی نبود و مخفی اگر در دعا قنوت

نمودند یا اما بخشی به من عباد الله که می خوانند الله را بر حق و
عکس را بنصب خوانند یا و خشی الرحمن بنصب خوانند الله را بر حق و
یا سو الحائق الباری القوی می خوانند انفسور بنصب و خوانند یا و
هو یطعم ولا یطعم و هو یطعم ولا یطعم خوانند بنصب بر اقل و
کسر عین در دوم درین جمله اضلغ مناع است بعض میگویند که ماریا
نشود که در اعتبار لحن در اعواب در جرح انداختن بود و جرح
بر داشته است در شرح اما ناویل انکه ابرهم را بر حق خواند و بر
جرح امام ابو یوسف میگوید معنی جان باشد که سأل ابرهم
یا جان یعنی ابراهیم سوال کرد از بروردن کار خود و اجابت
کرد سوال ابرهم را و ناویل انکه الله بر حق خواند و عکس را بنصب
در آیت اما بخشی معنی جان بود که اما بخاری الله عا خشیه العا
و ناویل انکه بر حق خواند و آدم را بنصب در آیت و عقی
آدم مع جان بود که عقی رینه عضیانه و ناویل انکه الرحمن
بر حق خواند در آیت و خشی الرحمن بالغیب در فتاوی طهری
ع آره که اگر قاری در نماز خطا کرد بنکرند که آن خطا فاحش
یا نیست اگر خطا فاحش بود نزد یک همه علماء نماز بنا
نشود چنانکه ان المسلمین و المسلمات بنصب تا خوانند

و اگر خطا فاحش باشد نماز که آنرا میخوانند با قیام و قیام
الله الحائق الباری المصور بنصب خوانند و بعض از علماء
درین همه نماز بنا نشود اما احوط اینست که نماز را عکس
کنند و از شیخ ابوالقاسم صفار بلخی رحمه الله نقل کرده اند که او فتوی
خمس داده که اگر نماز از یک وجه فاسد باشد و بوجه صحیح بفساد
حکم کند اینجا طاکم در باب قرآن که حکم نکند بفساد از آنک
در آن عموم بلوی است در ذریه آورده که اگر متعلی را خطا خواند
شود از جهت اعواب که نه جزوی دلالت کند بر فساد نماز و کج
دلالت کند بر صلح نماز آنرا بر صلح حکم نکند نه بر فساد و نه انفسور
بعض فتوی بر آن است بیشتر روایات این فصل از دخی و شرط
و فتاوی ملقط آورده شد است **فصل بیست و هشتم در بیان**
آنکه مکروه است در نماز در هدایه و در کثر الیقینی در کتاب الکراهیه
آورده که علماء را سخن است در مع مکروه امام ابو حنیفه و ابو یوسف
میگویند مکروه الی الحرام اقرب و امام محمدی گویند آن مکروه
حرام بر قول امام ابو حنیفه و ابو یوسف هر دو مکروه است آن بر یک
حرام است و بر قول امام محمد هر مکروهی حرام است در مسوط
میگوید مکروه است در نماز فرض خواندن سوریه معین که

خطاه فاحش
مکروه است در نماز

که بخواند سوره فاتحه و سوره بقره و سوره آل عمران و سوره اعراف و سوره زمر و سوره احزاب و سوره سوره
در رکعت دوم که آن سوره بالا تر از آن سوره بود که در رکعت اول
خواند است و آیت می بخشد و این بقوله علیه السلام من قرأ
القرآن معكوسا اتقى به النار مكيوسا مع انك در رکعت اول
سورتي فروتر خواند و در رکعت دوم سورتي بالا تر و از
آتش اندازند پس ميگویند و این وعيد کسی راست بخشد خواند اما
اگر بغراموشی خواند که اهیبت نبوده و اگر بغراموشی آغاز کند و در
میان خواندن یاد کند که این سوره بالا تر است از آن سوره که در
رکعت اول خواند است باید که همین را تمام کند و ترک نکند و
مجموع مکتوب است در روضه سوره سوره زمر و یک سوره در
میان گذاشتن یا از آیتی یا آیتی دیگر رقتن و آیتی در میان ماندن
این در یک رکعت باشد یا در دو رکعت اما گذاشتن و ماندن
یا بیشتر در میان مکتوب نبوده و اگر کسی در رکعت اول قبل از غش برب
الناس خواند باید که در دوم همین سوره خواند زیرا که خواندن یک سوره
در دو رکعت مکتوب نیست در فتاوی عثمانیه آورده اگر در نماز اول
در رکعت دوم سورتی در از نماز آن سوره که در رکعت اول خواند خواند
اگر سه آیت در از نماز باشد مکتوب باشد و اگر تعدادی است و آیت

کتابت

قرآن

در آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز جمعه
در رکعت اوله ایستاده و این که خواند و در دوم نعلین و سینه
هل اینک جنبی در آن روز از سوره ای که این رکعت است و اگر در
در رکعت دوم قرآن بیشتر از رکعت اول خواند بقدرینه آیت
مکروه بود و لیکن سخن موهول لازم نیاید اما نقل مکروه بود بلکه
در قضاوی بر آن آیت که صدق الاسلام بر آن الفی عبد العزیز میگوید
این جمله که گفتیم که مکروه باشد در روایست اما در نوافل هیچ
از اینها مکروه نبود در متفق و جامع صغیر جانی می گوید مکروه
است در نماز پستهای بالا تر از گوش بودن در رنگیز اول و مکروه
است چشم بین کردن در نماز و مکروه است دهان نابود کردن در نماز
چون نماز آید اما چگونه باشد از امام ابو حنیفه و در روایت
است روایت صحیح است که بدنند آن زینین اب زینین را
بگیرند و مکروه است بچیدن اندام در نماز و مکروه است
سخن موهول از مسلم گرفتن و مکروه است شکم بردن نهادن
در محله مرد آنرا و مکروه است نشستن بعد از وضو که پیش از نماز
نشست است و اولی آن بود که امام و قوم بیشتر و بیشتر شوند از
جای فرض برای گزاردن سنت و این روایت در متفق است

مطالعہ شدہ و سہو کردہ

ملک و ملت

بگوید که اینها را که در این کتاب است
 و افضل النقل لاصل النقل المصدق بالانقل
 و مکروه است ایستادن امام نهجا بردگان و ایستادن قوم
 بر زمین و مکروه است ایستادن امام در محراب و سجود کردن
 هم در محراب اما اگر بایستد خارج محراب سجود کند در محراب
 مکروه نبود در منافق العلوم می گوید و بگوید که آن نقلی و شوقی
 یعنی مکروه است بکشتن بچیده نماز گزاردن در قنای ملتقطه
 امام را ایستادن یعنی توقف کردن برای آمدن در رکوع و در رکعت
 حرات برای مردمان از هر دریافتن نماز مکروه است و هر امام
 در سینه پیغمبر آورده هر نمازی که بر اثر وی سنت است باید
 منتقل شود بر خیزد بگزاردن سنت و اگر نشیند بماند مکروه
 بود که ما را مومنان عاشق رسول می بیند که روایت میکند که رسول
 علیه السلام آن مقدار تأخیر کردی که بگفتی اللهم أنت السلام
 و منک السلام و الیک عود السلام حی یا السلام یا ذا الجلال
 و الاکرام و انکاه روی کرد امیدی عبد الله عباس رضی الله عنهما
 میگوید اگر کسی زیادت ازین تأخیر کند بدعتی درین کرده باشد
 و هر نمازی که بر اثر وی سنت نیست زود روی بگردانیدی و

بدعا

بدعا بر دهنی و الله اعلم بالصواب
 فشیان به خوله امام بر زمین چینی و نهجا جسهری روایت میکنند
 که اگر امام پس از فرضیه که بعد از آن سنت نیست روی بگرداند
 او را بسنگ می آید اما هاند تا روی بگرداند و چون روی بگرداند حکونه
 کرده اند و چگونه نشیند خوله امام من الله سرخی گفته شد عراب
 فهد و نشیند و خوله امام بگردد و هر زلف گفته منخرف نشیند خوله
 امام زاهد فی الدین گفته اگر علی بیان کند پشت عراب فهد و نشیند
 و اگر نه خواهد کرد منخرف نشیند در هدایه و در کافی و در جامع
 صغیر خانه که گوید که مکروه است که بر سر مضاع در سف و دیار
 پیش و یا برابر و یا راست و یا چپ وی صورت باشد و حدیث حسن
 آنها بدخل بینا فیه کلب او صون و این جهان بود که روی حسن
 علیه السلام بدر حجره رسول علیه السلام آمد و پیش از ایستادن و آواز
 ده یا رسول الله رسول علیه السلام گفت یا آخی چرا در ریغ آیی گفت یا
 رسول الله در حجره شما صورت است چگونه در آیم بعضی از علما میگویند
 که بجای سپری برای رسول فرستاده بود ران بر صورت است و مردی
 بود یک روایت آنست که این هر دو صورت بخود پاک شد و دیگر روایت
 آنست که رسول علیه السلام پاک کرد و بعضی از علما میگویند که بجای برده

اگر علی میگوید

مطلوب

هند و از حیث آنکه بوقت احوال بود و صورت بود رسول الله
 خواست تا آن صورت را بنمایند چنانکه گفت یا رسول الله
 بگو تا ز بر قدم افکند تا در سجده ایستاده آنکه جبرئیل را آمد
 و گفت یا رسول الله در خانه که بکشد یا صورتی باشد من در
 نیام و هیچ بار من در نیاید معلوم شد که آنجا که صورتهای بعد از آنجا
 محبوب نباشد بلکه مغضوب باشد از ای آنکه فرشتگان از آنجا نفرت
 میکنند و نماز در موضع غیر محبوب مکروه بود و در روایتی آمده که آنجا که
 صورت باشد فرشتگان رحمت در نیاید اما آن موضع از فرشتگان
 و آیات حالی نباشد و بعضی از شیخ گفته اند که اگر صورتی خرد
 بود چنانکه در دور در نظر نیاید کراهت بود در جامع صغیر حالی
 و در میان ابی اللیث آورده که بر انگشتی دایمال معاصی علیه السلام
 صورت ماه شبیری بود و بر انگشتی این بن مالک علیه السلام صورت
 مکی بود و بر انگشتی ابو هریره صورت زینور بود پس معلوم شد
 که صورت خرد مکروه نباشد اما جامه که بر صورت بود بویکند
 آن مکروه بود در نماز و غیر آن در متعلق میوهی آورده که صورت
 بجهت صفت باید تا کراهت بود صورتی باید که اگر جان درین وی
 در آید تصور زینین بود و او را اما در صورتی که تصور زینین ندارد

بند

سراحت

کراهت بود چنانکه سر برین یا برین یا برین اما اگر صورت یا دست
 یا پا و چشم باشد کراهت بود اگر جان درین او آید تصور زینین دارد
 در کفایتی که گوید مکروه نیست نماز در خانه که در آن خانه صورت
 باشد که آنرا روح نبوه چنانکه صورت در رخ و پاکتی و یا مسجد و یا
 مناره و یا بدین ماند در مختلفه ابواللیث به آره که مکروه است
 نمودن آنها و صورتهای دیگر بایدست بقول امام ابو حنیفه و بقول
 صاحب مکروه بود و این روایت در منطومه در بار امام ابو حنیفه است
 و بنکرة التحدید فی الصلوة بالید للشیخ و الاشیات اما
 نمودن این عمل بدل مکروه نیست اتفاق در کتب و در جامع صغیر حالی
 آورده است که مکروه است اگر پیش نماز گزارنده آتش افروخته بود اما
 مکروه نیست که پیش او معصوف معلق یا شیخ یا شیخ یا جراحی یا قدیل یا
 مشعل باشد و باکی نیست بکار در نماز در پیش کسی که شیخ میگوید
 خواه انگشت ایشان باشد یا نه و خواه نشسته که شیخ میگوید در فواید جامع
 به آنکه که شیخ معلق بر سر مضاعف و یا برابر او مکروه است بنا بر مشابهت
 بر سبیدن کفن و قی که آن شیخ برهنه باشد اما اگر شیخ برهنه نباشد
 مکروه نباشد اگر بر برابر مضاعف ایستاده یا بر سر مضاعف در سقف خانه
 معلق بود و اگر شیخ پیش مضاعف افکنده بود بر زمین اگر برهنه باشد

صغیر

مکروه بود

در حدیث آمده که اگر کسی در میان دو درخت ایستد و بگوید یا الله یا الله
 بعد و یا بر بیاضی ایستد در زیر قدم مکروه بود و نه در آن خور
 صورت است مگر آنکه ایستاده باشد و یا صورت بر روی
 باشد و روگردانسته بر روی دیوار آنگاه مکروه بود زیرا که
 در آن تعظیم صورت باشد نه اهانت و خواری آن اما نماز بر ساقی
 در آن صورت است نه ایستادن اگر در موضع سجده باشد نشاید
 زیرا که نشایه بر بستیدن بود اما در میسوطی آنکه نماز بر ساقی
 در آن صورت است نه ایستادن مطلقا چه در موضع قدم نه صوف
 و در موضع سجده لان المصلح معظمه فیلزم تعظیمها مگر آنکه
 بر ساق جامه دیگر اندازد آن هنگام نماز گزار بر جامه نه ایستد
 بساط در خبر آمدن یا سجده درست از رسول علیه السلام ده موضع
 است که نماز گزار در آنجا مکروه است که میختر قصا بان دویم
 جای خوفن شتران سیم جای بنن کوب سفندان چهارم جای
 نه مزبله ششم طشت خانه در پیش موضع مکروه است
 بنا بر نجاست که قریب نجاست است اما در تمام مکروه است
 برای آنکه خانه شیطان است در کورستان مکروه است برای آنکه
 نشسته بجهود آن است در آن عام مکروه است برای آنکه کد...

مطلوبه شمع نماز که مکروه است

است

است اما در آنجا که مکروه است برای تعظیم خانه در سبوحی
 میگوید در حدیثی که پیش محراب وی کف بر زمین میزد عمارت را
 مکروه بود و بعضی از بزرگان بکف خشن گفته اند که در آن خانه
 که خمر بود و یا آلات قمار و قمار بود خشنی نه وضو و نماز
 در آن خانه فرشته در نیاید و در آن جای نماز مکروه بود و حرس
 همین حکم و این در مصاب الاخیار آمده و قال النبی صلی الله علیه و آله
 لا یدخل المملکة بقاءه خرا و ذق او طنبوز او نرد و لا یسجد
 دعا و هم و یزفغ غنم البرکة سعاصع علیها و سلم گفت در خانه
 که می بود یا ذق یا طنبوز یا نرد و فرشته در آن خانه در نیاید و دعا
 اهل خانه مشحوب نشود و برکت ندان خانه برگیرند و قال
 علیه السلام الخیر من مزایمیر الشیطان یعنی حرس مزمار شیطان
 خواهم امام را حدیثی روایت میکند با سناد درست از رسول
 علیه السلام که در هر کار و کاری که حرس نمازد در آن کاروان هم برکت
 باشد و آنکه ملک بکتابان کاروان مصاحب باشند قال علیه السلام
 لا یسجد المملکة رفقة فیما حرس در مکروه مسعودی در باب ادب
 نماز آورده است اگر مسلمانی نماز میکند و تبارک سیر او برهنه
 است نماز مکروه بود و خولع امام بکر خواهر زاده میگوید که این

مطلوبه شتران

و آن خانه را پوشیده باشد سنگ باید که آن خانه بیرون که
 توانی کرد و هم اگر چند این تاخیر کند آن خانه را از خود جدا کند سه طلاق
 شود که دوام بر فعل حکم ابتداء دارد و اگر مردی در ریش خود
 اگر هرگز در این خانه باشد زن وی سه طلاق سنگ باید که
 آید اگر در آن خانه چند این تاخیر کند که بیرون نوانی آمدن
 وی سه طلاق شود که دوام بر فعل حکم ابتداء دارد و در منقوع
 که حرام است مرد آنرا خضاب کردن زردست و بای و موی
 غازی را که شاید یعنی رنگ کردن پس و ریش یحنا و بوسه غازی را
 حرام نیست برای ترسانیدن دشمنان دین اقرار رنگ کردن
 مرغازیان و غیر ایشان را حرام است و این روایت کتاب الخطر و الا
 از متفق آورده و **و یحرم الخضاب للذکور**
فی البدن و الرجل و فی الشعور الا اهل الحرب و الشعر
 در نیامع آورده که خضاب کردن دست و پای کودکان نرسیده را
 مکرر برای ضرورت اما زنا را و دختر را روا باشد و نیز در
 آورده که اگر در ریش خود را ز شود روا باشد و بایک نیست بخند
 موی پیچید اما سیاه کردن موی سفید مکروه است در روایت
 آمده است و بکر و تغییره بالتسوله در هدایه می گوید که در دعای طلاق

مطلوب رنگ کردن و خضاب

۱۱۴

مطلوب رنگ کردن و خضاب

ن

نشانند گفتن چنانکه آبی بحق انبیاء تو و رسل تو زیرا که مخلوق با
 مخلوق هیچ حق نیست اما اگر حرف مصطفی و اهل بیت مصطفی
 که پیش از این در دعاء استغفار بحرقه الشریع الحرام و المشاعر العظام
 و غیر بیک محمد علیه السلام آمده است و این مایه نور است
 در هدایه بقعه می گوید که حرام است بازی نزد و شطرنج و آری
 و هر نوعی که باشد اگر بکر و بازه قمار باشد و آن حرام است بنص اکثر
 مکرر می باشد حرام است بخیر قال علیه السلام لعل المؤمن
 باطل الا ثلاث تا به لغرسه و مناضله من قوسه و ملائنه
 مع اهل یمنه هر بازی که مومن کند باطل است مگر سه بازی تاجن
 اسب و تیر انداختن و بازی کردن با عیال خویش در مقامی اگر
 آورده رجل قال بالغار سیه اگر این بازی که بوقی کنی و حال آنکه
 شطرنج می بازی حرام است از کتاب سیه از خبر یا از قیاس در
 زن وی سه طلاق واقع شود سه طلاق از آنکه بازی شطرنج حرام
 است با آنرا صحابه و بقیاس صحیح و این روایت بدین عبارت
 قماوی آورده در هدایه و کراهت نزد و شطرنج سنگ بدین
 حدیث کرده که قال علیه السلام من لعب بالشطرنج و
 النرد شرب و کما غمیس فی دم خنزیر مع حدیث جان بود که هر که

مطلوب بازی در قمار و شطرنج

شطرنج و نزد بانه چنانست که او دست خود در خون حوک فرو برد
 در متفق می گوید که حرام است بازی نزد و شطرنج و سایر قمار و ملاهی
 نزد یک علامه ثلاثه و آن اینست در بابند و یکره اللعین نیز شریعت
 و در باب سایر ملاهی این روایت است و سایر القمار و الملاهی
 اما امام شافعی میگوید که باکی نیست بلع شطرنج و این روایت در متفق
 در باب وی است و اللعین بالشطرنج لا یأثم به و در کتاب امام شافعی
 آمد که نزد یک او باکی نیست بدان وقتی که چهار شرط موضوع باشد
 یکی آنکه زمان با خض و وقت ندارد باشد و دوم آنکه کوه نباشد ستم
 آنکه دشنام نباشد چهارم آنکه موضع بعد از آن ممر مردمان نباشد
 آنکه آنجا بدان باکی نبوده دلیل امام شافعی آنست که در با خض شطرنج
 نشخود خاطر و تذکیر افهام حاصل می آید پس اگر برای آن بانه نزد یک
 شافعی باکی نبوده بدان شرایط که بیان کرده و اگر آن شرایط مذکور را
 رعایت نکند آنجا نزد یک شافعی نیز حرام بوده در ریاض الاضافه
 آورده قال علیه السلام کل شیء من اللعین فهو منسحق علی وجه
 الصبیان بالخزف و الکعب یعنی هر بازی که هست آن قمار است
 تا بازی شود کافی که میکنند بیغال و شتا آنکه در تعمیر او جدی
 به گوید هر بازی که بود با قمار و غیر آن علی الاطلاق حرام است لقوله تعالی

انما خلقناکم عبداً لى ربکم فاعبدوه این استفهام بر سبیل توجیه است مع
 یوزن مع جان بود که می ندارد که شمار برای بازی آفرین اند
 در بیان فضیلت و در متفق آمد که گروشتن در سایر قمار و
 ملاهی حرام است مگر در سه چیز در اسب تاخت و تیر انداختن و
 شتر دویدن اگر شرط کوه از یک جانب باشد و اگر از هر دو جانب
 باشد روا نبوده مگر آنکه ستم کس نباشد و مردمان ستم را شرط کرده
 باشند که اگر نوبتانی شود تراجم نبوده روایت متفق نیست
 فی الخف و الحاف و الاتصال من جانب این تنگ شرط المال
 و این یکی از جانبین لا یجوز الا اذا الثالث فیه ادخل
 در مناقب العلوم و در بوستان فقه می آورده مع موضع است که سخن
 گفتن در آن مکروه است و مع موضع است که خندیدن در آن مکروه
 است و مع موضع است که تکریم در آن مکروه است و مع چیز است
 شنیدن و گوش دادن و آن گفتن مکروه است و درین مواضع آخر
 مردمان اگر راحت بحکم است نه کراحت تنزیه است آن مع موضع که
 سخن گفتن در وی مکروه است یکی پس جان باید که در پس جان ترسان
 و لرزان باشد و در و استغفار گویان روند و درین تکریم اندیشه
 باشند که هر آنکه این روز ایشان را در پیش است و بنا شکر این نوب

ملاحظه موضع که سخن گفتن مکروه است

بدیشان خواهد رسید و تو بوقت قرآن خواندن سخن گفتن مکرر است
 چون خواند یا کسی دیگر زبیر آن خوانند را بهر حرفی ده ثواب است
 را یکی باید که این همه ثواب خود تا خیر کنند سیم در مجلس علم سخن
 مکرر است و آن کسین بلیست علیه التغبه که مردم را سخن گفتن منع کند
 تا آن کلمه علم که از شنیدن آن رستگاری او باشد از وی فوت شود
 و چهارم جوهر صبح بدعد و روشن شود تا نماز باشد مکرر سخن گفتن
 و پنج بعد از نماز خوفن افسانه گفتن مکرر است و این روایت در حدیث
 نیز آورده که افسانه گفتن بعد از نماز خوفن مکرر است اما این
 موضع که خندیدن در کفر مکرر است اول در کورستان خندیدن
 آن جایگاه نرس است و غیرت نه جایگاه لغو و عزت و دیگرین
 مصیبت رسیده خندیدن مکرر است زیرا که او غلبه است
 و چون پیش او کسی بخندد در آن حالت او نداند که مکرر نعم او خوش
 دل میکند و لاش زرد شود و این نزد یک پهلوانان بال دل کثای
 بر رک است سیم بوقت یاد کردن خدای تعالی خندیدن مکرر است
 زیرا که خدای تعالی در کلام خویش میفرماید که اما المؤمنون الذین اذا ذکر
 الله وجلت قلوبهم بے جزین نیست که مومنان تحقیقت آن کسین
 اند که چون ذکر خدای تعالی شنوند دلهای ایشان برسد از هیبت

غله موضع که خندیدن مکرر است

و خدا

و خندیدن در وقت یاد کردن خدای تعالی منافع است و چهارم
 چون کسی خندد گوید خندیدن بران مکرر است زیرا که خندیدن بر عمل
 رضایا شد بران و شریک او کفقه بریزد کاری پنج خندیدن در نماز مکرر است
 زیرا که آن حکام تضرع و زاری است و وقت خندیدن و بدکاری در کتاب
 الهامی آورده که قال علیه السلام من تكلم بكلمة يفيحك بها الله تعالى اغفل
 المجلس خلق الله تعالى ثمانية مئتين بلغون عليهم على يوم القيمة بے حرکت
 کلمه گوید که اهل مجلس بخندد در خدای تعالی سببند فرشته اران یاور
 که لعنت میکنند برشان تا در قیامت در قفاوی سراجی آورده
 اگر مردی در مجلس شراب بر جایگاه بلند بنشیند یا در فی کند چیزی
 که بدان بخندد از برای پشتمن با مذکور و اهل مجلس خندند
 هم یاد کنند و هم خندیدگان کافر شوند و همچنین نزدیک
 نماز گزارندگان خندیدن مکرر بوقت زبیر آن نشسته ماندن یا هر کس
 است که در انداء اسلام چون رسول علیه السلام نماز گزاردی کاوان
 بخنددش و اشبیلک زدندی اما آن موضع که مکررین
 در نماز مکرر است اول در نماز از حیث و راست و طرف بالا مکررین
 مکرر است زیرا که معاویه علیه السلام فرموده لو علم المفضل مع من
 یناجی ما الشفق یعنی اگر بداند نماز کند که با که رازی گوید بهم چیز

مکرر جای که خندیدن مکرر است

التفات نکند در آن حال و دیگر در خانه مردمان نکرستن از در و
 بی درستی ایشان مکروه است در حدیث آمده از پیغمبر علیه السلام
 که هر که نکرست در خانه های مردمان بی درستی ایشان جلال است
 صاحب خانه را که دو چشم بیند را کور کند و این حدیث در مشافق الاول
 آمده در شریعت الاسلام آمده که اگر میماند را حاجتی افتد که بر سر
 خویش بر آید بجهت آن با مصلحتی دیگر باید که همسایگان را خبر دهد
 تا در حجاب شوند از نظر او و سیم مردان از مردان و زنان از زنان
 ناف تا از آن نکرستن مکروه است در کرمایه و غیر آن چنانکه در
 اول کتاب گفته شد و چهارم نکرستن در بالا از خود در کار
 دنیا مکروه است چنان باید که مؤمن در کار دنیا بغیر خود نکرست
 بکسانی که در پیش ترند از او و کار ایشان ناپسند نبوده تا شکرت
 خدای تعالی جای آید و اندر کار دنیا به بزرگتر و بهتر و برتر از خود نکرست
 تا خود را در خدمت خداوند خویش مقصود بیند و هیچ زبانه از مردان
 بینکانه نکرستن مکروه است چنانکه مردان از زنان بینکانه
 و هر آن زنی که نظر کند بحرام در مرد بینکانه بقیامت هر دو ضعیف
 بر آن است کنند و در حدیث دیگر آمده از رسول علیه السلام که زنی ضعیف
 نکرستن است در زنان بینکانه و زنای کوشها شنیدن سخن زنان

بینکانه است

بینکانه است و زنای دل ایشان است آن زنان بینکانه و هر که سخن گوید
 با زن بینکانه باز داند او را هر جریمه از آن سخن پاهای است آن
 جیب که شنودن و گوش داشتن آن حرام است اول پیغمبر حرام است
 در فتاوی کثیری آورده قال علیه السلام استماع التبعی معصیه و
 الخوف علیها فسق و التلذذ منها کفر یعنی گوش داشتن پیغمبر
 است و شنیدن بران فسق است و لذت گرفتن از آن کفر است
 گفت شنودن پیغمبر حرام است و در دل نفاق رو باند چنانکه آب
 باران کباب رو باند در زمین در متفق آمده زدن پیغمبر حرام است
 و بزنی کاری قوی غیر قتل چیزی که در روز جنگ زند که شنیدن
 آن بزنی کار نیست و روایت است حرب المؤمنین کذا استماعها
 و زدن سوی جمل الجرایم الوفا دوم نوحه کردن است و شنودن
 هر دو حرام است پیغمبر علیه السلام می فرماید دو آوارست که صورت
 بر او کار را نواخت که یکی آواز پیغمبر دوم آواز نوحه و قیامت
 در حدیث دیگر آمده اربعه امر علیهم الناجیه و من جملها یه
 النار یوم القيامة یعنی که نوحه کردن آن کسان که کرده برگرد او باشند
 از شنوندگان و یاری دهندگان خداوند تعالی ایشانرا عذاب فرماید در
 روز قیامت و سیم سخن غیبت و یهود گفتن شنیدن و گوش داشتن

مطلب موضوع کثیری است

در این فصل از کثیری

بدان و علماء دين دار چنين گفته اند هر آنکس که خفي بنهد در دل خود و
 پيشتي بنهد در دين خود و طاعتها و تنگي بنهد در روزي خود
 گوئي پس بدان که سخن بيهوده و عزل گفته و يا سخن عزل و بيهوده شود
 و چهارم خود و کس سخن ننهد که گویند گوش داشتن بدان حرام است
 آمد از سعید بن علی علیه السلام هر که گوش دارد سخن مردمان را که از
 نهان دارند بگوید خدای تعالی سرب گذاشته در گوشهای او و برین
 روز قیامت و این حدیث در مشایخ الانوار است قال النبي صلى الله
 وسلم من استمع الى حديث قوم و وقع له من كلامهم شيء فآذنه
 الا انک يوم القيمة و یحیی کوش داشتن و شنیدن عیب برادر مسلمان
 حرام است چنانکه بعضی غیبت حرام است شنیدن نیز حرام است
 زیرا که شنونده شریک گوینده است و غیبت کردن حرام است پس
 نیز حرام بود و در خبر دیگر آمده از رسول الله علیه السلام من غتاب مسلماً
 لم یزق معکونة الى السماء أربعین يوماً یعنی هر که غیبت کند مسلمان
 را تا چهل روز بر نیارند نماز او را یا ایمان بغير قبول نشود در حدیث
 آورده بروایت ابو هریرة که روزی رسول الله علیه السلام از یاران پرسید که
 آند نون ما الغیبة ذکر که آنکس بمانند ذکر بغير اشتهای دانند که غیبت
 چه باشد باریان گفتند خدا و رسول او و انانیت پس رسول علیه السلام

گفت

گفت که غیبت یاد کردن است بر هر مسلمان را بجزی که مکروه دارد یا بر
 گفتند یا رسول الله اگر آن روزی باشد که گویم غیبت چه رسول الله علیه السلام
 گفت غیبت محبت است اگر آن روزی نباشد گویند آن نشان باشد
 در قانون برای آورده اند غیبت کند داخل شهری را یا دیه را غیبت
 نباشد تا نام نبرد قوم معروف را و نیز در آنجا می گویند اگر مردی بگوید
 بدیعی مردمان را بگوید بگویند نشان بدان بگوید اما اگر مردی
 نقصان و دشنام ایشان بگوید مکروه بود یاد کردن بدیهای فاجر
 غیبت بود از برای قول رسول الله علیه السلام من الغیبة جلیات الجیة
 فلا غیبة فی ذکره و غنه علیه السلام ذکر الفاجر فافیه **فصل**
در بیان آن غیبت در بار در صلوة مسجودی و شامل می
 و نافع و هدایه می آید که مقتدی در فتاوی امام قرآن خواند که قرات
 در فتاوی امام مهدی است بقول علماء نقله از آنکه رسول الله علیه السلام
 فرموده من کان له امام فقرأه الامام له قرأه بغير انکس نماز را
 پس امام می گزارد قرات امام قرات او بود و اجماع صحابه بر آنست که
 قرات امام نائب شود از قرات مقتدی امام شافعی می گویند که مقتدی
 از فتاوی امام فاتیحه خواند که خواندن امام نائب مقتدی نشود و
 قول او اینست که قرات رکعی است از ارکان نماز و هر کسی که امام می آید

در بیان آن غیبت در بار
 در بیان آن غیبت در بار
 در بیان آن غیبت در بار

مقتدی می آمد پس در آن قرات نیز بیاید چنانکه در کتب دیگر
 ما مقتدی در پس امام خواندیم پس که سمع الله لمن حمد بعد امام
 مقتدی نگوید و نیز امام شافعی هم خواند و هم سمع الله لمن حمد گوید
 و این روایت در منظومه در باب اوست و لم ثبت قراته الامام
 عنه ولا السمع للقیام خوله امام خمیس لانه مرضی در حدیث خویش
 جعل کس از صحابه کرام روایت کرده اند ایشان نمودند که آتش در دمان
 ازان داریم که در قفای امام قرات خوانیم و خوله امام بکر خواهر او
 مکتوبه خویش آوردن که هشتم کس از صحابه کرام روایت کرده اند هر یک
 در قفای امام قرآن خواند عدالتش با قضا شود بخت شایسته قضای
 و امامت و نهاده نباشد و از بعد و قاص روایت کرده که هر که
 قفای امام قرآن خواند نماند نیاید شود در نافع آورده قال علیه السلام
 من قرا خلف الامام فقیه الکلمت مع حدیث آن بود که هر که در قضا
 امام بخواند در دمان او بیکدیگر در قضاوی طهری آورده من قرا خلف
 الامام یقلع آتانه مع هر که در پس امام بخواند دندانها او را برکنند
 پس جابلی آنکه منی است خواندن در پس امام و چنانکه خواندن در پس
 امام منی است مخالف با امام هم منی است در منق و در کانی و در مناف
 العلوم می آید که منی است پس از کعب بر آوردن پیش از امام و منی است

کردن

در بیان...
 در بیان...
 در بیان...
 در بیان...

سجده کردن چنانکه مرغ دانه چند و منی است گزاردن نماز بر او روی
 که و منی است خواندن قرآن بعجیل و منی است پس در رکوع بسیار
 و برودن و منی است در قعود کرد زانو نشستن مگر بعد از آن
 بیرون نماز مرتجع نشستن مگر نیست چه در کانی آوردن آن کعبه
 مرتجع نشستن جلوس جابزه است صحیح نیست از آنکه رسول
 علیه السلام مرتجع نشسته در بعض احوال و نیز روایت آمد که غیر
 جلوس عمر رضی الله عنه در مسجد رسول علیه السلام مرتجع بوقع و دیگر
 منی است کس کردن آری در سجود و منی است نشستن در قعود
 چون یک نعل انداختن هر دو پیرین بر زمین و اینانیدن هر
 دو زانو و منی است در نماز نکر نشستن بجهت راست و با ملا و
 منی است بازی کردن با تی و حاتم خود و منی است خاریدن
 اندام و منی است گرد انداختن سنگ ریزه که در زیر مصلع باشد
 مگر آنکه بجهت منی نباشد آنکه بگرداند آن سنگ بر چهار ایست
 و منی است در نماز شکستن انگشتان و منی است بر کمر قن حاتم
 و منی است سجود از پیش یا از پس و منی است نهادن دست بر تنی کلاه و منی
 فازه کشیدن در نماز و اندام شکستن نماز و این روایت متفق است
 فی الصلوة بکثرة التناوب والمطوأة هكذا یجاب و منی است

مطالع خواب کردن در سجده

که منافعی مکتوبه نماز او بآن تمام باشد چنانکه آنکس در نماز
وجه است و چنانکه طهارت بنا شود و نماز به وجهی که نماز بنا شود
و طهارت به وجهی که نماز و طهارت بنا شود و وجهی که طهارت
بنا شود و نه نماز اما وجهی که طهارت بنا شود و نماز به خون
پنج وقتی بتری دهان و حدیث که ناگهان است و اما وجهی که نماز
بنا شود و طهارت به خوردن و آشامیدن و چنانکه نفس بعد از
بغیر اموشی اما وجهی که هر دو بنا شود احدی و ضد و قریبه
و بی هوشی اینجا طهارت و نماز بنا شود اما وجهی که نماز بنا شود
و نه طهارت بنشین است و در خواب بنشین از آنکه در خبر آمد
قال علیه السلام اذ انام العبد في سجوده يبارئ الله تعالى ملكا
فيقول انظر الى عبدتي زوجة عني و ضيع في طاعتني
مقني خزان بود که چون بنشین در سجده در خواب شود خداوند تعالی
مباحات کند بآن بنده با فرشتگان و بگوید ای فرشتگان بنگرید بدان
مرا که روح او نزد یک من است و چید او در طاعت من پس معلوم
شد که خواب در سجده طهارت بنا نشود که اگر بنا شود او در
طاعت باشد لکن خواب در سجده وقتی طهارت بنا نکند که در سجده
بر طریقی نشن باشد نه بدعت نا اگر در سجده آری بر زمین باشد

باشد

باشد و شک بر آن اگر خواب شود طهارت بنا شود از آنکه در معنی
الاصطلاحی بود و خواب مضطرب طهارت بنا نکند قال علیه السلام
لو وضوء على من قام او قاعدا انما الوضوء على من قام مضطربا
یعنی وضو نیست بر کسی بخسبدا بنا به یا نشسته بدست و وضو بر کسی
که در خواب شود بر بیدار و در نوم مضطرب وضو بنا می شود سبب
استیفاء مفاضل پس در خواب استیفاء مفاضل شود وضو
بنا شود و نوم مشکلی و پیشند و مشورتی حکم نوم مضطرب دارد
اما بنشین از جوهر رمی لغت روایت کرده اند که او گفت ما را ای رسول
الله الله و بنشین و چنانکه او انکان فی الصلوة رونی ادر رسول علیه السلام
سوال کردم که بنشین یا رسول الله چگونه است که در نماز هم بروی من بنشین
پس فرمود رسول علیه السلام وضوء من بنشین فی الصلوة فلا یسجد
بدانک خنده بر سه نوع است یکی قنونه و دوم فحک و سیم بنشین خنده
آواز خنده من کسی که بگوید او بود بشنود آنرا قنونه گویند و بدین
هم وضو بنا شود و هم نماز از آنکه رسول علیه السلام فرمود
الا من سجد منكم قنونه فليعد الصلوة والوضوء جميعا او را
که نشان این حدیث چنان بود که رسول علیه السلام جماعت نماز را
انگشتی نابینا برای جماعت مسجد در آمد پیش در مسجد جامی بعد آن اعرای

فقه امامیه

فقه امامیه

در آن جا که بعضی از جماعت که در نماز بودند خندیدند بقیه رسول
علیه السلام نماز تمام کرد این حدیث فرمود و دوم خند است که آواز آن
خندن نشنود و دیگری نه و آنرا هیچکس گویند و بدین خند نماز بیهوده
و طهارت نه از برای فروغ از فقه است سیم خند است که آواز آن نه
خندن نشنود و نه دیگری آنرا بشنود و بدین نه وضو بیهوده
و نه نماز بیهوده بر آن حدیث که پیش رفت در شاملی بهیچ و مختصر کافی آورد
اگر جماعتی نماز می گزارند نخست امام فقهه بخندید آنگاه مقتدیان نماز
بپا شوند یا نه طهارت امام بپا شود و طهارت مقتدیان نه و اگر نخست
مقتدیان خندیدند آنگاه امام نماز و طهارت بپا شود و اگر بعد از آنکه
امام عبد و رسول گفتند در آخر النجیات امام خندید آنگاه مقتدیان نماز
هم روا بود و لیکن طهارت امام بپا شود نه یک علمای مذکره و نه یک
امام در طهارت امام نیز بپا نشود و این روایت در منظومه در باب اول است
و جمله بی موضع السلفهم لا یوجب الوضوء کما لکلم اما طهارت
مقتدیان با اتفاق باقی بود مقتدیان توانند که دست بزنند و امام
نشان ندهد وضو تا نماند اما اگر مقتدیان خندیدند آنگاه امام در وضو
نماز هم روا بود و طهارت ایشان بپا نشود اما اگر امام بعد وضو
رسید و بقیه خندید یا بعد ایدت کرد و در عقب او وضو مسوق

برقوله

برقوله اما ابو یوسف و محمد نماز هم روا بود و برقوله امام ابو حنیفه نماز
مسبوقان بپا شود و این روایت مبسوط است و در منظومه آمد
در باب امام ابو حنیفه و یمنع المستوفی عن اتمامه یحکم امامیه کدی احتیاط
اما اگر امام از مسجد بیرون آید و یا سلفهم دهد و یا سخن گوید نماز مسبوقان
بپا نشود با اتفاق اما در فضل اقل بیغ مختلف وجه قول امام ابو یوسف
و محمد است که نماز مقتدیان و مسبوقان منعلق نماز امام است
چون نماز امام روا بود از آن مسبوقان نیز روا بود اما وجه قول امام
اعظم آنست که فقهه موجب فساد صلو است و جزوی که فقهه
ملاقی آن جزو شده فایده شد پس مقتدی بعد بنابر آن جزو از آنکه
بپا نشود فایده فایده بود الا آنست که امام جای خندید که نماز او نماز
بپا نشود و او را بیجا حاجت نیست اما مسبوقان نماز تمام نیست و او را
بیجا حاجت است پس نماز مسبوق بپا شود اما حکم لایق در صلو
مستوفی میگوید که خواص ابو حنیفه کبیر بخاری رحمه الله گفته است که
لا یجوز نماز را جای رساند که امام خندد یعنی فعلی خود از نماز بیرون
و ابو یوسف و محمدان جزو جای رحمه الله گفته که لایق چون مسبوق است
و چون مسبوق را برقوله امام ابو حنیفه نماز بپا می شود لایق را نیز باید که
بپا نشود اما ظاهر روایت آنست که بقول علمای مذکره لایق نماز بپا نشود

در مسوطه بگوید که صحیح اینست و قوی برین است که نماز را خوب باشد
در کمال لایق جانش که در عقب امام و از برای آنست که برو وقت است
پس حکم نماز او چون نماز امام باشد و نماز امام درست است از آن جهت
درست باشد اگر امام سلم نماز و در وقت مقتدیان پیش از سلم خود
تفقه خندیدند نماز ایشان روا بود اما طهارت بنا شود باینکه اگر امام
واجبات نماز بر ایشان باقی بود بقول امام ابو حنیفه و ابو یوسف طهارت
شود و بقول محمد و زفر بنا شود و این بنا بر آن اصل است که مقتدیان
خویش از نماز بیرون آیند یا سلم امام اگر واجبی بروی باقی بود بقیه
انفاق است که سلم خویش و اگر واجبی بروی باقی بود غیر سلم
ابو حنیفه و ابو یوسف سلم خویش و بقول محمد سلم امام و این بنا
در مسوطه در بار امام محمد آمده است و مخیر القوم الخیر
یحمل الامام بالتسلیم بر آن قوم که بعد از سلم امام پیش از سلم
تفقه خندیدند طهارت ایشان بقول امام ابو حنیفه و ابو یوسف
شود و بقول امام محمد و زفر نشود و بقول امام ابو حنیفه و ابو یوسف
بنا شود آنست که مقتدیان از نماز سلم خویش می آیند و ما و امام که بنا
سلم نگفته اند در نمازند و ضعیف تفقه در نماز طهارت را بنا کنند
امام محمد و زفر می گویند که مقتدیان از نماز سلم امام بیرون آیند

و تفقه ایشان بیرون نماز افتاد و تفقه بیرون نماز طهارت
بنا کنند و اگر مقتضی در نماز بخواب رفت و تفقه خندید بعضی
از مشایخ گفته اند که نه نماز بنا شود و نه طهارت و بعضی گفته اند که
نماز بنا شود و طهارت نه و این روایت را اصول بزرگوار آورده
و اگر مقتضی بعد از عید و در سوره بخواب بود و یا تفقه خندید
هم نماز روا بود و هم طهارت باقی بود در عبود المصالحی آوزن نماز روا
بود و طهارت بنا شود و قوی برین است که طهارت بنا شود مسکون
را در نماز حدیث رسید برای طهارت بی رفت تا بنا کنند در راه تفقه
خندید اجماع است که طهارت بیانه و نماز از سر گیرد و اگر طهارت
ساخت و باز گشت در آن تفقه خندید ظاهر روایات آنست که
طهارت باز کند و نماز از سر گیرد اما شیخ امام علی بزرگوار و جامع
کبیر خویش آورده که طهارت باقی بود و نماز از سر گیرد و اگر طهارت
باز دوم ساختن بود و باز برای بنا تفقه خندید بعد از آن بنا
آمد که در طهارت دوم شیخ بزرگوار و در فروع ناطقی آوزن که
طهارت بیانه و نماز از سر گیرد و اگر طهارت باز دوم ساختن و باز
گشت و در کمال کراهت است بخندید یا در آنکه درین طهارت بزرگوار
اجماع است که شیخ بزرگوار و نماز از سر گیرد در کمال در فضیله اول در

نماز است چنانچه و تحقیق در نماز مبطل طهارت است اما در فصل ثانی
 چند رکعی از نماز گزاید و در رکعتی که نماز نظر بصلوات جفت و این
 جفت در دست نیست زیرا که طهارت بر هر یک از دست نیست
 خند فقه در نماز بگوید بن مبطل طهارت بود هیچ کند و نماز
 برگیرد و اگر طهارت بار دوم بناخت و باز گشت و بعد از آن
 ناخبر کرد و گفت بگزارند آنکه بقیه بخت بدین ازان یادش آمد
 در طهارت دوم هیچ بر نیامده بر قول ابو یوسف مع بر آنکه
 از برگیرد و بگوید امام ابو حنیفه و محمد طهارت سازد و نماز برگیرد
 زیرا که او حکم در نماز و در بعضی کتابها بر عکس این آمده که بر قول
 ابو یوسف طهارت سازد و نماز از برگیرد اگر در نماز خواند و بعد
 خندید طهارت باقی بود و نماز از برگیرد و اگر در سجده و بعد
 خندید طهارت باقی بود سجده باز آید باین بگوید ابو یوسف باز آید
 و بگوید محمد باز آید باین اصل که سجده نهادن بر تمام میشود
 بگوید ابو یوسف و بگوید محمد میرد اشتن بر از سجده و این روا
 در منظومه در مقالات ابو یوسف بر خطه و محمد آمدن بر سجده
 و بگوید الصلوة بالوضع تیمم و الزم بشرط ختم و بگوید
 وضو یا خند در نماز شروع کرد پس در آنکه آن بقیه خندید طهارت

بگوید

بگوید که نماز بنا شود و وضو و وضو امام ابو یوسف بگوید که
 هم نماز بنا شود و وضو و وضو و اما ظاهر روایت آنست که نماز بنا شود
 وضو باقی بود پس مسلمانی در شهر بر مرکبی سوار نماز نفل شروع کرده
 بود بقیه خندید بگوید ابو یوسف طهارت بنا شود و بگوید امام
 ابو حنیفه و محمد طهارت باقی بود و این بنا بران اصل است که در شهر
 نفل سوار شروع بجهت یا نه امام اعظم و محمد شروع نیست
 و نه ابو یوسف شروع است و این روایت در منظومه در باب اول
 و النفل للراکب فی البلدان بخود ذاک قال یا سبحان بی آن خند
 زد بگوید ابو یوسف در نماز بود و بگوید فقه در نماز طهارت بنا شود
 و نه امام ابو حنیفه و آن خند خارج نماز بود و بگوید خارج نماز طهارت
 بنا شود مسلم سلم که بروی سجده میبست از نماز بیرون آرد
 و این در منظومه در باب اول است سلم من علیه من لا شوق
 تحریر فی الصلوة فاعلم فانه این اصله فی در خطه ظاهر
 که از آن است که بگوید سلم و نه پیش از آنکه سجده بنویس باز کتفه
 و بگوید بگوید افند که بگوید امام ابو حنیفه و ابو یوسف در دست نیاید
 و بگوید محمد در دست آید اما اگر سهو باز گشت بعد از آنکه افند که

ماند

با اقداد کرد بعد از آن او سپه باز گشت اینجا با اتفاق در ستاد رسید
 و در راه میگوید اگر مرعی فریضه با اقداد می گزاید بعد از آن که مقدار
 نشد شبست پیش از سلطه آفتاب برآمد و یا منیع بود بعد از نشد
 آبی دید و یا در نماز جمع بود بعد از نشد وقت ظهر بیرون رفت
 و یا ماچ خفت بود بعد از نشد مدت میچ او تمام شد و یا مونه
 که بروی میچ کرده بود فراخ بود بعد از نشد بعمل اندک از برای
 بیرون آمد و یا آبی بود بعد از نشد سوره آموخت و یا برود
 بود بعد از نشد سوره آموخت جامه یافت و یا نماز را تمام کرد
 می گزاید بعد از نشد قادر شد بر رکوع و سجود و یا وقتی می گزاید
 بعد از نشد فائده که بروی بود یا کرده و یا امام قاری را بعد از
 نشد حدیث رسید اتمی را خلفه ساخت و یا ماچ جیب بعد از
 نشد جیب بیفتاد از بر شدی و یا صاحب عذر بعد از نشد
 عذر منقطع شد چنانکه مستحاضه وضو ساخت یا سبیل نام و
 کرد در نماز پیش و چون بعد از آخر شبست مقدار نشد منقطع
 شد خون او و آن انقطاع دائم ماند تا فرو شدن آفتاب در
 مشد نه یک امام ابو حنیفه نماز باطل شود و نه یک امام ابو حنیفه
 شود و همچنین اگر جماعتی در کشتی نمازی گزارند قومی از بیرون کشتی افتاد

کتاب

کرد و بعد از فرائض نشد پیش از سلطه کشتی روان شد نماز آن قوم بیرون
 کشت افتاد اگر چه بود نه یک ابو حنیفه بناه شود و نه صاحب شود و
 اصل ازین جمله که گفتیم آنست که خروج از نماز بفعل منقطع نه یک امام ابو حنیفه
 فرض است و نه یک امام ابو یوسف و محمد و غیره است و این اصل از سلطه
 در بار امام ابو حنیفه است ثم خروج المؤمن من صلوة بفعله فرض
 پس چنانکه درین وقت جاری شود نه یک امام ابو حنیفه همچون جاری است
 است که جاری شود در میان نماز و نه یک صاحب همچون جاری است
 جاری شود بیرون نماز بعد از سلطه و برین اصل بر امام اعظم است
 زیرا که او شیخی قول شافعی کرده که لفظ سلطه فریضه نیست و تمسک کرده
 برین حدیث که قال علیه السلام اذا نعت رأیك من النجاسة الا حرج
 و قد نعت قدز النجاسة فعدت صلوته ان شئت ان تقوم فقوم
 ان شئت ان تعبد فاعبد رسول علیه السلام محترما و باید
 بخ خون مقدار نشد شبست نماز تمام شد اگر خواهی نشین
 و اگر خواهی برو و بخیر منافع فرض است و بعد از نشد بروی میچ
 فریضه نباشد بدلائل این حدیث پس هم بنا برین باید که خروج
 بفعل منقطع فرض نباشد و امام ابو حنیفه میگوید فرض است در راه
 میگوید که خروج از نماز بفعل منقطع فرض است نه یک امام ابو حنیفه

اعظم

علی جلاله

بعد از آنکه از امام ابو حنیفه
 در این باب است
 که اگر چه در این
 باب است

و نزد یک صاحب فرض است دلیل صاحب همین حدیث است که کور
از روایت این مسعود اما دلیل امام ابوحنیفه آنست که ادای نماز
ممکن نبود مصلحت را مگر به بیرون آمدن از حرمت نماز اول از آنکه
تحریم فرض است و افضل اینست که هر چه گناه نتوان بپوشیدن بپوشد
مگر بدان چیز آن چیز هم فرض باشد چون آن چیز در راه آورده
و قال لا یؤصل بالغرض الا به یكون فرضا و یخرج به نمازی دیگر بپوشیدن
نتوان مگر خروج از نماز اول پس خروج فرض باشد چنانچه تحریم فرض
و تنبیه فرض نماز بنا شود اما آنکه صاحب بدان تمسک کند
از حدیث که فقد تمت صلوته مع آنست که قرب التمام مع
شد نماز تمام شدن در صلوته مسعود میگوید خروج امام شافعی
سرجی در صلوته خویش آورده که خروج بفضل مصلحت شرط روانی
نماز گویم نه فرضه که فرضه چیزی بود که بنفس خود عبادت باشد
اگر خروج از نماز بحدث عدا و خندقه فقهه حاصل میشود
خنده فقهه بنفس خود معصیت است آن فرضه جلوه بوقای
امام احمد را حد و بعض دیگر از مشایخ گفته اند که اجمال دارد که در
تعدد دو وصف بود یکی جایز و یکی غیر جایز چنانکه در یک شخص
ح باشد چنانکه یک را هم مطیع و هم عاصی چنانکه موعی

جواب

آید

وین

رسم غصبی و یا در جامه غصبی نان کزانه از آن روی که در رسم غصبی و یا در
جامه غصبی غازی کزانه از آن روی که در رسم غصبی و یا در جامه غصبی
عاصی بود و از روی نماز گزاردن مطیع پس این مرد را هم مطیع
توان گفت و هم عاصی و یکی را هم میبخت توان گفت و هم باطهارت صورت
مسلمه چنان بود که مردی باطهارت باشد دست بر اندام نمایا خود
ند و یا زین را بنیاید که عقد او باوی بواجب به الحلقه بر قول علماء ما
الحکم طهارت او بنا شود و بقول امام شافعی بناء شود پس این مرد
را میبخت توان گفت و باطهارت توان بقول علماء ما رحمهم الله یکی
هم جنب توان گفت و هم پاک چنانکه مردی از بالا فرو رود یا اگر گریخت
در پشت بند و یا چیزی بر پشت وی زنند که از وی منی بیرون شود
فاخر شود بر قول شافعی بر وی غسل واجب آید و بر قول علماء ما
نه ما و ام که انزال منی بدقی و شهوت بود پس این مرد را هم جنب
گفت و هم پاک در هدایه و در محطی گوید اگر امام را حدث کنند مسنون
طایفه که روا بود گفتن اولی آن بود که منی فرستد مذکر را بعد که را که
نمازی تمام در یافته باشد تا بدینجا که امام را حدث رسیده و مسنون
را طایفه کند اولی آن باشد که مسنون پیش برده و اگر پیش برده باشد که
آغاز کند از آنجا که امام را حدث رسیده و آن رکن یا تمامی بیاید و چون

آب

درین مسنون

تمام کند نماز امام را سلام نکند و یکی اگر نذر کند بگوید پیش کند و خلیفه بماند
تا سلام دهد و اگر این مسوق پیش از آنکه رکع را خلیفه کند بعد احدث کند
و یا بقیه بگذرد یا سخن گوید یا سلام دهد یا از سجده بیرون رود
نماز او فاسد شود و نماز قوم تمام باشد نه یکی امام ابو حنیفه و محمد
زیرا که مفید نماز در حق مسوق در میان نماز یافتند و در حق قوم
بعد از تمام شدن نماز اما نه یکی ابو یوسف نماز مسوق و قوم فاسد
شود و این روایت ایمازی است و بکن در منطوقه آیه در باب امام
لَوْ جِئَکَ مُتَخَلِّفًا مِّنْهُنَّ لَتَشْفَعُ لَکَ فِیْهِمْ یَوْمَئِذٍ فَمَنْ تَبَوَّأَ مِنْهُمْ مَعْرَاضًا
فَیَسْأَلْکَ عَنْ سَبْحَتِهِمْ یَوْمَئِذٍ فَمَنْ تَبَوَّأَ مِنْهُمْ مَعْرَاضًا فَیَسْأَلْکَ عَنْ سَبْحَتِهِمْ
در حدیث میگوید اگر امام اول فارغ شده باشد از قضااء آن از وفوت
شده نماز او فاسد نشود بقیه امام دوم بقیه مسوق فارغ شده
باشد درین دور و این است اصح آنست که نماز او فاسد شود و در قضا
ظنبری آورده است بخلاف بکون بالا شان بقیه متخلف خلیفه باشد
که اگر یکی رکعت مانده باشد بیک انگشت اشارت کند و اگر دو رکعت مانده
باشد بدو انگشت اشارت کند و این جائز بود که خلیفه را معلوم شود
اما اگر معلوم باشد بدان حاجت نبود و اگر امام سجده سهو باشد
خلیفه را اعلیٰ کند با اشارت اول دست بریشانه بعد پس از آن
بر دل و اگر سجده نکرده باشد اول دست بریشانه نهد بعد از آن بر زبان

و بعد

و بعضی گفته اند که برای سجده سهو بیکدین کند در بین و یا اگر امام
هم سجده سهو باشد و هم سجده نکرده چگونه اعلیٰ کند و جمع کنند میان
اشارت برای سجده سهو دست بریشانه و بر دل نهد و برای نکرده
دست بریشانه و بر زبان پس بقیه و انگشت بدو نماید بقیه برین هم سجده
سهو است و هم سجده نکرده و در کتب آورده اگر مضاعف را احدث ریزد
در رکوع و یا در سجده وضو بماند و بنا کند و باز کرد اندک رکوع و سجده
را که در آن احدث رسیده باشد و اگر در رکوع و یا در سجده یاد کند
سجده صلیه را بقیه سجده نماز را باید که نیت کند و آن سجده را فضا
کند در حال و باز نکرده اند رکوع و سجده را که در آن یاد کرده است
سجده را بقول علماء ما رهم الله و این روایت در متفق آمدن است و آن
اینست و لَوْ جِئَکَ مِنْهُنَّ لَتَشْفَعُ لَکَ فِیْهِمْ یَوْمَئِذٍ فَمَنْ تَبَوَّأَ مِنْهُمْ مَعْرَاضًا
اما بقول زعفرانی باز کرده اند آن رکوع و سجده را که در روی یاد کرده
سجده صلیه را در متفق میگوید اگر مردی سجده صلیه را و سجده نکرده و یا
بهری که خواند رکعت اول خواند فراموش کرد و بعد از قعود نیاید
یا آمد نیت کند و آن سجده را فضا کند و قعود باز کرد اند با اتفاق
زیرا که این هر دو سجده را فضا قعود آخرید و روایت متفق اینست
و آنجا و سجده القرآن را فضا ناللفعوه الثانیة و چون سجده نماز

سجده سهو

الرفق بالاعمال

و نه و آنگاه سهوا باشد بجای آورد و قعود آخر را باز کرده اند باید که پس
 سجد سهوا آورد زیرا که دو سجد بیکی جای کردن در نماز واجب است و
 سجد تله و نیز واجب است و بنا بر این واجب سجد سهوا واجب
 در طحاوی آورده هر که تاخیر کند سجد تله و را از موضع سجد بروی
 دو سجد سهوا لازم آید روایت طحاوی اینست من آخر سجد التله و
 عن موضعها بحسب علمه سجدنا السهو مستحب تاخیر کردن سجد
 از موضع سجد مکروه بعد بیان در محیط آورده که در کتب اخذ کرده
 قول بعضی آنست که تاخیر کردن سجد تله و مکروه بعد مطلقا در نماز
 و غیر نماز و هم در محیط میگوید اگر سجد تله و را تاخیر کند چون جای
 آن آید ادا نموده قضاء در نجف الغفاه میگوید آنکه علماء بنیک و
 سجد سهوا میکنند آن واجب اصلی است چنانکه واجبات نماز که بخیر
 واجب میشود اما اگر واجب اضل باشد بل که از احوال نماز بعد از
 کشته باشد چنانکه سجد تله و در نماز بنا بر روی سجد سهوا لازم
 نیاید و هم در نجف میگوید اگر مضاعف سجد تله و خواند فراموش کرد
 و یا درش نیامد و میماند بقرا موعظه سلهم دل سجد سهوا بروی نماز
 نباید زیرا که آن سجد اصلی نیست از آنکه واجب شد سجده نماز در سجده
 و در مشفق آورده اگر امام را حدث رسید و مقتدی یک پیشین

آن مقتدی

نفس

آن مقتدی امام شود نه آنکه او را خلیفه کند و نه آنکه او نیست اما مقتدی
 کند روایت اینست و مقتدی اذ یلکون واجدا فاجد امام صار
 و اگر کسی بدین مقتدی گفته افتد کند و با امام اول اظهارت بیاید و بدو افتد
 کند و با باشد مقتدی که بعد که از اول نماز با امام در بیاید و مسوق کسی
 که آخر نماز در بیاید و بعضی کسی است که میانه نماز یا آخر نماز در بیاید در شامل نمی
 آید که مسوق را باید که زیادت نکند در تشهد برائش بدان که مقتدی و
 رسول جبری را و از این شجاع روایت است که تشهد مکرر کند تا آن زمان
 که امام سلام گوید زیرا که مسوق ممنوع است از زیادت خواندن
 اما آنچه آنست که مسوق در روز و در عاء مانده جمله بخواند
مسئله دیگر در بیان اذین و ریه در کتب و در حدیث آورده
 اگر مردی یک رکعت و ریه نماز پیشین گزارده پس قامت بیند یک رکعت
 دیگر گزارده و سلام گوید و اگر رکعت اول را بچین مقتدی نگردد
 قطع کند آنرا و با امام شروع کند و اگر سه رکعت نماز پیشین گزارده
 باشد تمام کند و بتغیظ افتد کند با امام برای در یافتن ثواب جماعت
 اما اگر رکعت سیم بنور مقتدی نگردد باشد سجد قطع کند و
 و شروع کند با امام و بعضی گفته اند اگر سه رکعت نماز از ریه جدا
 نماید گزارده باشد بعد از آن قامت بیند باید که رکعت چهارم را

و فتوی بر آنست

از مشایخ

نشسته گزارد تا نقل شود و بفرصت قضا کند و اگر یکی رکعت نماز از
 فرض بامدله گزارد و بیا یک رکعت نماز شام گزارد و پیش قیامت
 شنید درین هر دو نماز رکعت دیگر قسم نکند بلی که قطع کند و در
 جماعت در آید و اگر در سنت ظاهر باشد و یا سنت جمعه باشد
 یا خطبه آغاز شد بر سر رکعت قطع کند یعنی مسلم گوید و این
 روایت از امام ابو یوسف است و بعضی از علماء گفته اند که تمام کند و بگوید
 است بیرون آمدن از مسجد بعد از بایک نماز پیش از گزاردن نماز
 از آنکه رسول علیه السلام فرمود لا یخرج من المسجد بعد النداء الا
 منافق یعنی بیرون نیاید از مسجد بعد از بانگ نماز مگر منافق اما
 اگر برای طهارت بیرون آید یا نماز گزارد و بعد بیرون آید مگر و یا
 و اگر نماز پیشین یا نماز خفتن گزارد و هنوز در مسجد بوقت قیامت
 باشد که بنقل در جماعت در آید که مستحب است و این روایت در متون
 و تحقیق کوا فیم للعشاء و الظهران یشرع فی القضا اگر نماز
 بامدله یا نماز دیگر یا نماز شام گزارد بماند بعد از آن قیامت شد
 درین هر سه نماز بنیت نقل در جماعت در نیاید بلی که از مسجد بیرون
 آید و هیچ کراهتی نباشد اگر مردی در مسجد در آمد امام را دید
 در نماز فرض بامدله شروع کرده و او می ترسید از فوت شدن فرض

علم بیرون آمدن مسجد بعد از اذان

بامدله

بامدله جماعت یعنی امام بخالیست که اگر این مرد سنت گزارد رکعتی از فرض
 جماعت در نیاید بلکه سنت کند و اقداره با تمام کند و اگر آن نوار
 اعظم است از ثواب سنت شیخ الاسلام و نعمان الدین در جواب
 آورده که لا حق ثواب الجماعة اعظم والوعید بالنکاح الزم اما اگر یکی رکعت
 از فرض بامدله جماعت در خواهد یافت سنت را ترک نکند و در سن
 میگوید یعنی در عین و یا بگوشت میگوید که ای امام را نشویش و بگو گزارد
 پس اگر جماعت در آید تا هر دو فصلت را دریافته باشد در کمتر اتفاق
 میگوید که سنت بامدله قضا نکند مگر بر سبیل تبعیت یعنی اگر سنت
 یا فرض فوت شده باشد هر دو را قضا کند تا وقت نوال و در بعد نوال
 اخذ نماید و است بعضی میگویند هر دو را قضا کند و بعضی میگویند که فرض
 را قضا کند سنت را بجا آید اما اگر سنت تنها فوت شده باشد و یک
 امام ابو یوسف و ابو یوسف اضله قضا نکند و نزدیک امام محمد قضاء
 کند بعد از طلوع آفتاب و این روایت در منطومه در بار امام محمد
 و نسخة الفخر لها قضاء من بعد ما یفتقر القضاء و سنت
 نماز پیشین که پیش از فرض است اگر سنت تنها فوت شود در روی
 اتفاق است که بعد از فرض قضا کند اما اضله فی زیان است که پیش
 از دو گان گزارد یا بعد از آن نزدیک امام محمد بعد از دو گانه و نزدیک ابو یوسف

مگر قضا سنت بامدله

شاید

بیش از دلایه و قول امام ابو یوسف است و این روایت در
در باب امام ابو یوسف آمده و شش اونی من الظلمة افا
فانت قبیل شفعها لها القضاء در قیامی تحت آنوقت که اوئی
آنست که شست بامدله راقضا کند تا وقت زوال اگر چه تنها فوض
باشد و همچنین اگر شست باز پیشین تنها فوت شده باشد فضا
کند مادام که وقت ظهر باقی بود زیرا که این هر دو سنت از یاد
مرتبه است بر سایر پیشین از آنکه در حق سنت بامدله معام
فرموده صلوا بان طردتکم الحیلى و در حق سنت ظهر فرموده
من ترک الاربع قبل الظهر لم تنله شفاعتی در هدایه میگوید
هر سنت که هست جز بامدله فضا نکنند بعد از بیرون رفتن
وقت اگر سنت تنها فوت شده باشد و اگر با فوضه فوت شده
باشد در آن اضله فاست بعض میگویند که فوضه راقضا کند
پس آثار در محیط آورده و سایر السنن لفافات عن وقتها
له نفی بالاجماع سواء فانت مع الغرض او بدون الغرض هذا
هو المذكور في الظاهر الروایه یعنی جمله پیشینها چون فوت شود از
وقت خود با فوضه فوت شود یا تنها فضا کنند باجماع لا ینقض
القضاء بالواجب دون السنن در محیط میگوید که اهل

میگویند

میگویند مردی پیشینهای پنج نماز را ترک میکند روایت صحیح آنست که آنم
شود ترک آن در نوازل میگوید اگر مردی جمله پیشینها را ترک میکند
اگر بعد از ترک میکند معذور بود و اگر نه عذر ترک میکند معذور
شود خداوند بعد از روز قیامت او را از ترک آن بیترسد در هدایه
آهسته هر که یک رکعت نماز از چهار گانه جماعت در یاد جماعت
نکزه باشد اما ثواب جماعت در یافه باشد از آنکه معاصیر
علیه التلحم فرموده من اذ ذک رکعت مع الامام فقد اذ ذکها یعنی
اذا ذک فضیلتها و مع از نجات که امام محمد درین باب در جامع سیر
خود انشا وضع کرده اگر مردی سو کند خود که سنت آن مرد آزاد
اگر امروز نماز پیشین جماعت کرده پس یک رکعت عجب گزارده جائز
شود از آنکه نماز پیشین چهار رکعت است و او نه کل گزارده جماعت
و نه اکثر که قائم مقام کل باشد و اگر سو کند خود که سنت آن مرد
آزاد اگر ظهر جماعت در یافه است و او یک رکعت در یافه جانت شود
بیکر او نماز پیشین جماعت یافه است چون او از نماز پیشین یک رکعت
در یافه جماعت درین صورت جانت شود زیرا که آخر نماز در یافه است
و من اذ ذک آخر النسخه فقد اذ ذکها اگر مقتدی امام را در رکوع در
یافت یک رکعت و بایستاد تا امام سیر از رکوع برداشت بعد از آن رکوع

رفت بعد از نماز
رحم الله من ترک آن
رکعت باشد صحیح

فصل

مختار باشد

وقامت

و نزد یکی ز فرمود که آن رکعت بود و این روایت در منظومه در باب
 آمدن و التقدی بر کعب ثم التقدی بکعبه ثم یجری بقیة فقیه
باب سی و دوم در بیان قضا که خوانست در قدوری و باید
 و کمتر در باب الاذان آورد. انبسی که یکی نماز فوت شده باشد
 خون قضا کند بانکه نماز وقامت گوید و اگر نماز با فوت شده برای
 نماز اول بانکه نماز وقامت گوید و در باب نماز با مختبر است اگر خواهد
 بانکه نماز وقامت گوید و اگر خواهد بر قامت اقتضای کند و در صورت
 مسحومی میگوید انبسی که نماز با فوت شده باشد خون قضا کند
 بقول علماء ما رجم الله یک نماز را بانکه نماز وقامت گوید باقی باقی
 گوید پسند باشد و نزد یکی امام مالک رحمه الله برای جمع خوانست
 یکبار قامت گوید بانکه نماز و این روایت در منظومه در باب
 و ثمرة تغام للفقوات بلکه آذ ان ففوق غیر ثابت و
 فعل امام مالک آنست که رسول را علیه السلام در وقت شطآن یکی
 نماز فوت شده بود بانکه نماز فرموده وقامت گفتن فرمود و علماء
 رجم الله گفته اند که در غزو خندق چهار نماز از رسول علیه السلام و از آن
 فوت شده بود و پنج در آمد آن چهار نماز را رسول علیه السلام بنیت
 نماز فرموده و جماعت قضا کند و پنج را در وقت بگذارد پس معلوم

برای

برای هر نماز فوت شده را بانکه نماز وقامت باید گفت و از امام محمد آمده است
 هر که نماز قضا کند باید که چنان قضا کند که او احیاناً کرده یعنی بانکه
 وقامت و در ضرر آمده است من صلح یا دان و اقامه صلح مع الله بنده
 و من صلح بغیر اذ ان و اقامه ما صلح مع الله ملک الله یغفر له
 نماز کند بانکه نماز وقامت همان دو نوشته که کاتبان اعمال و
 اند بوی اقتداء کنند و اگر بانکه نماز وقامت بگذارد خدای تعالی
 مثل گوهرها فرشتگان فرستد تا بد و اقتداء کنند فرشتگان گویند که
 برورد کار ما از فضل تو معصوم ایم از صغیر و کبیر و این بند
 بنما الود است مابوی چگونه اقتداء کنیم خطاب رسد از حضرت عزیر
 که ای فرشتگان بارگناه از گردن این بند برگیرید چون برگیرید و ما
 اسد که ای فرشتگان بند من پاک شد و شما پاکید بوی اقتداء کنید و
 حرف نماز گزارند آن فرشتگان مناجات کنند که برورد کار او مان چست
 باز این بارگناه بر گردن او بهیم فرمان آید که گریه مطلق ماییم و گریه
 نهایت صفت مات از گریه ما نزه که بارگناه از گردن ضعیفی بگیریم
 و باز بر گردن او بهیم کنا من بدو بخند اندازد تا بسوزد بند من بقیامت
 پاک بخت آید تشریف جماعت را چنین ثواب است اما اگر جماعت
 نوشتند و وقت بایست است قامت پسند بود دلیل بر آن که علیه السلام

مسحوم را با علمیه و
 اسوه جماعت فوت
 شده بود در حجه جماعت
 ۴۴

طلب ترتیب فایده و وقتی

میکنند از عبد الله مسعودی سؤالی کردند که ما نیک نواز که
 به معنی قامت بسند است و فرموده اذان ایحی یکتا
 نماز قبیله بسند است ما را در هدایه و در کثر میگوید که
 میان فایده و وقتی واجب است نزد یک علماء ما رهم الله و نه بکار
 شافعی رهم الله واجب نیست زیرا که صرفی اصلیت در تفرع
 ادای دیگری شرط نباشد برای جواز او نا اگر کسی ترتیب
 نزد بکار روا باشد و این روایت در منظومه در بار امام شافعی
 و ترکیب ترتیب فی القوائت بخود والای ب غیر نایب
 مذموب علماء ما رهم الله است هر گاه فوت شود نمازی یا
 اقول آنرا قضا کند بعد از آن وقتی را بگزاید تا اگر بریاد و ا
 فوت شده وقتی گزاید آن وقتی روا نباشد از آنکه سول علیه السلام
 فرمود من نام عن مکتوبه او نسیها فلم یذكرها الا و سول
 فلفصل التي سوفها ثم لفصل التي ذكرها ثم لفصل التي صنع
 رسول عليه السلام امر که مقدم داشتن فایده و با عادت
 با امام بکار بریاد و است فایده و امر عاری از قرآن صاف
 تقاضا کند پس معلوم شد که ترتیب میان فایده و وقتی واجب
 که اگر واجب بودی رسول علیه السلام امر نکردی با عادت آن

بایاد آن در شرح علائق آورده که نزد یک امام مالک
 ریب بهم وجه ساقط غ شفعه نه پیشیان و نه یسوق
 در کثرت قوائت و این روایت در منظومه آمده در باب
 لا یسقط الترتیب بالفسیان ولا یسقط الوقت الزمان
 محب مایه جیز ترتیب ساقط شود یکی یسوق وقت یعنی
 آنکه اگر فائده را قضا میکند وقتی قضا میشود دوم کثرت
 مع شش نماز فوت شده باشد سیم نسیان بیع و اموش
 را و وقتی گزاید وقتی روا بود در نافع آورده که رسول
 از شام را گزاید و نماز دیگر قضا داشت پس از آنکه نماز
 بر آمدش نماز شام باز نکرد انید معلوم شد که نسیان مسقط
 و هم در نافع میگوید که کثرت قوائت در معنی یسوق و قوائت
 یسوق وقت یا خوف فوت وقتی است و در کثرت قوائت
 وجود است که اگر بقضا قوائت مشغول شود خوف آنکه که
 فوت شود پس کثرت قوائت هم در معنی یسوق وقت و در یسوق
 ترتیب ساقط میشود در کثرت قوائت نیز ترتیب ساقط نموده
 آورده که کثرت قوائت نزد یک امام زفر نماز یک ماحه است و بواسطه
 و نیزم الترتیب فی القوائت شتر و نقض الفضل غیر ثابت

در شامل بیفتی آورده کثرت فوائت نزد یک اهلان لیلی نماز یک
در جامع صغیر خدای آورده که در حد کثرت از علماء گفته دور
یک روات پنج نماز است دخول وقت ششمین و بروایت دوم
دخول وقت هفتمین و قنوی بروایت دوم است هرگاه که شیخ
شود ترتیب ساو ط شود نماز هفتمین بیاید داشت آن روات
شرح علی بن حماد اگر مسلمانی را یکی نماز فوت شد بر یاد داشت
پنج نماز دیگر گزافه نزد یک امام ابو حنیفه همان یک نماز فوت
قضاء کند و پس و نزد امام ابو یوسف و محمد این نماز فوت
کند و آن پنج نماز که بر یاد داشت آن گزارد نیز قضاء کند و
در منظومه در باب امام ابو حنیفه است وَمَنْ يَفُتْ صَلَواتِ
يَفُوتُ فَرَضَ كَانَ جُنَاحًا عَلَيْهِ أَنْ يَقْضِيَ ذَاكَ وَجِبَ
وَأَوْجِبَ ذَاكَ وَقَدْ بَعْدَهُ در شرح علی و در حدیث
اگر مردی بر یاد داشت نماز و در فرضی مثل گزافه نزد یک
فرض یا مثل فاسد باشد و نزد صاحبیه درست باشد و
بر این اصل است که و نزد یک امام ابو حنیفه فرض است و
ایشان نشت است و ترتیب میان سنت و فرضیت
بماند بر یاد داشت و ترتیب نشود اما صحیح قول امام

189

[illegible]

طلب بازگردانیدن عشاء و سبزه

29

طرافة صدقة جبره

لا يتطيل الجمعة ذكركم العجز في حال فوت يوم لا الظاهر ان
 در نماز جمعه ياد کرد که نماز بامدله مکرر آرد و اگر نماز بامدله قضا
 جمعه فوت میشود نزد یک امام محمد جمعه را تمام کند بعد از آن نماز
 قضا کند از آنکه فوت جمعه عذرست نزد یک امام که ترتیب
 با قضا شود و نزد یک امام ابوحنبله و ابو یوسف جمعه را قطع
 نماز بامدله را قضا کند از آنکه فوت جمعه عذرست نزد یک
 و اگر خضانت که اگر بامدله را قضا کند یک رکعت جمعه را در
 جمعه را قطع کند و نماز بامدله را قضا کند در قنای جمعه آن
 آن نیم الجمعة ثم یقیع العجز ثم یقیع الظاهر و علیه القوی مع
 که جمعه را تمام کند پس از نماز بامدله را قضا کند پس از نماز ظهر را
 منطومه و در کمتر آورد اگر مسلمانی دیوانه شد و یا بیهوش
 که درین حالت از وی فوت شد قضا آن بعد از رجوع
 اگر آن فوت شد بعد نماز باشد یا کمتر نزد یک عالم گفته
 و اگر زیادت از پنج بعد فوت شده باشد قضا واجب
 امام شافعی اگر یک وقت کامل بگذرد که بیوش ماند قضا
 و این در منطومه در باب اوست و الوقت شیوعه
 فلیس مکتونه القضا در حدایه بگوید اگر مسلمانی را نماز

مسئله قضا و کسب و بیعانه

باید که ترتیب قضا کند چنانکه واجب شده که رسول علیه السلام را در غزو
 خندق چهار نماز فوت شد بعد ترتیب قضا کرد پس این حدیث فرمود
 قال علیه السلام صلوا لکما را بنویس اختصار مع نماز جان نزار بدکشی شد
 مرا که می گزارم بین یغول و یغول رسول علیه السلام معلوم شد که ترتیب
 میان قنات واجب است مگر آنکه کشش نماز فوت شده باشد
 انما ترتیب با قضا شود میان قنات در محیط آورد اگر مردی
 نماز یک ماه فوت شده باشد بین قضا کند سه بامدله و سه بین
 سه نماز دیگر و همچنین سه کافیه مان تا آخر درست باشد ازین
 سوط ترتیب میان ایشان فائدهها در کافیه می آید اگر مردی پس
 نماز فوت شد ترتیب با قضا کند در آمدن وقت هفتمین
 مع رخصا که نا اندکی باقی ماند ترتیب باز گرفته بانی درین اختلا
 است نه یک بعضی باز نگردد و نه یک بعضی باز گرفته و این
 گایه است با قنات بر دو نوع است یک فدی و دیگری حدیث
 ساهوات حدیثه مع نو مسقط ترتیب است با قنات و در قنات
 که اختلا فایست چنانکه موهی را یک ماه نماز فوت شد بیش از آنکه
 رخصا کند یک نماز گزارد و باز یک نماز فوت کرد پس دیگر نماز را بر
 داشت آن یک نماز فائده حدیثه گزارد نه یک بعضی روا باشد

مسئله قضا کسب و بیعانه
 گزاردم

و نزد یک بعضی روایت شده و فتوی بر آنست که روایت شده است
 اطلت الترتیب کثرتها وبالحدیثه یزید اکثره فتا کذا
 در شامل یعنی آورده اگر مردی را شک افتاد در نمازی که فوت شد
 از نوروز مثل ظهر یکروز و عصر یکروز و لکن بعد از آنکه اول
 فوت شد است یا عصر چگونه قضا کند باید که اول بخیر کند و
 اجتهاد کند در نماز تا بغیر حاصل آید و اگر بغیر حاصل نشود
 امام ابوحنیفه اول ظهر قضا کند پس از آن عصر و پس از عصر ظهر
 کند و نزد یکی صاحب ظهر و عصر قضا کند اما ظهر را باز اداء کند
 و این روایت در منظومه در باب امام اعظم ابوحنیفه رحمه
 حفظ و عصر قائمین یومین و پیش از آن اول الترتیب
 قضا تمام قضا اولیها و لا یغنی عنک یقوتها در
 فتاوی عثمانی و در خلاصه الفتاوی آورده که بر قول صاحب ظهر
 عصر قضا کند باز ظهر قضا نکند و فتوی بر قول ایشانست و هم در
 شامل یعنی آورده اگر مردی را شک افتاد در سه نماز سه روز
 مثل ظهر از روزی و عصر از روزی و مغرب از روزی فوت شد
 و نمی داند که اول کدام فوت شد چگونه قضا کند چهار ظهر و دو
 عصر و یک مغرب اما برین طریق اول ظهر قضا کند پس عصر قضا کند

بناظر

باز ظهر قضا کند پس مغرب قضا کند پس از ظهر قضا کند پس از عصر
 پس از آن باز ظهر قضا کند این قول بعضی است و قول بعضی دیگر آنست
 فتوی بر قول ایشان است که ترتیب یا قسط است بکثرت از آنکه فوت
 بر کس زیادت مثل همان سه نماز را پیش قضا کنند اول ظهر پس از آن
 عصر پس از آن مغرب در شامل یعنی و در مشهور و در مصنف می گویند اگر مردی
 یک نماز از سه روزی فراموش کرد و یک محو از نماز سه روز فراموش
 کرد و نمی داند که کدام نماز است چه کند از امام محمد رحمه الله روایت شده
 است نماز آن روز باز کرد و اند تا از عهدی بغیر بیرون آید و اگر مردی
 سه نماز از سه روز فراموش کرد و می داند که از هر روزی کدام نماز
 فوت شد همین حکم داید یعنی سه روز نماز باز کرد و اند تا از عهدی
 بغیر بیرون آید و اگر مردی نماز از سه روز فراموش کرده و نداند
 که هر روزی کدام نماز فوت شد همین حکم داید یعنی نماز سه روز باز
 کرد و اند تا از عهدی بغیر بیرون آید در متفق میگوید میم را در
 حضرت نماز فوت شد باشد اگر در سفر قضا کند اتفاقست که چهار نماز
 را چهار کایه قضا کند و اگر میافرا در سفر نمازها فوت شد باشد
 و در حضر قضا کند اتفاقست که چهار کایه را دو کایه قضا کند
 جناح فوت شد روایت اینست فی فوائد المقام والسفر

همان

مطلوب قضا سفر و حضر

حال الغوات لا اذ آو تعتبر در شرح علامه آورد که اگر کسی در وقت
 نماز از اهل نماز گشت چنانکه کافر بود مسلمان شد یا کافر بود
 شد یا جایی بود یا کافر شد یا دیوانه یا مغی علی بود یا کافر شد یا
 علامه ندیده رحمهم الله قضاء آن نماز بروی لازم آید و نه یک امام
 شافعی رحمه الله لازم نیاید و این همه شرح این بیت است
 وَمَنْ يَمُرَّ بِحَرْفٍ وَقَدْ نَفَسَ أَنْفَهُ فَلَهُ قُرْبٌ عَلَيْهِ يَفْعَلُ وَإِنْ
 بَرَأَ أَضْلُ أَيْسَرُ أَنْ الْوُجُوبُ يَتَأَكَّدُ بِأَوَّلِ الْوَقْتِ عِنْدَ
 وَعِنْدَ بَاقِي الْوَقْتِ رِجَالُ الْأَصُولِ أَوْتَقَهُ كَمَا فِي قَضَاءِ مَا
 اعْتَبَارَ وَقْتُ وَجُوبٍ رَأْسُ وَدَرْ كِفَارَتِ احْتِبَارَ وَقْتِ آه
 رَأْسُ فَائِدَةُ ابْنِ أَصْلٍ جَاءَ بِدِيدِ آهٍ كَمَا فِي رُؤُوسِ وَتَوَانِكُ
 هَرْدُو سَوَكُنْدِ بَحْدَى خُورِنْدِ وَشَكْتَدِ كِفَارَتِ تَوَانِكُ
 جَدِّ حَبْرَ اسْتِ يَابَنْدِ آهٍ كُنْدِ وِيَادِ مَسْكِينِ بِحَابَةِ كُنْدِ جَانَةِ
 كَمَا بَدَانِ نَمَازِ دَرْ سَبْعِهِ وِيَادِ مَسْكِينِ بِحَابَةِ كُنْدِ جَانَةِ
 بِمِ صَاعِ اَزْ كُنْدِمْ وَأَنْ دَوْمَنْ اسْتِ وَكِفَارَتِ رُؤُوسِ سَهْ رُؤُوسِ
 مَنصَبِلِ دَاشْتَنِ وَأَبْنِ هَرْدُو كِسْ كِفَارَتِ رَأْسِ جَدِّ كُنْدِ بَدَانِ
 تَوَانِكُ شَدِ وَتَوَانِكُ رُؤُوسِ شَدِ اِنْجَا كِفَارَتِ بَرِ عِلَسِ سَوَفِ اَزْ
 مَعْتَبَرِ دَرْ كِفَارَتِ وَقْتُ لَفَاسْتِ نَهْ وَقْتُ وَجُوبِ رُؤُوسِ

مَعْتَبَرِ دَرْ كِفَارَتِ وَقْتُ لَفَاسْتِ نَهْ وَقْتُ وَجُوبِ رُؤُوسِ

در باب

در باب شافعی آمد اگر مسلمان نماز فریضه در وقت کفر از او میزدند
 بعد از آنکه پس بعد از آن مسلمان شد مستور وقت نماز بیرون رفته آن نماز
 گزارده و باید گزارده و نه یک علامه ندیده رحمهم الله چون وقت یاقوت است
 و نه یک امام شافعی حدیقه نماز نگزارد رواست اینست
 وَمَنْ يَفْعَلِ الْفَرْضَ ثُمَّ يَزِيدُ فِي وَقْتِهِ وَقْتَهُ يَأْتِي بِغَدِّ
 أَشْأَ الْكِرْمَلَةِ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ تَشْدِيدِ وَبَعْدَ اَزْ مَدِيَّةِ بَارِ
 مسلمان شد نمازهای که در ایام یقوت از وی فوت شود و نه یک
 علامه ما قضای آن بروی خود و نه یک شافعی قضای آن نماز
 بروی خود رواست اینست وَتَقْوَاؤُا اَنْتُمْ بَعْدَ الرِّقَةِ
 فَلْيَقْضِ مَقْرُوءَاتِ بَلَلِ الْمَوْقِ فِي مَنْطُومَةِ رِبَابِ اِمَامِ زَكَرِيَّا
 آورده اگر موهی میان نماز پیشین و وضو گزارده پس اینست نماز
 پیشین و وضو گزارده خود وقت نماز دیگر شد و وضو یا نه
 داشت آن نماز دیگر گزارده باید که هر دو نماز گزارده نماز
 پیشین و نماز دیگر و اگر نماز پیشین را کرده باشد نماز دیگر و بر باد
 داشت نماز دیگر نماز شام گزارده در بر صورت نماز شام روا باشد
 یا نه ندیده علامه ندیده رحمهم الله روا باشد و نه امام زعفرانی
 رواست منطومه اینست وَمَنْ يَفْعَلِ الظَّاهِرَ لَا بِالظَّاهِرِ وَالْعَقْرَ بِالظَّاهِرِ وَكَانَ يَتَّقِي

علامه قضا کرد

ثُمَّ أَفَادَ الظَّهْرَ دُونَ الْعَصْرِ لَمْ يَجْزِ الْمَغْرِبُ حَالَ الزَّكَاةِ
 أَمَّا إِنْ نَازَلَ بَيْنَهُ وَضُوءُ زَاوِيَةٍ وَنَازَلَ دِكْرًا وَضُوءُ كَانِ
 كَمَا نَازَلَ دِكْرًا رَسَتْ أَرْبَابُ رُؤْيِ كَمَا وَضُوءُ أَشَدَّ نَهْجِي
 نَكْتَهُ رَحِمَهُمُ اللَّهُ مِمَّنْ نَازَلَ بَيْنَهُمْ نَازَلَ دِكْرًا وَنَزَلَ دِكْرًا لِمَامٍ زَوْفٍ
 مِمَّنْ نَازَلَ بَيْنَهُمْ تَهْمًا بَارَكَ اللَّهُ وَابْنِ رَوَايَتٍ فِي مَنْطُومَةٍ زِيَارَتِ
 وَطَنُهُ يَجْزِي قَوْضِ الظَّهْرِ فِي قَوْلِهِ يُعَادُ دُونَ الْعَصْرِ وَجْهٌ
 مَنْطُومَةٍ زِيَارَتِ لِمَامٍ نَفْسِيَّةً أَمَّا إِنْ جَرَتْ فِي دَارِ حَرْبٍ بِسَلَامٍ
 وَنَدَانَتْ كَمَا وَرَوَى بِرِيسْلَانِ قَوْضِ تَابِغِي نَازَلَ دِكْرًا
 بِسَلَامٍ وَنَدَانَتْ كَمَا وَرَوَى بِرِيسْلَانِ قَوْضِ تَابِغِي نَازَلَ دِكْرًا
 شَدَّ أَسْتَقْصَاءُ أَنْ بَرُؤِي لَازِمٌ أَيْدِيَا نَهْجِي نَهْجِي نَهْجِي
 قَضَايَ أَنْ بَرُؤِي لَازِمٌ بَيَادِ وَنَهْجِي لِمَامٍ زَوْفٍ بَرُؤِي لَازِمٌ
 مَنْطُومَةٍ آوِيَتْ لَهَا وَجْهِي مَنْ شَدَّ دَارِ حَرْبٍ أَسْتَقْصَاءُ
 بِالْقَضِ لَازِمٌ الْوُجُوبُ فَاعْلَمَا إِمَامٌ زَوْفٍ مَيُكْوِدُ كَمَا جَعَلَ
 مَانِعٌ بَرُؤِي وَجُوبٌ رَأَى مَعْدُومَةً قَوْتٌ شَدِيدًا دَانِيَةً قَضَا وَاجِبًا
 وَكَرَّرَ دَارِ اسْلَافِهِ مِلْهَانِ شَوْصَ نَادَانِيَةً بِشَرَاكِ مَانِعٌ وَجُوبٌ
 بَرُؤِي بِاتِّفَاقٍ أَمَّا عَلَاءُ نَهْجِي رَحِمَهُمُ اللَّهُ كَوْنِيَّةً كَمَا شَرَاكِ وَاجِبٌ
 شَوْصَ مَكْرِيَّةً وَأَنْ رِضْوَانِيَّةً شَدَّ أَسْتَقْصَاءُ بَرُؤِي قَضَا أَنْ بَرُؤِي

قضا حربه از دار الحرب

واجب

واجب شَوْصَ مَخْلَافٍ دَارِ اسْلَافِهِمْ أَزَانِكُنْ دَارِ عِلْمٍ اسْتَوْفَانِ شَدَّ
 أَجْزَامٍ بِلِاسِ مَعْدُومَةٍ شَرَاكِ كَمَا وَرَدَ دَارِ اسْلَافِهِمْ بَعْدَ زَاوِيَةٍ
 از روی قَوْتِ شَدَّ بَرُؤِي قَضَاءُ أَنْ وَاجِبٌ آید زَوْفِ قَوْتِ بَرُؤِي
 آنکه مَرُؤِي قَضَا مَعْدُومَةٍ بَرُؤِي مَرُؤِي قَضَا طَابَا بَارَكَ اللَّهُ
 قَوْتِ شَدَّ جَبِيَّةً از نَازِ بَعْضِ از شَرَاكِ نَهْجِي نَهْجِي نَهْجِي
 كَمَا نَهْجِي نَهْجِي نَهْجِي قَضَا مَعْدُومَةٍ بَعْدَ زَاوِيَةٍ وَبَعْدَ زَاوِيَةٍ
 دِكْرًا شَدَّ بَارَكَ اللَّهُ دَارِ حَرْبٍ بَارَكَ اللَّهُ سَوْرَتِ بَارَكَ اللَّهُ
 بَارَكَ اللَّهُ از روی اجْزَامِ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ
 غَرِّخُورٍ از روی اجْزَامِ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ
 اگر از برای شَرِهْ نَقْصَانِ وَكَرَاهِيَّةً بَرُؤِي مَعْدُومَةٍ بَارَكَ اللَّهُ
 شَرِهْ نَقْصَانِ وَكَرَاهِيَّةً بَرُؤِي مَعْدُومَةٍ بَارَكَ اللَّهُ
 بَارَكَ اللَّهُ مَعْدُومَةٍ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ
 عَلَاءُ بِلَافِ نَازِ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ
 إِمَامُ اعْلَمُوا بِرِيسْلَانِ حَلَاكِتِ كَمَا وَرَدَ دَارِ حَرْبٍ بَارَكَ اللَّهُ
 بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ
 مَعْلُومٌ شَدَّ رَسُولُ صَلَواتِهِ عَلَیْهِمْ وَصَلَّمَ خَلَاةً لِنَكْتَانِ بَارَكَ اللَّهُ
 بَارَكَ اللَّهُ وَبَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ بَارَكَ اللَّهُ

قضا حربه از دار الحرب

از چهار این که خلال او بر پنج مسنون است نماز نیست ساله باز کرد
 والله اعلم **فصلی در بیان فضیلت نماز جمعه و قیام آن** در تفسیر
 در فضل جمعه جعل حدیث آورده و این ضعیف است و الله جدید حدیث
 از آنجا درین مختصر آورده که اگر چه آورده این کتاب در از حدیث
 حدیث امیدوار اضیاء کرده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 خیر یوم طلعت فیہ الشمس یوم الجمعة فیہ خلق آدم و فیہ
 ادخل الجنة و فیہ اضبط علی الارض و فیہ تقوم الساعة
 و فیہ یباعه لا یواقیها عبد مسلم یسأل الله فیها خیر الا ان یتوب
 الله تعالی ایاه یعنی بهترین روزی که آفتاب در وی برآورد و در
 در روز آدینه آدم علیه السلام آفرید شد و در روز آدینه بهشت
 در آورده شد و در روز کوفه بدینا فرستاده شد و قیامت روز
 کوفه باشد و در روز کوفه پیافعی است که هیچ بدی مسلمان در آن
 باعث از برورد کار نیکی نخواهد مگر که بد بد او و قال علیه
 السلام اتوبوا الساعة شیء الجمعة بعد العصر لا عیب فی
 الشمس یعنی بخوبید آن باعث را که هر چه نخواهد بیاید در روز
 جمعه بعد از نماز دیگر تا بوقت فرود آمدن آفتاب و قال علیه السلام
 سید الايام یوم الجمعة و سوا عظم من نعم الفطر و یوم الاضحی و یوم عرفة

یوم

یوم

و فضل

و یوم عاشورا و الصدقة فی أفضل العمل و الله فیه أعظم النعم
 من روز یا روز کوفه است و او برکت از روز فطر و روز اضحی و روز
 عرفة و روز عاشورا است و صدقه درین روز صدقه فاضلترین صدقات
 و علی که درین روز کشتن فاضلترین عملهاست و معصیتی درین روز
 کشتن بزرگترین معصیتهاست و قال علیه السلام لا یعدن الله
 عز وجل فی القبر المؤمن و الشهد و الموقوف یوم الجمعة یعنی
 غذای نگذارد خدای عزوجل در کور مؤمن و شهید و کسی که روز
 آدینه وفات یابد و قال علیه السلام من مات یوم الجمعة
 و فی قومه القبر یعنی هر که بمرد روز جمعه نگاه دارد او را از قبر
 کور و قال علیه السلام من سأل علی یوم الجمعة أربعین مرة حی الله
 عنه ذنوب أربعین سنة یعامر علیه السلام گفت هر که در روز
 و بسند بر من روز کوفه جعل بار بار کرد اند خدای تعالی از وی گناه
 جعل ساله و قال علیه السلام من سأل ربکم فی لیلۃ الجمعة یقرأ
 فی احدى النعمانی کتاب و قل سوا الله اجد سبعین مرة و فی
 الاخرة مثلی ذکری فاذا وقع من الصلوة یستغفر الله سبعین
 مرة قالوا یا رسول الله ما ثواب ما من الرکعتین قال و الذین
 یحیی بالحق نبیا الان فیح اثبتی ما تواتر علی الکبار قد دعاهم فقد المصلی

مطالع

بهذا الصلوة و بهذا الاستغفار لا دخلتم الله الجنة بشفاعة
 بكنز انوشب جمعه دور کفت نماز در یکی از روزهای یکبار و قل هو الله اعظم
 عقدا بار و در دوم مثل آن و چون از نماز فارغ شود عقدا بار استغفار
 گوید باران کف کند یا رسول الله صحت ثواب این دور کفت نماز رسول
 السلام کفت بدان خدا این که مرا بر این کف بحق به بیغامبری که اگر خطا
 امت من بر کما کبر و مرد و باشد پس دعا کند یا شاد این نماز که
 بدین نماز و بدین استغفار خدای تعالی در آید ایشان را بهشت بشفاعت
 و قال علیه السلام من قال صبحه يوم الجمعة قبل العداة استغفر
 الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و اتوب اليه ثلاثين مرة
 عقر الله له ولوالديه ولو كانت ذنوبه مثل زبد البحر
 یعنی هر که روز کوفته بوقت صبح پیش از نماز یا مدله سه بار این کلمه
 استغفار بگوید جنای نوشته شد خدای تعالی یا مرده مرده او را
 ماز و بدد او را اگر چه گناه او مثل کف دریا باشد یعنی بسیار باشد
 و قال علیه السلام اغسلوا يوم الجمعة ولو كان بين بدنيار يعني
 غسل کنید روز کوفته اگر چه قدی از آب بدنیاری باشد و قال
 علیه السلام من اغتسل يوم الجمعة و لبس احسن ثيابه و مسح
 ان كان عندنا ثم خرج حتى ياتي المسجد ولم يخط رقاب الناس

نماز غسل جمعه

ثم رجع ما شاء الله ان يرفع و انصب اذا خرج الامام كان
 منها و بين الجمعة التي كانت قبلها یعنی هر که غسل کند روز جمعه و بشود
 بگویند برین جامها و خوش بوی کند خود را اگر بوی خوشی برین مسجد
 جمعه آید و بای برگردن مردمان نهد پس بگوید یا خدای تعالی
 باشد و خاموش باشد چون امام بیرون آید برای خطبه باشد آن
 کفایت گناه تمام هفته از او بگذشت تا این کوفته و قال علیه السلام
 من مسح رقاب المسلمين يوم الجمعة اتخذه جبرئيل جنة یعنی
 هر که چون در مسجد جمعه در آید بای برگردن مسلمانان نهد روز قیامت
 او را بلی کرده اند بسوی دوزخ که خدای تعالی بران نگیرد و قال علیه
 السلام من مسح رقبتي فقد لغا و من لغا فله جمعة له بیغامر
 علیه السلام کف هر که پیش کند سگ بز در مسجد در وقت خطبه
 یا در سبیل تعوی یعنی بیهود کرد و هر که لغو کند مرور او را ثواب جمعه
 باشد و قال علیه السلام من توضأ فاحسن الوضوء
 ثم أتى الجمعة فاستمع و انصب غفلة ما بينه و بين الجمعة
 و زاد له ثلثة أيام و من مسح رقبتي فقد لغا یعنی هر که وضو کند
 و بگوید وضو را پس باید نماز جمعه و بشنود خطبه را و خاموش باشد
 از بزرگ شود مرور آن میان اوست و میان جمعه و سه روز دیگر

و هر که میسر کند سبک ببرد را در حال خطبه بدرستی که لغو کرده باشد و قال
 علیه السلام من قرأ نوب الخبئة مرة قل سوا الله أحد فقد لقى
 حق الخبئة كما لقى قلة العرش ومن قرأ نوب الخبئة قطرة
 وافق ليلة القدر مع هر که بخواند در روز جمعه یکبار و قل سوا الله أحد
 بدرستی که گزارده باشد حق جمعه را آن گزارده اند جمله عرش و هر که
 در شب جمعه بخواند جان بعد که شب قدر در یافت باشد و قال علیه السلام
 من أدرك الخبئة فله أجر الف شهيد مع هر که نماز جمعه را در یابد
 مرور انواب هر از شهید بود و قال علیه السلام انما عبد أوامة
 ترك الصلوة في الجماعة ثم تاب وندم على فعله فليصل في
 الجماعة ما بين الظهر والعصر اثنتا عشرة ركعة يعده في كل
 بقا نية الكتاب و قل سوا الله أحد خمس عشرة مرة غفر الله له
 كل خطية عمل في الدنيا و جعل الله بعد الصلوة كفايا
 للصلوات التي تركها في الجماعة ولو ترك صلوة حسن
 و كتب الله له بكل ركعة عبادته سنة و من لم يركل في
 قرة ما في صلوة مديته و أعطاه الله بكل آية قرآنية
 صلوة نواب شهيد مع هر که از زن و مرد که گذاشته باشد
 نماز را در نادانی و نزار و باشد پس بشمار شود و نوب کند

خام

کرده باشد مع این شرط توبه است و علماء نوشته اند شرط توبه از گناهی
 چگونه است در نماز نوشته اند که روز بروز جمعه گذاشته فضا کند پس
 توبه تمام کو بگذارد روز توبه میان نماز پیشین و نماز دیگر و از دست
 نماز و بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و قل سوا الله أحد یا تزد به بار
 یا مریض خواند مع هر کس که در جاهلیت کرده و این نماز کفایت
 آن نماز را کرده اند که ترک کفر اگر چه ترک کفر باشد بجای سال و بسود
 خدای تعالی مرور این رکعت عبادت یک ساله و نیکانند برای او در هشت شهید
 و در حد ثواب هر سوره که در یک نماز خواند باشد ثواب شهید
 و قال علیه السلام من ترك الخبئة بغیر غدير فليست صفة يوشا و من
 الخبئة فيصنف دينار يع هر که ترک کند نماز جمعه غدير پس
 کو صدقه ده یک دينار و اگر نیابد کو صدقه دهیم دينار **فصل**
در چهارم در کیفیت نماز جمعه در تهنیت آورده که نماز جمعه
 فرض بر من است بهم وجه ترک او روا باشد و هر که چهار جمعه ترک کند
 یا غدری فاقب کرده و عقل نماند در متفق در کنار شهلا
 آید هر که چهار جمعه نماز ترک کند شهلا او باطل باشد و اینست
 و تارک الخبئة لا من غدير أو الجماعات بقدر الشهادة و قادی
 حضرت می آید که در افضیه خفاف آورده هر که به جمعه رایایی ترک

مع پس از توبه شرط

استند العلماء في الطلوع بعد الجمعة من يوم الجمعة انما
 و به أخذ أبو بصير و محمد بن مالك و عن أبي حنيفة انما ركعتان
 في صلاة الجمعة

کند فایضا کرده و شهادت وی قبول نکند و این قول اخبار
 برض است بل که گفته است هر که جمعه را ترک کند بی عذری و بنا بر
 شهادت وی جایز نباشد و این قول شمس الانوار جلیلی است و قوی
 برین است اما اگر جمعه را ترک کند بنا بر بیماری یا دوزی شهادت
 بنا بر قبول تمام یا از ترس ظالم آنگاه مرود و الشهادت نشود و هم
 قنای کبری می گوید هر فرضی را که وقتی معین باشد چنانکه کار و روز
 اگر تاخیر کند بی عذری عدالت او ساقط شود و هر فرضی که وقتی
 معین نباشد چنانکه کوه و حج بناخیز او عدالت ساقط نشود
 اما بعد از این که فی الذین رحمه الله می فرماید که امروز قوی
 است که بناخیز زکوة عدالت ساقط شود از آنکه در ناخیز او حق
 قنار را تاخیر کردند است و بناخیز حج عدالت ساقط نشود خصوصاً
 در زمان مکه امن طریق است در قنای طبری می آید که شیخ ابوالفهم
 صفار بلخی رحمه الله چنین گفته که لا ازی الحج قوتاً من عجز
 جبن خرجت الغرامطة یعنی بیع من حج را فرض ازین است
 باز از لزوم وقت قوامت بیرون آمدند و شیخ ابوالفهم ابوبکر
 در سنه ستم و عزمین و ثلثاء بمحکم گفته است و این معتقدان که چنین
 از آن گفته اند که در زمان ایشان امن راه نبوده است و امن طریق

ادای

ادای حج است و امن طریق از آن جهت نبوده که حاجیان حج می رسیدند
 مگر بدون رشوت مران طائفه را یا در راه بودند فیکون الطاعة
 سبباً للتعصبة و منی آل الامر لیا هذا ترتفع الطاعة یعنی سبب طاعت
 سبب تعصبت به شود و هرگاه که کار بد آن باز کرد و طاعت برداشته شود
 و طاعت نماند در متفق میگوید که حج واجب است بر مردان و زنان که
 عاقل و بالغ باشند و ایشان را توانایی باشد و راه امن بعد از آنکه از
 در ایمن باشد و راه حج امن نباشد واجب نباید روایت مسعودی است
 و واجب علی الاضمار المتطیعین من الرجال و قوی علی الإیمان و الذکر
 و من الطریق فی المروءة در قنای طبری آورده و نحو خان بنه
 و من مکه یخرج فحق الطریق لا یحب الحج علیه یعنی اگر میان او
 و مکه دریا بود چون خوف طریق است واجب نشود بروح در جامع
 من غیر خان بنی روایت آورده یعنی فرض نیست حج بر کسی که میان او
 و مکه دریا نباشد بعد از آنکه دریا عذر است چنانکه خوف طریق است اما بدانکه
 همچون و بیچون و دخل و فوات آنها است یعنی چو پاهان دریا
 در قنای کبری میگوید عدل کسی است که او از کارهای که شیخ است دور
 باشد و فایضی کسی است که فقی اشکارا آورده نهادت او شرعا
 مرده بود اما کسی که کارهای شیخ پوشیده می داند و مردمانی قدر

حجاج کبر و اجاب
 مطلق

و از راه

فاسق نداند روایت صحیح است که او منور بود و کواهی او
مسئله و نحو آن در شرط جمع در کتو در کایه و در جامع
 جمع را دوازده شرط است شش آن شرط وجوب است که
 اول آنها آن شش که شرط وجوب است که اقامت و دوم
 و سیم صحت و چهارم حریت و پنجم سلب متی عین و ششم
 رخصت آنها آن شش که شرط ادات اول مقصد دوم سلب
 ستم وقت ظهر چهارم خطبه پیش از نماز جمع جماعت ششم
 و این شرط در متفق آورد و است و آن اینست که من شروط
 و الوقت و الخطبة و الجماعة و المنقر و الشهادة و الامام تمت شروط
 در تهنیت و شامل بهی و متفق میگوید که و بیضا است
 آن در بیت و مقیم باشند و ضم و بای ایشان سلامت باشند
 نیست نماز جمعه بر ندان و میاوان و بندکان و در بخوان و بنا
 و تکیان و زید ایشان روایت است قیس غیا المشافون و الت
 و الغنی و المرفی کذا الارقا و المبین و الیدی و غیره آن شرط
 و آنکه این فائده جاضر شوند و جمعه را اذاکتند و ایا باشند و از
 مخوف شود و این روایت در متفق آمده و قوا قوا موعا فقه
 من و قن الوقت و اکل اقوت و کتر میگوید اگر سید یا مسافر

در جمعی اقامت جمع کند روا باشد و جمعه منعقد شود بدینان و در شرح
 میگوید واجب است حضور جمعه بر منعقد یعنی بر جای ماندن و در
 بر منوع و واجب نیست بر ندان حضور جماعت در خطبة القضا
 آنکه اگر نایبنا قاید نیاید با جماع بروی واجب نیاید اما اگر عساکش
 در این مختلف است نزد یک امام ابو حنیفه حضور جمعه بروی لازم نیاید
 بلکه با حنیفه لازم آید و این را منطوقه در بار امام ابو حنیفه است
 و الاغنی حضور الجمعة و ان اصاب قاید ایخ معنه در شرح
 میگوید بدین خلافی که علماء گفته اند را در حضور جماعت در حضور
 است اگر نایبنا عساکش نیاید با اتفاق حضور جماعت بروی لازم نیاید
 و امام اعظم اگر عساکش با عدم لازم نیاید در جامع صغیر حایه
 و در یک علماء گفته اند بر منوع جمعه لازم نیاید اگر عساکش نیاید
 و ان المسائل میگوید قال ابو حنیفه رفی فی قیس غیا المشافون و الت
 و ان كان له الف قاید و عشر الاف دریم یعنی بر نایبنا جمعه و حجت
 نیست که بر منور را هزار عساکش و ده هزار دریم باشد و در اندک صکو
 هر که را مضر جامع گویند اضله و مشایع است در محیطی گویند
 و ان که در روی سلطان و قاضی و طبیب جاذق و منفی و نقد را و بوب
 و ان بود آنرا مضر جامع گویند در شرح طحاوی آورده مضر جامع آنرا گویند

مسئله و نحو آن در شرط جمع در کتو در کایه و در جامع

را

در روی هر پشته و روی بر پشته خود روزگار نواند گذرانیدن از سال تا سال
نه آنکه محتاج شود به پشته دیگر در منتفع چسب ز یاد از امام جمعه
روایت میکند هر جا که صد نفر گنجه اند یکم مصره آید آنجا مال
گزارند در هدایه بگوید هر موضع که مرور امیر و قاضی باشد
تفید احکام و اقامت جدوه کند آن موضع مصر جامع بود و
نزدیک امام ابو یوسف است و هم از امام ابو یوسف روایت کرده
مصر جامع آنرا گویند که اگر اهل آن در بزرگترین میثاجد آن
تکبیر مسجد دیگر جای آید در بن چنین شهر نماز جمعه روا بود
اختیار امام کرخی است و آن ظاهر روایت است و قوی بر آنست
در هدایه می گوید اقامت جمعه روا بود مگر در سلطان یا مران کجایی
او را سلطان فرموده باشد و اقامت جمعه در دیهها روا بود
رسول علیه السلام فرمود لا تجتمع ولا تشرقی ولا یضرب ولا
الایح مصر جامع معنی آنست که جمعه و تشرقی و عید و غیره
روا باشد مگر در مصر جامع و مراد از تشرقی تکبیر تشرقی است
در صلوة پیروی میگوید که سلطان اولی آن باشد که آنرا
و اگر بعد باشد روا باشد که از دست وی خطات روا باشد
اتفاقا روا بود چنانکه امام است بدو روا بود و کوهی در

خطای در هر جا که جمعه و عید و غیره
افق بکشد

بود اگر یاد شاه نارسیده و یازن و یا کاف باشد نماز کوفه روا بود
از امام اعظم روایت کرده اند اگر یاد شاه کوفه باشد آنجا تکبیر خود را
ولی عهد خود کند و اگر بن باشد شوی خود را ولی عهد خود کند و اگر
کاف باشد حاجت سلطان را ولی عهد خود سازد نماز کوفه و باقی اشغال
از دست آن ولی عهد روا باشد موت سلطان نایان او معزولی
نشوند چنانکه موت خلیفه یا دینا یا به که از دست او باشد
معزولی نشوند اگر سلطان را از شهر بیرون کنند و نماز کوفه
گزارند روا بود که سلطان وکیل است و عاتقه اصل اگر اصل
وکیل کاری کند درست باشد از امام محمد پرسیدند که وانی
را از شهر و واندند و بی نماز گزارند روا باشد یا بی
نماز روا باشد از امیر المومنین عثمان پرسیدند که وانی بصره را
بیرون کردند و بی نماز کوفه گزارند چگونه بود گفت روا
بود اگر سلطان مجوس شود نماز کوفه روا بود دلیل بر آنکه روز
شرفاء امیر المومنین عثمان رضی الله عنه صحابه کرام نماز کوفه گزارند
و صحاح است آورده که آن لحظه که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
شاه را بخت گش در چهره او در رفت و او را بگرفت تا بکشد امیر
المومنین عثمان صلی الله علیه و آله و سلم زبان سوال بکشد که ای

مردمان چرا مرا می کشید از من کدام گناه و بی انصافی در وجود آمد
 جواب دادند طال مکنت فینا یعنی که بعد از تو در از شد میان
 و آن دوازده سال بعد در مغرب آورده که مدت خلافت خلفا
 را شدند و آنهم همدین ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم سی سال
 که شش ماه خلافت ابوبکر رضی الله عنه دو سال و سه ماه و نه شب بود
 و خلافت عمر رضی الله عنه ده سال و شش ماه و پنج روز و خلافت
 عثمان رضی الله عنه دوازده سال که دوازده شب و خلافت علی رضی الله عنه
 الله و وجه پنج سال که سه ماه و هجده روز و صکوة صعوبی آورد
 سلطان را سلطنت ظاهر باید تا نماز آدینه در دست آید و بدین
 در ابتدا اسلام صحابه اند که بعدند و سلطنت سلطان انبیا
 ظاهر نبود نماز آدینه شروع نبود چون صحابه بسیار شدند و
 او ظاهر شد نماز آدینه شروع شد یکی از شرایط جمع ادا
 عام است اذن عام آن بود که سلطان با رعیت و رعیت با سلطان
 نماز گزارند تا اگر سلطان با چشم خود اندر سرای خود نماز گزار
 گزاید و در سرای گزاید باشد خانک عام اندر می آید و در
 می روند نماز روا بود و اگر در سرای بسته اند و عام و آن گدا
 در روند و بیرون آیند روا بود است اگر عام بنده سلطان

در این کتاب که در بیان فضیلت و مناقب ائمه است

که از آن روا بود و یک شرط از شرایط جمع خطبه است یعنی از نماز جماعت
 که باید که خطیب خطبه کند و فصل کند میان دو خطبه و خطبه
 که فصل میان دو خطبه سنت است نه یک عمامه ما رحمهم الله و این
 را معنی است و سن آن بخط خطیب پنجین و بیستین نفر است و این
 را معنی است که گوید که فصل میان دو خطبه فرض است و این روایت
 در منقول در باب امام شافعی آمده است و ان فصل بین الخطبتین فرض
 الحکمیه فله یفقد الرقص در شرح تدریس میگوید که خطیب خطبه را ابتدا
 ادا کند بر طهارت سنت است نه یک یا و شرط است بعد از امام
 شافعی و این روایت در منقول است بخط فائز علی اغتسال
 مستند یا محمد ذی الجلال در هدایه آورده اگر خطبه را پیش
 یا بعد از طهارت ادا کند روا باشد لیکن مکروه بود کیفیت خطبه
 اول آغاز بخند و نوا خداوند تعالی و در وقت مصطفی صلی الله علیه و سلم
 که بعد از آن مردمان را ندا میداد و نصیحت کند پس بنده خدا را
 که اعضا او قرار گیرد در موضع جلوس پس برخیزد و بایستد
 و خطبه دوم را آغاز کند بخند و نوا حضرت خداوند تعالی و در وقت مصطفی
 علیه السلام اما جای وعظ و نصیحت بعد از نماز گوید یعنی خلفا و دیگر
 که بعد از نماز و خبر و هیچ کس را از صحابه و تابعین به بدی یاد نکند و نصیحت

مطالب این خطبه جمع

بنویسد یکی که میگوید اللّٰهُمَّ ارزقم من شیخی الرقعة والعن من شیخی
 الرقعة پس از آن سلطان عهد را بپادشاه وقت را دعا کند فریدی و
 دولت و جاه و مملکت بنویسد و با طاعت امر در حق
 باید که در متع و وصف او از حد نکند و الفاظی که در نفس آن خط
 و نماز در قتل و قتل افند بنویسد در اصول صفای آن خط
 که خط به بر منابر اسلام روز جمعه میگویند و در القاب سلام
 ما لعلی نماید و می گویند السلطان العادل الاعظم شاهنشاه
 المعظم مالک قباب الامم سلطان ارض الله مالک بلیه الله بامر عاده
 الله معین خلیفه الله این نوع و صفت کردن روایات بسیاری
 ابو القاسم صفار میگوید این نوع الفاظ گفتن روایات شد زیرا که بعضی
 از این اقوال کفر است و بعضی کذب و دروغ شیخ الاسلام
 ماثری در رحمة الله که ناجی بدعت و ضلالت است و در شیعیان
 و جماعت بود چنین گفته هر که مرسلطانی را که بعضی از احوال او خود
 بود و بعضی غفلت مطلقا عادل گوید کافر کرده اما شاهنشاه
 بن و صفرا اعظم از صفات نعم اله خداوند تعالی است روایات شد و
 کردن مخلوق بدین ایم اما مالک قباب الامم روایات شد زیرا که بظن
 جمع است و آنم جلیس است و قباب ائم متداول این چنین و الله

روایات با اتفاق اما شنبت عاظم و در سلیم اگر کند و انبوه و علیه
 و بعضی از مشایخ گفته اند چون خطبه است صلو علیه بخواند
 شنود باید که در دل خویش بر رسول علیه السلام در حق و شنود
 برای امتثال امر صلو علیه در جامع صغیر او از جندی میگوید بعد
 خطبه در خطبه بگوید یا ایها الذین آمنوا صلو علیه و سلو تسلیما
 اصح آنست که شنود یا کت باشد و بعد از منبر همچون قرائت
 یعنی او را نیز سکوت اولی است و وقت خطبه چنانکه وقت را
 در قرائت یا حی یا قیوم آورده در حالت خطبه سکوت اولی است
 و بعد چنانکه باین نص قوله تعالی و اذ قرأ القرآن فاستمعوا له
 و انصتوا و اینها مراد از قرآن خطبه است پس واضح آنست چنانچه
 چون خطبه خوانند شود بشنود آنرا و خاموش باشند و هر که
 از منبر بعد است اگر او را اینماع ممکن نیست انصاف ممکن است
 پس باید که خاموش باشد تا امتثال امر و انصوا کرده باشد در
 صلا بالنفع میگوید در اینست در رفقه و نظر در رفقه در حالت
 خطبه نزد یک بعضی از مشایخ مکروه است و نزد یکی بعضی
 جایز است و میگوید اگر در حالت خطبه یکی منکر می کند
 و دیگری با شارت نمی می کند او را از منکر بعضی باز می دارد

کتاب

بیشتر یا کمتر یا بدست مکرره بود یا نه شمس الایمان جلوانه رحه الله علیه
درین نیز اختلافی می باشد است بعضی مکرره میگویند و بعضی
اشارت و کلام فروع کنند و بعضی باین میگویند در روز
و خلاصه آورده و العجیب آنکه لایس بالاشارة زیرا که این
روایت کرده که او سلم گفت بر رسول علیه السلام بوقت خطبه
پس رسول علیه السلام در وقت اداء خطبه تو سلم کرد بروی
در قنای خنایی می آید که در وقت خطبه مردم مجتهد
اگر خواهد مجتهد نشیند یعنی هر روز آنور که در کثرت و بیشتر
و اگر خواهد مردم نشیند یا خائک و آسان تر باشد زیرا که
خطبه باز نیست اما چون خطیب بیرون آید بجهت خطبه تا آن زمان
که افتتاح خطبه کند مکرره است مراجعان را سخن گفتن و نماز
و کسی اگر کسی در وقت جمعه باشد منت تمام کند پس باستماع خطبه
شروع و مجتهدین هر فارغ شود از خطبه تا آن زمان که آغاز نماز کنند مکرره
چنانچه از نماز گزاران و سخن گفتن هر نمازی که باشد جز نماز
آن روز نیست که آنرا از برای ترتیب بکناید تا شروع در جمعه
آید درین مورد و وقت که گفتیم سخن گفتن و نماز گفتن مکرره است
آن هر دو وقت را حکم سکوت است در کفای می آید لایس آن

نسخه الحقه غنیه الخطبت یعنی نماید که امامت کند جمعه را غیر خطیب زیرا که
نار جمعه با خطبه چون یک چیز است و نماز که قصر شد از هر خطبه صد
پس نماید که یک چیز را دو کس اقامت کند در محط می گویند که خیر امام
در خطبه باشد مرد یا زن یا سخن گفتن و خوردن و آشامیدن چیزی نباید
لأن سکوت الحقه مع الخطبة کثی و اجد یعنی نماز جمعه با خطبه یک چیز
پس خطبه را حکم سکوت است و در جات سکوت خوردن و آشامیدن
ناید پس مجتهدین در حال خطبه و بهم در محط آوردن و سخن گفتن
مأخوذ از سکوت محرم است خطبه یعنی آنچه حرام است در نماز
حرام است در خطبه و در نماز کارهای دنیا چون خوردن و آشامیدن
و سخن گفتن حرام است پس در خطبه هم حرام بود زیرا که خطبه
در حکم سکوت است و در جامع المفصحات و مشککات بغیة
السلف بغیة الخلف و این علوم الاوّلین جمال الحق و الدین اطال
الله تعالی و رحم حق و آباء آورده که در قنای مجتهدین میگوید
طائفة عوام که مسجد جامع جلقها میکنند و سخن ناگهانی و فقها میگویند
اشاره اضع باید کرد و از مسجد بیرون باید کرد در سکوت میگوید
میگوید اگر کسی ای وقت خطبه چیزی بگوید و یا نشاید دادن
که در کتاب الاستیذان آورده که خوله امام حسن علیه السلام بود

مطلوبه نمازها و قصه خاندان در مسجد

مقدور خطیب بکدام ایان خیر داد

که اگر کسی سائل را وقت خطبه بگذرد صدقه دهد و بعد از آن درم از طلا
صدقه بدهد و لغات کفایت آن بگذرد شود که در حالت خطبه
داد. اما اگر پیشتر صدقه بگذرد و بگوید که از کسی سوال
اورا صدقه شاید دلون و کسین شاید گفتن حکایت او
که روزی خلف ابوب رحمة الله آواز زدن تا زبان رسید
این به آواز است که می آید گفتند ای امام مسلمانان کیان این
که ای از می زنند و از پیش مقصود دور میکنند چون امام خطبه
شنود گفتند خدای تعالی این خبر را از ایشان بپذیرد پس معلوم
گدا یا نه که روزگوشه در صفهای نماز میگزینند و بای برگردن
مسلمانان می زنند و سوال میکنند برون کردن ایشان و در
ایشان عدل است که اگر ظلم بودی امام خلف ابوب از خبر خود
و گفتی خدای تعالی این خبر را از ایشان بپذیرد در کفایت شعی
در فضل نبی از تصدق بر سائلین سی جامه قاضی امام شعی
کردند که صدقه در وقت خطبه یا پیش از آن سائلین سی جامه را
بهند یا نه جواب و موه که در وقت خطبه صدقه دادن رواست
هم چنانی از جایها و اگر به از هلاک شدن سائل بترسد زیرا که وقت
روایت سیح و نهیل و قرات و کثر اما صدقه پیش از خطبه رواست

است

است اگر سائل در مکان نشسته بعد از آرام گرفته و نمی گذرد از صدقه نصف
و بای برگردن مردمان می نهد صدقه چنان سائل را روا باشد و ثواب
بعد اما اگر سائل بای برگردن مردمان می نهد صدقه دلون و
حرام بود و آن کسی که صدقه دهد چنان سائل را او نیز یک بعد از
کناه و و بای که آن سائل را چنان سائل می آید از صدقه شش نماز بگذرد
و شغول کردن ایشان از قراءت و هر که بای برگردن مردمان می نهد
او ملعون است و صدقه دلون او را حرام است و رواست که گفته شد
پس در دست از رسول علیه السلام اذ اکان یوم القیمه نادی میاد
اللهم اغداه لا یقوم الا بئول المیسیح یعنی منادی ندا کنند بر خیزند
و همان خدای تعالی بر بخیزد مگر سائلین مسجد زیرا که ساجد باشند
برای نماز و گرنه از روی کتب و خطبات از خدای تعالی و خدای تعالی
و فرماید و آن المیسیح بیدارند و ندعوه الله خدای تعالی
در گفتار عیدین و احکام آن در منافع می گوید که از عیدین
آنکه مرکب را دو روز بود که ایشان در آن دو روز نیادی و تعب
نکردند مصطفی صلی الله علیه و سلم می فرماید آن الله بزرگوار
خیر آنها العطره و الاضحی یعنی عید عزت بدل از دو روز مرثیه را
نخوانند در آن دو روز و له عید فطر و عید الاضحی و هم در منافع می گوید که

در عید احوال است که از به بعضی اورا عید نام کرده اند بعضی میگویند عید
 العید عید الاجتماع الخلائق میگویند عید میگویند از برای جمع شدن خلایق
 در روز و بعضی میگویند عید نام کردند آن بابت تعافیه عوائد بالاجیان
 بکمال العباد و بعضی گفته اند این روز را عید از آن نام کردند که آن
 تعافیه عید است و بالتجاوز و المغفرة و بعضی میگویند این روز را
 از آن گویند که بقیه فیروز و الفرح و بعضی گفته اند شیعیان نام
 یعوفه فی الی قدر و منزله است اما صاحب مغرب میگوید که
 مشتق از عوفه است و معنی عوفه بازگشتن بعد پس از روز
 نام گرفته اند یعوفه فی کل سنة عید را اصل عوفه عوفت
 بار کردند زیرا که هر اوای که پاک باشد و ماقبل او میسور آن و
 یا کند کالمیزان و الميعاد و الميعات در نماز عید از امام ابوحنیفه
 است بروائی سنی است و بروائی فاضل کفایت و بروائی واجب
 در منتخب جامع الاصول قاضی امام فطیمه بن کاشان رحمة الله علیه
 فرض کفایت است و در جامع صغیر خیامی آورده که سنی است
 و در ذخیره میگوید که عید را مع احوال واجب است و این هر دو
 در متفق آورده فرض کفایت میگویند العید
 و قبل ششغ التوکید و قبل بل واجب و قبل فاما و احوال العید

المقدار و هو اب آفرید که نماز عید واجب است بر کسی که بر وی بار عید
 و هر دو شرط است در بعضی شرط است در عید خضر که آن در بعضی شرط است
 و از عید است بعد از نماز و در متفق آمده و می غا التی علیه الجمعه
 و خطبه بعد الصلوة نشاء در منظومه آورده که نزد یک امام ابوحنیفه
 در عید فطر در آن نمازگاه تکبیر است باید گفت نه بلند چنانکه
 صاحب میگویند و واجب است و عیده تکبیر عید الفطر
 بوسیله الاضواء و من الجهر در شرح علیه آورده که نزد یک
 علامه بلکه رحمه الله پیش از نماز عید تغسل شاید که او نه در نمازگاه
 و نه در جای دیگر و نزد یک امام شافعی شاید و این در منظومه در باب
 است و التغسل قبل العید نوع فربه در متفق میگوید که وقت نماز عید
 از بلند شدن آفتاب یک نیزه بالاتر تا وقت زوال و چون وقت
 زوال شد نماز عید شاید که از راه روایت است و یا از تعاقب الشمس علی وجهها
 بکمال زوال الشمس بعد فله در فروع و کنز و وافق و کلیه و جامع و
 و سایر کتب فقه می گویند که امام در نماز عید در رکعت اول تکبیر
 اقتضای گوید و بعد از آن نشاء گوید و بعد از نشاء تکبیر عید گوید
 و پس از آن قنیه و سوره بخواند پس تکبیر رکوع گوید و رکوع رود
 و در رکعت دوم آغاز از قرات کند و چون از قرات فارغ شود

مطلوبه متفق نماز عید

مطلوبه وقت نماز عید

مطلوبه تکبیرات عید

به تکبیر غنید گوید و تکبیر چهارم از برای رکوع بگوید و رکوع و روزه و در
 پیشها بر آید و تا آن وقت که امام بغایت مشغول شود دست بکشد
 بل که آویخته داند و این جمله قول این مشهور است و مدار مذکور
 ابوحنیفه بر قول او است و چون از نماز قانع شود خطبه گوید و بنشیند
 میان دو خطبه و اگر غنید فطر باشد در خطبه بیان احکام صدقه فطر کند
 این عباسی رضی الله عنهما آنکه در رکعت اول بعد از نحرجه هفت تکبیر
 گوید و در رکعت دوم پنج تکبیر گوید و لیکن در رکعت آغاز از تکبیر
 بعد از نحر خواند و امام شافعی رحمه الله قول این عباسی گرفته و مذکور است
 و این روایت در منظومه در باب شافعی آمده و العبد یکره ان یخالف الاموالی
 شیخ و حقش بخیر انداء الاخری بر مذاهب امام شافعی تکبیرات زاید در
 رکعت اول هفت است و در دوم پنج چون به تکبیر اصل را با این
 تکبیرات ضم کنی باز زده شود در رکعت اول تکبیر افتتاح و هفت تکبیر
 و یک تکبیر رکوع و در رکعت دوم پنج زاید و یک تکبیر رکوع و عمل عامه
 امروز بر قول این عباسی است بنا بر آنکه خلافت در خانه دان او بود
 خلفاء بدین فرمودند اما مذهب علماء ما آنست که بر قول این
 گفته شود زیرا که تکبیر و رفع بدین خلافت معهود است پس گرفتن آن
 اولی بعد از آنکه در بنایع میگوید که در تکبیر غنید اخذ و محال است

در رکعت
 اول ۷
 صد
 در رکعت
 دوم ۷
 صحیح
 حدیث

روایت

روایت کرده اند از ابن عمر و از ابن مسعود و از ابن عباس و از
 جندب بن جابر که امام روز غنید پنج تکبیر گوید به تکبیر اصل و شش زاید است اما
 آن به تکبیر اصل یک تکبیر افتتاح و دو تکبیر رکوع و زایدش در هر رکعت
 تکبیر و از امیر المومنین عیاضی روایت کرده اند که در غنید فطر یازده
 تکبیر است به اصل و هفت زاید در هر رکعت چهار و در غنید فطر یازده
 زاید است در هر رکعت پنج و از ابن عباس دو روایت است بروایت
 زواید سیزده است و بروایتی دوازده چون به تکبیر اصل ضم کنی
 شانزده شود و روایت کرده اند که هرون الرشید از محمد بن حسین
 را از کیفیت تکبیرات سوال کرد امام محمد در رکعت اول پنج تکبیر است
 و در دوم چهار هرون الرشید حجت طلبید امام محمد گفت بار سید
 از این عمر که بیعامر برای نماز غنید اضحی بیرون آمد بعد و حسین عارضی
 الله عنهما بیاربعه اما خفی داشت بر موافقت رسول علیه السلام
 بیرون آمد بیعامر نیم نیفتد در دست داشت از ابرو زمین نه و ایستاد
 و ایستاد و حسین علی رضی الله عنهما در عقب بیعامر ایستاد پس بیعامر علیه
 السلام تکبیر گفت و حسین بر موافقت رسول علیه السلام تکبیر گفت و بیعامر
 بار دیگر گفت حسین نیز بار دیگر گفت بیعامر علیه السلام آن تکبیر گفتن
 حوس آمد همچنان تکبیر میگفت و حسین نیز میگفت تا در رکعت اول پنج

صحیح حدیث

تکبیر گفت در دوم
 چهار تکبیر چون از
 نماز قانع شد صحیح

جبرئیل رسید و گفت یا رسول الله خدای تعالی ترا ایلام میگوید و بی
 فرماید که میرکت فرزند تو این نماز مخفی که گزارد بدست کردم
 بر تو و امت تو و از معا و جبل رومی شنیده از رسول علیه السلام روا
 می کنند که هر چه بنده در هیچ عیدی از اعیاد مسلمانان خاصه نبوده
 که نماز نکرده باز کرده و بفضل خدای تعالی در آن عید میگوید که بگوید
 رکوع در نماز عید واجب است از آنکه آن از تکبیرات عید است
 و تکبیرات عید واجب است و نیز میگوید اگر کسی سؤالی کند که سبب
 آید بانی جواب گوید اگر تکبیر رکوع از نماز عید ترک کند سهو
 سهو واجب شود زیرا که تکبیر نماز عید واجب است و نیز واجب
 سهو واجب شود در ضایع می گوید و رعایت لفظ تکبیر در افتتاح
 نماز عید واجب است تا اگر در افتتاح نماز عید جای الله اکبر الله اعظم
 یا الله اعظم گوید سهو محذور سهو واجب است در نصاب الفقه و در حال
 کبر او صدی آورده انگشت که در نماز عید امام را در رکوع در باید نماز عید
 بکند از این سخن نیست و روایت است لفظ انا فی حال رکوع امام
 یوقی صلوٰۃ العید امامه امتا تکبیرات عید در رکوع گوید
 بانی بر دیکر امام ابو حنیفه و محمد در رکوع گوید و نه دیکر امام
 تکبیرات عید نکند بل که تسبیحات رکوع گوید و این روایت

تکبیر رکوع سهو محذور
 سهو محذور

مطلوب
 سهو محذور

منظومه

منظومه آمد در باب امام ابو یوسف و من انی رکوع عید حیا
 ولم یکن یرو و بعین صریحا و روایت جامع کبر او صدی است
 و اما بالنسبه یعقوب و چون بزوم ابناء اما اعز مراده
 در شرح نظمین آورده که دلیل امام ابو یوسف است که تکبیرات
 عید از محل خود فوت شد و تسبیحات در محل خود نیست
 پس او درین تسبیح اولی بود و دلیل امام ابو حنیفه و محمد است
 تکبیرات واجب است و تسبیح است واجب اولی بود باوردن
 از پشت و چون ثابت شد که در رکوع تکبیر عید گوید برای خویش
 یا برای امام در جامع کبر آورد که برای خویش گوید روایت است
 تکبیر فیه ما شاء برایه و نیز فی ما یتقی و یتلو امامه
 یعنی تکبیر برای خویش گوید بر مذهب امام ابو حنیفه ضانک
 نقل ابن مسعود است نه برای امام ضانک گفته بر مذهب ابو حنیس
 و چون امام پیش از رکوع بر آن دعاء بایست بعد از تکبیرات ترک کند
 امام را متابعت کند و همچنین که امام را در رکعت دوم در رکوع
 باید تکبیر برای خویش گوید و اگر مسوق بود بر کعبی نیز برای خود را حکم
 باید و این روایت نیز در جامع کبر است فان کان مستوقا و فائده
 حکم زاینه و اعتداله در نیایش آورده اگر مری مسوق
 رکعت
 بود

تکبیر عید گوید قیامت نه چیزی دیگر در این صورت تکبیر برای امام
 گوید نه برای خود مگر آنکه امام تکبیر چیزی گوید که آن مأخوذ از
 از علماء و نباشد در مختصر کای می آید که اگر مردی نماز عید را
 مسبوق بود یکی رکعت بعد از آنکه امام بیدلیم دهد بر خیزد و
 قضا کند آن یکی رکعت را و چون بر خیزد فایحه و سور بخواند
 پس از آن تکبیر عید گوید چهار تکبیر و در آخر تکبیر رکوع روزه جاری
 مذبح امام ابو حنیفه است و آنکس که امام را در نماز عید در نشاند
 باید نماز بکند و تکبیرها برای خود گوید و در رکعت اول قرائت
 بعد از تکبیرها خواند و در رکعت دوم قرائت پیش از تکبیرها خواند
 حاصل آید میان قرائت دو رکعت در جامع کبر او جاری آورده
 امام تکبیر عید فراموش کرد و در سجده تکبیر تا فایحه تمام خواند
 بعد از آن یا آمد تکبیر عید گوید و فایحه را باز کرد و اند پس
 سور خواند و رکوع روزه رواست نیست فان لم تکبیر یا هائی
 وقد قراء السبع المثانی تمامه یعرفه الی التکبیر ثم یعید
 ثلثه ضمتهم یعنی قوامه در قنای و محلی می آید که
 امام در نماز عید تکبیر عید فراموش کرد و قرائت مشغول شد
 و فایحه و سور بخواند تکبیر است گوید بای درین اخذ و علم است

علم سبقت نماز عید

و دیگر

و دیگر امام ابو حنیفه بگوید بعد از آن رکوع روزه و اگر در رکوع یا آید
 هم در رکوع گوید ما دام که ستر از رکوع بر نیارود و اگر بر آورد بعد از آن
 یا آمد تکبیر تر بگوید و نه یکی ابو حنیفه ما دام که رکوع بر نگیرد
 و اگر رکوع رفت بگوید و نه یکی پس یا ما دام که قرائت آغاز نکرد
 بگوید و اگر قرائت آغاز کرد باشد بگوید و نه یکی این اندلی ما دام
 در سجده نیست بگوید و اگر ستر از سجده داشت بگوید اما آنچه
 نقل امام ابو حنیفه است که ما دام که ستر از رکوع بر نداشت بگوید در
 نصار الفقه آفرین آنکس که در نماز عید امام را در رکوع در باید رکوع
 روزه و تکبیر عید در رکوع گوید اما اتفاق علماء است که آنچه اقوال است
 که دست بر نیاید در تکبیر عید که در رکوع گوید اگر دست بر آورده است
 است لکن در محل خود است و دست بر آورده است و آن در محل
 خود است بر پشتی در محل خود باشد آورده آن اقل بود در قنوی
 که روزه و سجده و متفق میگوید که میباید است در عید فطر غسل گرفتن و
 شستن گرفتن و خود را خوش بوی گرفتن و بگویند جانها نوشیدن
 و پیش از رفتن نمازگاه طعام خورند بعد از نماز با مالد و پیش از رفتن
 نمازگاه عید صدقه فطر و لادن بدر و نشان و روایت متفق است
 و کمال مسلم غنی حیر فطر نه تخرج يوم الفطر قبل منقوع العید بعد الفجر

علم سبقت نماز عید

فیه الثبوت باطل الفقه

۴۴

در هدایه می گوید اگر حلال عید فطر نوشید بخشد برود مان در شب عید
 بعد از زوال کواهی و لغو نبوت حلال امام دویم بعد از نماز گزارد
 و اگر دویم روز نیز جاریه افتاد که نماز عید گزارده نشد بعد از آن
 نکراده که سیم روز فطر روا شود و در عید اخیری در سیم روز روا بود
 در شریعت علامه می آید که اگر ماه نور در روز بدند نه یک امام ابو یوسف
 معتبر بود نظر کنند اگر پیش از زوال است یا بعد از زوال اگر پیش از زوال
 است ماه شکسته گیرند زیرا که نه یک مرتبه شکسته
 اگر حلال ماه رمضان بود روز دوازده و اگر شوال بود افطار کند
 اگر بعد از زوال است ماه شب آید گیرند زیرا که افطار است
 شب آید و امام محمد اعتباری کند نبوت حلال بر روز اضلاع
 و این جمله که بکفیم شرح این بیت است که در منظومه در باب امام ابو یوسف
 خلفه محمد مد و بالانها را ذلوا **حلال** فلیفطر و این شیخ الزوال
مفسر می گوید **در بیان صدقه فطر** بدانکه علماء در صدقه
 فطر در چند موضع سخن است در آن که واجب است و بر که واجب است
 وجه مقدار واجب است وجه وقف واجب است اما آنکه واجب
 است باجماع است و مراد ازین واجب ظنی است نه واجب قطعی
 در هدایه و کترو سار کتب فقه می گوید که صدقه فطر نه یک

مطابق ماه رمضان و عید فطر

علامه گفته رحمه الله بر مسلمان آرزو نوانگر واجب است چون مالک مقدار است
 باشد زیاد بر خاتمی و متاع خانه و جامه پوشیده و مرکب سواری
 و سلف این عمل و عید خدمت زیرا که این چیزها فروخته شود از آنکه
 اجتناب است بدینها و در فروختن خرج بود روایت کنیز بدین چهار است
 تحت غایر قیل ذی نصاب فضل عن مشکیه و ثنایه و اثنا و
 قریه و سلفه و عید الخدمه و نه یک امام شافعی رحمه الله
 صدقه فطر واجب بر کسی که او را زیادت از قوت یک روز باشد
 و این روایت در منظومه در باب است و غنی غام من نال فوق الثوب
 عن کفلی من یون فی البیوت است از که واجب است از نفیس
 و از فرزندان خرد خویش و از بندگان کافر و مؤمن خویش که از خدمت
 خدمت باشند نه برای تجارت این روایت در قدوری و کترو منقوله
 روایت منقوله است عنه و عن اولاده الصغار و عن یقیق لیس للتجار
 در کترو میگوید که برید و واجب است که بدهد صدقه فطر اطفال فقیر خویش
 در شرح وافی و در محقر کافی ابوالفضل آورد اگر اطفال فقیر باشند
 صدقه ایشان از مال خود دهد و اگر فقیر باشند و ایشان از مال
 باشند بدو فطر ایشان را از مال ایشان دهد نزد یک امام ابو حنیفه و ابو یوسف
 و امام محمد می گوید اگر چه طفلی را مال بود بدو فطر ایشان را از مال خود دهد

مطابق روایت ابن قیث

نه از مال ایشان تا اگر از مال ایشان دهد ضامن شود بر کل آن محض
 و اطفال اقل عبادت نیستند در شاملی یعنی میگوید صدقه فطر بر
 و مجنون واجب است اگر ایشان از مال باشند نزد یک امام ابوحنیفه و ابو
 و نزد یک امام محمد و زفر بر ایشان واجب نیاید بر پدر ایشان و واجب است چون
 توانگر باشند و از محمد آمد که اگر مجنون بالغ شد فطر او بر پدر واجب
 گانه اینست الولایه علیه و اگر ضامن بقیه بعد از آن دیوانه شده بر پدر
 و واجب است فطر او و نه بر ذمه او از آنکه بوشی مدنی او سبب است
 ولایت پدر است بر او و بانی بعد از آنکه دیوانه شد باز عاید ولایت پدر
 در مختصر کافی میگوید بر پدر واجب است فطره قائلین بر صغیر از مال
 خود بر عهده است که از مال طفل دهد اگر او را مال باشد و معتوه بر قول
 امام ابوحنیفه و ابو یوسف همین حکم داده و امام محمد میگوید که پدر
 اصل ندهد نه از مال خویش و نه از مال بر معتوه در شرح منوطه
 میگوید که نه یک امام شافعی از بندگان که از برای تجارت بدهد و از مال که بر
 واجب است و نه یک ما واجب نیاید اما از بندگان که او نزد یک
 واجب نیاید و این جمله شرح اینست که در باب است در منوطه
 و فقیر اشتراک لا تجار و الا عبد الا باقی لا الکفار در شامل
 آورده که صدقه فطر بندگان که او را نزد دوری و لغو و بندگان و غیره

اگر

اگر مدیون باشد و مستغنی بدین بر مالک واجب است از آنکه بگوید
 بالغ است و فطر بندگان که کسی را وصیت کرده بر او بر مالک واجب
 آید اگر مدیون به خدمت دیگری باشد و فطر بندگان بر مالک
 را این واجب است اگر مرور او فایده بدین از آنکه او غنی است و
 ولایت او کامل است اما اگر بندگان که بخته باشند یا کسی را بخت
 شده باشند که سند باشد یا اسیر شده باشند فطره او بر مالک
 واجب نیاید نه یک ما از آنکه مرون است از دست او و نه فطر او
 چون مکات در کاف و وای میگوید بر مولی واجب است که
 بدهد فطره مدبر و ام ولد و فطر بندگان خویش نه مکات
 نه مولا دهد از و نه او دهد از نفس خود در منوطه میگوید که نه یک
 امام مالک صدقه فطر بندگان بر مولی واجب نیست و نه یک ما
 واجب است و این در باب است و هو یقوی الفطر عن مکات
 و لیست غنیه عنده و واجب در شرح علیه و شامل یسعه آورده که
 نه یک علما نه یک زعم است بر شوهر فطر زن و بر پدر فطر اولاد
 کبار و واجب نیست اگر چه ایشان در عیال وی باشند و مجنون فطره نوابگان
 بر وی واجب نیست اگر چه در بر او باشند و امام محمد روایت میکند
 از امام ابوحنیفه الحدیث فی الفطره عن ابنه و ذکر فی الاصل لا یخرج

فطر بندگان بر مالک واجب است اگر مدیون باشد و مستغنی بدین بر مالک واجب است از آنکه بگوید بالغ است و فطر بندگان که کسی را وصیت کرده بر او بر مالک واجب آید اگر مدیون به خدمت دیگری باشد و فطر بندگان بر مالک را این واجب است اگر مرور او فایده بدین از آنکه او غنی است و ولایت او کامل است اما اگر بندگان که بخته باشند یا کسی را بخت شده باشند که سند باشد یا اسیر شده باشند فطره او بر مالک واجب نیاید نه یک ما از آنکه مرون است از دست او و نه فطر او چون مکات در کاف و وای میگوید بر مولی واجب است که بدهد فطره مدبر و ام ولد و فطر بندگان خویش نه مکات نه مولا دهد از و نه او دهد از نفس خود در منوطه میگوید که نه یک امام مالک صدقه فطر بندگان بر مولی واجب نیست و نه یک ما واجب است و این در باب است و هو یقوی الفطر عن مکات و لیست غنیه عنده و واجب در شرح علیه و شامل یسعه آورده که نه یک علما نه یک زعم است بر شوهر فطر زن و بر پدر فطر اولاد کبار و واجب نیست اگر چه ایشان در عیال وی باشند و مجنون فطره نوابگان بر وی واجب نیست اگر چه در بر او باشند و امام محمد روایت میکند از امام ابوحنیفه الحدیث فی الفطره عن ابنه و ذکر فی الاصل لا یخرج

فطر بندگان بر مالک واجب است اگر مدیون باشد و مستغنی بدین بر مالک واجب است از آنکه بگوید بالغ است و فطر بندگان که کسی را وصیت کرده بر او بر مالک واجب آید اگر مدیون به خدمت دیگری باشد و فطر بندگان بر مالک را این واجب است اگر مرور او فایده بدین از آنکه او غنی است و ولایت او کامل است اما اگر بندگان که بخته باشند یا کسی را بخت شده باشند که سند باشد یا اسیر شده باشند فطره او بر مالک واجب نیاید نه یک ما از آنکه مرون است از دست او و نه فطر او چون مکات در کاف و وای میگوید بر مولی واجب است که بدهد فطره مدبر و ام ولد و فطر بندگان خویش نه مکات نه مولا دهد از و نه او دهد از نفس خود در منوطه میگوید که نه یک امام مالک صدقه فطر بندگان بر مولی واجب نیست و نه یک ما واجب است و این در باب است و هو یقوی الفطر عن مکات و لیست غنیه عنده و واجب در شرح علیه و شامل یسعه آورده که نه یک علما نه یک زعم است بر شوهر فطر زن و بر پدر فطر اولاد کبار و واجب نیست اگر چه ایشان در عیال وی باشند و مجنون فطره نوابگان بر وی واجب نیست اگر چه در بر او باشند و امام محمد روایت میکند از امام ابوحنیفه الحدیث فی الفطره عن ابنه و ذکر فی الاصل لا یخرج

فطر بندگان بر مالک واجب است اگر مدیون باشد و مستغنی بدین بر مالک واجب است از آنکه بگوید بالغ است و فطر بندگان که کسی را وصیت کرده بر او بر مالک واجب آید اگر مدیون به خدمت دیگری باشد و فطر بندگان بر مالک را این واجب است اگر مرور او فایده بدین از آنکه او غنی است و ولایت او کامل است اما اگر بندگان که بخته باشند یا کسی را بخت شده باشند که سند باشد یا اسیر شده باشند فطره او بر مالک واجب نیاید نه یک ما از آنکه مرون است از دست او و نه فطر او چون مکات در کاف و وای میگوید بر مولی واجب است که بدهد فطره مدبر و ام ولد و فطر بندگان خویش نه مکات نه مولا دهد از و نه او دهد از نفس خود در منوطه میگوید که نه یک امام مالک صدقه فطر بندگان بر مولی واجب نیست و نه یک ما واجب است و این در باب است و هو یقوی الفطر عن مکات و لیست غنیه عنده و واجب در شرح علیه و شامل یسعه آورده که نه یک علما نه یک زعم است بر شوهر فطر زن و بر پدر فطر اولاد کبار و واجب نیست اگر چه ایشان در عیال وی باشند و مجنون فطره نوابگان بر وی واجب نیست اگر چه در بر او باشند و امام محمد روایت میکند از امام ابوحنیفه الحدیث فی الفطره عن ابنه و ذکر فی الاصل لا یخرج

بیع جزیرون کند صدقه فطر سیر بر خود و در مقبول باید کرد که
 بیرون نکند و نزد بکر امام شافعی واجب است بر شوی فطره زن و
 بدو فطره اولاد و بکار و این جمله که گفته شد این بیت است که در منظومه
 اوست بفرمده عن نسوة بنی عقیل و من یعول من بکار و الله
 مختصر کافی می آید که فطره بدو و مادر بر سر واجب است نباید اگر ایشان
 در مؤنث او باشند در کافی آورده نقدی که صدقه فطره
 و نیز مغسوب و نیز آبق و نیز محجور و تا پیشور بر مالک واجب نباید
 و نزد بکر امام زفر و شافعی واجب آید و جواب زکوة هم برین خلاف
 چه این نوع از قبیل مال شمارست و در مال شمار نقدی که صدقه فطره
 الله زکوة واجب نیست و نزد بکر امام شافعی و زفر واجب است و این
 منظومه آمد در باب امام زفر و تفرم الزکوة فی المحجور و الغنی
 دلیل ایشان این است که سبب وجوب زکوة ملک ریاست است و آن
 اما بعارضه التبدیج اصل شده است نه الزم ملک رقبه پس باز در آن
 وجوب را و دلیل ما اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم لا زکوة فی العیال
 یعنی زکوة نیست در مال شمار و مال شمار مالی را گویند که ملک باشد
 و قدرت باشد بر تصرف در آن همانند مال محجور و مال مغسوب و مال
 مدفون در حجره و مال ساقط در دنیا و مالی که بر کسی واجب نیست و آنست

نشاید

نشاید این نوع از جمله شمارست و هم در کافی آورده که نقدی که صدقه فطره
 نزد بکر امام زفر و شافعی واجب است و فطره ملکات و فطره مشرک واجب نباید
 در ملکات خلع و مالک است و بقول مالک فطره ملکات بر مولی واجب آید
 و این در منظومه در باب اوست و بنویسند فی الفطره عن ملکاتیه
 و در بنده مشرک خلع و امام شافعی و مالک است بقول او بنده
 میان دو کس باشد بر هر کسی سبب واجب آید و این روایت در منظومه
 در باب اوست و واجب فی العبدین استین بنویسند علی التبعین
 در شرح علامه آشفه بنده گای که میان دو کس مشرک باشد
 نه بکر امام ابو حنیفه فطره تا ایشان بر هیچ کدام واجب نباید و نزد بکر
 صاحبیه بر هر دو بعدد نویس واجب آید دون استعاض و این در منظومه
 آورده که فطره فی العبدین استین و اوجبا علیهما نصفین صورت
 این مسئله جانشست که اگر میان دو خوله پنج غلهم باشند مشرک
 بر هر یکی ازین دو خوله صدقه فطره دو غلهم واجب آید نزد بکر صاحبیه
 و نزد بکر امام ابو حنیفه بر هر دو خوله صدقه فطره از جمیع غلهمی واجب
 نباید در کافی آورده که قول بعض از مشایخ است که صدقه فطره
 بدوگان مشرک باجماع علماء واجب نباید لایه لا یجمع التبعین
 قبل التبعیه در کفر میگوید که توقف کنند در بنده فروخته شود

فطره ملکات و فطره مشرک واجب نیست
 این

بشرط خیار یعنی اگر شخصی نه خرید و مر باع یا مشتری را اختیار
 و در مدت خیار عین فطر آمد و گذشت نزد یک علمای ما رحمه
 حکم کنند بوجوب فطر بر کسی که او را ملکی مقدر شود و نزد یکی از
 بر کسی واجب آید که او را خیار بدهد باشد و این در منطومه آمده
 امام زعفران رحمه و فطر عین بیع یا خیار علی التی که الخیار جاری
 در باع و هدایه میگوید که خیار شرط مرضی را و فروخته را با
 روز با اتفاق علماء رواست اما از اید بر سه روز نه یک امام ابو جعفر
 نبوده و نزد یکی مناجیه روایت چون مدت معلوم باشد در من
 آورده اگر خیار شرط مر باع را باشد بیع از ملک باع بیرون رود
 روایت اخسن توکان ذوالخیار من بیع غن ملکه لا یخرج المبیع
 اما خیار مشتری المتاعا یخرج من ملک من قد باع
 در منطومه در باب دو قویا آورده اگر یکی بر او بدو باشد صدقه
 فطر آن بر هر دو بدو واجب آید اما نزد یکی ابو یوسف بر هر
 نصف صاع جنطه واجب آید و نزد یکی محمد بر هر دو نصف صاع
 واجب آید روایت اینست و الا این بین الاثنین فطره یتم کلاً
 لا شطره دلیل محمد است که انکس از او آدمی کشیده است
 و سبب وجوب صدقه فطر را این است و از هر رای نصف صاع واجب

کتاب الخیار

بی

بی که هر دو بدر نصف صاع و اصل آید یعنی امام ابو یوسف است که
 دو مرد دعوی کردند بر یک پسر که بر ما است بر هر دو بدر صدقه
 فطر واجب آید از برای آنکه پسر که مؤنت آن بروی واجب است
 باقر مشغول بنا بر آنکه هر یکی از ایشان اقرار کرده بر نفس خود پیر
 کامل و بریدار از هر پیری نصف صاع جنطه واجب است پس هر یکی
 از ایشان صدقه این کامل واجب آید و آن نصف صاع است صور ضله
 جان بود که کنیزکی میان دو شریک پیری آورده پس هر یک از این دو شریک
 آن پسر را دعوی کردند که پسر من است پس از این هر دو شریک تاب خود
 و این پسر از آن هر دو باشد اگر پسر بمیرد ایشان هر دو از وصیرات
 یک پدر برند میان ایشان مسا صدقه و اگر ایشان هر دو بمیرند این پسر
 از هر یکی از ایشان میراث یک پسر کامل برده از برای حدیث عمری
 منتهی شواهد بر آنها و بر ثانیه است ایان آنک صدقه فطر
 بر مقدار واجب میشود از گندم نیم صاع و از آرد گندم و سبب او
 بریم صاع و این روایت در کثر الدقائق آمده اما در قدوری میگوید
 صدقه فطر واجب است از گندم نصف صاع و از خرما و از موز و از
 غیر یک صاع در شرع منطومه نسخ میگوید که در مورد از امامت
 ابو حنیفه در روایت است بیک روایت نصف صاع و دیگر روایت

کتاب فطر سیان و دیگر روایات

کتاب فطر و فطر دادن

صاع تمام و این روایت در منظومه در بار امام ابوحنیفه رومی است
و تومین الزینب نصف صاع و جاء قدر الصاع بالجمع
میگوید که جد خود فخر زید بن امام شافعی از خط یک صاع تمام
وزن زکوة العطر صاع البش در کافه آورده و قال الشافعی
جميع ذلك صاع يعني نصف یک امام شافعی از کندی و آرد و شعیر
او از جمله یک صاع است و این خلاف مذکور علماء نقله است
شامل بهی می گوید آرد و است خطه چون خطه است از هر
نصف صاع دهد و تخمین آرد و است شعیر چون شعیر است از هر
که دهد صاع تمام دهد در قدوی میگوید که صاع نصف یک امام
و محمد بنان را گویند که هشت رطل باشد بوزن عراقی و در خطه
ابو یوسف است و او می گوید که صاع بنان را گویند که پنج رطل و ثلث
باشد و این روایت در منظومه در بار ابوست و القدر بن الصاع
خمس از رطل و ثلث رطل در کافه آورده که صاع نصف یک امام
و محمد هشت رطل است و هر رطل بیست سیر و هر سیر شش
درم است و نصف یک امام ابو یوسف و شافعی صاع پنج رطل است
و ثلث رطل و هر رطل سی سیر است و هر سیر شش درم است
و بعضی گفته اند میان ایشان هم خلافت است نصف یک امام شافعی رطل است

این روایت
در خطه بنان
نصف یک امام

تمام باید

سیر است

نیز است و نصف یک امام ابو یوسف میگوید در کشف حجاب میگوید که
از وقت خلافت هرون الرشید مجاسیان که در آن عصر و در آن زمان
بود هر درمی را شش انگ و هر انگ را چهار سو و هر سو را سه
خو وضع کرده اند در حجاب برای تسهیل و تسهیل را در شش
می گوید که در صاع فتوی بر قول امام ابوحنیفه است و محمد بنان
پس جاسیل انگ صاع هشت رطل است و آن چهار من مکه بود
نصف صاع دو من مکه بود و دو من مکه با حیات هفت سیر و علی
است و پس از هر سیر هفت سیر لازم آید و اگر از خرمیا و یا موزیا
از خود دهد چهارده سیر لازم آید ثلث که گنایات وزن کرده اند
و این صاع مکه و درم یک که امیر المومنین عمر خطاب رومی گفته آورده اند
علی بن ابی طالب دو درم و ربع اولی است اثنی عشر و سبعمائة من سنگ
یعنی از بخرات که یک من مکه بود آورده بودند وزن کردن آمد که
در آن سیر و نیم بوزن و علی حیرت را عن القفات یک صاع مکه که
سکه و علی خطه کین کرده اند و است و همل و هشت سکه نقره است
و علی نصف صاع صد و بیست و چهار سکه نقره است یک درم
و علی که آن درم امیر المومنین عمر است از آن چهار درم یک سکه نقره
و علی میشود که دو جبه در روضه زرد و سی می گوید را چهار روضه

نصف یک امام
در خطه بنان

و نوبت وی با که نصف یک
علماء نقله در علم خطه
۴۴

در جمع مواضع مقدار نصف صاع است چنانکه در صدقه فطر و کفاره
 بین و ظهار نصف صاع دو من مکه است و آن مقدار طعام یک
 آدمی است یک من با مقدار و یک من شبانگاه اگر کم ازین باشد
 روا باشد و اگر بیشتر تا اول کند روا باشد اما اگر بیش ازین
 سیر نشود و بیکت کند آن نشود و اگر سیر شد باشد زیاد
 آن شود اگر به یک نغمه زیاد شود در آن در کتاب الله
 قولش بعا کتوا و اشربوا و لا تسرفوا یعنی که از اسراف
 الا کلی بعد الشبع یعنی اسراف پس از رسیدن خودی است
 حرام است بدین آیت در قنای خانه می آمد من فاک یاک
 فوق الشبع خلل تکف بغیر که گوید طعام خوفن بر سر
 حلال است کاف و شود بغیر از آنها و اگر از آن خودی
 خود و از آن بتدک آن خود جمع کند چنانکه ۲ صاع شود و
 صاع یک در ویش دهد روا باشد و اگر یک صاع به در ویش
 هم روا باشد اما افضل آن بعد از هر دویش را مقدار
 دهد و آن مقدار است نصف صاع اگر صدقه فطر یک صاع
 بود یک علامه بکنه اللهم الله روا بود باعتبار قیمت بخاره و اما
 روایت در منظومه در باب مالک است روایت اینست

مکه
وزیادت

در تشریح این آیه

یک شایع

و چنانکه ذاک صاع من اوط بلکه اعتبار قیمت فيه شرط مختص
 کتابه آید و اگر در صدقه فطر جز خط و شعیر جنوب یک
 دهد چنانکه ماش و مرغ و سایر حیوانات بقیمت خط روا بود
 اگر قیمت کند در هر دو دهد نیز یک علامه بکنه اللهم الله روا بود و در
 هدایه آورده و بخور دفع القیمه فی الزکوة عندنا و کذا فی الکفای
 و صدقه الفطر و العشر و التذکر شرح منظومه میگوید روا بود
 در این قیمت در زکوة و صدقه فطر نیز یک علامه ما اللهم الله و نیز یک
 امام شافعی روا باشد و این در منظومه در باب است و فی الزکوة باطل
 در قنای می گوید که روا بود در این قیمت در صدقه فطر اما اگر قیمت
 آن صیر و بیک در نفس آمد فاصلت بعد امام ابن سبیه میگوید اگر ایام تنگی بود
 کسب اولی بود و در ایام فراخی درم اولی بود زیرا که صدقه برای حاجت
 فقیر آمد پس هر چه منفعت آن روز تر فقیر رسید اولی بود و از برای
 آنکه نان و لادن بقیمت کند در صدقه فطر روا داشته اند زیرا که
 منفعت آن روز نری رسد اما شهر موقوفی صدقه فطر یا شهر
 موقوفی لاجله کدام یک معتبر است درین مسئله حله و است امام
 محمد در الله میگوید شهر موقوفی معتبر است یعنی شهر آن کسی او را
 بیکند و امام ابو یوسف در الله میگوید شهر آن کسی که از برای او می دهد

در قیمت
فصلت

معتبر است یعنی در شهری که غلّه مان او باشد برای فقراء آن
 فرستند و این روایت در منظومه در باب وفوی است و در وقت
 عید سکنوا مقتر است و آن چیست نعم لا حیث منور شامل
 بهیچ می گوید که نه یک امام ابو یوسف رکعت مال و صدقه فطر
 عید برای فقراء آن موضع فرستد که مال و عید وی در آن
 باشد نه در موضع که خود است و فتوی برین است اما
 صدقه فطر و وقت واجب شود نه یک امام شافعی در شب عید
 محرم و غروب واجب میشود و این در منظومه در باب روایت
 وفي رکوع الفطر صاع التبر و وقتها اول لیل الفطر و
 علماء ما رهم الله وقت برآمدن صبح روز عید و واجب میشود
 در مختصر قیودی آورده و وجوب الفطر بتعلق بظلمه
 الفجر یوم الفطر در کافی آورده فائز این اصله و در وقت
 ظاهر شود مسئله اول کسی که در شب عید فطر پیش از صبح صلا
 اسلام آورده یا زاده شد فطر او و عید علماء ما و نزدیک امام
 شافعی واجب یا بد مسئله دوم کسی که در شب عید عمره پیش از
 صلا فطر او نیز یک ما واجب یا بد و نه یک امام شافعی واجب
 آید در اکثر آراء است اگر صدقه پیش از روز عید یا تا چند روز بعد

۱۴۵
 کتب معتبره

واجب آید

دهد در شب عید روایت اینست وضع لو تقدم أو آخر در کافی آورده که
 نه یک خلفه انبوت اکثر در صدقه فطر عید کند بعد از در آمدن رمضان
 روا باشد و بیش از ماه رمضان روا باشد و نه یک بعضی و ابو یوسف
 آن در نصف آخر رمضان و نه یک بعضی در دهه آخر رمضان است
 چنین زیاده میگوید که بعضی در صدقه فطر اصله روا باشد چون
 بعضی در قریب است نه یک علماء بلکه رهم الله اگر روز عید فطر
 ندهد یا فطر نشود بناخت اگر به روز یا یاها بگذرد او را است
 آید و نه یک چنین زیاده یا فطر شود بگذشتن روز عید بر کار آن
 قریبی است خاص روز عید فطر پس بگذشتن روز فطر یا فطر شود و علماء
 ما رهم الله میگویند که صدقه فطر قریبی است مالی پس یا فطر نشود بعد از
 وجوب مگر یا و چنانکه گفته در نافع آورده شیخ فایز یعنی پس که قاز
 شود برداشتن روز ماه رمضان افطار کند و از برای هر روزی نصف
 صاع صیبه بدویش دهد چنانکه گفتار است و بر روز عید صدقه فطر نیز
 بدهد در پنجیم و در شامی بهیچ آورده کسی که از وی روز ماه رمضان
 یا فطر شود بنا بر بیری یا مرض یا سفر صدقه فطر از وی یا فطر شود
 روز عید صدقه فطر بروی واجب آید زیرا که صدقه فطر را تعلقی نیست
 بوسم و از برای اینست که صدقه فطر بر صغار که نوانند واجب است و بر بزرگان

۱۴۶
 کتب معتبره

۱۴۷
 کتب معتبره

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 و الصلوة على سيدنا محمد
 و آله الطيبين الطاهرين
 و السلام
 شهر رجب

روزه نیست افضل در محظوظ و در محظوظ کافی آورده چنانکه زکوة مری
 هاشم و مرگ او را اگر چه با مان باشد و مرزبان که در عقد وی است و
 شوی را و مرزبان را و مرطفل و مملوک و نوکر را و مراد و والد
 و اجده و جدان و اولاد و اولاد اولاد و اوج اصول و فروع
 خود را روانا شد و مخیر صدقانه که واجب است مثل پدر مطلق و کفایت
 ظاهر و کفایت بین و صدقه فطر و صدقه جلیات حج بدین اقول که ذکر
 که هم روانا شد و مخیرانکه از وجه زکوة روانا شد که پیشی بیاید
 یا نزد راکفین کنند یا بنف از لرز بخزند و آزرده کنند یا قضاء بین
 کنند یا نلی یا حاجی یا جو فی یا رباطی عمارت کنند و مثل آن پس مخیر
 روانا شد از صدقه فطر و کفایت بین و باقی اند در شریعت از آن
 نلیک چا صلی می شود در شرح هدایه و مختصر کایه آورده آن
 زکوة یا صدقه فطر بمهری دل بهمان آنکه او فقیرست پس از هر معلوم
 شد که او توانگرست یا هاشمی یا کافی یا در شریعت یکی دل به
 از لرز معلوم شد که او بر اوست یا بیروست درست باشد و ادای
 آن دیگر یا حاجت نباشد نه یکی امام ابو سفه و محمد و نه یکی امام ابو
 درست باشد و اعانت آن واجب است و این در منظومه آورده زکوة
 و ذایع الزکوة بالتجری یعنی این بان غنیة فاذ در شرح هدایه

ابو یوسف

ابو یوسف اینست لانه ظفر خطا زه یقین است دلیل امام ابو حنیفه و محمد
 حدیث معنی بن بریدست و آن چنانست که بدر معنی شخصی یا وکیل کریم
 و لکن زکوة وکیل معنی دل که بر سر موکل بود چون روشن شد معنی
 برید هر دو حدیث رسول علیه السلام آمدند رسول علیه السلام این حدیث
 فرمود یا معنی لکها اخذت و یا برید لک ما نوت یعنی ای معنی مرزبان
 ای کرفی وای برید مرزبان است آنچه نیست کرفی و اگر مسلمان زکوة یا صدقه
 فطر یکیشی دل به پس از آن معلوم شد که بنده اوست یا ملک اوست
 یا تغافل روانا شد و اعانت واجب آمد از آنکه زکوة نلیک است
 بغیر و نیافتند آنرا در مختصر کافی می آورده زکوة و صدقات و اجبات
 روانا شد مرحله اقرار یا جز اصول و فروع جز بر او روانا شد و عتقه
 و خاله و اعمام و احوال و اولاد ایشان بشرط آنکه فقیر باشند در علم
 القضاوی میگوید اگر مرهی زکوة مال یا صدقه فطر بخواند خوش دارد
 اگر مهر او کم از دویست درهم است روانا شد و اگر زیادت است روانا
 و مرله این مهر معجل است و اگر موقوف است اگر چه زیادت است از دویست
 درهم زکوة و لطف به و ابوع و این نیز در عن آورده اگر مرهی بر او یا
 خواهر او در برورش دارد و مهر زنش عرف میکند نیت زکوة دارد
 اگر فاقی نفقه ایشان بر وی فرض نکند روانا شد و اگر فرض کرده روانا شد

کتاب فی فقه و کلام و تالیفات

در فقه فطریات

صدقه کفارت و صدقه فطر بمن حکم داده و زنوه و جمع صدقات واجب
بر منی یا تم و بر موالی ایشان روا باشد و بنی یا تم آل امیر المومنین علی اند
و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل جابر بن عبد المطلب و آل
آورده که بنی یا تم را بحدیث که فرموده علیه السلام یا بنی یا تم این است
چیزم علیکم اویاخ الناس و غرضکم بخشش از من است
آورده که صدقات واجب بر منی را روا باشد اما صدقه تطوع بر منی
باشد در هدایای آنکه که بخلاف تطوع لان المال منها کماله است
با سقاط الغرض اما تطوع فتمت له التبر بکماله بغیر در فصل صدقات
واجبات مال غنایه است که استعمال کنند و آلوده و مکتوب شود
بسیب سقاط فرض و در صدقات تطوع منزله خشک شدن است
پس در فصل اول بلید بود و در فصل دوم پاک پس بر منی را صدقه
تطوع روا بود و صدقه واجب روا بود در فقاوی اوز خدی آورده که
مار و بر و فرزندان و نواسکان خود را صدقه فطر و باقی صدقات
واجبات روا بود از آنکه آن ادان بود همه وجوه مع قطع منقطع
نیست از آنکه کسی ادای کند همه وجوه و شوهر را و آنست که صدقه فطر
زن خود را دهد و نه زن را که شوهر خود دهد نزد یک امام ابوحنیفه
و نزدیک صاحب زن شوهر از آنکه مالها مشترک است میان مرد و زن

باشد

مران

برای آنست که گواهی یکی در حق دیگری قبول نبوده و حدیثی که صاحب
بنان تمسک میکند آنست که یغایر فرموده مردان زن را که بنوا
کرد از صدقه و نه شوهر خود بکلی اجزا از صدقه و آخر القله
امام ابوحنیفه میگوید اجمال داده که این در صدقه تطوع بود باشد
در منطوقه در بار ابویوسف آورده که نزدیک امام ابوحنیفه و محمد روایت
که صدقه واجب بدمی دهند و نزدیک امام ابویوسف روا بود روایت
آنست که نصف الذم فقط مفسر فای الصدقات الواجبات فافرقا
در مصنف میگوید که قد فرقی از هر است تا جزیب بیرون رو و که اکثر
حدیثی را دهد روا بود باتفاق اگر چه مستأمن بود از برای پول
خداوند تعالی اما یسهر کما الله عن الذین قاتلوا کفر فی الدین
و قید واجبات از نظر آنست که ناصدقه مفروضه و آن روایت
بیرون رو که باتفاق روا بود که بدمی دهند و ناصدقه تطوع
بیرون رو که باتفاق روا است که با جمل ذمه دهند و هم در مصنفی
میگوید که صدقه واجب صدقه فطر و کفایت ظاهر و کفایت
بین و نزدیک مطلقه است در هدایه آفریده که و بدفع ماسوی
الزکوة من الصدقة بل الذی یعنی از صدقات که جز زکوة است از
صدقات واجب ذمی را شاید که بدهند و امام ابویوسف و امام شافعی

طایفه واجب ذمی و از غیر ذمی

به گویند شاید در بعضی از روایات دلیل امام ابوحنیفه و محمد است
 قال النبی علیه السلام تصدقوا علی اهل البیت فانکم بها و اکثر
 معاذ نبوی از رسول ص الله علیه و سلم خذها من اغنیائهم
 و رزقها الی فقرائهم دادن زکوة بافضل ذمه رواهی ضائل
 صدقات واجبه رواست فیه ابواللیث آورده در مختلف که صدقه
 فطر مره و تشرار را روا باشد در ملتقی الحار میگوید که نه یکی امام
 ابوحنیفه و محمد صدقه فطر و هر صدقه که واجب بود مردمان را در
 روا بود و امام ابو یوسف میگوید در روایات دیگر که صدقه فطر
 قوله تعالی اما الصدقات للفقراء و المسکین و زکوة مخصوصی است
 خاص و آن حدیث معاذ است پس باید ماند غیر زکوة بر فقرا و
 در قنای صحیح آمده که صدقه فطر بافضل ذمه دهن روا بود و آن
 افضل و اولی آن باشد که فقرا و اهل البیت را دهند لیکن در
 للفقیر کتاب الحیث است در منافع میگوید که فقیر کسی است
 کسبت فقیر کسی است که او را هیچ نباشد از دنیاوی و مسکین
 او را چیزی باشد و قبل علی العکس در نفع نافع می آید در زکوة و صدقه
 فطر و کفالت و غیره و بعضی روایاتند که مالک نصایب باشد از هر
 باشد زیرا که او غنی است و صدقه مرغی را حرام است نه علیه السلام

منکر است از ابوحنیفه

به نقل

لا یجوز الصدقة لغنی اما اگر کسی از صفای را مالک بود صدقه مروری را و اگر
 کسی داشته باشد در عین القنای او هر که مالک صفای را مروری
 صدقه گرفتن روا باشد و چون صدقه مروری جایزه سلطان او باشد
 بگیرد از مالک آن شده صدقه است در گرفتن میگوید و لا یزال من که فقیر
 یعنی سوال و گدایی نباید کرد کسی که قوت یکی روز باشد در سال ابو اللیث
 میگوید چیزی نیست آنکه نخواهد اگر بدو دهند آنرا بده نباید کرد که آن فقیری
 که فدای تعالی او را روزی کرده قال علیه السلام من اعطی ثوبا من غیر متبایة
 قلنا خذ فانما یوزن زکوة الله تعالی و هم در بیان آوزن که قبول
 گرفتن جایزه و عطیه سلطان نزدیک مایه ذوقه است اگر غالب مال و ثروت
 و مقارن باشد عطیه او قبض گرفتن و جایزه او بستن روا باشد مگر
 آنکه معلوم شود که آن از وجه جلالت فرستادن و اگر مال سلطان عالی از کثرت
 و یا میراث است که از وجه جلالت بدو رسیده بای نبوی بقول آن عطاء
 مادام که ندانست که از وجه جبرام یا شهنشاه است آن نبوی او فرستادن و از هر
 دو وجه قبول ناکر گرفتن آن افضل است در نافع آشف از خواجه جیس می آید
 الله روایت کرده اند که او گفت زکوة بکسی که او داده هزار درم ملک بود
 روا بود از سوال گرفته که چگونه باشد فرموده میماند را خانه یا مملکت خانه
 است قیمت ده هزار درم و لیکن خود مشغول است بجاخت اصل خود معلوم

ظاهر است که سلطان آن نبوی

از آنکه تواند فروختن پس زکوة او را روا بود و صدقات واجبات نیز روا
 بعد در جایشه اصول حیاتی آورده که سبب تقسیم جوب صدقه فطر
 بر هر مسلم غنی پسری است که مؤنت او می کشد بولایت بود و سبب
 وجوب اداء صدقه فطر خطاب است اما شرط وجوب اداء اسلام و حریت
 است و نیاز بقدر نصاب فارغ از حاجت اضلاع و شرط وجوب اداء
 اسلام و حریت و نیاز مذکور و ادراک صبح روز عیدست و شرط
 اداء نیت است وقت اداء یا وقت اخراج حق فقراء و اگر صدقه فطر
 تمسک گرفتن فطر است مریضان فقیر را که او از بی هائیم باشد
 و موالی بی هائیم باشد و قطع منفعت از مؤنه صدقه به وجوب
 و حکم صدقه فطر سقوط واجبات از ذمه در دنیا و حصول
 در عقیق بفضل خداوند تعالی در منفعت آفاق هر چه میخواست در عید
 میخواست در عید اضحی خسانک غنیل گرفتن و بوی بر خود کردن و بوی
 نرین جامها پوشیدن و نفعه بر اخیل و عیال خویش فراخ کردن و آب
 انیت و نیت الغیل والتطیب و نیت ارضین النساب و نیت
 و النسیب فیما التوسع **ابن حنبل** فی النفعات اذ هو المشرع
 در کتور و کتاف میگوید هر چه احکام فطر گرفته شد احکام اضحی
 لیکن در فطر بگیرد در آن روز مال را آهسته گشتن سنت است و در عید اضحی

باتفاق

در عید اضحی خسانک غنیل گرفتن و بوی بر خود کردن و بوی

باتفاق بلند گشتن سنت است و در عید فطر اگر حادثه شود اول روز و دوم
 روز گزاف شود و سیم روان شود و در اضحی سیم روز روان شود اگر سببی اول
 و دوم فوت شود و در عید فطر در خطه احکام فطر بیان گرفتن سنت است
 و در عید اضحی احکام قربانیه و تشریق بیان کردن سنت است و دیگر در عید
 فطر طعام خوردن پیش از بیرون آمدن نضج میوه و در عید اضحی امساک از
 خوردن میوه است باین حدیث قال علیه السلام من صام يوم
 النحر لم یأكل من ثمره الا یصلی صلوٰۃ العید فکأنما عید الله سنتین الغنیه
 مع هر که روز دانه روز عید قربان تا آن زمان که امام از نماز عید فارغ
 جانش که سنت هر راسال خداوند تعالی بر نیتند باشد و این امساک
 را در لغت معوم گویند اما شرعاً نیت و انتظار خوانند چنانکه در احکام
 علامه در وی در اصول فقه آموخته که امساک کردن در اول روز عید فطر
 غیر مشروع نیست از برای صوم لکن آن امساک از بهر آنست که تا اول
 چیزی که خورد از قربانیه باشد زیرا که در خبر آمده است از رسول علیه السلام
 انما من انضاق الله فی هذا اليوم بین مکروه و مکره ضعیف یعنی همان
 پیش از تناول طعام مهمانی که گوشت قربانیت بطعام دیگر میخورند
 شود و از برای اینست که خون در حق پیوله قربانیه بعد از طلوع خورشید
 میشود در حق ایشان امساک نیست و نیز در عید فطر چون نیت صیبه نیست

شدن

تناول کردم

در عید اضحی سیم روز روان شود اگر سببی اول

میجو است که پیش از بیرون آمدن بجانب فضل چیزی تناول کنند
مسئله ی و هشتم در بیان قربان در کتاب الاضاحی آمده
 که علمای ادر قریب به سخن در چند جمع است یک واجب است و بر که واجب است
 و ادر برای که واجب است و از به واجب است و در واجب است اما آنکه
 واجب است بر مذم صام ابو ضیفه رضی الله عنه در شرح علامه آوید
 که قربان نه یک علامه بلکه رجم الله واجب است و نه یک شامی نیست
 است و این روایت در منظومه در بار شافعی است و غنیه لایحه
 فی الترمذی و فی شیه مرفعه در هدایه میگوید دلیل علامه ما اینست
 قال الله فی الترمذی و فی شیه مرفعه و فی شیه مرفعه و فی شیه مرفعه
 مضاعفانا مع هر که افراخی بود در مال و او قربان کند پس گویند که
 مانده یک مشق و مثل این و عید با آنکه در غیر واجب باشد
 در شرح هدایه میگوید آری واجب است از اوقات دم است قربان
 واجب است قال الله تعالی و قد نیا فی ذلک عظیم و قد آن
 دم بود نه آن لحظ و باید که از اوقات آن دم بنفس خود کند
 و متفق آمده که میباید آنست که قربان بدست خود کند اگر نتواند
 نتواند بر سر قربان بایستد و دیگری را فرماید تا ذبح کند و او
 اینست و لذت بخیر بنفسه و آن جهل قام لذیذ یذبحها اذا اهل

در آن

در آن

در آن آفرین است انیس که ذبح کردن نداند او را باید که بر سر قربان بایستد
 و دیگری را فرماید تا ذبح کند تا ثواب فراوان یابد در آن رسول علیه
 السلام مرفعه را چنین موه کفشی فاطمه قومی بلا اخیست
 یعنی بر خیز و بر قربان بایست ای فاطمه و اگر کسی ذبح کردن قربان خود
 نکند فرماید مکروه بود در قدوری میگوید که میباید در اینست
 بحر است نه ذبح مجرد و در لکاو و کوسفند ذبح است نه بحر است
 را ذبح کند و لکاو و کوسفند را بحر کند مکروه بود در قدوری میگوید
 که چون ذبح کند قربان را چنین خود خود و چیزی بدو بیاید
 و چیزی نتواند برساند و چیزی ذخیره کند در متفق میگوید انیس
 قربان بخرد میباید آنست که قربان قریبه تر و کلان تر خود و خود
 ذبح کند میباید آنست که او کونت قربان را پس بخش کند یکی نزد
 در ویشان را دهد و دیگری نتواند برساند و دیگری برای اهل
 و عیال خود نگاه دارد روایت اینست و تلها یقرقی فی التصدق
 و التذاری تلها و ما یقرقی فی عیاله و لا ولی بر آو و استخار
 در قدوری و متفق آفرید که بویست قربان را صدقه کشد یا چیزی بدهد
 از فقر خانه خود چون مشک یا نطق یا دل و آید آن ماند و اگر
 آن بویستد بفرشد و بهاء آن کالای دیگر خود را بایستد روایت

طاهر کردن بر دست خود

طاهر خود خوان قربانی

الاکلام

متفق است

وليتفع بعض جلدھا کذا کوباع واشترى بها غنایا
 متفعة ببعضها واشتعلت مثل السقاء والرشاء والدلا
 در مختصر کاف و شامل یعنی آونف اگر مایه کاوی یا کوفی
 را برای قربانی بخرد پیش از آنکه او را قربان کند بجهت زلزله خون
 او را قربان کند بجهت رانیز قربان کند و اگر قربان نکند و بوقت قربان
 گذشت باید که آن بجهت آن قربانی را بفروشد در ایام حج و عمره
 صدقه کند و اگر ذبح کند و خود بخورد روا بود و چون ایام حج بگذرد
 قیمت او را صدقه دهد و جزئی دیگر شاید در فروق بسیار بود
 می گوید موی که سفیدی خرید برای قربانی پس آن کو سفید بجهت آونف
 اگر آن مرد در رویش بود لازم آید بروی قربان کردن کو سفید بایستیم
 و اگر توانگر باشد قربان کردن بجهت آن کو سفید لازم نیاید زیرا که
 بر ذمه در رویش قربانی بود او و اگر داند و آن کو سفید را بخرد
 بجهت قربانی پس سرایت کند بولد او و بر ذمه توانگر قربانی
 واجب بود که کو سفید سرایت نکند بولد او در شامل همین آوردن
 اگر قربانی آید پیش بود چون آن قربانی را ذبح کند بجهت او مرد
 بیرون آید نزد یک صاحب آن که را شاید خوفن نیاید و آنکه
 علیه السلام فرمود ذکوة الجحش ذکوة أمیه یعنی ذبح کردن بجهت آنکه

بجهت قربانی

بجهت قربانی

است

است ذبح کردن را دوست و نه بیک امام ابو حنیفه آنرا شاید خودن
 و این روایت در منطوبه در بار امام ابو حنیفه آمده است
 ان الجحش متفرد بحکم لا یثبته الذکوة أمیه و از امام ابو حنیفه
 محمد آمده است که اگر خلفت آن بجهت تمام بود شاید خودن موی را آونف
 بعد بانه و اگر خلفت او تمام بود شاید خودن در زلزله الفقهاء
 آورده که صحیح قول امام ابو حنیفه است و فتوی بر آنست که اگر تمام
 حلقه بود و موی را آونف باشد شاید خودن و در مضمی که که
 این اختلاف جای است که آن بجهت میده بیرون آید اما اگر زلزله بود
 آید و آن مقدار زلزله ماند که مکی بود ذبح کند و مرد با اتفاق آنرا شاید
 خودن در مختصر کاف آورده اگر قربانی موی دانه یا شتر دانه باید که
 موی او را بشرد و شیر او را ندوشتد و اگر حیوان کند باید که آنرا در وقت
 دهد و جنینی از قربانی بدل مزد قصاب بوی ندهد بیک که مردوی
 از جنینی دیگر دهد در متفق آورده و در کتاب الامامی آورده که
 مسیح است که روی قربانی سوی قبله کند در حال ذبح و پیش از بسمه
 و یا بعد از بسمه قل ان صلواتی و تسکینی و تحنای و ثنائی لله رب
 العالمین اللهم تعقل متی هذه الاضحية واجعلها قربانا
 یؤخصل الکرم خالصا و عظم اجر علیها و اکثر ان دعاها غیر

بجهت قربانی

کوهی روا باشد مالک آنرا که بترند بنیت فریاد خله و گویند که او را
نشانده کرده و نشانده در عن الحقی می آید اگر گویند بر مین
مالک او را بترند بنیت فریاد روا بود در کتاب الاضاحی میگوید اگر
دفع کنند نیمه گفت پس مشغول شد بنیز کردن کار و در آن
باعد از نیمه بخورد و آنرا میدن چیزی مشغول شد نیمه منقطع شد
باز باید گفت زیرا که عمل کمتر کرد و اگر عمل اندک کرد چنانکه کار یکبار یا دو بار
بر شکل مالتید بعد از نیمه یا کار در دست داشت بعد از نیمه بر زمین
نهاد و کار دیگر کند یا یک کلمه بر زبان راند و یا یک نغمه و یا یک مرتبه صوف
بعد از نیمه آن نیمه منقطع شود و بر نیمه بعد از اینها و اگر دفع نیمه گفت
پس گویند را بای بکشید بر پهلوی گشت پس از هم بر گزیدند و باید که
نیمه باز گوید و اگر هم بدگشت نیمه اول دفع کرد چنانکه باشد اگر دفع
شد گویند را دفع کرد و اقتضای کند بر همان یک نیمه که بر گویند
اول گفته بود چنان بود مگر همان گویند اول که بر روی نیمه گفته
خواه دفع بیان کرد خواه متعرق و اگر سه گویند بر یکدیگر بنشیند
و بر نیمه یکبار نیمه گفت و یک دفعه بر هر سه کار کشید و هر سه گشتند
از این صورت آن یک نیمه بنشیند بود و هر سه چنان بود در قیاس
و از فوق بسیار بوری و در کتاب الاضاحی میگوید اگر میماند گویند

کتابخانه و مکتبہ

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۳۰

مظاہر رسدین کا وکوفہ

طالب کو سفند ایک

ذبح کند و گوید بسم الله و یا یحیی محمد رسول الله آن گوشت را مردار بعد و
خوردن آن حرام بود و اگر گوید بسم الله و یا یحیی رسول الله بکسر دال
محمد ذبیحه حرام بود اما اگر گوید بسم الله و یا محمد رسول الله بفتح
دال درین صورت ذبیحه حرام نشود و اگر از دال سوال کنند که این
دوایم چرا بر ذبیحه گفتی گوید این دوایم را ختم کردم و گفتن را بنام خدا
و مصطفی کردم که او شوق برابر است که محمد را بر رفع گوید یا خفض
و اگر گوید مرد من از نام رسول علیه السلام گواهی بده بیست و او نیست
من بنام خدای تسمیه بعد ازین صورت که او شوق و لیکن اگر دال محمد را
خفض گفته باشد ذبیحه حرام بود و اگر بر رفع گفته باشد ذبیحه حلال بود
و اگر دال گوید مرد و را هم گفته و مراجع یعنی بود اگر بفتح دال گفته باشد
ذبیحه مکروه بود و اگر بکسر دال گفته باشد ذبیحه حرام بود در وقت بیابان
میان خفض دال و رفع دال فرق میکنند و میگویند در کتب صورت که بسم الله
محمد رسول الله خفض دال نام محمد عطف باشد بر نام خدای تعالی و
معهطوف را چک معطوف علیهاست پس شریک گویم با نام خدای تعالی غیر
پس روان بود و هر چیزی را که غیر نام خدای تعالی گفتند خوردن آن حرام
بود بنقص قرآن که خیریت علیکم الحسنة نالتا که و ما اهل لعنة الله علی
که حرام کرده شد بر نمازخانه مردار و خود و گوشت خوک و حور و...

و اگر گوید بسم الله و یا یحیی محمد رسول الله آن گوشت را مردار بعد و خوردن آن حرام بود و اگر گوید بسم الله و یا یحیی رسول الله بکسر دال محمد ذبیحه حرام بود اما اگر گوید بسم الله و یا محمد رسول الله بفتح دال درین صورت ذبیحه حرام نشود و اگر از دال سوال کنند که این دوایم چرا بر ذبیحه گفتی گوید این دوایم را ختم کردم و گفتن را بنام خدا و مصطفی کردم که او شوق برابر است که محمد را بر رفع گوید یا خفض و اگر گوید مرد من از نام رسول علیه السلام گواهی بده بیست و او نیست من بنام خدای تسمیه بعد ازین صورت که او شوق و لیکن اگر دال محمد را خفض گفته باشد ذبیحه حرام بود و اگر بر رفع گفته باشد ذبیحه حلال بود و اگر دال گوید مرد و را هم گفته و مراجع یعنی بود اگر بفتح دال گفته باشد ذبیحه مکروه بود و اگر بکسر دال گفته باشد ذبیحه حرام بود در وقت بیابان میان خفض دال و رفع دال فرق میکنند و میگویند در کتب صورت که بسم الله محمد رسول الله خفض دال نام محمد عطف باشد بر نام خدای تعالی و معهطوف را چک معطوف علیهاست پس شریک گویم با نام خدای تعالی غیر پس روان بود و هر چیزی را که غیر نام خدای تعالی گفتند خوردن آن حرام بود بنقص قرآن که خیریت علیکم الحسنة نالتا که و ما اهل لعنة الله علی که حرام کرده شد بر نمازخانه مردار و خود و گوشت خوک و حور و...

خوردن
آن

کرده

کرده شوق بخور نام خدای تعالی اما درین صورت بسم الله و یا محمد رسول
الله گفته بر رفع دال محمد مبتداء **دال** باشد نه عطف و چون عطف بود
شارکت ثابت نشود پس خوردن ذبیحه حلال باشد در متفق می گویند
که ذبح کردن هر آنی که قاطع او داج است یعنی برین رکعات
روایت و روایت متفق اینست **و الذبح جائز بکلی آله**
فاطمة الا و داج که محال در قعودی و کثر و تعدی حرام است که ذبح
کند بکارد و بداج در مع کارد است روایت چنانکه
یوست نیز و پیشک نیز و سفال نیز و پیروی نیز و هر چیزی
خوردن براند ذبح کردن بدان روا باشد در متطوعه می آید اگر مرد
جانوری را ذبح کند یا حن باید بدان اگر بد و مفصل باشد روا باشد
و اگر از وی جدا بود نه یک علامت بدهد روا بود و نزد امام شافعی روا بود
از نه ذبیحه گوید بیخ است که ذبح کند را بیک نیز کند تا زود برین
شود و مران حیوان را ذبح کند باشد و بر ذبیحه جدا کردن جال ذبح
کردن مکروه و بعضا نما خوردن آن نیز روا باشد و هم در نه ذبی
را گوید اگر مردی گوشتی از قفا ذبح کند اگر زنده ماند تا رکهای
عقیق را برید خوردن او شاید و اگر پیش از آن رکهای عقیق نیز بخورد

و اگر گوید بسم الله و یا یحیی محمد رسول الله آن گوشت را مردار بعد و خوردن آن حرام بود و اگر گوید بسم الله و یا یحیی رسول الله بکسر دال محمد ذبیحه حرام بود اما اگر گوید بسم الله و یا محمد رسول الله بفتح دال درین صورت ذبیحه حرام نشود و اگر از دال سوال کنند که این دوایم چرا بر ذبیحه گفتی گوید این دوایم را ختم کردم و گفتن را بنام خدا و مصطفی کردم که او شوق برابر است که محمد را بر رفع گوید یا خفض و اگر گوید مرد من از نام رسول علیه السلام گواهی بده بیست و او نیست من بنام خدای تسمیه بعد ازین صورت که او شوق و لیکن اگر دال محمد را خفض گفته باشد ذبیحه حرام بود و اگر بر رفع گفته باشد ذبیحه حلال بود و اگر دال گوید مرد و را هم گفته و مراجع یعنی بود اگر بفتح دال گفته باشد ذبیحه مکروه بود و اگر بکسر دال گفته باشد ذبیحه حرام بود در وقت بیابان میان خفض دال و رفع دال فرق میکنند و میگویند در کتب صورت که بسم الله محمد رسول الله خفض دال نام محمد عطف باشد بر نام خدای تعالی و معهطوف را چک معطوف علیهاست پس شریک گویم با نام خدای تعالی غیر پس روان بود و هر چیزی را که غیر نام خدای تعالی گفتند خوردن آن حرام بود بنقص قرآن که خیریت علیکم الحسنة نالتا که و ما اهل لعنة الله علی که حرام کرده شد بر نمازخانه مردار و خود و گوشت خوک و حور و...

و اگر گوید بسم الله و یا یحیی محمد رسول الله آن گوشت را مردار بعد و خوردن آن حرام بود و اگر گوید بسم الله و یا یحیی رسول الله بکسر دال محمد ذبیحه حرام بود اما اگر گوید بسم الله و یا محمد رسول الله بفتح دال درین صورت ذبیحه حرام نشود و اگر از دال سوال کنند که این دوایم چرا بر ذبیحه گفتی گوید این دوایم را ختم کردم و گفتن را بنام خدا و مصطفی کردم که او شوق برابر است که محمد را بر رفع گوید یا خفض و اگر گوید مرد من از نام رسول علیه السلام گواهی بده بیست و او نیست من بنام خدای تسمیه بعد ازین صورت که او شوق و لیکن اگر دال محمد را خفض گفته باشد ذبیحه حرام بود و اگر بر رفع گفته باشد ذبیحه حلال بود و اگر دال گوید مرد و را هم گفته و مراجع یعنی بود اگر بفتح دال گفته باشد ذبیحه مکروه بود و اگر بکسر دال گفته باشد ذبیحه حرام بود در وقت بیابان میان خفض دال و رفع دال فرق میکنند و میگویند در کتب صورت که بسم الله محمد رسول الله خفض دال نام محمد عطف باشد بر نام خدای تعالی و معهطوف را چک معطوف علیهاست پس شریک گویم با نام خدای تعالی غیر پس روان بود و هر چیزی را که غیر نام خدای تعالی گفتند خوردن آن حرام بود بنقص قرآن که خیریت علیکم الحسنة نالتا که و ما اهل لعنة الله علی که حرام کرده شد بر نمازخانه مردار و خود و گوشت خوک و حور و...

در بیان این کتاب

اگر

خوردن او شاید در قدوری آونف که موضع ذبح جلق است و میان
ورکهای که بریدن آن شرط است وقت ذبح چهارست جلقوم و بعد
وود جان در شرع علفه آونف که جایگاه ذبح چهار رک است
علما گفته اند یکی مری یعنی آنکه راه کدر طعام و شراب است و دوم
یعنی نای که لوازا آنجا که نفس بر می آید و دیگر و جان یعنی دو شاخه
که خون در ایشان رفته اما نزد یکی امام ابو حنیفه اگر این چهار سه
هر کدام که باشد خوردن آن حلال باشد و از امام ابو یوسف
آمد یکی آنکه امام ابو حنیفه گفت و یکی آنکه از آن پس زک که برید اگر یکی
بعد خوردن آن روا بود و اگر جلقوم برید نشود روا بود و دیگر
آنست که چون شاة زک برید شد اگر جلقوم و یکی از و جان با آن
شد خوردن آن حلال بود و اگر نه حرام بود و نزد یکی امام محمد
بیشتری از هر زک بریدن است از این چهار جلقوم بعد و اگر نه حرام
بود و این در منظومه در باب سه فعل است و المذبح المری و الجلقوم
و اللود جان علفه معلوم و بالثلث یکسب الشیء و عن
یغوث ابی ساد الکر و فی فاعلین و شرطه الجلقوم و الجلقوم
ایضا و یروون عنه فیہ اخرجت ان یقطع الجلقوم و الجلقوم
و اللود جان ثو کل الذکی و الشرطه اکثر کل

من ههنا الأربع عن محمد در زله الفقهاء می گویند اگر از آن چهار زک
هر کدام که باشد بریدن شود خوردن آن نزد یکی امام ابو حنیفه حلال است
و صحیح فعل امام ابو حنیفه است از آنکه در شرع مراکثر اجماع است
در ذبحه آونف که امام محمد اکثر را اعتبار میکند و از و درین دور
که آنکه در این چهار زک بیشتری بریدن شده یعنی از هر یکی زیادت
از نیم بریدن شدن حلال بود و اگر نه باشد و روایت دیگر آنست و آن
است که اگر جلقوم و مری تمام و بیشتر از و دین یعنی از دو شاخه
نک بریدن شدن است حلال بود و اگر نه حرام بود و از و خبر آورده
که ساج مار هم الله گفته اند که این صحیح روایات است و در کتب و تفسیر
کتاب الاصابی آونف که حلال است و بیجه مسلمان و بیجه اهل کتاب
نعمتاً و طعام الذی یأونوا الکتاب چل لکم و اهل کتاب خوف
در سایه و مخیم و بیجه حبشی و مجنون و سکران و معنوم
شرط ذبح کسد و مخیم حلال است و بیجه اقلیف یعنی خسته ناکرده
و بیجه اضر من یعنی کنگ و بیجه زن و خصی و جنب و عین و مخیم
و بیجه اما جلال بود و بیجه مع و بیجه برت و مرید و مخیم
حلال باشد و بیجه مخیم یعنی آنکه حرام می یامره بسته بود و بیجه
اگر بعد و قصد ترک نیمه کند اما بیجه صایه یعنی از کیش کیش

مطلب خوردن و بیجه اهل کتاب

نزد یک امام ابو حنیفه چنان بود که ذبیحه ای که کتاب و نه یک
 روایا شد و این در منظومه در بار امام ابو حنیفه آمده است
 وَالضَّائِيَاتُ كَالضَّائِيَاتِ خَيْفَ حَيْثُ خَلَّ الْعَقْدُ وَالْكَوْنُ
 ابو حنیفه در کتاب اضای آونف که امام زعفرانی نقل صایحه کرده
 است بیان آنکه قویانه بر که واجب است در حدایه میگوید که قویانه
 واجب است بر مسلمان آنرا نتواند معقم در روز عید قربان در ریح
 میگوید خاص که بر مسلم تا بر کافولانم باید دانند آن قویانه
 و خاص که بازله تا بر ملک و مافون لازم نیاید زیرا که این وجه
 مالی است ادا شود مکن ملک و مالک مال ادا شود و خاص
 نتواند از آنکه در حدیث تبعه شرط کرده و آن نتواند گریست و خاص
 معقم تا بر مافولانم باید از آنکه دشوار بود مافورا و خاص
 آن و آن روز عید است اضی در کتاب الاضای آونف که چند نتواند
 در وجوب زکوة دو بیت درم نقره است یا بیست دینار زر و
 مالک بود یکی ازین دو نقد را و بران یک مال بکند زکوة بروی
 شود اگر مالک دو بیت درم بود پنج درم نقره بروی واجب شود
 مالک بیست دینار زر بود نیم دینار بروی واجب شود بدان شرط
 و چند نتواند گری در وجوب اضیحه و صدقه فطر دو بیت درم نقره

این حدیث در کتاب الاضای آمده است

روز عید اضی است
 چند نتواند گری از وجوب زکوة

دینار زر یا آن قیمت آن برسد یکی ازین دو نقد و کتب خولان
 شرط نیست و از برای این در کتاب الاضای میگوید اگر زر و نقره
 خرید و در روز عید بخیر قربان کرد پس هم در ایام بخیر نتواند گریست
 واجب بود بروی قویانه دیگر و همچنین اگر کافری مسلمان شود
 در ایام بخیر نتواند گریست و یا صبی و تنه نتواند گریست در ایام
 بخیر اضیحه بروی واجب شود بلوغ شرط نیست برای وجوب
 اضیحه نزد یک امام ابو حنیفه و ابو یوسف و همچنین اگر نتواند گری
 یا فرزند زاده شود در ایام بخیر اضیحه از برای آن فرزند بروی واجب
 شود و هر گاه که مسلمان را فاضلی از خانه یوسفی و جامه پوشیده
 و مددگان خدمت و از منابع خانه نقد راجع و از انسان
 سواری و از آن پیشه وری و کتب محتاج است بدان و صلاح
 استعمال و آن مسلمان مالک نصاب باشد یعنی پنجاه و چهار توبه
 نقره و پنج ماهه و دو جور مالک باشد یا چیزی را که قیمت آن بران
 مقدار باشد مالک بود زیادت از حاجت اصلی قویانه بروی واجب
 شود پس حیاصل آنست که هر گاه که مالک شود زیادت از آن یاد
 کردیم از چیزهایی که مستحق است بجاقت اصلی مقدار نصاب را از
 خانه که بسکلی مشغول نباشد و از مشغولت دکان و یا از زمین

این حدیث در کتاب الاضای آمده است

این حدیث در کتاب الاضای آمده است

این حدیث در کتاب الاضای آمده است

و باغ و یا از عروض تجارت و یا از شتر بخاری
 و کوسفند و یا از کتب تجارتی با اتفاق علمائے دین و کتب الله اخصه
 صدقه فطر بروی لازم آید و زکوة و غیر بروی حرام بود در هدایه
 میگوید که و متعلق میشود بدین نصاب حرام شدن صدقه و
 وجوب قربانیه و صدقه فطر در کتاب الاضاحی آورده که قربانیه
 واجب است بر مسلمانان یعنی بر مردان و زنان مسلمان از ادا
 نوانگر متقیم در شهر یا در غیر شهر و واجب نیست قربانیه بر زوجه و زنان
 زیرا که عاجز اند و واجب نیست بر بندگان زیرا که مالک چیزی
 و واجب نیست بر مسافران زیرا که در سفر و شوار بود بروی
 کرم آن و آلات و ادوات و آن اگر مسلمانیه مقدار نصاب
 دارد در ذمه شخص و آن شخص توانگر است لازم آید بروی قربانیه
 و اگر زین را مهربانیه است بر شوهر و شوهر و توانگر
 نه یک امام ابوحنیفه بر آن زن قربانیه واجب نیاید و نه یک صاحب
 واجب آید و مراد از آن مهر معجل است بخی و شکیان و اگر
 متوجیل بود با اتفاق واجب نیاید اگر مسلمانیه و نیست درم نفع
 داشت و جز آن مال دیگر نداشت سال تمام شد بخی درم زکوة
 بدله ایام بخار آمد و از نصاب بخی درم کم است بقول زعفرانی

و اگر زین را مهربانیه است بر شوهر و شوهر و توانگر

بروی

بروی واجب شود لان الذ اخصه و وجه الزکوة کمالا فی و از برای
 امام محمد در جامع صغیر آورده که اگر بخیل کند و بخی درم دیگر بدهد
 بوجه زکوة برای سال دیگر آن کسی بخی درم دلف برای سال گذشته و
 مرور مال دیگر بدهد جز آن بخیل زکوة روایات درین صورت شد
 و اگر حاجت نصاب که زیادت از آن نداده بخی درم کوسفندی
 خرید برای قربانیه و نصاب نقصان بدین سبب آن پس آن کوسفند
 کم شد بدل آن کوسفند بروی واجب نیاید زیرا که قربانیه بر توانگر
 واجب است نه بر فقیر و اگر نصاب بانی بود بعد از کم شدن
 کوسفند بدل آن بروی واجب آید از امام محمد بن مسلم آمده که انگلیس
 دو اخیچه را قربان کند اخیچه یکی بیست باشد و چس زیاد رواست که از
 امام ابوحنیفه که آن هر دو کوسفند اخیچه باشند و از بخی ابو القاسم
 حکیم روایت کرده اند که گفته هر که واجب گرداند بر خود دو اخیچه
 روز عید قربان بروی دو اخیچه بیشتر واجب نشود از آنکه مرویت
 از رسول الله علیه و سلم آنه بخی بکشتن املحیح بخی بیع امیر علیه السلام
 قربان کند و خروج املح را در روز عید پس را نذر آید مرویت و
 مانور لازم نیاید اما در عن الاضاحی آورده توانگری را امام بخاری
 گفته که گفت بخی علی آن اخیچه شاة بخی گفت خدا را بر نیست کوسفند

بخی مالک نیست درم

قربان کنم واجب شود بروی چون توانگر است که دو کو سفند قربان کند
 آنکه بروی واجب بود با ایجاب خدای تعالی و قوم انکه بر خود واجب
 کرد اندین بنذر مکرانکه هرگاه او ازین نذر همان ایجه بود که بروی واجب
 است با ایجاب خدای تعالی و اگر مسلمان نذر کند و گفت خدا را بر من
 که کو سفندی قربان کنم پس شری یا مالکونی قربان کرد پسند باشد او را
 از نذر اگر فقیری کو سفندی خرید و واجب کرد اندین بر خود که قربان
 کند آنرا روز غنی لازم آید بروی قربان کردن آن پس اگر کم شمع آن
 کو سفند از وی بروی چیزی دیگر لازم نیاید اما اگر آن کو سفند را
 بفروشد یا بخشد یا بصدقه دهد زنده آن حکام بروی بدل آن
 لازم آید و اگر کو سفندی خریده بدل آن که قیمت از آن فروتر بود و قربان
 آن بایه بعد از قیمت کو سفند پیش بروی لازم بود که صدقه دهد و اگر
 الاصابی می آید اگر مسلمان در ایام نحر توانگر بود مال او هلاک شود یا
 در وجهی نفعه که و مالک نصاب نماید بیشتر از بیرون زعفر و قند
 یا ساعی یا بعد قربانی یا قوط شود از وی از انکه وجوب ایجه متعلق
 باخر وقت است چنانکه وجوب صکوة بخلاف صدقه قطعه و اگر
 وقت قربانی گذشت و او توانگر بود پس از آنکه نذر یا پس از آنکه نذر
 بعه صاحب نصاب نماید درین صورت ایجه از وی با قوط شود و واجب

چنانچه در ایام نحر
 توانگر بود

بروی

بروی گرفت کو سفندی صدقه دهد و یا در وقت مردن وصیت کند
 بدان و اگر کو سفندی خرید برای قربانی در ایام نحر و آن را قربان نکرد
 تا وقت آن بگذشت واجب بود بروی که آن کو سفند زنده صدقه دهد
 و دفع نکند و اگر دفع کند و صدقه دهد آن که خود از قیمت وی بپسند آن را
 صدقه دهد و اگر چیزی از آن کو سفند بخورده قیمت آن مقدار که خورده صدقه
 دهد اما قربان از که واجب است در قدوری و متفق آشف که واجب است
 از نفس خود و از فرزندان خود سلا خود روایت متفق این است غن و غن اولاد البغار
 بدیع و قون و ولد البغار اما از که واجب است در هدایه و یا نهی
 آنکه لا تحب من الابی و البقر و النعم یعنی قربانی از اشتر و کاه و کو سفند
 در متفق آشف که کو سفند از یک کیس و شتر یا کاه و از هفت کیس شد
 و فی علی الواحی حیة کل سنة شاء و البقره یک بدنة در شرح فق
 میگوید که الشاء عن و احد و البدنة عن سبعة و البقره عن سبعة
 فله الشاء عن و احد الشاء ایم حبیل است پس از هر نوع که قربان کند و یا
 باند نیز ماده نیز یا پیش است در متفق آید که و الضان کالماعز
 فی الا حکام یعنی پیش خمر است در احکام شریعت و در قربان الاصابی
 به آنکه از شتر و کاه و قربان کردن ماده افضل است و مختار است که گنیش
 اقون امل را قربان کند یعنی خوی که شاخ آورده باشد و نیز آشف که و بین

چنانچه در ایام نحر
 توانگر بود

سندی بود

نظر انداز قربان یا خمر و غیر آن

کردن ماده کاو فاضلتر از شتر و گوسفند و هفت گوسفند
 فاضلتر از یکی ماده کاو است و یکی گوسفند از هفت گاو
 ماده اگر درین قیمت مقدار گوشت برابر باشد اگر هفت گاو
 زاید بود از یکی گوسفند قیمت یا وزن آن هنگام هفت گوسفند
 فاضلتر بود از یکی گوسفند و اگر برابر باشد در قیمت و وزن یکی
 هر چه بهتر بود آن فاضلتر و اگر گوسفند و سبع کاو متفاد
 باشد در قیمت و قدر آنرا باید بود بقدر قیمت آن افضل و اوی
 بود چنانکه مسلمانیه گوسفندی قربان کرده که قیمت او هفتاد درم است
 و مسلمانیه دیگر گاو قربان کرده که قیمت او نیز هفتاد درم است و این
 صاحب گوسفند بهتر و فاضلتر از برکات واجب در کاو سبع شش
 و بایه نظوع است و قیمت سبع ده درم است اما گوسفند کل او
 از واجب واقعات و غیر او زیادت است از حصه واجب از کاو و این
 درین صورت گوسفند از سبع کاو فاضلتر بود و اوی بود
 است که مفتی چه کند در و به کوهن و نیکو داشتن ایجه و شتر
 که جلی و قلعه ایجه را سد و دهد در هدایه میگوید که قربان
 و کاو و گوسفند بسند شود ثنی و آغ بالا تر بود از شتر
 از بریک پاه و از کاو دو ساله و از شتر پنج ساله در نافع میگوید

ف

قال علی السلفم خیرا بالشیان ولا تفسوا الخدعان الا الضان
 فان الخدع یحزی منه در هدایه میگوید که خدع از میش شش ماهه
 را گویند و نه ماهه را نیز گویند و خدع از میش و قن و او بعد از یک
 باشد چنان که در میان یکی سالکان باشد چالی برینده از دو ریشنه
 شود و در اشتبا بالمعنه آورده قریبیه هر چند بزرگتر و قریب تر توانا
 فاضلتر نفعه علیه السلفم غلط و قیل یتموا تحابا کم فانما علی القسط
 مطابقا کم بیع بهتر است و قریب ترین قربان کند که از قیامت مرگ شما خواهد
 بود بر صراط در هدایه آورده که قریبیه از چهار روایانند یکی گوری که بد
 بود گوری او دوم تنگی که پیدا بود تنگی او بیع قادر بود بر نیکو رفتن در راه
 سیم بیماری که پیدا بود بیماری او بیع بخیر تواند رفت و چنان تواند چهارم
 لغری که در اشتبا نهایی او مغر بود در متفق و سایر کتب فقه آورده
 یکی باید که قریبیه تن در پست بود و در خور و محبوب بود اگر بیمار باشد
 یا سخت لغز بود یا سخت بر بود چنانکه بجه خود را شتر تواند در قریبا
 گوری یا شتر دو چشم یا یک چشم یا تنگ یا دم برید باشد یا گوش برید باشد
 قربان کردن او روا باشد در کتاب الاصابه میگوید که نقصان در گوش و
 چشم و دم بر دو وجه است خلع و غیر خلع خلع آن بود که در اصل محبوب بود
 و غیر آن بود که میرند یا مثل آن اگر ستان قریبیه برید باشد یا خند

در بیان کردن ایجه و محبوب بود

آوردن

پستان باشد یا دیگر است اگر باقی پیش از فانت بود و صیغه پیش از پستان
 درست باشد و الا نباشد و همچنین اگر در چشم پسندیدند بود اگر پیشند
 بینا نباشد باشد نسبت آن قریب روان باشد و اصل درین است
 که نقصان هر وجه که باشد و هر عضو که باشد بکند اگر پیشند عضو
 نقصان بود روان باشد و اگر ربع باشد بکند بود روان باشد در ربع منقوع
 آفرید اگر قریب دم برید باشد یا گوش یا دهن بکند اگر نصف یا
 زیادت برید باشد با نفاق روان باشد اما اگر ثلث یا ربع برید باشد
 نه یک امام ابو حنیفه روان باشد و نه یکی صاحب روان باشد و این منقوع
 در بار امام ابو حنیفه آمده است و قوت ثلث الكل قوت الكل
 و قوت ربع الاقل و در هدایه میگوید اگر ثلثی از دم و یا از گوش
 یا از دهن یا از چشم قریب رفته باشد روان باشد لیکن میگوید
 مسیح است که سالم و کامل بود اگر عضوی از قریب پیشند
 رفته باشد روان باشد معذل نصف و ثلث و ربع در کوفی دم آسان
 اما در چشم معرفت آن چگونه بود در هدایه میگوید که کوفی را اگر
 روزگرسه دارد و علف دهد پس آن چشم را که معیول است بر بندد
 پس از آن علف بدو نماید و از آنجا که علف را به بیند آن موضع را
 نشان کند پس چشم درست را بر بندد و چشم معیول را بکشد و آن

بود

اگر چشم را که معیول است
 بر بندد و از آنجا که علف را
 به بیند آن موضع را نشان
 کند پس چشم درست را بر
 بندد و چشم معیول را بکشد

دور علف بدو نماید و چون علف را به بیند آن موضع را علامت کند
 پس بکشد که میان آن موضع و میان این موضع چه مقدار تفاوت است
 اگر نصف باشد نصف بینا رفته باشد قریب روان باشد و اگر ثلث تفاوت
 باشد ثلث بینا رفته باشد قریب آن روان باشد زیرا که ثلث قلیل است
 قلیل عفو است در قنای حله آفرید که قنوی بر آنست که ثلث و ربع کم از
 قلیل است و آنچه زیادت از ثلث است کثیر است اگر کوفی کوفی برید
 و لیکن او بخند است و جدا شد قریب که در او روان بود و آن منزله کوفی
 باره است و اگر دندانها افتاد است نظر کنند که علف تواند خورده
 یا نه اگر می تواند خورده قریب که در او روان بود و اگر نه تواند خورده روان
 بود و از امام ابو یوسف آمده که اگر از دندانها آنچه بدان علف خورده باقی
 اگر کم از نصف بود روان باشد در منقوع از امام ابو حنیفه آورده که از دندانها
 اگر رفته باشد سبب کبر سن یا سبب صغر و آن رقیق دندانها از علف
 حریف بازید و اگر قریب که در او روان بود و اگر از موضع بلند افتاد است
 سبب دندانهاش رفته است قریب که در او روان بود اما روایت
 صحیح آنست که دندانها حریف کوفی است اگر پیشند آن باقی است قریب روان
 بود و اگر پیشند باقی نیست روان بود در کتاب الاضایع می آید اگر مریض
 کوفی خرد برای قریب پس آن کوفی سخت لغزشد یا بیمار گشت

بالا غر و بیمار خرید اگر مرده نوانگر باشد روان باشد و او را قربان گفتن
 در وقت خود واجب کرده اند پیش کوه سفیدی خرید تا او را قربان کنند
 کوه سفید بیمار شد بالا غر شد قربان کردن آن روان باشد
 اگر قربان تن درست بود در وقت ذبح معیوب شد جانک لاله
 ذبح جشمش رسید کور شد یا وقت انداختن وی لنگ
 هم در آن حال قربان کند روان باشد و اگر بکند و پس از ذبح
 کند در ایام ذبح امام رافع ایضا رحمه الله میگوید که بقول بعض
 روان باشد و فقیه ابواللث میگوید که از امام ابو یوسف آمده
 اگر در روز دوم معیوب شد قربان کند روان باشد چون در
 معالجت ذبح معیوب کشته در قنای کتری آویخته مری را بجا
 ذبح بای اضحی شکست یا جسم او کور شد اگر بر فور ذبح کند یا روز
 دوم از وقت معیوب شدن روان باشد و نیز آورده اگر معیوب
 کوه سفیدی خرید بخت قربان و آن کوه سفید شد پس کوه
 دیگر بخت قربانی خرید پس از آن آن کوه سفید را که کم کرده بود
 یافت درین صورت حکم آن چگونه بود جواب این شد
 آنست که اگر آن مرده درویش است واجب بود بروی که هر دورا
 قربان کند و اگر نوانگر است یکی ازین دو که بهتر است قربان کند

و اگر در وقت ذبح معیوب شد و در وقت ذبح معیوب شد و در وقت ذبح معیوب شد

زیرا که بر توانگر یکی بیش واجب نبود با یک شایع اما بر درویشی
 واجب نبود او بر خود واجب کرد و این بخت پس واجب است بروی
 که هر دورا قربان کند اما اگر کوه سفیدی دیگر بدین آن کم کند
 خرید پس آن کم شد باز یافت درین صورت باید که همان کوه سفید
 اول قربان کند که معین کرده در وقت خریدن در غده المفقی
 گوید اگر مری کوه سفیدی خرید برای قربان پس آن کوه سفید را بزرگ
 اگر مشتری فقیر است لازم نیاید بروی بدل آن و اگر توانگر است
 لازم آید زیرا که وجوب بر فقیر خریدن آن کوه سفید واجب بود
 و چون عین وی ملاک شد وجوب با قضا شد اما بر توانگر
 واجب با یک شایع است و شرع عین آن کوه سفید نیست در مزج
 منظومه آورده که قربان کردن شتر یا گاو از هفت کس بهر
 ملاک ما رحمه الله روان باشد و زیادت از هفت روان باشد و این هفت
 یکی از یک خانه باشند یا از هفت متفرق و نه یکی امام مالک اگر از
 اهل یک خانه باشند ما و ملاوی از هفت کس و بیشتر از هفت روان
 از هفت کس و اگر از اهل یک خانه نباشند متفرق باشند روان
 و این در منظومه در باب امام مالک است و السبع و الا کثره بخیر
 در کتاب الاصابه میگوید اگر هفت کس در شتر یا گاو شریک شوند

و اگر در وقت ذبح معیوب شد و در وقت ذبح معیوب شد و در وقت ذبح معیوب شد

لا نفع
 بقول اهل بیت و ائمه

باید که هر یک از شرکاء را نصیب شش بی بود تا اگر یکی را کم از شش
 بود از جمله روا باشد نظیر مثله اگر قیمت شش بی مثلا بیست
 یک درم نقره بود قسم هر شریک سه درم بود اگر یکی شریک یکی را درم
 و نیم دهد و نصف سبع بخرد و بماند از جمله روا بود زیرا که نصیب
 یک کم از شش باشد و اصل آنست که نصیب هر شریکی باید که کم از شش
 نباشد اگر هفت یکی شریک باشند در شش و بیار کما وی و بیست
 هر یک قرنی دیگر بود چنانکه بیست یکا اصحیه و دو درم و شش شصت
 و چهارم قریب از بیست یا از اتم ولد و بیست پنج جزا صد و شش
 نقدی و هفتم نطق چون هر را بیست فرمت است اگر چه وی
 فرمت مخلوق است از هر هفت روا بود نویکی علماء و لکن زعم الله
 و نویکی زو از مده روا باشد اگر چه آن نصیب او اهل یک خانه باشد
 اما اگر چه را بیست اصحیه باشد بعضی از نفیس خود و بعضی را از
 نفیس فرزندان خود و بیست یا جماع از جمله روا باشد و از امام ابو
 اروایت کرده اند اگر یکی شریک از هفت شریک یکی شریک شش
 کند از جمله قریبی شود و اما اگر از هفت شریک یکی شریک شش
 باشد نه قریب و یا یکی مرند بود یا حصصه یا تر یا یا نصیب یک از بیست
 شریک کم از شش باشد قریب از همه بنا شود باتفاق و در محقق

و در کتاب

و در کتاب الفصاحی می آید که قربان کفن کما و و کوفند که او را
 شایع باشد در خلقت یا شایع باشد یک یا هر دو یا خرد کوشی باشد
 یا دیوانه یا ضعیف یا کرکین باشد روا بود چون فرید باشد از آنکه
 و خون و سایر مقاصد تمام است در قنای طهری آورده روا باشد
 قربان کفن خشی زیرا که بخشن و بران کفن کوشش او ممکن بود و در
 شرح مستطوبه و ملتغ البحار آورده اگر کوفند را غصب کرده و آنرا
 قربان کند از نفیس خویش و مالک آنرا قیمت آن کوفند دله نویکی علماء
 گفته قریب از وی باشد بود و نویکی زو بود و اگر مالک قیمت را از
 غاصب قبول نکرد و کوفند را قربان کند باتفاق از قریب غاصب
 باشد اگر مری کوفندی را که امانت بود نویکی و قربان کرد از نفیس
 و مالک را بهای آن کوفند رسانید نویکی بعضی از شایع روا باشد
 و نویکی بعضی نباشد اما اصح از مذبح علماء ما رحم الله آنست که زو کوفند
 غصب روا باشد و در صورت امانت روا باشد و این معنی در مستطوبه آمده
 در باب اتمام زو و لقویاه الغصب صحیح و دفع قیمت لم یخز ما قد ضاع
 اگر قریبی بعد از دفع بدزدیدند یا سوخت یا بویهی دیگر تلف شد
 بر قربان کنند چیزی دیگر نباشد زیرا که سقوط واجب از ذمه او باقیست
 دم جا می شود است در هدایه میگوید اگر دو کس دو کوفند خریدند

وایشان را غلط افتاد هر یکی از ایشان گویند بیکری و بانی کفر و منافق
 آن قربانی ایشان محسوب باشد از برای وجود اذن در ظاهر و در میان
 همان باشد در عقد المقتی به آنکه اگر چهار بار چهار گویند خریدند
 مانند یکدیگر در روزی و رنگ و سبک و در جلای نگاه داشتند چون
 بامداد شد یکی را مرده یافتند و ندانند که گویند کدام است از برای
 که مرده امام ابو جعفر نسبی می گوید که جمله آنست که آن هر سه گویند
 را بفروشد و از آن بها چهار گویند بخرد و آن چهار بار مرید بگوید
 کشیدیم که کفن گویند خود قربانی از مرده و او بود و اگر سه گویند
 خریدند برای قربانی و آن هر سه گویند آویخته شدند پس هر یکی گویند
 دیگر قربانی کند و هر یکی از ایشان را می کشند بران ولیکن این هر سه گویند
 خود واجب گردانیدند بعد از قتل گویند گویند گویند گویند و وقت
 بیست روز و وقت دیگر نوزده روز صاحب روز بیست روز دیگر صد
 دهد و صاحب بیست روز دهد و دیگر صد دهد و صاحب ده روز
 چیزی دیگر ندهد و اگر هفت کس گویند آن خریدند برای قربانی و هر یکی
 معین نکرد گویند خود را پس بخان قربان کردند و او را بدین
 امثال ایشان را و او باشد و از امام ابو جعفر آمد که ایشان را
 را میان خود قیمت کنند و این در کتاب الاصابی آورده و نیز او را

مسلمان

مسلمان و کفیل کرده شمع را بدین مخرج برای او قربانی دهد و بسیار
 پس و کفیل قربانی خرید بنفدی دیگر غیر آن بدان و مومن شود و قربانی
 موکل را لازم آید نه و کفیل را و اگر قربانی را مالکانه خرید
 در این صورت و کفیل را لازم آید نه موکل را و اگر و کفیل کرد بخردین
 ماده کاوی و کفیل نه کاوی خرید برو کفیل لازم آید و او
 نباشد موکل را که از وی بستاند تا اگر و کفیل بخردین ماده کاوی
 پناه بنفدی یا سبغ خرید موکل را لازم آید نه و کفیل را و اگر و کفیل
 خرید و در گرفت قصاب را تا آن قربانی که خرید موکل برساند
 اگر آن قصاب برو کفیل لازم آید نه برو موکل و اگر و کفیل آن قربانی را که
 مامور بود بخردین آن خرید و قربانی کند از برای موکل خویش به امر وی
 روا باشد بیحاشا و از موکل حجاب خوف مکرانک آن و کفیل را
 نصیب کند آن هنگام محسوب باشد موکل را روا باشد که نصیب کند
 و کفیل را از اینک و آنرا نگیرد و بعد بفرمان کفیل و اگر مسلمان یکی را و کفیل
 کند بخردین بی بی بی یک ساله اگر گویند او کم از یک ساله خرید برو موکل
 لازم نیاید و کفیل را بعد در کت و در کتاب الاصابی میگوید و هر قربانی
 روا باشد در رهدی و در نذر روا باشد و آن در قربانی روا باشد
 در رهدی و نذر روا نبوده و در قربانی روا نیست مکرانک این هفت نوع

و این برای قربانی است

نوع

بكره ارجى ان العيون تلت الحزن اذا قولوا انما نعيم على مصل اللهاة ونشأ مع الحق قوما معني اللهاة ولم يله العيون
 في كبره يبرهه وهذا الشارة التي تكم الحكم فعبها العبد له
 مظهر حوله ادر استخوك دخولا

آزمایش نر و ماده و آواز نر و ماده و آواز شتر و ماده و آواز گاو
و ماده و بدانکه قربان کردن است و استر و آس و خر و گوسه و گاو
و شتر و گاو و خر و نر و گوسه و هر چه صد است اگر مالت بر رفته
باشد و آواز است در هدایه و مستحق آوری که قربان کردن گاو و شتر
روا باشد از آنکه آواز جنبش گاو است رواست مستحق است
اما الحواشی نظیر البقر فی الحکم جائه هكذا فی الأثر
در بیابان آوری که روا باشد قربان کردن گوسه و شتر و گاو
نر و نر و ماده در هدایه میگوید آج زاده شد میان اهلی و وحشی
اگر مادرش اهلی بود قربان کردن او روا بود زیرا که اصل مادرش
و از برای اینست که اگر کرکی بر گوسفند رود و گوسفند بر نر آید
و آن نر یک ساله شود قربان کردن او روا بود از آنکه اصل مادرش
در بیابان می آید که زلف میان میش و آس و اگر مادر میش بود و او
در عیون المسائل می آید اگر بچه گوسفند را بشتر خوک برود و بکشد
خوردن آن نر و شاید و امام محمد میگوید که من گرا هستی دادم
آرامتا اگر بشتر خر برود و بکشد خوردن آن با اتفاق میگوید
در نهج آوری اگر گاو یا گوسفند یا شتر علف حرام چربد یا بکشد
خوردن آن در حال مکروه بود باید که گوسفند را در روز شنبه علف

402

د هند بعد از آن دفع کنند و کاه و شتر را یکی ماه بسته علف جلالت
بعد از آن دفع کنند و از جنس مرغیان سه روز بسته علف دهند و چنگ
جلالت همین است و جلالت گویند که گاوی که گوشتش را که نجاست
خورند گوشتش شیر جلالت خورند مگروه بود شاید خوردن ناخدا
بیان کرده بسته علف دهند با گی مجرایند و این در متفق آورده
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنْ عِلْفَ بِالْعِلْفِ الظَّاهِرِ حَتَّى يُغْرِفَ
بِقَابِ الظُّلُمِ أَنْهُ صَغِيرٌ وَطَائِلُهُ وَجْهٌ عِلْفٌ
امشای قربان ص وقت واجب شود در کتوز و روانی و زهره ای آنکه
وقت قربان کفن بدین صبح روز پنج در می آید کفن اقل شهر را
روایت که قربان کنند تا آن انکاء که امام از نماز عید فارغ شود
سایرین حدیث قال التي مع الله و بسم من صبح قبل الصلوة و بعد
بع هر که قربان کند پیش از نماز عید گویند که قربان قرآن را پس معلوم
شد که شهر یا آن قربان کنند پیش از نماز عید روایت که اگر روا
بعضی رسول علیه السلام امر کردی با عا و آن امشای اقل بولف
صبح بر ویانوار و است که قربان کنند بعد از بدین صبح روز عید
در آن روزی ایشان نماز عید نیست و این روایت در متفق است
فصل مکتوب العید لم یصح فی المصنوع امشای القرانی یصح در اضافی

علاوة على ذلك كما هو متعارف عليه في جميع

مطالعہ قرآن مجید وقت واجبہ

نہا آئی زمانہ کہ
۴

نماز عید اگر معلوم شود این حال پیش از برآوردن شدن مردمان از نمازگاه
 اعماد نماز بریشان واجب بود و اگر کسی بعد از ظاهر شدن این حال
 پیش از آنکه نماز باز کرده باشد قربان کند روا باشد اما اگر این حال
 معلوم شود بعد از تفرقه شدن مردمان از نمازگاه اعماد نماز
 بریشان واجب شود و امام و عفرایه رحمه الله می گوید اگر این حال
 امام را بعد از متفرق شدن مردمان ظاهر شد اعماد نماز بر
 او روا باشد و بر مردمان و آن سماع میگوید اعماد نماز بریشان واجب
 است امام را باید که ندانند تا فم باز جمع آیند برای اعماد نماز بر
 هر که قربانی را می کند پس اگر در وصال ندانند قربانی او روا بود و هر که بداند
 آن حال را و قربان کند اگر در او پیش از زوال روز اول بود روا باشد
 و اگر بعد از زوال بود روا باشد اگر غلط کرد روز عرفه نماز عید کنز
 و مردمان قربانها کردند ظاهر شد که این روز عرفه است بریشان واجب
 است اعماد نماز و قربانها جمله اگر گواهان گواهی دهند نزد یک امام مطلق
 و یا جمعی و مردمان در روز دوم از آن قربانها کردند پس اگر روز عرفه
 ظاهر شد قربانها جمله روا بود و اعماد آن لازم نیاید اما اگر امام نماز
 عید را بقصد ترک کند یا قنیه شد که بدان سبب نماز نکند روا بود
 قربان گرفتن تا آفتاب زوال نبرد و چون وقت زوال گشت وقت نماز عید

مطالعہ عید و نور کدین و اعادہ

مطالعہ فیضیہ مدرسہ اسلامیہ کراچی

مطالعہ کتب خانہ و محنت نماں شعیبہ

یکدست خج قریب بعد از آن روا بود هر وقت که باشد چه شنبه و روز
 تا وقت و شدن آفتاب از روز شنبه یکس تا آخر کفن تا آن وقت که
 بود بقوله علیه السلام آیات النحر ثلاثة اولها افضلها اگر شنبه
 که مر آنرا نه سلطانست و نه نایب او در آن شهر خج کفن قریب روا
 نباشد تا وقت زوال امام زعفرانی می گوید که این سخنان است
 قیاس آنست که در شهری که سلطان یا نایب باشد در آن شهر خج کفن
 قریب بعد از دین صبح روا بود چنانکه اهل سواد را روا بود درین
 القنای میگوید که در شهری چنانکه واقع شد امیر و والی مانند که نماز عید
 گزارند در آن شهر خج قریب بعد از دین صبح روا بود و نه با
 از شباق قریب در دیه باشد و قریب کنند در شهر در دیه قریب کنند
 روا باشد اعتبار در مکان متقی راست یا اخی را چنان زیاد از امام
 ابو یوسف روایت میکند که اعتبار مکان متقی راست تا اگر متقی
 باشد واضح در شهر خج کفن آن بعد از صبح روا باشد و اگر بر عکس
 روا باشد اما روایت صحیح آنست که اعتبار مکان اخی راست نه مکان
 متقی را و فتوی برین است در هدایه آورده معتبره و دیگر مکان
 و هم در هدایه میگوید که شهری خواهد که بچیل کند جلد است قریب
 را خارج مقرر فرستد پس از دین صبح قریب کنند در جای دیگر

نماز عید

نماز عید در شهر در دو موضع گزارند روا باشد و قریب کفن مراعی
 روا بود اگر یکی ازین دو موضع نماز گزارده باشند و یکی امام از نماز فارغ
 شده باشد در قنای حجت آورده که واجب است مرنسلا نماز که بقریب
 مری را تا از شهر نماز عید بگزارد برای ضعیفان و مجبوران و کسانی
 که بیمار گاه نتوانند فرض و این از سنت قدیه خلفا و سلف طین ماضیه
 و حاصل آنکه هر کدام موضع که نماز عید گزارده شود یا در شهر یا در نماز
 گاه خج قریب بعد از شهری را روا بود **فصل دوم در بیان تکبیرات**
 در جامع کبیر آورده که در تکبیرات تشریف واجب است آغاز تکبیرات روز عید بعد
 از نماز بعد از یک علمای مکتبه نعم الله و نه یکی امام شافعی رحمه الله آغاز
 تکبیرات روز عید است بعد از فیه نماز پیشین و ضم تکبیرات بعد از امام ابو یوسف
 روز عید است بعد از نماز دیگر و نه یکی امام ابو یوسف و محمد بن عیسی
 روز چهارم عید است آخرین روز تشریف بعد از فرض نماز یا بعد از دیگر و این
 اختلافی در منطومه در باب امام ابو یوسف آمین و قد اداء التکبیرات غیره
 یا قان لیس غیره و آخره آخر التشریف عید ما بالجمعه و التشریف
 و روایت امام شافعی در باب و است و قد اداء التکبیرات غیره
 و القطع فی الرابع بعد التشریف در جامع کبیر آورده که گویند این اختلافی
 میان صحابه کرام بعضی و بعضی از علماء رحمه الله فعل یکی از صحابه کرده اند

در فتاوی سراجی آورده که تکبیر تشریف نزدیک امام ابو حنیفه است
 و نزدیک امام شافعی بانزده و نزدیک امام ابو یوسف و محمد بن
 تکبیر است و فتوی بر قول امام ابو یوسف و محمد بن تکبیر
 که امام تشریف تکبیر گفتن در بی هر نماز فایده واجب است و شرط وجوب تکبیر
 نزدیک امام ابو حنیفه است و نزدیک صاحب شرط آن مکتوبه
 است و در شرط دیگر نیست روایت جامع کیر اویدی اینست
 و تکبیر عاید در کل فایده **عش** شرط واجب **عش**
 کذا عند تعین الشروط کوازم **و** عند ما الکلیف یلزم **و** این
 شرط در منظومه نیز آورده در باب امام ابو حنیفه و شروط الیم
 بی المختصر فی جماعه مذکوره در کافی می گوید که شرط وجوب تکبیر تشریف
 نزدیک امام ابو حنیفه است بدین تفصیل **مقتض** و جماعت و
 اقامت **و** و کوزت **و** مکتوبه مکتوبه **بع** واجب است تکبیر
 تشریف نزدیک امام ابو حنیفه بر مردان نه بر زنان بر میغان نه بر مسافران
 پس نماز فایده نه پس از سنت و نفل و واجب در شهر نه در دیه در غایت
 مردان نه جماعت زنان در شرح طحاوی و در هدایه و در کثر الدقائق
 آمده اگر زینه افتد آنگونه می تکبیر بر وی واجب آید بعبث امام بدین
 در جماعت و نبی آید در شرح طحاوی که نزدیک امام ابو حنیفه تکبیر و

در فتاوی سراجی آورده که تکبیر تشریف نزدیک امام ابو حنیفه است

بع جماعت

شود که این بی شرط موصوفه باشد اگر یکی از این شروط موصوفه باشد
 تکبیر واجب نیاید مضر شرط است تا بر اهل قریه واجب بود و اقامت
 شرط است تا بر مسافر بود اگر جماعت کثرت دارند جماعت شرط است
 تا بر نمازگزار بود اگر جماعت در شهر باشد در شرح وافی و در مختصر کافی
 ابو الفضل بخاری می گوید که تکبیر تشریف نزدیک امام ابو یوسف
 و محمد واجب است بر هر که نماز فایده کثرت مرد بود یا زن معین
 بعد یا مسافر در شهر بود یا در دیه جماعت کثرت یا تنها و فتوی بر
 قول ایشان است و دلیل ایشان اینست که تکبیر بی است نماز فایده
 را پس تکبیر واجب بعد بر هر که نماز فایده کثرت یا در جامع صغیر یا
 آورد که اگر اهل شهری بر فخر شهر در ایام تشریف نماز جماعت کثرت
 نزدیک امام ابو حنیفه بر زنان تکبیر واجب نیاید و نزدیک صاحب
 واجب آید و هم در آنجا آورده که اگر مصلح منقول باشد یا فتوی
 واجب بود خوف و تر و عیدین با اتفاق تکبیر بر وی واجب نیاید
 در شرح کافی آورده که مردی قواست با فضا کند در ایام تشریف تکبیر
 نگوید با اتفاق اگر چه شرائط فایده شود و این قواست از ایام تشریف
 سال دیگر باشد یا از ایام غیر آن و اگر قواست ایام تشریف در غیر ایام تشریف
 فضا کند همین حکم دارد اما اگر قواست ایام تشریف بود و حضور آن ایام

بع

تکبیر تشریف

نگارند باشد بکثیر گوید چنانکه اگر ادا کردی یعنی و این روایت در محل
 کثیر اوجدی آورده است و لَوْ ذَكَرَ الْمَشِيُّ فَرَمَا وَفَدَ مَضَى
 وَلَمْ يَأْتِ بِالتَّكْبِيرِ وَالْوَقْتُ يُعَدُّ قَانَ بَعْضُ فَرَمَا وَفَدَ مَضَى
 بَكْتَر كَمَا لَقِيَ وَلَا يَتَلَوْتُ فِي مَحْضَرِ كِتَابِ مَبْنُودِ كِتَابِ
 بکثیر گوید بعد از نماز عید و بعد از بن و نوافل و بعد از وقت
 اگر کسی را در نماز فرض سهوی شود اول سجده سهو آورد بعد از آن بکثیر
 گوید و اگر این حال امام را باشد در قضا او مسبوق بعد در سجده
 سهو متابعت امام کند و بکثیر بعد از تمام کردن نماز خود گوید اگر امام
 مسلم نماز دل بکثیر تشریف فراموش کند برخاست اگر پیش از آنکه سجده
 بیرون آید یا کند بنشیند و بکثیر گوید و اگر از مسجد بیرون آمد بعد
 از آن یا در مسجد بود و بکثیر سخن گفت بعد از آن یا اگر بکثیر
 ساقط شود از وی و بر امام و قوم واجب بعد که بکثیر بگوید و نکل
 اما اگر امام را حدث رسید تا که آن یا بعد از این از مسلم بکثیر گوید پیش از
 آنکه طهارت کند در خلاصه الفتاوی آورده اگر امام را حدث رسید
 بعد از مسلم نماز پیش از بکثیر آنچه آنست بکثیر گوید و بیرون نماند
 برای طهارت در جامع کثیر اوجدی آورده اگر امام بکثیر فراموش کند و
 گفت نعم را باید که بکثیر گوید و ترک نکند که اگر و این آنست بکثیر امام

مزم

تشریف فراموشی

و نوح

و نوح ما قلنا نال و نوح در هدایه می آید که امام ابو موسی در ایام نحر
 نماز امام امت که چون سلام داد بکثیر فراموش شد امام ابو حنیفه
 بدو افتاد داشت بکثیر گفت اگر کسی سوال کند که کدام شریک است در
 چهارمی گوید ایام نحر و ایام تشریف است در نیاب می آید که ایام
 نحر سه است و ایام تشریف سه و این جمله در چهار روز تمام می شود دم
 روز از ماه ذی الحجه روز نحر است خاص و سیزدهم روز تشریف است
 خاص و یازدهم و دوازدهم هم روز نحر است و هم تشریف در منافق اوقات
 از اصمعی التشریف صلوة العید یعنی تشریف نماز عید است و قول بعضی
 آنست که تشریف چیزی در آفتاب انداختن است تا خشک شود
 و مردمان درین ایام گوشت قربانها را در آفتاب می افکند و قدیر
 کنند این ایام را از آن تشریف خوانند و این اضافت بر قول صاحبیه
 راست است زیرا که بعضی از بکیر است در ایام تشریف واقع میشود بر
 قول ایشان اما بر قول امام ابو حنیفه این اضافت راست نیست
 زیرا که خم بکیر است روز عید است اول روز بعد از نماز دیگر نکل نه به
 ملاسه پس است اضافت را در هدایه آورده از خلیل احمد نقل شده
 که مراد ازین تشریف بکیر است عبارت هدایه اینست التشریف بکیر
 گذاشتن غن خلیل در منظومه آورده بکیر تشریف بقول امام شافعی

مطلب از برای تشریف

قویا آنت که مانت و جوبه بدلیل مقطوع یعنی فرض آن چیز
 ثابت بعد بدلیل قطعی و قطعی آن بود که در هیچ شبهه نداشت
 و دلیل قطعی نفس قرآن بود و خبر منوات و اجماع علماء و آج و بعد
 است بدلیل قطعی نماز است و نماز جمعه و روز ماه رمضان
 و زکوة و حج و آب دست و غسل جنابت و آج بدن ماند و حکم
 فرضیه ایمان آوردن و اقرار کردن بعصیت او واجب است و بکار آمدن
 آن سقوط واجب بعد از ذمه و حصول ثواب پیش هر که فرضیه
 منکر شود و فرض ندانند که او شود و مستحق عقوبت کفره یعنی
 در دنیا و در آخرت باشد چاودان یعوف بالله تعالی منکر اما
 و جوبه در لغت سقوط است یعنی افتادن و واجب را استعمال
 لازم کرد اندای لزوم المکلف اثباته یعنی واجب مطلقه و مجاز
 مکلف شدن است مثابه بیرون نیاید از عهده مکرر آید آن
 و در عرف فقها واجب است که ثبوت بدلیل شبهه العدم جناب
 نماز و تر و صدقه و طه و زکوة و زکوة در عین اشی و مانند این و
 آن دلیلی که روی شبهه عدم است چون قیاس است و خبر و اجبه
 پس هر چه بقیاس و خبر و اجده ناست شد است آن واجب بود
 و حکم واجب است که اگر منکر شود آنرا کافر و کفر در دنیا و آخرت

نهی از هر چه در حدیث است که در حدیث است

نهی از هر چه در حدیث است که در حدیث است

نهی از هر چه در حدیث است که در حدیث است

مطالع اول سن سنت

آن ثواب باید و تبرک آن بی عذری و تا ویلی مستند و فاسق شود
 و میسوق عقوبت و مذمت کرده است است در لغت عبارت
 از مطلق طریق است خبر اکابر آنرا گویند لعلن شبهه مرئیه
 و لعلن شبهه مذمومه یعنی فلان را یستی پسند است و ظاهر
 شکی نگوید و نباید به اما در ترتیب سنت را استعمال
 نکند مگر در خبر و سنت را همانست رفته شد در دین و شبهه الله
 ای احکامه و امره و نهیه و سنت رسول الله ای طریق المرئیه
 و سننه المجروده و حد سنت است که رسول علیه السلام موافقت
 کرده باشد بر آن و یا امر کرده باشد باین آن من غیر ایجاب گفته اند
 که هر چیزی که رسول علیه السلام بر آن موافقت کف و هیچ وقت ترک
 نکرده آن واجب است و هر چیزی که فرموده و موافقت کرده بر آن
 و وقتی ترک آن گرفته آن سنت بود و لیکن سنت فعلی و هر چه
 فرموده بر سنن و جوب آن سنت قوی است و سنن بر مرتب
 است سنن هندی است و سنن نواید و سنن هندی دو نوع است
 روایت غیر روایت اما سنن روایت در شمار روزی دوازده رکعت
 نماز است که در حدیث آمده است قال النبی صلی الله علیه و سلم من تأخر علی
 اشی عشره رکعة سنة بنی الله تعالی قصر ای الحینه یعنی هر که موافقت

مطالع اول سن سنت

کند بر دوازده رکعت است شب و روزی بنا کند خدای تعالی او را
 در بهشت و آن دوازده رکعت بدین تفصیل است دو رکعت با قنوت و
 شش رکعت پیشین و دو رکعت نماز شام و دو رکعت نماز صبح
 فریضه و بانگ نماز و اقامت و گزاردن نماز و جمع و جمع
 در نماز است از اقوال و افعال آن حمد از قبیل پس روایت است اینها
 آن ده خصلت که برابر هم علیه السلام فرض نموده و بر ماست شده آن
 هردو از عهدی است ولیکن بعضی از آن سنت و اشیاست و بعضی غیر آنست
 در عهدیت آورده از آن ده خصلت ابراهیم علیه السلام که بر ماست
 پنج در بر است و پنج در تن است آن پنج که در بر است فوق کردن موی
 سر و کم کردن موی شارب و مشوکل کردن و آب زرد هان کردن و
 آب زردی کردن در وضو اما آن پنج که در تن است موی بغل بریدن
 یا سترده و ناخ حشمت و بانی بریدن و موی زیر ناف ستردن و
 کردن با آب پیش از وضو و خشنه کردن و این روایت در متفق آورده
 و عشره من شنب الجلیل یلزمنا سلوک ذال السبل
 الفسق و الفس من الشواب و الا یسواک و الختان فاجیب
 و شق اظه و قلم الطیف کذا من العایة خلق الشقیب
 کذا الی شنیق و الفمض و العایة ایستی و قیل الفمض

در عهدیت آورده از آن ده خصلت ابراهیم علیه السلام که بر ماست

در عهدیت

در عهدیت آورده ناخ حشمت و بروت کم کردن و موی زهار و موی
 و موی بغل بر کردن از سنن روایت است اما باید که موی زهار و موی
 را نکه نکند زیادت از چهل روز و افضل آن باشد که این سنن را
 هر هفته بجای آید در عهدیت و در متفق آورده مردان بخیرند میان
 تراشیدن پش و میان فوق کردن و کس تغیر مکرر است باجماع تغیر
 بر تراشیدن و جای جای موی را اطراف سر گذاشتن روایت متفق است
 و خیر الزجالی من الخلق من غیر تغیر و بین الفسق و الفمض
 یا آنکه کیفیت قص شارب که موی بروت را برابر بر یکم کند
 بخیر من المسائل آورده روایت میکند حسن از امام ابو حنیفه که مقدار
 شارب مقدار حاجب است و مرد را باید که از بروت کم کند خدای که
 مانند ابرو که و بعضی از مشایخ گفته اند اگر موی وضو بماند و آب
 در شارب نرسد اگر شارب را مقدار ابرو باشد مانع جواز وضو
 باشد زیرا که او ترخیص است مقدار حاجب پس تراشیدن بروت آن مقدار
 مانع جواز وضو باشد و اگر شارب را بیشتر از مقدار ابرو بود مانع جواز
 باشد از آنکه آن زیادتر بر آن غیر مرخص است بعضی رخصت نیست در آن
 در عهدیت آورده که امام جواد علی میگوید آنرا افند آید بعد از آنکه در عهدیت
 آورده که خلق شارب مکرر و مستور است و مستور الفمض و مستور الفمض آورده که

مطلب بروت کردن

الفمض

Handwritten symbols at the top of the right page, possibly indicating volume or chapter.

اگر شارب منقوی دراز باشد و آب در زیر آن نرسد منقوی بر آنست و منقوی
 روا باشد بخلاف غسل روایت کرده اند از خالد بن ولید که او شارب
 خود را دراز گذاشتی تا منقوی نرسد در قنوی محبت میگوید که بریدن ناخن
 و کم کردن بیرون در روز جمع پیش از باز جمع مکروه بود از آنکه در وقت
 از منقوی و فضاغت منقوی از قنوی شدن از جمع مکروه است و هم در
 قنوی محبت می آید که در بعضی روایات آمده باید که روز جمع ناخن خود را
 کند و شارب کم کند که در حدیث آمده از رسول علیه السلام هر که روز
 جمع ناخن باز کند و شارب کم کند جهان بود که حجی و عمره بجای آید و باقی
 در عین الاضمار آورده که بیضا میر علیه السلام فرمود هر که ناخن باز کند
 روز شنبه اگر عمار باشد به شوق از بیماری و روز یکشنبه اگر ناخن باز کند
 اگر دروش باشد نتواند که کتف و هر که ناخن باز کند روز دوشنبه اگر دروش
 باشد بهوش آید و هر که روز چهارشنبه باز کند اگر او را وسواس باشد بروی
 عافیت یابد و هر که روز چهارشنبه باز کند اگر او را علقه جدا می باشد زایل شود از وی
 و هر که روز کوفه ناخن باز کند یا منقوی خدای بجا گنای که منقوی را باشد
 در اسباب المنقوی در باب قلم افکار بر قنوی شارب آورده قنوی
 السلام لا تعلموا الا افکار یا شاربکم فانه یورث البترض و یکنی

در روز شنبه اگر عمار باشد به شوق از بیماری و روز یکشنبه اگر ناخن باز کند

گنایان که

بناخن

بناخن فانه فی شفاء و قتلوا یوم الجمعة فانه یزید فی الحیات و
 الذرات یعنی مجید ناخن خود را بزدن آن که بی آید و مکن بفراموش
 بترید که در آن شفاست و ناخن روز جمع باز کند که آن زیادت کند
 تنگیها را و در جات را و غنه علیه السلام قتلوا افکارکم یوم الجمعة فانه
 یرفع عنکم سبعین بابا من البلد یعنی روز آورده ناخنها را باز کنید
 که آن بردارده از شما هفتاد نوع بد را از جامع مفرات است که در تن
 آورده قال علیه السلام ختان الرجل شتم و یلینا و مکرمة یعنی
 ختنه در حق مردان سنت است و در حق زنان کراهت است و در تن
 آورده که شارب را در ختان اقوال است قول بعضی آنست که فریضه است و قول
 بعضی آنست که گواهی ناکرده نشوند و قول بعضی آنست که ناز زنی افلف
 او نبوده و وقت ختنه گرفتن از هفت سالگی است ناده سالگی در کتاب الفوائد
 آورده خواجہ امام رشتی که اگر کوچه کی راخته کند و آن کودک بجا
 خرد بود چون بر یک شد آن بوسه دراز ترند اگر مرد که رامی پوشد
 بار دیگر بترند و اگر برف پوشد دیگر بار ختنه نکنند در عبود المسائل
 ابوالکلیت سمرقندی آورده اگر از قنقعه بعضی بریدن شد نام بریدن نشد
 اگر پیش از نیم باقی مانده باشد ختنه یا شد در قنوی کس او قنوی
 معنی لغت این نوع و لدی الحنان و کم اخینه امرایه طالق حوی ابوالکلیت

سردن
 ختنه

Handwritten symbol or signature.

می گوید اگر تا آخر کند ناده ساله شود چنان شود یعنی زن او طلاق شود
 زیرا که ابتدا وقت میباید مرخص را هفت ساله است و بنا بر آن ده ساله
 زیرا که چون هفت سالگی رسید فرماید او را نماز گزاردن پس فرماید او را
 بختنه تا قوی تر و با مبالغت تر بعد در باگی از برای نماز و مختار از برای قنوی
 آنست که چنان شود تا مادام که دوازده ساله شود از آنکه آنرا
 وقتی است که حکم کند بتلویح یعنی در قنوی ظهیری عین این روایت است
 که لای بختن مالک بنو قهر الحنان عن انتی غریب شمس و علیه التعلی و در آن
 آذینه مذکور که در آن نفوذ شود ببلوغ دوازده سال است در
 اصول نزد وی آورده که حکم سنت فعلی آنست که ملک کند از مرد و بچه
 آن از آنکه آن مریضه است که موده اند ما را با بچه آن پس هر که در وقت
 آن سنت را ثواب یابد و هر که نه عذر را ترک کند میباید ملامت و عقاب
 کف و اگر سنت حق نداند که او کف نموده باشد منه و اما سن بنو ایدان
 سیر رسول علیه السلام است چنانکه شبستن و خاستن و خود را نشستن
 و پوشیدن این جمله از سن بنو ایدانست اگر کسی بپاید آنرا ثواب یابد
 و اگر ترک کند میباید عقاب بکف اما میباید مستحق از این عقاب
 و منع این عقاب دوازده استن است و میباید چون نیت کردن
 در طهارت و منیع نام نیز کف در وضو و قنوت زیادت از سن است

در سن بنو ایدان
 در سن بنو ایدان

خواندن در نماز و تسبیحات رکوع و سجده زیادت از سه بار کف و نما
 اشراق و عیانت و بختن کز ایدن و عرفه و عاصور آه و دوشنبه
 بخشبه و آذینه داشتن و در شب کف و در روز کف به صدقه دادن
 و نعل و بختن و سیاقه و در باط و آن بدین ماند کف این جمله از قبیل
 مسیحی است و اما شیخ مسیحی لان الی علی التعلی میباید بکف و حد
 المسیحی ما بکون ایما نه اولی بن ترک و حکم مسیحی آنکه در
 آورده او ثواب دهد و در ترک آن عقاب بود اما جمله مستواصل
 و سنو لاطلاق یعنی از کف کردن و رها کردن و از نجات که گویند
 حل التعلی عن عقاب لای اطلقه اما حد خلاص در اصول لایستی کف
 شد لایزال سنو المطلق یا لایذن و از برای آنست که احوال صی عاقل را
 صفت کنند بخیل و اباحت و نذرت ترک مایه بر وجه نقد از جهت
 سرعت و هو فله علیه التعلی میروا صبیانکم بالقنوت اذا بلغوا
 سن الحادیث یعنی بفرمایید کف کان خوف را نماز چون هفت ساله
 شوند ولیکن هیچ از اطفال صبی صفت کنند بخرمت نماز آنکه بایند
 در حق او خطاب نبی و جمله چون طعام خفتن معذرت کف و عیانت
 پوشیدن از غیر ابریم و شستن خفتن و با مشک و عود خفتن و شستن
 ماه رمضان با ایشان و طی کردن و کبر کان ملک خود را و طی کردن

روز پنج

مطالع و استن حله

مطالع و طری سن سن کان

مما هو

منه

در میان

وزن را از ر و نقره و جامهای ابریشمی پوشانیدن این جمله از حلال
کردن نیست و حکم حلال آنست که اگر کسی آنرا حلال نداند
کافی کف و اگر حلال داند اما نکند امید بود که چنان روی آسان
از آنکه رسول صلوات الله علیه و سلم فرموده حلالها حیث و حرامها غدا
و آنرا که روز قیامت با استغصا شمار کنند ربح فراوان بیند بقوله الله
من ثوقش فی الجباب عذب وانکسر باز جایه نفس از زوئی وی
هشت ماوی و جزایابد که قال سوا و تهنی النفس عن الهوی فان
می آماوی اما مناج مأخوذ و مشتق است از قول ایشان
فلهن و اباحه این اظفر و در حید او افعال است بقول بعضی
استوی فعله و ترک فی الشریعه یعنی حید مناج آنست که درین
او برابر بود در شریعت و قول بعضی حید مناج آنست که مالا یعلق
تواتر و لا ینزک عقاب یعنی حید مناج آنست که به فعل او تواتر
و نه ترک او عقاب و بفعل بعضی حید مناج آنست که مایه تحصیل
بیل التزک و التخصیل یعنی حید مناج آنست که عاقل مختار بعد از مباح
ترک و تحصیل اگر خواهد بکند و اگر خواهد نکند و آن بعد از مباح
و نیز با حق و کوی و جویان و اینست با حق و در اوقات شستن و کوشن
اگر شرط مال از یک جانب بود و اگر از طرفین بود آن قمار بود

آن

است

مما هو

مما هو

مما هو

و آن حرام است و مرد از خود در حالت محضه مقدر شد جویند این از قبیل
امّا حرام در لغت عبارت از ممنوع است بقال جرئت حلاله العقیقه
جرّ اما ای منعه یعنی باز داشتیم آن مرد را از عطا الخمره و الخمران
و التجرّم المنع و گویند فلان چیز در شریعت حرام است یعنی ممنوع
و از و باز داشته اند و کذا التی فی اللغة من المنع و معنی منع باز
داشتن است و از اینجا است قول شاعر لانه عن خلق و نایه مثله
عاز علیک لولا فعلت عظیم ای لا تمنع یعنی باز مدار از چیزی که می
آن شکل بزرگ باشد بر وجود یکی چیزی و از لری باز داری
و کذا الخطر فی اللغة من المنع و الخطر الممنوع و حید
حرام و حرم و منعی و محظور یکی است و آن بنا بر حید و منعی است و حید
وی قطع است پس هر که گوید در حید واجب مایه حق الذم عا ترک او
میگوید در حید حرام و منعی و محظور مایه حق الذم عا فعله و هر که گوید
در حق واجب مایه ترک او گوید در حید حرام و منعی و محظور مایه فعله
و بنا بر عا ترک او حرام و منعی چیزی را کردن و ترک خوردن و رها کردن و از حق
کشتن و غیبت کردن و حق کشتن و باندن در وقت صیغ و نقایس عام کردن
و زائد در صیغ صیغ و نقایس نماز تراهن و روزه داشتن این جمله از قبیل
گردی است و حکم حرام و منعی آنست که اگر کسی آن را حلال داند کافر شود

بجای آنکه بگوید

و اگر حرام داند و بر چیز کند از آن ثواب باید و اگر از آن بریزد و نکند و نکند
 کافر نشود اما آنم و فایق کرد و و پیشی عقوبت کفره یا در دنیا
 و نیز بر و بار آخرت باقی دوزخ اما مکروه ضد مجرب است و آن
 مأخوف و مشتق از کراهت است که آن ضد محبت و رضایت است
 ضد مکروه در قواید حیاتی گفته ضد المکروه مایکون بین الجلال و الجلام
 و در اصول لاشی میگوید المکروه مایکون ترک اولی می باشد یعنی ضد مکروه
 است که ترک آن بهتر از آوردن آن بعد و قبل به حد اولی آن است
 یعنی اولی آن بعد مکروه را نکند و مکروه چون گوشت است خوردن
 و عدوه و فرج و ذکر مذبح و خصیه مذبح و منانه و مداره و غیره
 مذبح خوند و این جمله از قبیل مکروه است و مکروه بر دو نوع است
 کراهت آن یکی تحریم و یکی تنزیه و حکم اول آنست که اگر کسی آن را مرتکب شود
 بزه مندر شود و اگر اجتناب نماید ثواب باید و حکم مکروه دوم آنست
 بارتکاب آن عتاب بعد در منظومه آورده که خوفن گوشت است
 امام ابو حنیفه مکروه است کراهت تحریم و نه یک صایب است و این در
 امام ابو حنیفه آمده است و آنکه لحم الخبث فاک یکره و الخبث
 المرفق الثمنه در قوای خایه آورده که گوشت است مکروه است
 بقول امام ابو حنیفه و اخلافه مشاع است در تغیر کراهت بقول امام
 ابو حنیفه

ابو حنیفه رحمه الله و صحیح آنست و قوی بر آنست که مرله کراهت تحریم است و نه
 چون گوشت است عبارت قوای خایه اینست که و لکنه یکره و علیه
فصل چهل و نهم در بیان تنزیه در محیط آورده که اگر نماز
 ترک فرضی کند نماز او بیهوده شود چه بعد ترک کند و چه پیش و اگر در نماز
 ترک استغنی کند اگر بعد ترک کند بیهوده شود و اگر نماز او بی بیهوده
 بروی چیزی لازم نیاید و اگر ترک کند واجب را در نماز اگر بعد
 بزه کار شود و نمازش ناقص بود و اگر سهو بود آنم نشود اما
 یا در ناقص بود اگر در نماز بود که با او سجدت سهو روی لازم
 تا آن نقصان که تنبک واجب لازم آمدن بر جزو است با سجدت سهو وقت
 آنکه تنبک علی و تلذنه رحمه الله پیش از سلیم و نه یک امام شافعی
 رحمه الله پیش از سلیم آمد و نه یک امام مالک رحمه الله اگر زیادت
 که پیش از سلیم و اگر نقصان گفت پیش از سلیم در مختصر که این
 آورده تنبک علی ما رحمه الله اگر سجدت سهو یکس از نماز سلیم دوم
 آنکه روا باشد اما صحیح آنست که پیش از سلیم اول سجدت سهو آنکه
 مذکور اینست در شرح علی میگوید که قول امام شافعی آنست که
 سجدت پیش از سلیم آمد و این در منظومه در باب است
 و من سجدت قبل التسلیم یجوز و هم در منظومه آورده قول امام مالک

کتاب الفقه
 کتاب الفقه

آدمی علی هر دو سبب الزام و کراهت اصل آنست و قال کسی زیاده است علی الله الخیر فی قیاسه علی الله الخیر فی قیاسه
 و حقیقتش بخیر است از هر دو سبب الزام و کراهت اصل آنست و قال کسی زیاده است علی الله الخیر فی قیاسه علی الله الخیر فی قیاسه
 و من مدعی است که هر دو سبب الزام و کراهت اصل آنست و قال کسی زیاده است علی الله الخیر فی قیاسه علی الله الخیر فی قیاسه
 و آنست که هر دو سبب الزام و کراهت اصل آنست و قال کسی زیاده است علی الله الخیر فی قیاسه علی الله الخیر فی قیاسه

در بیان سائر افعال و احوال و غیره و در بیان احوال و افعال و غیره
 در بیان احوال و افعال و غیره و در بیان احوال و افعال و غیره
 در بیان احوال و افعال و غیره و در بیان احوال و افعال و غیره

که اگر متکلی زیاد کند است در نماز فعلی از جنس نماز چنانکه در رکعتی
 آورده میشود بعد از هر دو سبعم سجده میخواند و اگر نقصان کند
 سجده میخواند و بعد از هر دو سبعم آنرا و این رواست در منوطه آمدن
 باب او و بخند الشاهی الذی زاد اذا سلم والتقص بخلافه
 در شرح هدایه آورده که صحیح قول علماء ثلثه است که سامی سجده
 در زیادت و نقصان بعد از هر دو سبعم آنرا بقوله علیه السلام یکل
 یجدان بعد التسلم متمسک امام شافعی همین است او متمسک میکند
 رسول علیه السلام فرمود با و بعد سجده میخواند پس سامی
 پس از تسلم اول و پیش از تسلم دوم تا هم در حیرت است که آورده
 و هم حدیث علی کرده باشد اما علماء ما رهم الله متمسک بدان میکنند
 رسول علیه السلام فرمود با و بعد سجده میخواند پس تسلم
 التسلم بخالی است بالغیر و این الف و لام مجهول است یعنی سجده
 آورده بعد از تسلم مجهول در نماز و آن تسلم جائز است در هدایه و
 اصلی آورده درین باب و آن آنست که سجده میخواند واجب میشود
 از سه چیز نیک واجب یا بنا خیر واجب یا بنا خیر کن و زیادت
 نقصان که واقع می شود حال از بنا خیر کن و نیک واجب نیست در زیادت
 آورده از این معلوم میگردد که وجوب سجده متو برای رجم شطآن

و جبه

و جبه نقصان و رضای رجمی در بنا سجده میگوید که سجده سهو در زیادت
 و نقصان واجب است زیادت چنانکه دو رکوع کند و سه سجده و بنا
 فایده را در دو رکعت اول و دو بار متوالی خواند چنانکه فایده خواند
 باز دیگر بار پیش از بیرون فایده بخواند اما اگر فایده خواند و سوره بخواند
 باز فایده بخواند سجده سهو لازم نیاید در کاشف شرح قدوسی آورده که
 سهو آن بعد که کسی غلط افتد در نماز چنانکه سجده زیادت آورده و یا
 قیام زیادتی آورده یا جاها که برمی باید خاست نشیند یا جاها که نباید
 نشست بر جبه یا جاها که بلند باید خواند آهسته خواند یا جاها که
 آهسته باید خواند بلند خواند یا التیمات در یکی از دو وقت بخواند یا
 نماز عید بگیرد بکدام یا در نور دعاء قنوت بخواند یا آنجا که فایده باید
 خواند بیرون خواند یا آنجا که بیرون باید خواند فایده خواند بنوامی
 پس اگر آنجا که بیرون خواند بیرون خواند بنوامی یا در آمدن سوره
 بکدام الحمد آغاز کند و بخواند پس از آن سورت بخواند و اگر سورت
 بی بایست خواند دو بار الحمد آغاز کند بنوامی یا در آمدن الحمد کلام
 سوره بخواند در آخر نماز سجده سهو آورده در فایده طهری آورده
 اگر نشسته در دو بار خواند یا فایده را در رکعت آخر دو بار خواند سجده
 لازم نیاید بروی در کاشف شرح قدوسی آورده اگر رکوع و بیرون رفت

در بیان احوال و افعال و غیره و در بیان احوال و افعال و غیره
 در بیان احوال و افعال و غیره و در بیان احوال و افعال و غیره

سجده رفت یا یکی سجده بفرمودنی ترک کند بقیام رفت پس باید آورد در رکوع
 همان زمان که یاد آید بگزاید و در آخر سجده سهواً آن در رکوع اوراقی می
 آید در نماز اگر چه بهر دو مکرر شود خائلی در هر رکعتی سهوی افتد همان
 دو سجده سهوی پیش واجب نیاید در آخر نماز بعد از صلوات باشد و سلام
 از جانبین و در منافعه میگوید که قوله و جهرت و سلم اشارت بدان دارد که
 سهو رافع تشهد است نه رافع قعود لآن الاقوی لا یرفع بالادب
 سجده سهو واجب است و قعود و صلوات پس واجب فرض را بر بداند
 بخلافی سجده ضللی از آنکه اوراقی است از قعود پس قعود را بر داند
 در حکایه می آید که گفتند که آنست که بعد از سلام دو سجده کند و هر
 که سجده کند بکثرت گوید و ارفع اقول آنست که در هر دو سجده سجده ایست
 چه بار بگوید بعد از آن بنشیند التیمات خواند و در سجده گوید که است
 و دعاء مانور بخواند زیرا که موضع دعاء آخر نماز است پس بیدم
 در متفق می آید هر سهوی را دو سجده است و آن ترک واجب است سهوی
 بعد دو است اینست لکل من یسجدین سجده و متوالی و واجب است
 و نیز در متفق میگوید سهو امام موجب سجده است بر قوم اگر امام ساری
 ایشان نیز بدارند اما سهو مقیدی موجب سجده نیست بر مقتدا
 بر امام رواست متفق است سهو الامام یوجب القوم ولا یوجب المومنین

فانقله

فاشقله در جواب آورد اگر سهوی قعود اولی را فراموش کند در نماز و بیخه و خاست
 بستم رکعت اگر بعود نزد بگذشت بیخ هر دو را نواز زمین بر نداشت باغی
 علامه رحمه الله باز کرد و بعود و در آخر نماز سجده سهواً آن در رکوع
 کرده و آن قعود اولی است و اگر بقیام نهد بکثرت باشد خائلی هر دو دست
 از زمین برداشته باشد با اتفاق علامه ما رحمه الله باز نگذفت بعود زیرا که
 قیام فرض است و قعود واجب و شاید که از برای واجب فرض را ترک کند
 بل که تمام کند و سجده سهواً آن در رکوع ترک واجب کفای و آن قعود اولی است
 در محظوظ و در حکایه میگوید که قعود اولی در نماز فرض واجب است با اتفاق
 اما قعود اولی در نماز سنت و نطق بر قول امام ابوحنیفه و ابو یوسف واجب
 است و بقول امام محمد و زفر و شافعی فرض است و این روایت در منظومه باب
 محمد آمد و آن اینست و من یصلی اربعاً و ما قعدت فی وسط و یکتفی التعلیل قد
 در شرح علامه میگوید که وجه قول محمد آنست که هر شیعی نماز است علی حد
 دلیل بر آنکه فرائض شفع اول از شفع دوم محبوب نیست پس هر شیعی
 نمازی علی حد آمد باید که بر سر هر دو رکعت نشین فرض است اما
 وجه قول امام ابوحنیفه ابو یوسف آنست که فریضه چهار گانه یکی قعود است
 یا آید سنت و نطق نیز راست آید اگر سنت و نطق هر دو قعود فرض
 گویم سنت و نطق را تفضیل کفاییم بر فرض و این شاید در متفق مسقط

علامه در حاشیه
 قعود اول

به آنکه مسلمان است یا تعلق چهارگانه می تواند برسد و رکعت فتنه
 و بر رکعت سیم برخاست بعد از آن یاد آورده بقصد بازگشت به رکعت
 امام ابو حنیفه بازگشت بدعت بود و بقول ابو یوسف مستحب بود و چون
 محمد و زفر و شافعی فریضه بود اگر بازگشت با جماع نماز درست بود و چون
 سهو در آخر نماز با جماع واجب آید و اما نزد یکی امام ابو حنیفه و ابو یوسف
 بنا بر آنکه تا خبر حاجت کرده و اما نزد یکی محمد و زفر و شافعی برای آنکه اگر
 فرض کرده و اگر فتنه را در قیام یاد آورده بازگشت بفتنه صحیح است یا نه
 که نزد یکی امام ابو حنیفه و ابو یوسف نماز درست باشد و چون سهو
 لازم آید برای آنکه نفل واجب که سهو و نزدیکی محمد و زفر و شافعی نماز
 نباه سهو و علماء متأخر گفته اند که بفتنه بازگشت و نماز را بر وجهی تمام
 کنند که با جماع درست آید و در جامع المقدمات نقل کرده از قاضی طبرسی که
 معتدلی بعد از تشهد در فتنه اول درود گفت سجده بنه و واجب آید
 زیرا که تا خبر کنی گفته سهو و آن قیام است بر رکعت سیم اما در مقدار
 درود اخلاص منافی است بعضی گفته اند اگر این مقدار گفت القم
 صلی علی محمد و آل محمد سهو لازم آید و یکی میگوید آنست که سجده سهو لازم
 ندارد به نام نگوید در رکعت آورده اگر چه فتنه آخرین را فراموش
 بر رکعت سیم برخاست تا بسجده معتد نکرد و بجز را بازگشت بفتنه زیرا که

فتنه آخرین فرض است و قیام بر رکعت سیم نه فرض است و نه واجب است
 سهو آنکه زیرا که تا خبر فریضه بود و آن فتنه آخرین است و اگر رکعت
 سیم را بسجده معتد کند فرض باطل شود از آنکه فتنه اخیر را ترک کند
 و نماز وی نفل که فتنه نزدیکی امام ابو حنیفه و ابو یوسف و یکی رکعت دیگر
 با آن ضم کند ناشی شود و نزد یکی امام محمد فاسد میشود از اصل
 و نفل می شود و این در منظومه در باب وی است و فی قیاد قیاد القم
 قیاد اصل فتنه المنویة و نزدیکی امام شافعی اگر رکعت سیم معتد
 کند سجده سهو نماز باطل نشود اما معتد سجده بوضع پیشانی
 میشود یا رفع پیشانی نزدیکی امام ابو یوسف بوضع بغض نهاده و
 و نزدیکی امام محمد برفع بغض برداشتن سر از سجده و این دو ایست
 منظومه در مقالان امام ابو یوسف آمد و بحدی الصلوة بالوضع ثم
 بالرفع لا بشرط حتى یختم و من نفل الظاهر حتما و یختم
 لحائیس و فی الاخر ما فتنه و فی السجود حدث قدسغه
 فله بناء و السجود اوبقعه و نمره این اخلاص ظاهر شود
 در آن حدث رسد او را در سجده پیش از رفع سر از سجده نزدیکی امام
 محمد فاسد شود و نزدیکی ابو یوسف سهو آنکه و اما در اصل
 سهو نزدیکی ابو یوسف بر قول محمد است و بعد از تجدید طهارت بنا کند

و فریضه

فعهده بیاورد و سلام دهد بر آن که تکیه او سجده نماز بر رفع چپه تمام
 به شوق و انوار احدی در سجده رسید پیش از رفع چپه یکی رکعت
 را لغوی کند از آنکه مقید بحدی نشده و نماز فرض تمام کند و اگر فقه
 آخر آورده و لیکن بقیه ندانند که نماز که فقه اول است و خاسته رکعت
 پنجم باز رکعت بقیه و بقیه دهد مادام که رکعت پنجم را بحدی مقید
 و اگر مقید کرده باشد بحدی یکی رکعت دیگر بیاورد تا شش شود فرض تمام
 شود و در رکعت بیاد ت نعل باشد و سجده سهو لازم آید برای ترک
 واجب در فرض آن بدلم است اما آن دو رکعت سنت پیشین حساب
 نشود و روایت صحیح اینست که نشود در مسامع آورده انگیز که شکل
 در نماز نداند که سه رکعت یا چهار رکعت اگر او را این شکل اول بار اقامه
 از سر گیرد و اگر نماز تمامی قد بخیزد و بر آن دل او آرام گیرد و ناکند و اگر
 دل او بر هیچ چیز آرام نگذرد بر نفس ناکند یعنی بر کمتر ناکند چنانکه
 شکل افتد که چهار رکعت یا سه یکی دیگر بگذارد تا بیست و چهار شود اما
 چون اقل گذرد آنرا باید که در هر موضع که و در آخر نماز باشد نیست
 تا بیست و چهار آنرا نکرده باشد در رکعتی که اگر سه نماز پیش
 میگذارد دو رکعت بگذارد که تمام کرده و در آن گمان سلام داد
 بیش از اینست که دو رکعت پیش نکرده است دوی دیگر بگذارد و حدیث

آرد

آرد

در کاف آورده امام سهو کرده پیش از آنکه نماز تمام کند و حدیث
 رسید او را پیش از آنکه خلیفه کرد پس خلیفه نیز سهو کرده چون خلیفه
 بحدی سهو آورد در آخر نماز کایه باشد او را از سهو او و از سهو امام
 اقل و اگر چه امام در سهو نبوده لازم آید بروی حدیث سهو از سهو امام
 نایب و از برای اینست که اگر آنرا امام نایب بیاورد کند نماز بر نفس
 نایب شود و نماز امام اقل نیز نایب شود و اگر امام اقل نایب کند نماز را
 بر خود نایب نشود نماز امام نایب و اگر امام را سهو اقل و در عقیقه مسبوق
 است چون امام بحدی سهو آورد مسبوق را باید که بحدی سهو آورد با امام
 بعد از آن بر خیزد بقضاء آن در نیافتد با امام و اگر با امام بحدی سهو
 نیافتد باید که در عقیقه صکوفه بیاورد و اگر مسبوق در آن قضای
 میکند سهو کرده هم آن بحدی که از سهو امام بیاید بسند باشد از هر دو و این
 آن وقت بود که مسبوق با امام بحدی نکرده باشد و اگر با امام بحدی کرده
 باشد لازم آید بروی حدیث سهو دیگر بیاورد در آخر نماز از برای سهو
 و اگر مسبوق در آن نماز بعد از حدیث از حدیث سهو باید که با امام بحدی
 سهو آورد بعد از آن بر خیزد بقضاء آن امام بروی حدیث نکرده و اگر با امام
 بحدی نیافتد قضای کند در آخر نماز آن بحدی سهو و اگر در حدیث در آمد
 در نماز بعد از آن امام نماز کرده بود و یکی حدیث آورده از برای سهو در دوم

سبب

مسبوق

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين

بجده با امام موافقت کند و قضا کنند آن یکی سجد را که فوت شد
و اگر مرد و سجده را امام آورد و یکی هنوز در نشسته بود که مسوق
در آمد در نماز با او قضا آن مرد و سجده برین مسوق واجب باشد
و اگر است بر مسوق که متابعت کند امام را در سجد و هر دو در سجده
اما شاید مسوق را که متابعت کند امام را در تکبیر شریف تا فاع
نشود از قضا آن از وفوت شد با امام اگر امام را سهو شد بعد
از آن حدت رسید پس مسوق را خلفه که این مسوق را باید که نماز
امام تمام کند و سلم نکوید بلی که مذکور را پیش فرستد تا سلم دهد
و سجد سهو آن و بعد از آن برخیزد این مسوق بقضا ما سبق و اگر
در میان ایشان مذکور باشد سجد ایشان مسوق و لا حق باشد باید که
برخیزد هر یکی از ایشان تنها و قضا کند آن از وفوت شد است و بعد
سلم سجد سهو آن اگر معینی افتد مساق و کرد پس امام مساق
سهو کرد چون امام سجد سهو آن بر سر دو کمانه مفید معنی را
باید که سجد کند با امام پس برخیزد برای تمام کردن آن بروماند و اگر
درین نماز مقیمانه که میگذارد سهو کرد سجد سهو دیگر بیاورد
نکند بد آن سجد سهو که با امام کرده اگر امام سهو کرد و در عقب
اول حق باشد چون امام سجد سهو آن لا حق را باید که موافقت نکند

با امام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين

با امام بلکه توقف کند چون امام سلم دهد برخیزد و آغاز کند بروت
از نماز و اگر با امام سجد سهو بیاورد و او نباشد و واجب بر او که باز
کرد اند سجد سهو را چون فارغ شود از قضا آن بر اوست و اگر امام را
در نماز سجده یا در نماز عید سهوی افتد سجد سهو بیاورد تا فتنه در میان
نیفتد و فتوی برین است و اقامه علم **فصل جصل و قیوم در سجد**
در فردوی و شرح منظومه آورده که سجده نکرده و در قرآن نه یک علم است
لهم الله چهارده موضع است و نه یک امام مالک رحمه الله بازده
موضع نه یک او در تحقیق آخرین سجد نیست و این روایت در منظومه
در باب وی آورده روایت اینست و لیس فی الشیخ الاخر سجد
و حق عشر آخری بعد و نه یک امام شافعی رحمه الله نیز چهارده
اما آن چهارده نزد یکی علماء ما رحمه الله نیست اول در سوره اعراف
دوم در سوره بعد سیم سوره النحل چهارم در سوره بنی اسرائیل
پنجم سوره مریم ششم سوره حج و درین سوره نه علماء نکرده اللهم استیک
سجد است و نه یک امام شافعی دو سجد است و این روایت در منظومه
در باب است و آنج قیه سجده آن عتد و یقینم فرغان و ختم سجد
التعلی و لثم سجد الم تنزل و درم سجد ص و درین سجد نزد یکی
امام شافعی سجد نیست و این در منظومه در باب است و لیس فی سجد و سجد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطاهرين

و باز دم چهارم دوازدهم و النجم سیزدهم اذا السماء انشقت چهارم
 افرازد درین چهارده موضع نزدیکی علماء ما رضوان الله علیهم تعیین
 است بر خوانند و شنوند شنوند را قصد شنوند بود یا نه اگر
 آیت سجد خواند و مرعی بشود نزدیکی علماء ما بران مرعی سجد واجب
 و نزدیکی امام مالک نباید و این در منظومه در باب اوست و فی الجمله
 فله وجوب فاحفظوا مقالته و سجد نده و نزدیکی علماء ما واجب
 و نزدیکی امام شافعی سنت است و این در منظومه در باب اوست بخواند
 و السجدة السجدة فیما بینی در نافع آوردن اگر امام آیت سجد در نماز
 سجد هم بروم بر مقتدیان واجب شود و می باید که در زمان سجد
 اگر مقتدی آیت سجد خواند سجد برو لازم نیاید و بر امام نیز و بر
 مقتدیان واجب نیاید و در شرح منظومه نسخ بی آید اگر مقتدی
 سجد خواند در بین امام سجد نه برو لازم آید و نه بر مقتدیان واجب
 نزدیکی امام ابو حنیفه و ابو یوسف و نزدیکی امام محمد برو و بر امام و
 مقتدیان نیز واجب شود و بعد از فراغ از نماز سجد کنند و این واجب
 در باب امام محمد است و سجدون مائله المقدی بعد الفراغ فاحفظوا
 دلیل امام محمد است که سبب وجوب سجد جماع است و آن موقعی است
 پس امام و مقتدیان بعد از فراغ نماز سجد بیارند و دلیل امام

در این باب سجد سجد

وی آمد

در این باب سجد سجد

و ابو یوسف

و ابو یوسف است مقتدی مجورست از قرائت بنا بر آنکه قرائت حق امام
 پس بخواند مقتدی مجور سجد بر امام و بر قوم واجب نیاید چنانکه تصرف
 سجد مجور بخلاف قرائت سجد واجب که بخواند ایشان بر شنوند
 واجب که اگر ایشان مجورند از قرائت قرآن کنن محرابان ابرای خود
 است نه از برای حق عباد پس مانع وجوب سجد نیاشد چون بی فایده
 اگر مرعی آیت سجد خواند در نماز و مرعی بیرون نماز شنید نزدیکی علماء
 بلکه بر شنوند سجد واجب آید و نزدیکی امام مالک واجب نیاید و این در
 منظومه در باب اوست و لو نزلت یامن یفیع و یسمع غیر المصلی فالواجب
 در حدیث و در کثر آوزف اگر مسلم بیرون نماز آیت سجد خواند و دیگری
 در نماز شوق سجد بروی واجب شود بعد از آنکه از نماز فارغ
 شود سجد کند و اگر در نماز سجد کند روا نباشد یا کرد سجد را
 آن نماز را باز نکند و اگر در نماز سجد کند و آن نماز را باز نکند
 روا نباشد و نماز را باز کند و در کثر میگوید اگر مرعی بیرون نماز از
 امام آیت سجد شنید پس قنایه بدو پیش از آنکه سجد کند این مقصد
 باید که متابعت امام کند و اگر امام سجد ندهد و آورد بعد از آن این مقصد
 اقتضا که کفر سجد نکند و اگر اقتضا نکرد سجد کند و در کثر میگوید
 و کم نقص الصلوة خارجها یعنی سجد ندهد که در نماز واجب شد در نماز

در این باب سجد سجد

در این باب سجد سجد

کزارنده قضا نکنند آنرا بیرون نماز و هر که در نماز آیت سجد خواند و آنرا
 بجای نیاورد آن در وقت او بماند تا بقیامت در مناق و در کت و هدی
 آیه اگر مسلمان آیت سجد بیرون نماز خواند و سجد کرد بار و یکبار
 آیت را در نماز بخواند بار و یکبار سجد کند از آنکه غیر صلوته از صلوته
 نیابت نداند و اگر بیرون نماز آیت سجد خواند و سجد نکرد تا در نماز آید
 پس همان آیت را بخواند و سجد کرد پسندد بعد او را آن یک سجد از هر دو
 تکرار و از آنکه صلوته نیابت داند از غیر صلوته در نیاسع او نه یک سجد
 تکرار و واجب است بر خواننده و شنونده چون مسلمان عاقل بالغ باشد
 و چون خواننده بکافری بعد یا جنب سجد لازم آید و چون جایز بعد یا نجس
 بخواند وی یا شنودن بروی لازم نیاید و تمجیس شنودن سجد چون مسلمان
 عاقل بالغ بعد بکافری یا جنب سجد بروی واجب بود و اگر صدای سجد
 چنانکه کافری یا دیوانه یا کفعلی نهد سجد بروی لازم نیاید و در نیاسع
 آوردن یکسری از اقل خطا است اگر آیت سجد شنید از آن کسی که اهل
 خطا نیست سجد لازم آید بر شنونده اگر چه لازم نباشد بر خواننده پس
 اگر مسلمان عاقل بالغ بکافری یا جنب سجد شنید از کافری یا از دیوانه یا از
 کفعلی بر مسلمان شنودن سجد لازم آید اگر مردی آیت سجد از کسی که در سجده
 بعد از طوطی شنید درین اضلاع و استعول یعنی آنست که لازم نیاید

برود

برود خفته بود و بر شنونده از طوطی در ضلع الفضاوی آوردن اگر مردی آیت سجد
 از جنبی یا از مجدی شنود بروی سجد لازم آید و مختار فتوی آنست که سجد
 لازم نیاید و اگر از خفته شنود سجدی آنست که لازم آید در ذخیره میگوید
 اگر مردی آیت سجد خواند و نزد یک او مسلمان خفته بود یا مشغول
 بکاری بود خواندن او را نشنید اختلاف متاع است در وجوب سجد
 ناله و اتمع روایات آنست که سجد لازم نیاید و اگر خفته از خواب آیت سجد
 خواند آنکس که نه یک سجد شنود درین اضلاع و است متاع را و سجدی آنست
 بر شنونده از اول لازم نیاید در نصاب الفقهی آیه بیدار نزد یک خفته است
 پس خواننده پس خفته بیدار شد خواننده او را خبر کرد خواه امام مسلمانی
 جلوات میگوید سجد لازم آید بروی و هم بر خفته خوفه در خواب آیت سجد
 خواند چون بیدار شد او را خبر کردند از خواندن او سجد لازم آید بروی
 اما مختار فتوی آنست که در هر دو مصلحت سجد لازم نیاید بروی واجب نیست
 از هر محطی آیه اگر جنبی یا مجدی آیت سجد خواند یا شنود روا بود که
 سجد بکند چون قادر باشد بر آب اگر فتوی آنست که سجد نشود در طوطی
 یا از جنبی یا از جانبی سجد بریشان واجب آید اگر جنبی آیت سجد خواند یا شنید
 سجد بروی واجب آید چون غسل کند سجد یا به اگر زنی جایز یا نجس
 آیت سجد خواند یا شنود سجد بروی واجب شود بعد از آنکه غسل

کند و سجد یا به

مطلوبه شنودن آیت سجد از خفته

مطلوبه شنودن آیت سجد از خفته

در نیایع آورده اگر مسلمانی آیت سجد را بفارسی خواند کرمی کند
 وی بعد از فهم نکرده که این آیت سجد است نزد کل امام ابوحنیفه برسان
 سجد واجب بود و نزد کل صاحبیه هر کسی فهم کند که این آیت سجد است
 سجد واجب آید و هر کسی فهم نکند واجب باید و این روایت در منطق
 در باب امام ابوحنیفه است و گویند بالفارسی آیت سجد بفرموده من لم
 یفهمها غنم و اگر عربی خواند و قوی که نا او بعد از فهم نکرده
 درین صورت با تفاق سجد واجب در متفق و در نافع می آید اگر
 مسلمانی آیت سجد را در مجلس فکر کند یک سجد بیش نباید کرد
 هرگز باز نکرده روایت متفق است و گویند که آیت سجد و قی
 کر زنی الخلیف ثمره سجد در نافع دلیل این آورده که رسول الله
 از جبریل آیت سجد پیشوای صحابه کرام را تعلیم میکرد و سجد
 می آورد مگر یکبار در جامع المصطفی آورده اگر موهی آیت سجد را
 یکی بار خواند و سجد آورد و نشسته دیری نماند پس همان آیت را بار دوم
 خواند پسند با سندا و راهان سجد اول و اگر آیت سجد خواند و کلمه
 کند پس از آن طعام خود یا محبت یا چیزی بخورد و یا بفرود و یا قفل
 کشد که پس از آن آیت سجد را که خواند بعد از خواندن دوم سجد
 واجب شود اما اگر عمل اندک کند چنانکه یک نوبه خود یا یک سجد

در نیایع آورده اگر مسلمانی آیت سجد را بفارسی خواند کرمی کند

در باب امام ابوحنیفه

در نیایع آورده اگر مسلمانی آیت سجد را بفارسی خواند کرمی کند

یا نشسته

یا نشسته خواب کند خواند سبکی و یا چیزی بکشد دست بدین آن بر
 خاست و سبکی نشست پس همان آیت باز خواند بار دوم سجد واجب
 نیاید اما اگر اخله فی مکان بود هر مکان را سجد واجب آید اگر چه
 آن سجد یکی بود و همچنین اخله فی آیات هر آنی را که بخواند سجد
 لازم آید اگر چه مکان یکی بود و این روایت در متفق است و فی اخله فی آلهی و المکان
 بعد از سجود بالخیستان و در مختصر کلمه آورده اگر موهی سوار
 ایستاده بعد آیت سجد خواند فروه آمد مها آیت باز خواند یک
 سجد بیش واجب باید و همچنین اگر بر زمین خواند پس سوار شد
 و باز خواند بیش از آنکه مرکب براند همان یک سجد بیش واجب است
 و همچنین اگر آیت سجد را سوار خواند پس فروه آمد بعد از آن سوار
 شد هم بران مرکب که سوار بود و همان آیت را که خواند بعد باز خواند
 و این مرکب بر جای خود است همان یک سجد واجب و اگر سوار بعد آیت
 سجد خواند بعد از آن چند کلام است برار اند پس از آن است فروه
 آمد و باز خواند درین صورت دو سجد واجب و اگر آیت سجد را
 سوار خواند روا باشد که بر پشت مرکب سجد کند با شارت روحیه
 که باشد است یا نشسته یا ایستاده یا دراز گشتی و اگر روید در راه آیت
 سجد خواند روا باشد که با شارت سجد کند و همچنین اگر آیت سجد

در نیایع آورده اگر مسلمانی آیت سجد را بفارسی خواند کرمی کند

مطلب سجده کردن پیاده باشد

خواند یا شنید بر زمین روان باشد که سجد کند سوار باشد
و نزد یکی امام شافعی روا باشد و این در منظوم در باب او است
وَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُكَ إِلَّا مَا تَلَكَ وَصَوَّغَ الْأَرْضَ كَوْنًا عَقْلًا
اگر کسی را که خواند یا شنید و یکی در حال سجده یا در سجده
فرود آمد و بر زمین سجد کند روا باشد در منظوم آورده اگر
بر پشت سوار آید سجد خواند نمی آید اگر سجد کند فرود آمد
بر پشت سوار سجد روا باشد و با شارت سجد کند نه یکی عالم الله
رحمهم الله روا باشد و این در منظوم در باب او است
وَلَوْ تَلَكَ مَا رَأَيْتَ تَذَلُّ وَصِيْنُ عَادَ رَأَيْتَ أَدَّ اِبْطَلُ
و در جامع صغیر خلیه آورده اگر مردی سوار آید ده بار سجد
و مردی دیگر نیز سوار آید ده آیت سجد ده بار خواند و هر یکی
از این دو سوار تله و تیکه بکشد شصت و نه بر هر یکی چند سجد واجب
جواب بر هر یکی از ایشان دو سجد واجب آید یکی بسبب تله و تیکه
او و یکی بسبب سماع پیوال اگر دو کس سوار می روند یکی
از ایشان آیت سجد ده بار خواند و دوم نیز همان آیت یا آیت
در حالت سینه ده بار خواند و هر یکی از ایشان تله و تیکه بکشد
بر هر یکی چند سجد واجب آید جواب بر هر یکی بیست سجد

روا باشد و هر یکی فر

آید

آید ده بسبب تله و تیکه و ده بسبب سماع زیرا که زمین مرکب مضاف
به مکان مختلف باشد با خله فی مجلس سجده منعده شصت و نه یکی از این
دو نفر بیست سجد آید ده تله و تیکه و ده سماع و اگر هر دو بیاید می افتد
و با یکی سوار و یکی بیاید پس مجتنب خوانند و شنیدند همین حکم داده
یعنی بیست سجد بر هر یکی واجب آید ده تله و تیکه و ده سماع آیت
اگر یکی سوار می رفت و یکی بیاید سوار در نماز آیت سجد ده بار
و بیاید نیز ده بار و هر دو تله و تیکه بکشد شصت و نه درین صورت
بر سوار یا زده بار سجد واجب آید و بر بیاید بیست بار سجد
اگر مردی آیت سجد را در دو رکعت خواند یکایک یکایک چند سجد واجب
در جواب نه یکی امام محمد دو سجد واجب آید یا نه یکی
و نه یکی امام ابو یوسف یک سجد واجب آید بقیاس و این روایت
در منظوم آورده در باب عقابن ابویوسف بر خله فی محمد رحمهما الله
وَمَنْ تَلَكَ الرُّكْعَيْنِ السَّجْدَ فَقَدْ كَفَّرَ قِيَامًا عِنْدَ دَلِيلِ
امام محمد است که قرائه که حاصل است در هر دو رکعت هر دو را
که نتوان گفت زیرا که خالی گرفته باشیم یکی از دو رکعت از قرائت
غنیة القراءه منعده افتعده السجدة ضروری و دلیل امام ابو یوسف
است که مکان و مجلس یک است پس قرائت نیز یکی گوئیم در حق سجد

اگر سجد خواند و در مکان

قوم را گمان شود که این سجده نماز است اما بنویسند پیش از رکوع بجز این
 او را متابعت نکنند و این مکروه بود و اینکه کسی آیت سجده در نماز بخواند
 باید که تا آخر نیکند همان زمان سجده کند و چون بر از سجده نهد و
 بر آید باز بقیام رود اگر بعد از آیت سجده چیزی بایستد بخواند و در
 رکوع روزه چنانکه در سوره اذا السماء انشقت و اگر در آخر سوره یا
 چنانکه در اقراء باسم ربی چون از سجده نهد و بر آید و بقیام آید و
 آیت از سوره دیگر بخواند آنگاه بر رکوع روزه و هم در مضرت آید
 اگر مسلمانی آیت سجده در وقت مسجیت خواند و در وقت مکروه سجده
 آید روا باشد از آنکه کامل واجب است پس او نشود بناقص در کمال
 آوزنه که عباد ما رحمهم الله در آوزنه سجده نهد و متاخره است
 تمویل امام شافعی قیام آید و تکبیر گوید و سجده کند و بعد از آن بگوید
 بعد در هر دو جانب و این روایت در منظومه در باب اوست
 ثم لها التحليل والتحيز ثم واذنك التكبير والتسليم و بعد از آن
 مالک تکبیر از برای سجده بگوید برفع یدین و بی تشدید و بی
 سلقم و در کمال آوزنه هر چه شرط نماز است شرط سجده نهد و
 سالی است جز تجربه پس فرض بعد در سجده نهد و در طهارت تن و جامه
 و شتر عورت و استقبال قبله و شناختن وقت و نیت اما نیت

در سجده نماز

فرض

فرض است بدل است و بر این مستحبات باید که نیت جنب کند و نیت
 بحد التلاوة لله تعا و توفيقاً للعبه پس در سجده روزه اما در سجده
 سجده نهد و اختلاف فی روایت است در جامع کثیر آوزنه که افضل و اولی
 آنست که در سجده نهد و سبحان ربی الاعلی گوید و روایت آن اینست
 و افضل ان یقول فی السجدة التله و سبحان ربی الاعلی مؤخر است
فصل در نیت و در نیت و در نیت و در نیت
 بگوید که نماز سه قلم است فرض و واجب و نفی اما فرض چنانکه نماز
 و نماز روزه و واجب چنانکه نماز و نماز روزه و نفی چنانکه نماز روزه
 اما نماز روزه فرض و واجب البته ایستاده باید کرد و اگر نشسته گزافه رواست
 و فرض روزه یا قسط شود مگر آنکه بی باشد برای او چنانکه برای او باشد
 ایستاده آنگاه روا باشد که نشسته گزافه اما در نماز روزه نفی بخیر است
 اگر خواهد ایستاده و اگر خواهد نشسته گزافه زیرا که نوافل و تطوعات برین
 نیست تا اگر نفی ترک کند روا باشد پس ترک و صفا و بطریق اولی یکی است
 ایستاده گزافه فاضله و نوافل بیشتر معاف الله عنهم کفر عایشه را که نوافل
 مقدار روزه نود هفت روز ایستاده روزه بیشتر بود اگر مردی در نماز نفی ایستاده بود
 که پس از آن نیت عذری داشته تمام کرده بود یکی امام ابوحنیفه و ابو یوسف و یحیی صاحب
 ابوالنوفل و این در منظومه در باب امام ابوحنیفه آمد و جایز تحقیق فی التعلیل

مکمل نشسته گزافه و نوافل

بسم الله الرحمن الرحيم

قاعده

اورا بخواباند بر قاعده او

بعد از شروع قاعده ای که ماضی در قدوری و هدایه و نافع و متفق آید که بیمار استاده نتواند که نماز کند و اگر نتواند امامی ترسد که مرض او زیادت شود اگر استاده نماز کند باید نشسته نماز کند بر کوع و سجود و این روش تو بخیرترین عن قیام قاعده ای که ایام و اگر بر کوع و سجود و سجده باشد بر کزانه و این در متفق آید و قاعده ای که ایام بعد از رکوع و السجود قاعده ای که ایام است سجود و فروز از اشارت رکوع و شاید که پیش روی مریض چیزی بردارد تا بر آن سجده کند و اگر بر سر آید و او بر سر آید و فروز بر سر برای رکوع و سجود درست بود و اگر نه نبود آوند اگر مریض نماز نشسته نتواند نزد یک علامه بگذرد و هم الله او را بخواباند یا بر هلهوی راست و بر قاعده جان باید که بر او بحاجت متفق بود و یا باها بحاجت مغرب تا روی بقبله افتد و روایت متفق است و لو تعذر القعود ایضا علیه صلوات الله علیه متفقاً و امام شافعی میگوید بر قاعده خوابیدن مریض روا است باید که او را بر هلهوی راست خواباند و این در موطوعه در باب است و قال لوضعه المریض مؤمناً فلیضجع کالمستلق و اگر با اشارت شرم نتواند تا خیر کند نماز را چون خوابد یا بد قضا کند آن را که از روی فوت شود باشد و او تا خیر درین حال بماند کار نباشد زیرا که خداوند تعالی سزاوارتر است بقبول عذر بنده گان

و این روایت

و این روایت در متفق آید است و لو عن الایام ایضاً بخبر یوحس الصلوة و یقو یقندر و لیقض لوضعه یقندر و الله اوفی بقیول العذر در کاعه میگوید که بقول امام زعفرانی اگر بیمار با اشارت نماز نتواند کرد با اشارت چشم بکشد و اگر از اشارت چشم عاجز آید با اشارت دل بکشد و این در موطوعه در باب است و یقندر الامام بالقلت ایام یقندر یقندر یا اگر در هدایه میگوید اگر مریض قادر باشد بر قیام و قاعده یا سید بر کوع و سجود قیام لازم باید نشسته با اشارت کزانه و وضو آن است قیام مشروع لذاته نیست بل که مشروع غیره است و اگر قیام و سبب است بر وضع بر کوع و سجود چون نتواند آوند پیش قیام نیز باید در قدوری و متفق می آید اگر مریضی شروع کند در نماز پس در نماز تمام کند نماز را چنانکه تواند بود و بشرطی که قادر باشد روایت است و لو تداخلها السقام ثم لو امكنه الاقامه در کوع و رکعت کافی آوند اگر بیماری نشسته بیمار شروع کند پس در نماز صحت یافت و قادر شد بر قیام بنا کند یا نماز را استیاده کزانه و سجده میگوید استیاف کند یعنی نماز را از سر گیرد و اگر بیمار را بیماری غالب بود با اشارت

کزانه

صحت یافتن مریض در نماز

که از ایشان نماز صحیح یافت با اتفاق علماء ثلاثه رحمهم الله است
 بکثره و بنا کردن بر آن روا باشد و نه یکی زوایا که در روایا
 و این جمله در شرح منظومه در مع این است که در باب دوم از آن
 کذا القیام بعد قوت العذر یجوز ایضا قنای نذری و هم در
 منظومه در باب امام ابو حنیفه آورده که نماز فرض در کشتی نیست
 گزاردن نیز یکی روا باشد و نه یکی صاحبیه روا باشد و روایت
 و راکب الفلک نصیحا قاعدا من غیره لا یكون فاسدا در منقول
 محیط و در فتاوی طهری آورده که نماز فرض بر مرکب روا باشد
 مگر بعد از روایت منقول اینست و القرض لم یجز علی المراكب
 الا کما رأوا خوف غلب امشاعذر جنانک بنزد از مرکب
 بر نفس خویش و یا نرسد بر مرکب از راه زین و یا از روی
 و یا آنکه خلاب و آب غلب باشد زمین خشک نباید و یا آنکه
 مرکب نند و بسترش باشد بغایت و نرسد اگر فوره آید
 او را ممکن بود سوار شدن مگر بیاری گری یا آنکه هر وضعی
 بعد نرسد که اگر فوره آید سوار تواند شد بنفس خود و کسی باید که
 او را یاری دهد در سواری یا آنکه در محبت حقوق غلب باشد
 درین احوال و بدین اقدار که کفیم نماز فرض بر مرکب روا باشد

بکثره و بنا کردن بر آن روا باشد

بکثره و بنا کردن بر آن روا باشد

باشد

سار و نوی

بنابرین نفس قوله بما فان ختم فوجلا او زکما یا ای صلوا علی
 از جمله بالا نماز او زکما علی الدواب یعنی اگر بنزد من بگردید
 بیاده یا سوار و سحرانک را که مصلح را در نماز فرض و نعل ارکان
 ساقط است استقبال قبله نیز ساقط است و استقبال قبله شرط است
 که راکب نماز سوار گزاید و این روایت در منقول آمده است
 والنعل را حکما یجوز فی القضاء و لیس الاستقبال شرطاً امله
 بل که راه بدل قبله است تا اگر عذر از نماز راه بگذرد اند نماز بنا شود
 و اگر بنه بگذرد اند نماز بنا شود و روا باشد راکب را نماز نیز طریقی
 که مرکب و روه و هر نمازی را که راکب بگذارد باید که اشاعت صحیح و در
 بعد از اشاعت رکوع کند لیکن چنانکه خطر افتادن بعد و نماز هر مرکبی
 بگذارد در شب بعد و اگر در بر بلان مرکب یا برین و بی نجاست بعد اتمام
 هرگاه که خوفها دفع شود و عذرها ساقط شود و استطاعت فوره آمد
 باید اعادة آن نمازها فرض که بصورت سوار کراری بعد بروی
 لازم نباید و این روایات جمله از محیط و فتاوی طهری آورده شده
 در محیط میگوید نماز نعل گزاردن بر گردن و برداشته که باشد خارج
 شتر مرتفع و بسیار روا باشد اما در شتر امله و علماء
 نقلی امام ابو حنیفه روا نبوده و نه یکی امام محمد روا نبوده بکراهت و نه یکی

نقل ساقط شد قبله

که مرکب از روی آید

امام ابو یوسف روایت کرده است و این روایت در منظومه در باب
 امام ابو یوسف است و التعلی للواکب فی البلدان مجوز الکل باستان
 برگردون نماز نقل گزاردن در ریت است در جالین سیر و غیر آن و
 مرکب است نیست مگر در جال سیر تا اگر بر مرکب استاده نماز بکند
 روا باشد در مختصر کای آونف کرده و شخص در یک محلی باشد
 پیش هر یکی از ایشان افتد کند دیگری در نقل درست باشد زیرا که مکان
 متحدست و بمناسبت اگر دو کس یا سه کس بر مرکب باشند جماعت گزاردن درست
 اما اگر هر یکی از ایشان بر مرکب دیگر باشد افتد آدرست باشد
 بسبب وجود مانع و سوال طریق در شامل یعنی می گوید که از امام
 محمد روایت آمد که جماعت سوان روا باشد اگر یک صف باشد و امام
 در میان صف بود و بقول امام ابو حنیفه و ابو یوسف ائمه روا باشد
 در مبسوط آونف که درین نیز اختلافی است که خارج از شهر صدق
 باید که نقل سوان روا بود امام کرخی چنین آونف که اگر میان او و میان
 شخصان مقدار باشد که میان شهر و نمازگاه است نقل بر مرکب
 گزاردن روا بود و اگر کمتر از آن بود روا بود اما آنچه است که هرگاه
 که از جاهای شهر جدا شود هر کسی که میافرا فرصت روا بود
 او را نقل گزاردن سوان درست بود در حداب میگوید و السنن

در باب نماز اگر در یک مکان باشد
 و اگر در مکانهای مختلف باشد

علامه

نوافل

نوافل یعنی پیش مؤکن که راتبه شمار و رست سوار گزاردن در ریت باشد
 خاتم نوافل و از امام ابو حنیفه روایت آمد که برای نیت باید که
 از مرکب مرده آید زیرا که آن مؤکد رست از سایر رست در جزو
 کای آمد اگر مردی یک رکعت نقلی سوان گزارده پس مرده
 آمد بنا کند یعنی باید که امام کند و از سیر نکند اگر یکی رکعت در ریت
 گزارده بعد از آن سوار شد بنا روا بود از سیر نکند و تردد یک امام ابو یوسف
 از هر دو صورت از سیر نکند و نه نقلی زور در هر دو صورت از سیر
 در محیط آونف نقل گزار اگر ماند شود استاده بیکه کند بر عضا
 یار و بوار روا باشد و در کافی آونف نماز نقل شسته گزاردن بافتد
 بر قیام استاده در ست است با اتفاق و بنا مختلف است نزد یک امام
 ابو حنیفه در ست است و نزد یکی صاحب در ست نیست و قوی بر قول
 امام ابو حنیفه است و این اختلافی جای است که یکی رکعت استاده
 گزارده و بعد از آن به غدیری رکعت دوم نشسته گزارده اما اگر یکی
 رکعت نشسته گزارده و بعد از آن رکعت دوم استاده گزارده آنجا اتفاق
 درست باشد در مختصر کای می گوید اگر کسی نماز نقل شسته
 گزارده او مختصرت خواهد فرغ نشد و خواهد هر دو را نوبت آورد
 در منظومه در باب زور آونف اگر مردی در حال برآمدن آفتاب

در باب نماز اگر در یک مکان باشد
 و اگر در مکانهای مختلف باشد

در باب نماز اگر در یک مکان باشد
 و اگر در مکانهای مختلف باشد

بانه يك زوال يا نزد يك فرو شدن آفتاب در نماز نفل شروع كنند
 در انشاء آن قطع كنند لازم آيد قضاء آن نزد يك عشاء بسم الله
 و نزد يك زوال لازم نيابد قضاء آن روايت است و النفل لا يترك بالشرع
 في حالة الغروب و الطلوع در كنز الدقائق مي گويد اگر مردى نفل
 كند و شروع كند در چهار ركعت نماز نفل پس بنا كند آنرا بعد از
 قضا اولي يا سني از قضا اولي نزد يك امام ابو حنيفه و محمد دو ركعت
 قضا كند و نزد يك امام ابو يوسف چهار ركعت قضا كند و اين در منقول
 در بار ابو يوسف است و من ثوابا از بجا چنين شروع كند قلله اربع اذا
 و هم برين خلاف است اگر مردى چهار ركعت نفل كزانه و در هر چهار
 ركعت چيزي خواند نزد يك امام ابو حنيفه و محمد دو ركعت قضا كند
 و نزد يك امام ابو يوسف چهار ركعت قضا كند و اين در منقول در بار ابى
 و من يفتي اربعاً تطوعاً و ما تذك شفا قضا يا اربعاً اما اگر در دو ركعت
 بخشيش خواند و در دو ركعت آخرين خواند يار در دو ركعت آخرين خواند
 و در دوي اولين خواند در برين هر دو صورت باجماع دو ركعت قضا كند اما
 اگر في احدى الاولين يفتي از دوي بخشيش خواند نزد يك امام ابو حنيفه
 و ابو يوسف چهار ركعت قضا كند و نزد امام محمد دو ركعت قضا كند و اگر در
 اول و در ركعت چهارم خواند و در دوم و سيم خواند در برين برا خدا و عشاء

روايت ابو حنيفه

روايت ابو يوسف

بانه است

كه است نزد يك امام ابو حنيفه و ابو يوسف چهار ركعت قضا كند و نزد
 امام محمد دو و اين روايت در منقول در بار امام محمد است
 و من تذك في النفل في الاولى و في رابعه ركعتين يفتي في رابعه ركعتين
 آورده نماز نفل در شب و روز نزد يك امام ابو حنيفه چهار ركعت اولي
 و نزد يك امام ابو يوسف و محمد در روز چهار ركعتي اولي است و در شب
 دو ركعتي اولي است و اين روايت در منقول در بار امام ابو حنيفه است
 و النفل ليلة و نهاراً اربع اولي و قال بالليالي اربع و نزد يك
 امام شافعي نفل روز و شب دو ركعتي اولي است و اين روايت
 و النفل ليلة و نهاراً اربعي در قدوري و هدايه و كنز الدقائق آورده
 كه نماز نفل شش ركعت در شب بيك پيچم مكره و بعه اما زيادت
 از آن مكره و بعه در فوائد جامع صغير و در طحاوي آورده كه از امام
 دو روايت است بيك روايت نفل زيادت بر شش ركعت كزانه
 بيك پيچم در شب مكره و بعه و بر روايت ديگر مكره و بعه كه آمده نريد
 ما انشاء تا صدر ركعت يا بيشتر در شب بيك پيچم بكار مكره و بعه
مسألة في جمل و جهاد في بيان أدلة على صحة مسأله
 در مضامع مي گويد كه مستغفر شود سبب صغراي حكام شريف جنانك
 قهر مكنه و قهر روى و منيع موز به سبب روز مكنه مسافر

ركعت نفل

در محیط آونف و القنوی علی ثانیة غزلها أو وسط الأعدله در نیای میگوید
 مثل ثلث فرسخ است چهار هرگز کام و هر گاهی یکی و نیم گز است
 بگرز عام یعنی بگری که بست و چهار انگشت است و این مثل شش هرگز
 باشد حجه الاسلام غزالی آونف که فرسخ دوازده هزار کام است
 و کامی یکی گز و نیم عام است و مثل ثلث است یعنی شش هرگز
 فرسخ هرگز بگرز باشد فانی امام صدر الاسلام محمد بن علی یعقوب
 که نویسنده امام ابو یوسف است میگوید که قبضه غیر منتهی است که جمع
 کند اصابع را و بنهد بالای آن انگام را و منت بدون انگام گز عام
 یعنی قانون گز که در میان خلق در کار است شش قبضه است
 چنانکه گفته شد و این بست و چهار انگشت است و گز گری زاید است
 بر گز عام بقبضه و آن معروف در آرا می است که نصف قبضه است
 در خلاصه اللغة میگوید که مثل یک هرگز گز یا چهار و هر گز یکی شش
 انگشت و این موافق روایت نیایع است آنجا مثل را شش هرگز
 و بست و چهار انگشت گرفته و این چهار هرگز گز و شش انگشت این مثل
 بلکه ایشان بود که تقدیر افتاد است مثل در بلکه ما یعنی و جای و نوی
 آن یکی گز می شود متا جان این بلاد جنس تقدیر کرده اند که هرگز گز
 یکی گز و شش جو بگری که میان خلق در کار است همین گز در زنی

در محیط آونف و القنوی علی ثانیة غزلها أو وسط الأعدله

انک هرزه فرسخ که مدت سفر است بقنوی مشایع بجاه و هزار میل
 باشد از انک ثلث فرسخ است و قبلی را درین بلاد یک گز و گز فاند
 پس هرزه فرسخ بجاه و چهار گز و این بلاد باشد و هر گاه که میان
 وی و مقصد وی بجاه و چهار گز باشد چون از ریض شهر
 نیکه او را روا باشد که صلیو را قصر کند در فواوی مشعوبی
 و آرد رفتن اولایع را اعتبار نیست و کرد و نر که در بر روف
 معتبر نیست و منظر است یعنی سیرابی و منی اقدام چنانک
 بآمد له کاروان روان شود و شبانگاه فروه آید در روز
 میان چنانک معروف است رفتن کاروان اگر سه روف را باشد
 مدت سفر تمام بود غار چهار کانی دو کانی گز اید و درون
 بکشاید اگر چه در غاری باشد و اگر سه روز بماند قصر صلیو
 و قطر صوم روان بود در شرح طحاوی و نفی که حکیم خشکی راست و نیم
 برضی گفته که جواب هر چیزی له نوبال آن چیز باشد اگر شش یا
 حله نکند و باز نیز بود سه روز راه بود غار دو کانی گز اید
 و روز بکشاید در جامع صغیر صدر رشید آورده بقبریه
 السفینه الزرع المثنوی بعد از گز روز که نماند نه سخت باشد و نه
 نرم گشتی در ثلث چند بود آن معتدله را اصل کرده اند تا اگر

در محیط آونف و القنوی علی ثانیة غزلها أو وسط الأعدله

تقدیر کرد ند که بیاد وسط در کشتی سه روز مقصد رسد
 و بیاد تند یکی روز قصر کردن نماز و ابا شد اگر یک روز رسد
 اما در منافعی گوید که رخصت کنی را اعتبار نکنند در کشتی منتهی
 بود که او را دور راه بود اگر در کشتی بود یکی روزه باشد و اگر در
 رود سه روز بود چون در خشکی رود نماز قصر کند و روزه را افطار کند
 و اگر در کشتی سه روز راه باشد در خشکی ده روز درین صورت در کشتی هم
 قصر کند در بیابان آوندا اگر مردی از شهر خود بیرون آید و قصدی
 موعده کند که آنرا دور راه است یکی سه روز و یکی یک روز اگر سه روز
 راه دارد و قصر کند و اگر یک روز راه را بود قصر نکند و اگر شب راه
 و سه روز راه را یک روزه بود و قصر کند در بیابان یا می گویند
 اگر در خشکی سه روز راه باشد و در کشتی یکی روزه در کشتی اعتبار کنند
 را و قصر و ابا شد اما ظاهر روایت است که روا باشد و اعتبار کنند
 خشک را در کشتی و کشتی را در خشک در منافعی آونده که مشروعیان بر دو
 نوع است عزیمت و رخصت هر آن قرار کند بر وفق اولی آنها
 عزیمت خوانند و آن متغیر شود و شواری با سایه واجب است
 عذری آن را رخصت گویند و رخصت بر دو نوع است رخصت
 ترفیه و رخصت استسقاط روزه گناردن در سفر از قبیل رخصت

است

است و قصر مستثنی در سفر از قبیل رخصت استسقاط است رخصت ترفیه
 گویند که قصر مستثنی را اگر داشتن و چهار رکعت گزاردن نمازی مکروه
 و مخالف است و لیکن قصر مستثنی را رخصت بطریق مجازی گویند
 گویند که نه یکی امام شافعی میسافر چهار رکعتی فاضلتر بود و نه یکی
 علماء ما رجم الله دو کانی فاضلتر بود و این در باب اوست
 و القصر بخیری و التمام افضل و به قول او است که نماز چهار رکعتی
 گزیده عزیمت است و دو رکعتی رخصت پس عزیمت عمل کردن فاضل
 بود که بر رخصت اما علماء ما رجم الله خبر گفته اند که میسافر در دو رکعت
 گزیده عزیمت است و از نجاست که بعضی از مشایخ ماکفه اند هرگز
 نماز چهار رکعتی گزیده بزرگ کار شود پس بر آنکه رسول الله السلام
 از مدینه مکه آمد زیارت کعبه در چهار رکعت بر سر دو سلیم داد
 و این حدیث فرمود انما صلواتکم یا اهل مکه فانا قوم سفیه
 مع ای اهل مکه شما نماز خود تمام کنید ما مسافرم پس اگر میسافر
 چهار رکعت بودی بعالمین صل الله علیه وسلم بر سر دو رکعت سلام بدهی
 چنانچه خبری او بود در نماز گزیده و اگر مسافر نماز چهار رکعتی را چهار رکعت
 دو رکعت اول فرض باشد و دو رکعت آخر نفل اما این دو رکعت اول انگاه
 درست باشد که بر سر دو رکعتی بعد از آنکه اگر نیاید نماز باطل شود در حج و

مجلس در سجده گزاردن مستحب

که گوید که امام شافعی گفت هر که از نماز چهار رکاعه را تمام گزارد بد کردار باشد
 و خلافت خست کرده باشد در جامع صغیر عتبات آورده که یاد شاه بزرگوار
 آید بالشر خود در عقب دشمن و یقین اند لشکریان که گنج خواهند
 ایستاد نماز چهار رکاعه گزارند و قصر کنند در رخن و چون باز کرد
 اگر میان ایشان و شهر ایشان سه روزه راه باشد قصر کنند و همچنین اگر بیرون
 آید بطلب غنیمت قصد او آن باشد که اگر غنیمت را بیاید باز کفیف مسافر شود
 طواف کند همه روی زمین با و چون بشهر خود باز کفیف قصر کند اگر سه روزه
 راه باشد میان او و میان شهر او در فضا و بی خطر می گوید که لا قصر
 الشن یعنی قریب در سنتها زیرا که قصر در چیزی باشد که بیرون
 نه در آن چیزی که او اختیار باشد در آن امتا علماء محقق را در این باب است
 افضل کدام است گزاردن یا نه که آن بعضی گفته اند که افضل آنکه است
 از برای گرفتن رخصت و بعضی گفته اند که افضل گزاردن سنت است و اولی
 تقریب اما قبیله ابو جعفر هند و ابی رهمه گفته است در حالت و در آن
 گزاردن فاضلتر و اولی تر و در حالت رخصت ترک افضل و اولی و در زمانها
 عمل برین است در منظومه در باب اتمام شافعی میگوید که مدت اقامت
 نه یک امام شافعی چهار روزه است روایت نیست و البوم و البوم و البوم
 و از مع اقامت نه فی الحضر در شرح علیه آورده که مدت اقامت نه سه

بکسر و غیره

نه در آن مختارند

نوزده روزه است چنانکه مدت ظهر زمان یک فاعله شایع میان
 در فوری و متفق آورده مسافر همیشه بر یک سفر است تا مادام که از
 شهر خود در نیاید و یا نیت اقامت باز نوزده روزه کند در شهری یا
 در دینی روایت است و لم یزل مسافرا الله الفای نوبی المقام حيث
 و اگر کسی نیت اقامت کند از باز نوزده روزه کند مقیم بکسره و و همچنین
 مسافرت اقامت کند در دو موضع چنانکه مکة و منی مقیم شود نیت
 اقامت در یکی موضع کند زیرا که اعتبار نیت در یکی موضع است و آن
 شمس است در فای او و زیدی میگوید هر گاه که مسافر زن خواهد یا
 مقیم شود یا نیت اقامت کند نماز چهار رکاعه گزارد اما اگر مسافر
 از کس زن خواهد یا نیت اقامت باز نوزده روزه کند مقیم بکسره و و هر که
 از وطن اضلاع خود قصد سفر کند تا از رخصت شهر خود بیرون رود
 مسافر شود و چون از سفر باز آید و از رخصت در آید نیت اقامت
 کند مقیم شود در کعبه بهی و مختصر کعبه میگوید که مرسوم مسافر
 شود بخروج نیت تا بیرون نرود از عمارت اما اقامت ترک فعل
 بود قصد نازک کفیف و انیس بیرون آید از شهر خویش در وقت باران
 قول وقت یا آخر وقت اگر وقت آن مقدار باری باشد که بخود نواز است
 نماز مسافرانه گزارد و همچنین اگر باز آید از سفر در اقل وقت یا در آخر وقت

مسافر در دو موضع

التوبی

مطلق اقامت کردن مسافر

مطلق اقامت کردن در آخر وقت

و همان مقدار ماند باشد که تجربه تواند بست نماز معینانه گزارد و اگر مسافر
 بود یکی شهر خود رسیدن پیش وقت نماز را آمد مسافران گزارد و اگر
 آبادانی شهر در بماند باشد و چون مسافر از آبادانی شهر بگذرد
 او را و او بعد که نماز چهار رکانه دو رکانه گزارد و رخصت باشد او را که روز
 افطار کند اما روز داشتن فاضلتر بعد مگر آنکه بر خویش نرسد و طاف
 نداده انگاه با جماع روز گذاردن فاضلتر بعد در هیچ مقصود
 مسافر افطار افضل است نه یک ایام شافعی و نه یک موقوفی افضل
 نه یک هله کن باشد و این مرجع این است که در باب او سبب
 و الا فضل الا فطار فی حال الشفق **یَنْقُضُ** اوله **یَنْقُضُ** التَّغِیْسَ **الْفَضْلُ**
 در سیاه آوردن اگر مسافر افطار کند بعد بعد از نماز شهر خود را آمد
 امساک کند یعنی باز استند از خود در باری روز و اگر افطار کرد و بعد
 شهر رسید اگر وقت زوال نرسیده باشد نیت یون کند و اگر وقت زوال
 بعد نیت روز در نیت نباید امساک آن روز را و قضا کند در جامع
 نقل از محیط می گوید که مطیع و عامی برابرند در حکم شفق جزایی قدر
 و فطر صوم و مسج مور به سیار روز نه یک ایام و نه یک شافعی
 برابر نیستند مطیع را رخصت فقر و افطار بعد و عامی را نیص و این
 در باب او آمد است و لیس للباغی الفاحش **تَرْفُضُ** تَرْفُضُ الشَّافِعِیَّ

بما سبب اینست که در باب او سبب

از سیاه آوردن که مطیع است که سیفر حج یا جهاد یا تجارت رود
 یا زیارت ابوبن و اقارب زند و مفرد و عامی است که برای قطع طریق
 رود یا برای شرف خدی یا برای کشتن مسلمانی یا اینکه که گریخته بود در عدایه
 و اگر اتفاق می آید اگر میسافر اقتدا بگیریم کند در وقت تمام کند نماز را چهار
 رکعت نه یک موقوفی شافعی تجاوز نکند نماز او از دو رکعت و این روایت در
 منقول در باب است مسافر از آنکه قون الرکعة خلفه یقیم ثم تجاوز شفعه
 و اگر بعد از خروج وقت مسافر اقتدا کند یقیم در نیت باشد جزا یک یقیم
 نماز دیگر آغاز کرده آفتاب فروشد پس مسافر نماز او در آید در نیت
 بود اما اگر یقیم اقتدا کند مسافر در وقت و غیر وقت درست بود
 در فدوری و متفق آوردن چون مسافر امانت کند معینان را در وقت
 گزارد مسلم دهد پس معینان برخیزند تمام کنند باری نماز خود را و سبب
 است که چون بر سر دو خانه مسلم دهد گوید قوم اگر شما تمام کنید
 نماز خود را که من میسافر و این روایت در متفق آمده است
مُسَافِرٌ أَمَّ الْمُقِيمَ یَعْلَمُ بحال القوم لفا ینکم **یَقُولُ** مَمَّا وَلَا تَقْرُوا
 در عدایه میگوید اگر مسلمانی را در شهر دیگر وطن بعد از آنجا رفت
 و از شهر دیگر وطن گرفت بعد از آن مسافر شد و بوطن نقل خود آمد نماز
 دو خانه گزارد که آن وطن افضل باطل شد و بوطن دوم در نام آمده

بما سبب اینست که در باب او سبب

مطالع سافر و شهرن عامی و مطیع

اگر مسافری در شهری در آمد و نیت اقامت بازده شب روز نکرد بر غرض
آنکه فردا بیرون روم ازین شهر یا پیش فردا برین نیت قدیه دراز ماند
مقیم نشود و نماز دو گانه کراهه و این در متفق امور است
و کونونی و حاله ثنائی مخالف قانوا قد لغا در شرح وافی میباشد
اگر مضمی در شهری بماند بر غرض آنکه فردا بیرون آید یا پس فردا
برین غرض نیت اقامت نکند مقیم نشود نماز دو گانه کراهه و در کراهه
به گوید که این مالک درین باب هر یک ماه بعد فطر کند و سعد و قاصم در
نیشابور دو ماه بعد فطر کرد و علی بن قیس خوارزم دو سال بعد فطر
غرض که فردا بیرون آید یا پیش فردا فطر کرده و است که انداز این مالک
برای سنها آتیه قال اذا دخلت بلد وانت لا تدري متى تخرج
فاقم من بعضی چون در شهری آید و نداند که چه وقت کوچ خوانی کند
نماز را فطر کن اصل خیمه تردیک امام ابو یوسف حکم متداول
دارند چون از طواف و کوچ کردن باشند در میانها نزدیک امام
و نزدیک امام محمد مقیمان دارند در حدایه و کراهه می گوید که اصحاب
ایشان حکم مقیمان دارند و ایشانرا اهل کله نیز خوانند و چون
ایشان از علف خواری بعلف خواری دیگر روند مسافری که درین
ایشان بعه اگر نیت کند درست باشد اگر ایشان باز در کسب باشند

در این باب هر یک ماه بعد فطر کند و سعد و قاصم در نیشابور دو ماه بعد فطر کرد و علی بن قیس خوارزم دو سال بعد فطر

حکم

اقامت

جای مقیم

جایی مقیم شوند و اگر کم از بازده شب روز باشند نیت اقامت مشاء
در میان ایشان درست بود در شرح منظومه و مطلع الحار آورده
اگر لشکر اسلهم در در خیرت رفت و شهر را محاصره کرده هنوز
محصار نگرفته است پس نیت اقامت کنند ایشان مقیم شوند بلیه
بقول علماء مقیم شوند نماز دو گانه کراهه و بقول زفر مقیم
شوند نماز چهار گانه کراهه اگر ایشانرا قوت حرب باشد و این در
منظومه در بار آمدن مجاورون چنین گفتار نمودوا اقامه بشو که فقد نمودوا
و اگر غزاه اهل ایشلهم حصار را نیت کردند و بکنن اهلای ایشان را
غنیمت نکردند و بر زمینهای ایشان خراج نهادند نیت اقامت درست
بعد یا نه نزدیک امام ابو یوسف و زفر درست بود و نزد امام ابو حنیفه
بود و اگر مالها غنیمت کردند و بر زمینها خراج نهادند درین صورت
بانتفاقی نیت اقامت درست بود در کثر و متفق میگوید که در اقامه
و در سفر نیت منبوع معتبر است نه نیت تابع یعنی نیت محدود
نه نیت خادم روایت متفق نیست و نیت المنبوع قالوا معتبر
لأنه یغنی عن المقام والشق یعنی هر گاه نیت اقامت کند محدود
خادم تبع او مقیم شود چنانکه نیت تبع خواب و زن تبع شوهر
و غیر ذلک ناسیده تبع بدو مقیم شود یا لی اگر در مؤنت بدر باشد

حکایت مقیم شدن اهل حرب در حصار

حکایت مقیم شدن خادم و زن و غیر ذلک

مقیم شود و اگر نباشد یا در قفاوی طهری آوند اگر شد میان دو
مشرق بقعه در سفر اگر هر دو نیت اقامت کنند بنده مقیم شود
و اگر یکی نیت اقامت کرد و دیگری نه بنکتم اگر میان ایشان حد
بنده نبوب است آن روز که نوبت مولای مقیم است مقیم شود و
چهار گانه کزاده و آن روز که نوبت مولای مساوی بود نماز دو گانه
کزاده و اگر میان ایشان نوبت نیست خدمت هر دو و ضول هر روز
میکند خواب اما بویگر خواهد راه رها ده میفرماید که درین مسئله
اختلاف مشایخ است قول بعضی آنست که این بنده مقیم شود زیرا که
اگر اقامت یکی ازین دو مولای مقیم میکردند مشافری دیگری بازمی داد
اقامت را پس باید بر آید اصل بود و قول بعضی آنست که این بنده مقیم
گشت زیرا که تعارض واقع شد میان اقامت و سفر پس رایج گردانند اقامت
را اجتناباً و احتیاطاً در امر عبادت اولی است در خلاصه الفتاوی
آورده و مراعاتی و ترسیانی هر دو و بیرون آمدند پیغمبر سه بار و
چون بعضی از راه بر رفتند ترسا اسلام آورده و مراعاتی بالغ شدند زیرا
نماز را قصر کنند و دو گانه کزاده و مراعاتی چهار گانه از آنکه نیت کاف
معتبر است و المختار در قفاوی میگوید به آن جهت تبع سلطان
مقیم شود یا نه اگر در مؤت سلطان بود مقیم شود و اگر نه مقیم

کتابخانه عمومی

نعم

استوف

شود در نماز بانقعه میگوید و آم خوا. نیت اقامت کند و آم دلز
برابر اوست مقیم شود یا نه اگر آن مقدار مال که وام است در دست
وام دارد بده بپسند و وام خوا. مقیم شود تا او خود نیت کند و اگر آن مقدار
مال که وام دارد در دست ندارد بپسند و وام خوا. مقیم شود در کل معاشر
علیه السلام فرموده الدین رقی مسافر یا نیت اقامت کند یا ندان
مقیم شود یا نه اگر در مرثوت یا نیت یا نیت با اتفاق مقیم شود و اگر در مرثوت
یا نیت بود نزد یک امام ابوحنیفه مقیم شود و نزد یک صاحب مقیم شود
در قنای مسعودی می آید اگر اضلی نیت اقامت کند و نماز چهار رکعت
کراه فرج را خبر نشد نمازها دو رکعت کراه بعد از خبر شد بپسند
چنین گفته اند که فرج دو نمازها باز کراه امتا شمس الا نه سرعی حمد الله
گفته است هر چه کم از شش وقت باشد باز کراهند و هر چه زیادت از
شش وقت باشد باز نکند آنکه جمیع باشد و جمیع مذکور است در دین
فعله تعالی ما جعل علیک حکم فی الدین من حرج (در طحاوی میگوید
در حق فرج آنچه است که نمازهای گذشته در دست بقدر باز نکند و آنست
در قنای مسعودی آنچه در سفر و در مرض و در مطر بقول امام
مالک مقروء جمع میان دو نماز محجب وقت روا بود و بقول امام شافعی
در حصر و بیفتر جمع میان دو نماز محجب وقت روا بود و در مرض از دو روز تا

دوستو

224

طاهره و نازد ریف

اما بفعل علامه ما رحمهم الله فصرفوا بنوعه جز در سفر و جمع میان دو
 روانه و بحسب وقت جز در عرفات و مزدلفه جایان را از اقامت
 در شرج و دوری میگوید مستمر جایان را آنست که جمع کنند میان دو سکنه
 بحسب وقت در شرج روز عرفه نماز دیگر را در اول وقت نماز پیشین گزارند
 در عرفات و نماز شام را در وقت نماز خفتن گزارند در مزدلفه در مسافه
 به آنکه جمع میان دو سکنه بفعل روانه اما بوقت روانه اما بفعل
 خنانک نماز پیشین را با آخر وقت گزارند و نماز دیگر را اول وقت این جمع
 بفعل و این بحسب وقت روانه باشد مگر در شرج خنانک گفته شد در شرج
 نسخ آنکه که نزد یک امام شافعی از برای سفر و مطر جمع میان دو سکنه
 بوقت روانه کن محتمل بود اگر خواهد تا آخر کند ظهر را و اد اکند هر دو
 در وقت عصر و اگر خواهد بخیل کند عصر را و اد اکند در وقت ظهر هر دو
 بیک اذان و اقامت و سپس یکم در وقت مغرب و عشا اگر خواهد هر دو
 در وقت مغرب اد اکند و اگر خواهد در وقت عشا و این در مظهر مذکور
 است و یطلق الجمع لأجل السفر بین القتلون و عذر المخرج
 آداب سفر مشافران را در رفتن و آمدن ادبهاست هر که
 مسافر شود باید که آنرا نکاه داند اول آنکه و در بعضیهای مردمان
 را باز دهد و نفقه هر که واجب بود بر وی بدهد و نوشته خلیل

بدست آمد و آن قدر بر کثرت که با همراهان رزق تواند کرد طعام
 و بخی خوش گفتن با همراهان و خلق نیکو با همکاران در سفر از جمله مکام
 اخلاق است آداب — دوم آنکه رزق نیکو و نایب عالم
 و عاقل و برهنه کار جاسیل کند که در دین بار او باشد که رسول
 علیه السلام نهی کرده است از آنها رفتن در سفر و در رفتن آموختن
 ثم الطريق یعنی بار سفر را خلط کن پیش از آنکه بسفر روی و خفتن
 آن باشد که رزق خردمند دانا جاسیل کند و خدای او کند در آن
 در جمع کاری و شاعر و پیاچند و گاه حق و میثم را همراه خود کند در
 شهری که جریش باشد شوار شمع که رسول علیه السلام فرمود
 الخیر من مزأمر الشیطان و در حدیث آمده که لا یغنی المله کینه
 رفقة فیهما کلت او حیثین و اگر همراهی ضعیف بود با او ماند
 جندای تواند و خون منیل و در اول سوره اعلف دهین
 از آن طعام خوردن مشغول شود تا امدای بکار از وی رانی شود
 تغییر او را و مال او را در حمایت خود بداند و او را آسایش هر دو دهان
 دهد آداب — سیم رفیقان خضر را و دایع کند و دعا
 که رسول علیه السلام یاران را در هنگام سفر رفتن تعلیم گهین
 تا هر یکی از برای مسافر بگوید التماس کند تا بگویند و آن دعا است

آداب سفر

انستودع الله دينكم وخوايم غلبكم چون کسی از یاران رسول
 علیه السلام پیغمبر خواستی رفتی بوداع رسول علیه السلام آمدی
 رسول صلی الله علیه و سلم گفتی زود که الله التقوی و عقیقه ذنوبک
 و و خصل الخیر حیث توجت این ست مقیم است باید که بگوید
 یا رسا و خود را و باید که چون و داع کند همه را بخدای تعالی بسیار و در
 امیر المومنین عمر رضی الله عنه در وقت خلافت مردمان را عظامی داد
 مری با کوهی بیامد امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت سبحان الله و کرم
 که کس کیس ماند چنین این کودک بنومی ماند این مرد گفت یا امیر المومنین
 از عجب کار او ترا خبر دهم امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود بگوید
 گفت من پیغمبرم ما در روی جامه بود گفت مرا بدین حال میگردان
 گفت انستودع الله ما فی بطنک یعنی خدای تعالی سپردم آن در شکم
 نواست پس چون باز آمدم ما در شکم مرد بود یک شب حدیث میکرد
 آنی دیدم از دور گفتم این چیست گفت این کودک زن توانست ما بعد
 شبی همچین بنیم گفتم که نماز کنایه و روزه و استی این چگونه باشد
 برقم و بگوید باز کردم ناخست جراحی دیدم نهاده و این کودک باز
 ع گرفت او از شنیدم که یا عند الله این کودک را ما سپردی باز یافتی
 و اگر ما در شکم سپردی باز یافتی چنانکه این را یافتی پس من را

باید که

باید که وقت و داع هر یک را از خوششان و بار از خود خدای تعالی بسیار
 تا باز یابد انشاء الله تعالی **باب** چهارم آنکه اختیار کند
 بیرون آمدن را در اول روز که در بامداد برکت و یاء است یعنی
 رواست حاجت و بیروزی است و جهد کند تا سفر روز بخشنه
 روزه که رسول صلی الله علیه و سلم جو سفر رفتی روز بخشنه که بیرون
 داشتی سفر را روز بخشنه و این عباس میگوید هر که سفر خواهد
 یا حاجتی خواهد خواست از کسی روز بخشنه بکند باید که رسول علیه السلام
 دعا کرده است اللهم یا ربک لا تمی بین یومها یوم الخیر
 و غیر و این کرد اللهم لا تمی بین یومها یوم الشیء
 بامداد شنبه و بخشنه مبارک است و علی کرم الله وجهه روایت میکند
 لا یافروا فی آخر الشهر ولا یافروا فی العشر الاخر
 مع سفر میکنند در آخر ماه و سفر میکنند چون قدر عقیقه بود
 و این خبر بر بیشتر از علماء منقول است مگر بر انکس از علماء محدث
 جماع کرده باشند و این شکسته چند کتاب معتبر در علم حدیث جماع کرده
 چنانکه مشایق الانوار و فرة العین و اخبار عامر و ریاضی الاجام و
 اخبار عید این مجموع را سبق سبق خوانده و جماع کرده از استاد محدث و
 محدث استاد مفضل علوم الاولین و مقتدای العلماء المتأخرین حمید الله

ظاهر کردن بخشنه

مخلص لله ابو محمد عبد الله ومولانا شيخ المحدثين والمفسرين جلال
الدين عمرى طيب الله مرقمها وابن دواستاد بزرگوار که شیخ و استاد
محدثان بوده اند در وقت خویش چنین فرموده اند معنی ابن حنبل
میگوید که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرموده در حدیث
آمد که لا تشاؤوا و الغریبة العقیبة راه زیاده بود در عهد رسول
علیه السلام و عقیبت یعنی بود که این قمر راه زن آجای بودی که
که سفر کردی بسوی یمن ایشان را یکی منزل در دریه عقیبت شدی
رسول علیه السلام ایشانرا خبر داد و گفت سفر کنید که قمر راه
زن در دریه عقیبت است و این خبر موقوف است بر علی کرم الله وجهه
و معنی این حدیث و مراد از این خبر آنست که قمر را قمره انک
ماه در عقیبت است سفر باید کرد چنانکه اهل نجوم گویند زیرا که
رسول علیه السلام فرموده من انی کما هذا و قد فقه فما یعمل
فقد کف ما انزل الله علی محمد یعنی هر که بیاید نزد کائنات
و تصدیق کند او را در آنچه او گوید بدرستی که کافر شده باشد
بدانچه فرو فرستاد خدای تعالی بر محمد علیه السلام اگر چه علم نجوم نقل
میکند از پیشینیان و لیکن منسوخ شده بدین خبر سخت مرعی
شرایع من قبلنی یعنی شیخ گفته و رفع گردانید شریعت من شرعی

محدثان که در حدیث آمده است

مکوب

بیش

بیش از من بوده است — پنج آنک بوقت بیرون رفتن
حمار که گفت نماز گزاره و بخواند در هر رکعتی الحمد یکبار و قل هو الله
یکبار که رسول علیه السلام فرموده هر که وقت رفتن سفر حمار
را رکعت نماز گزارد بدین صفت که گفته شد پس این دعا بخواند
اللهم انی استودعک نفسی و مالی و اهلی و ولدی بدرستی
که خدای تعالی نگاه دارد نفس مرا و مالی او را و نیکو گرداند
کارهای او را و اهل و اولاد او را تا آن زمان که باز آید و امیر
المومنین علی کرم الله وجهه گفت هر که بسفر رود پیش از آنکه از خانه
بیرون آید یا زده بار قل هو احد بخواند بگرداند خدای تعالی از دست
این سون بدیهای آن سفر را از وی و بدهد او را نیکوهای آن سفر
پس گفت ای علی هر که بوقت بیرون آمدن سفر این دعا بخواند
که اللهم اجمعنی و اجمع من معی و ما معی اللهم
سکنتی و سلم من معی و ما معی بدرستی و راستی که خدای تعالی
نگاه دارد او را و انیس که با او باشد و آنچه با او باشد بفضل خود
آید — ششم آنک چون بایستد خانه رسید
و بای از در خانه بیرون نهد بگوید اللهم تو کلفت علی الله
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون بر نشیند بر مرکب

نماز در وقت سفر وقت

بر روی سوزن نهند و بامدله و شبانگاه یکی ساعت فرود آید و باید
برود و بار ستور بسک کند تا دل مکاری نماند شود و بعضی از سلف
ستور کرد اگر قندی بشرط آنکه هیچ فرود نیابند و آنگاه فرود
آمدندی تا آن صدقه بعدی بر ستور و دل مکاری بدان نماند شود
و هر که بر ستور بار کران نهد و یا نه سببی نبرد روز قیامت بروی
ضخ کند **ادب** هشتم آنکه هر چه بر ستور خواهد
نهاد مکاری را بنماید و شرط کند تا رضای او حاصل کند و بر آن زیاد
نکند که شرعا نشاید امام مسلمانان عبد الله مبارک رحمة الله بر ستور
کران نشیند بعد بیست و سه رفتن نامه بوی دل که این نامه بعلقه
رسان در حال گفت مکاری را که شرط این نامه نکرده بودم بچلی گئی که
بستانم درین سخن و چه ها گفته اند که این مقدار را وزین بوه و در چلی
مسیاحت بوه و آن آن بزرگ کرد غایت تقوی و کمال و بر وجه
کاری بوه و باز گفته اند هم نشاید که آورد و اندک بزرگ نامه نوشت
بفقه خواست باره خاک از دیوار بران باشد باز مرا نشاید که از دیوار
دیگری نقصان کنم از پیش در او قدری خاک برداشت و بران نامه افکند
گفت خاک درست هاتنی آواز دل که نخواهد داشت کسی که خاک برین
در کس نزدیک او قدرتی ندارد که فرود آید قیامت در جواب آن چگونه

آید

در خواهد

در خواهد ماند آن مرد که بیوشن بقاد و بشیمان شد و از مالک آن **خدا**
ادب نهم آنکه چون از سفر باز آید هرگاه که چشم او برهنه
افتد بگوید اللهم اجعله لنا قرا و از زقنا جستا آنجا که بی
بش فرستد تا از آمدن او خبر دهد که بیغامبر علیه السلام نمی گوید که
چون از سفر باز رسید ناگاه بخانه خود در آید و پیش در عقد
رسول علیه السلام خلف آن کردند چون در خانه رفتند هر دو
برایشان مشکری دیدند و عیش بر هر دو منعش شد و آمدن است که
مردم چون از سفر باز آید شب در خانه خود در نیاید بل که روز
در آید و بفیلم کند از آمدن خود تا اهل بیت او بیرون بیاید
نشوند و پیاخته شوند **ادب** دهم آنکه
چون محله خود رسید اقل در مسجد در آید و دو رکعت نماز کند و بعد
بخانه در آید بگوید **توباً توباً لذنبنا** **توباً توباً** لا یغادر علینا خوفاً و
بعض از علماء گفته اند که سنت مؤکد است راه آوردن اهل خانه
خود در خبر آمدن از رسول علیه السلام که اگر چیزی نداده پسکی از زوره
اند و بیارند که در خانه وی بکار آید و این از برای تا کند است در جامع
مشرقی که گوید نقل از مشایخ که مسیح است چون که از سفر باز آید در
وطن اصلی خود در آید و فریاد کند و شری یا کای ذبح کند و صدقه

و بعد که رسول علیه السلام چون از سفر باز آمدی و در مدینه قرار گرفتی
 شتر را زنی کنیدی و صدقه دهی آداب این فصل بعضی از شرطهاست
 و بعضی از کیمیا و بعضی از قنای حقه بلخی آورده شد **فصل**
عمل در بیان سئو کسوف قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا رايت
 شيا من هذه الاقزام فارغبوا الى الله بالتسكوة معنى جدت
 جان بود که چون ببیند چیزی از این قزقهها پس رخت نماید
 بنماز از برای خدای تعالی بدانکه اضافت سئو کسوف دلالت
 میکند که کسوف سبب است مری سئو را بدانکه مصافقت بدو
 مکرر میشود بیکر او و آن شرط جواز است در بایع نمازهاست صحت
 کسوف همان است و این سئو کسوف شت است بنا بر موافقت رسول
 علیه السلام و بعضی گفته اند که واجب است بنا بر آنکه فارغبوا الى الله
 امر است و امر از اعلی دلالت بر وجوب کند و کیفیت نماز کسوف است
 بکراهت جماعت امامی که امامت جمعه کند و رکعت چون نافله یعنی نه یا یک نماز
 قامت و بخواند در رکعت آن خواهد و بجز رکعتی یکی رکوع و دو رکعت
 کند چنانکه مذهب ماست نه چون مذهب شافعی که میگوید در هر
 رکعتی دو رکوع کند و این روایت در منظومه در باب امام شافعی آمده است
 و في الكسوف ركعتان بركعة بعد القيام مرتين فاسمع در مقام میگوید

و در هر

تغییر

تغییر دو رکوع آنست که بعد از تحریر فاتحه و سوره بخواند بر رکوع بود و چنانچه
 رکوع کند باز آید و قرآن خواند باز بر رکوع بود اما مذهب در مذمت شافعی
 آورده که نماز کسوف شت است و غسل کند چنانکه برای نماز جمعه را در روز
 ازین نماز جماعت و هم خطبه مشروع است و شت است که در مسجد جامع گزارند
 که سوره رسول علیه السلام در مسجد جمعه گزاردی و نماز کسوف دو رکعت است
 در هر رکعتی دو قیام و دو رکوع و دو قنات و دو سجده و شت است که در
 قیام اول بعد از فاتحه سوره بخواند یا سوره دیگر بقدر آن پس رکوع
 بود و در رکوع تسبیح گوید بقدر صد آیت پس سر از رکوع بر آید فاتحه
 بخواند و قدر دو بیت آیت از قرآن بخواند و بر رکوع روزه و تسبیح گوید
 بقدر هفتاد آیت پس سجده روزه سجود را نیز از آن کند چون رکوع و
 در رکعت دوم قنات را و پیچات رکوع و سجود را بسبب رکعت
 اول مقدار ثلثی کم کند و در هر دو رکعت آهسته خواند این همه که تغیر
 کرد شد بر مذهب امام شافعی است رحمه الله در زلزله الفقهاء آورده که
 اتفاق علماء ماست که در از کردن قنات شت است درین نماز اما
 درین قنات بلند است یا شت است اخلاف قامت بقول امام ابو حنیفه
 قنات آهسته است و بقول امام ابو یوسف و محمد بلند است و صحیح قول
 امام ابو حنیفه است زیرا که اصل در سئو نماز خفا است الا انما قام الی الله

بخلافه و در جمعه الفقهاء می گویند که چون امام از نماز کسوف فارغ شود
 مستحسن است که امام با قوم بدعا مشغول شوند تا آن زمان که آفتاب
 شوه و روشن شود و امام برای دعا کردن بر منبر بروی درگاه است
 دعا آنست که بعد از فراغ نماز دعا کند بگوید یا فافا فرغت فانبت
 والی ربک فارغب و اگر امام حاضر نشود برای جماعت بگزارند مردمان
 تنها تنها چنانکه می گزارند نماز خسوفی ماه راجع در زاد الفقهاء او را
 و بیکره ادا کل قوم بجایه کل موضع پس استحباب جماعت
 در کسوف سه چیز آمد یکی با امام که اگر امام نباشد شاید جماعت کردن
 که جماعت نباشد امام مقتضی باشد بقتضی و فساد دو جماعت سیم علی
 در واقعات گفته اند یا عین بنی معنی در مسجد جمع یا در بازارگاه عید زیرا که
 غالب آنست که مردمان آنجا میگردین دو موضع و نیز آورده اند
 زلف الفقهاء که در مسکوت کسوف خطبه نیست و در مسکوت خسوف جماعت
 نه یک عالم ما رحمهم الله و ظلمت و زلزله و هول و فرقه چک خسوف
 بعضی درین جمله مسکوت است بر سبب انفراده جماعت در جای او آورده
 که باد چون سخت و زیدن کند و خنانک درخت و کشتی شکند و چون
 نقاط باران بر سبیل تو از برف درخت و چون روز تا ریل شود
 و نرسد علفک و خوف عذاب بعد باکی شود که مردمان تنها نماز گزارند

و دعا

و دعا و تفرغ و زاری کنند تا آن زمان که از زبان آن خوف زایل شود
 و عبارت طحاوی اینست که الریح اذا انشدت و النجاة ادا دامت
 و النماز اذا اظلم فمع کل هذه الخوفات لا بأس بان یصلوا
 فرائض و یدعوا و یقصر عولیا آن بزولی دیک در این معنی
 که امام محمد در مشروط آورده و نیز فی کسوف القمر گفته اهل
 لغت بر امام محمد این سخن را گرفته اند و گفته اند که کسوف گرفتن آفتاب
 و خسوف گرفتن ماه قال الله تعالی یا ذاریق القمر و خسفا القمر
 پس امام محمد غلط کرده که کسوف قمر گفته لیکن مای گویند که امام محمد
 صواب و راست است که گفته از آنک خسوفی گرفتن دایره ماه است
 و کسوفی گرفتن نور او است و مراد امام محمد بدگر کسوفی گرفتن نور
 بر رقی دایره او در مغرب میگوید بلفظ کسوفی معمول است در
 شمس و قمر یقال کسفت الشمس و القمر خفیفا و بعضی از اهل لغت
 آنست که خسوف و ذهاب کل دایره او است و کسوف و ذهاب
 بعضی دایره او و کسوف ما کانا قول امام محمد صحیح است اما بلفظ
 انشیاف در حدیث آمده است در مشارق الانوار که مغیر بن شعبه
 روایت کرده از رسول علیه السلام ان الشمس و القمر آیتان من آیات الله
 لا یملکان بموت احدی ولا یخونی فادرا ینموها فادعوا الله

فصل

سَلَوَاتِي تَجَلِيَّ مَعْنَى جَانِ بَاشَدَ كَه شَمْسِ قَرِيعِي أَقَابَ وَمَا
 اِبْنِ هَرْدَوِشْ نَشَانِ اَنْدَ اَزْ نَشَاهَايِ قَدَرِ خَدَاوَنْدَ عَاقِبَتِ
 بَعْنِي كَرَفَتِ نَشُونِدَ سَبَبِ مَرَكِ كِه وَ سَبَبِ حَيَوَةٍ كِه جَوْنِ يَسْتَدِ
 كِه أَقَابَ يَامَاهُ مُنْكَسِفِ مَدَدِ عَاكِندَ وَ عَاكِندَ كَرَارِ بِنْدَنَ وَ قَفِي كِه رَوْنِ
 كَرْدَنْدَ وَ اِبْنِ حَدِيثِ جَانِ بَعْدِ كِه رَسُولِ رَاصِلِ لِّلَّهِ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِسَرِي قُو
 شَدَنَامِ اَوْ اِبْرَهِيمِ وَ رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَزْ قُوْتِ اَوْسَكِ دَلِ شَدِ
 وَ آبِ اَزْ حَشْمَهَايِ مِيَارِ كِه اَوْ رَوَانِ شَدَ عِدَدِ الرِّقْمِ عَوْفِ كَعْبِي
 اَللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ كِه يَارَسُولَ اللّهِ اَلَيْسَ قَدْ نَجَّيْنَا عَنْ الْبُكَاءِ بَعْنِي اِي
 رَسُولِ خَدَايِ نَهْ اَنِي كَرْدِ يَدَمَارِ اَزْ كَرِيْمِ رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَوْ
 اِنَّا كُنْتُ نَجِّيْتُكُمْ عَنْ صَوْتِ اَيُّمَيْنِ فَاجِرَيْنِ صَوْتِ الْفِ
 وَ النُّوجِ فَاتَهُ لَعْنٌ وَ لَهْوٌ وَ مَزَامِيرُ الشَّيْطَانِ بَعْنِي اِي كَرْدِ
 شَمَارِ اَزْ اَنْ دَوَا اَزْ اَحَقِّ يَكِي اَوَا زِ شَرْفِ وَ دِيكِرِي اَوَا زِ بُوخِ كِه اَنْ
 لَعْنُ اسْتِ وَ لَهْوٌ وَ مَزَامِيرُ شَيْطَانِ اسْتِ وَ اَنْ كَرْدِ اَزْ اَسْمِ شَمَارِ اَزْ
 كَرْدَنِ كَرِيْمَا وَ بَرَهْمِ كَرْدَنِ بَرَهْمَا وَ زَدَنِ بَرَهْمَا وَ زَخَارِصَا
 اِبْنِ هَرْدَوِشْ كِه قَعْمِ اَزْ عَاوَتِ جَاهِلِيَّ عَرَبِ اسْتِ وَ لِيكِنِ اِي دَوِيْدَنِ آبِ
 اَزْ حَشْمِ رَحْمَتِ اسْتِ اَزْ حَقِّ عَاكِ كِه رَدِ لَهَا هَا دِيَسْتِ پَسِ رَسُولِ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ اِبْنِ حَدِيثِ دَرِ اَزْ مَوْ دُ بَرِيْنِ جَدِ كَلِمَةِ حَتْمِ كَرْدِ كِه الْعَلْبُ بَعْنِي

این حدیث در آیه ۱۰۰ سوره بقره است

وَالْعَيْنُ

وَالْعَيْنُ تَدْمُغُ وَلَا تَقُولُ مَا يَنْحَطُّ الرَّبُّ بَعْنِي اِي دَوِ هَكِشْ
 دَرِ اَوِيْدَنِ آبِ رَوَانِ مِي شَوَدَ وَ نَكُونِمْ جِيْرِي كِه بَخْتِمْ شَوَدَ بَرِ وَ رَدِ كَا
 حَاصِلِ جَوْنِ اِبْرَهِيمِ قُوْتِ شَدَ دَرِ اَنْ رَوَزِ اَسْوَفِ خَدِ مَنَابِ كِه
 جَمَانِ تَارِيكِي شَدِ خَلْعِ لَحَانِ بَرْدَنْدَ وَ كَعْبَتِ كِه اِبْنِ كِيَسُوْفِ وَ اِبْنِ طَلْطِ
 سَبَبِ قُوْتِ اِبْرَهِيمِ اسْتِ پَسِ رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِبْنِ شَدِيدِ بَرِي
 لَقَدْ كَانُوا اِيْثَانِ اِبْنِ حَدِيثِ فَرَمُوْدَ كِه اِنَّ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ بَاخِرِ حَدِيثِ
فصل چهل و نهم در بیان استغفار و مکتوبات آن است
 استغفار در لغت آبِ خوارستنِ بَعْدِ وَ دَرِ رَفْعِ عِبَارَتِ اَزْ دَعَا وَ اسْتِغْفَارِ
 جَوْنِ اسْتِغْفَارِ سَبَبِ اَسْتِ دِلَوَسْتِ قَالَ اللّهُ تَعَالَى فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا
 رَبَّكُمْ اِنَّكُمْ كَانْتُمْ اَعْصَارًا يَّرْسِلُ السَّمَاءُ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا اِمَامِ
 اَبُو حَنِيْفَهْ مِي كُوِيْدِ كِه نِيَسْتِ دَرِ اسْتِغْفَارِ نَازِ حِجَابِ وَ لِيكِنِ مَرْوَنِ اَمْدَنِ
 اِمَامِ بَا مَسْلَمَانَانِ بَعْضَا وَ دَعَا كَرْدَنِ بَا جَمْعِ مَسْلَمَانَانِ اسْتِ اسْتِ
 اَمَّا اَكْرَمُ مَرْدَمَانِ تَهَا بَكْرَارِ نَدِ رَوَا بَاشَدِ اِمَامِ اَبُو بُو سَفْ وَ مَحْمُودِ
 مِي كُوِيْدِ كِه دَرِ اسْتِغْفَارِ دَوْرِ كَعْبِ سَبَبِ اسْتِ حِجَابِ كِه بَكْرَارِ وَ دَرِ
 فَرِ اَنْ بَلَنْدِ خَوَانْدِ وَ جَوْنِ اَزْ نَازِ قَارِعِ شَوَدَ خَطْبِ كُوِيْدِ اِسْنَادِ بَرِ رِيَا
 نَهْ بَرِ بَالَايِ مَنَبَرِ وَ دَرِ حَالِ خَطْبِ رَوِي سَوِي مَرْدَمَانِ كُنْدِ وَ بَسْتِ بَحَاثِ
 كِه نَزْدِيكْتَرِ بَعْدِ بَا حِجَابِ دَرِ كَلِمَةِ مِي كُوِيْدِ اَزْ اِمَامِ مَحْمُودِ رَوَايَتِ اسْتِ

این نماز چون نماز عید است نکران مکر امام دور کعبت بجاعت بانگبیت
ورخ بدین و بقرات بلند چون از نماز فارغ شود خطبه گوید چون از
خطبه فارغ شود روی بقبله آید و دعا کند در تحفه النعمانی آید
چون امام از نماز و خطبه فارغ شود استغفار گوید و رد ابر گرداند
پس پشت بسوی مردمان کند و روی بقبله آید و میخواند ایستاده
مشغول شود یعنی بدعا باران اما مردمان در خیال خطبه روی
کنند و میخوانند نشسته دعا کنند دست برداشته بر رکعت ششم در دعا
برداشتن دستهایست اما در قلب رد احوال است نزدیکی
امام ابو یوسف و محمد امام قلب رد آید و قوم نکند و نیز دیگر امام
مالک امام و قوم قلب رد آید و نزدیکی امام ابو حنیفه قلب رد آید
نیت اقله نه امام را و نه مقتدیان را و این روایت کافی است
در منظومه مطلق آورده و نیست فيه القلب للرد آید و کیفیت قلب
رد آید نزدیکی صاحبیه آنست که اگر در احوال گوشه بوضو نیت را
زیر کند و نیت را زیر کند و اگر رد آمد و نیت باشد چنانکه عجمه
کلیم سه نیت را است آنرا بسوی جفت کند و جفت آن را
سوی راست اما قوم قلب رد آید نکند بقول علماء ما یقیم الله
در منافع می گوید که اگر رد آید نیت که اول آن مثل النعمانی

رد اجزای است که آنرا نه دامن باشد و نه آیین چنانکه فوطه را و اینک
رد ای کرد اند برای تعالی است یعنی بار خدا یا تغییر کردیم بر نفس خویش
نویس تغییر کن فوطه یا این الله لا یغیر ما بقوم الا به **مسئله اول**
مقدم در بیان نماز تراویح بدانکه نماز تراویح شست مؤکده است که رفتن
صدای و گذاشتن صدای و تراویح او سبب عبادت و ناکثر از آن او
سبب شقاوت و نماز تراویح مشروع است بفعل رسول صلی الله علیه و سلم
و اجماع صحابه رضوان الله علیهم لعمین بخلاف را فضیلت نزد الله و
بر هر که نماز فریضه است تراویح بر وی است یکی اگر فریضه نکرده قضا بر وی
بعد لکن نه یک تراویح قضا بود لیکن نه کار باشد در محیط آورده قال
الشیخ علی بن ابی حمزه و سلم فرض علیکم صیامه و سننکم و صیامه
و هذا الخبر شیرین است الله تعالی این خبر شایسته است که نماز
تراویح شست الهی است یعنی موضوع الهی است و مرتبی و است تراویح
شست است مردان را و زنان را بدلیل آنکه از علی کرم الله وجهه روایت
آنست که کان یا من النساء یقیام رمضان و کان یجعل للرجال
اما ما وللنساء اما ما یعنی امیرالمومنین علی کرم الله وجهه اقرار می کرد
زنان را بکثر از آن تراویح و معتق میکرد برای مردان امامی و برای زنان
امامی از عبدالله ثقی روایت میکند که گفت امیرالمومنین علیه السلام

مرا فرمود که امامت کن زنا را در تراویح پس من امام بودم ایشان را
 و هشام بن غزو روایت میکند که مادر مؤمنان عایشه رضى الله عنها
 غلام خود را که ذکوان نام بود مذکر کرده بود و او امامت کردی
 را و زنان را که با وی بودی در رمضان در مسجد خواندی قرائت
 را و بظاهر این حدیث گرفته اند بعضی از فقها که باکی نیست که امامت
 کند مرد و در مسجد خواند در مشافعی میگوید نفس تراویح سنت است
 و اداء او جماعت مسیحی است تا اگر کسی نماز تراویح تنها بکند سنت
 اقامت کرده باشد و از برای این در فردوسی میگوید و شیخ ابی جعفر
 النابین بعد الغناء فیصل فیهم امامهم فقیس ترویجات فی کل ترویجه
 یسلیتمن و یخلسن کل ترویجه من مقدار ترویجه یعنی
 است که جمع شوند مردمان در ماه رمضان بعد از نماز صفتن پس
 بکرايه با ایشان امام ایشان پنج ترویجه در هر ترویجه دو سلهم دید
 و بنشیند میان هر دو ترویجه مقدار یک ترویجه و ترویجه چهار رکعت
 میگویند در اتعوی گوید مقدار ترویجه ای مقدار آن فیصل فیهم
 یعنی بنشیند میان هر دو ترویجه مقدار یک ترویجه که ممکن بود در کرايه چهار
 رکعت در مغرب آورده که ترویجه جمع او تراویح است و آنکه ترویجه
 گرفته شده است بنا بر این حدیث قوم بعد از چهار رکعت بقال روت

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل در رمضان

بالتاس

بالتاس برای صلوات فیهم التراویح و معنی تراویح راجع دادن
 و در محیط آورده که در کتب نماز تراویح اختلاف علماء است و بعضی
 ماوراء امام شافعی سنت رکعت است و بقول امام مالک تراویح سی و
 شش رکعت است و بروانی از و جهل رکعت است پس اگر بقول امام
 مالک تراویح یکصد و نود و یک شافعی مکرر بود و نزدیکی علماء
 ما مکرر بود بنا بر آنکه کرايه در تغلیح حاجت آید خواهد مکرر است
 و بعضی ما خلفه شافعی اما آید است بر عیبت رکعت یا جعل
 رکعت اگر تنها کرايه نیست باشد مشایخ جای دار تراویح ختم قرآن
 لازم داشته اند اما اگر ختم نکند و او بود و مشایخ سمرقند ختم کردن
 در تراویح لازم ندارند بل که مسیحی دارند و میگویند اگر ختم قولند در
 تراویح لازم داریم بسیار جای بود که ختم قرآن نتوانند کرد پس تراویح
 در بعضی ایشان منسوخ شده و دیگر آنکه تراویح قوی تراویح
 نیست و در بعضی آید خوانند در سنت آید در تراویح بطریق اولی
 و نماز تراویح اگر پیش از نماز صفتن کرايه در و انبوه اما تسبیح الله
 پس خبی از فرغانه سمرقند می آمدند که در کرايه تراویح بسیار
 جنان می گرفتند که هر هفته ایشان پیش از وقت به افتاد سمن الله
 ایشان را اجازت داده که تراویح پیش از وقت کرايه تراویح در وقت

فصل در تراویح

فصل در تراویح

افند

اما در سجده شصت و هفتم که تراویح پیش از نیت روا شود اما
بعد از نیت و تراویح در منافی کوبیده نمیشود و تراویح از آن وقت تراویح
بین الغشاء و البور یعنی تم از برای تراویح بعد پس معنی تم تراویح است
پس از نماز تراویح و تراویح و این لغت اشارت بدان میکند که وقت
تراویح میان نماز خفتن و میان و نیت و تراویح قرار دارد. و تراویح
در غیر ماه رمضان در محظوظی آن نیست میان هر دو روزه مقدار
یک روزه میباشد و تراویح یک امام ابوحنیفه و اهل حرمین و همچنین
تراویح پنجم و میان و تراویح است اما اهل مکه میان
هر دو روزه طولی کشند و اهل مدینه چهار رکعت تراویح و اهل کوفه
را اختیار است میان هر دو روزه که تسبیح گویند یا تسبیح یا سبک
لکن در نماز کراهت میان تراویح اضله و است نیت بعضی کراهت
است و نیت بعضی نیست اما سنت در تراویح قرار دادن آنست که در
دو سلام بعد بر هر روزه که چهار رکعت بعد بنشیند و تسبیح گویند
تا آخر اضع الی است و فتوی برین است استیراج کردن بر هر روزه
بغیر بر روزه رکعت شصتین مقدار روزه شاید باید نه یک بعضی
شاید اما عاده مشایخ بر آنند که نشاید بر آن مخالف عمل اهل حرمین
است اما در هر دو رکعت ایجاب را تا عده و رسول خواند و تراویح

در تراویح هر دو روزه یک روزه است

ولکن

ولکن اولی و افضل آن باشد که تا آخر خواند تا حق رسول و اولاد او
و حق ابریم و امتان او و حق مادر و پدر و حق جمله مؤمنان تراویح
باشد اگر تراویح را ده امام گزارند هر دو رکعت امامی دیگر بقول عاده
علماء مکرره بعد و اگر پنج امام گزارند هر چهار رکعت امامی مکرره بود
لغافه اهل الحرمین و این روایت محظوظ است در نصایب الفقه میگوید
اگر مفسر امامت کند تراویح را در دو مسجد تمامی روان باشد و اگر
مجتبئ کند و فتوی برین است که تراویح دو رکعت نباشد و اگر امامی در
مسجد خود تراویح گزارد بعد از آن افشاء کند با امام مسجد دیگر فتوی برین
است که مکرره نبوده زیرا که اقتضای منقطع بمصلحت نیست روا بود
امامت بجز در تراویح چون ده ساله بعد مأخوفاً فتوی نیست که روا
باشد در خلافه القضاوی آنکه اگر بعضی مردمان تراویح را در خانه خود
جماعت بگزارند درین اضله و مشایخ است لکن صحیح آنست که هر جماعت
خانه را یک فضل است و من جماعت مسجد را دو فضل و انبیس در خانه
جماعت کنند یکی را پیش نباید و انبیس هر که جماعت کند و تراویح در خانه
گزارد درین تراویح و است صحیح آنست که تراویح جماعت در مسجد
کفایه است تا اگر اهل مسجد همه تنگ کشند تا رکعت نباشد و عده
نزد کار باشند اما اگر بعضی در تراویح را در مسجد جماعت گزارند

مطلوبه تراویح یک روزه است

مطلوبه تراویح یک روزه است

مطلوبه تراویح یک روزه است

یکی که در خانه تنها گزاید تا رک دو قضیبت بعد و لکن آنم باشد بر او
 تراویح شست است و آنرا اقامت کرد اما اگر با اختیار و عیبت چنین کند
 بعد اگر امام تراویح نشسته گزاید بعد یا غیره و قوم در عفت او ایستاد
 گزاردند تنه یکی امام ابو حنیفه و ابو یوسف روایت و تنه یکی امام محمد نبود
 اقامه مشایخ بر آنکه تنه یکی محمد روایت و در روایت صحیح و معین خله
 در مغفرت معی آنکه روایت شده مغفرت تراویح راسته گزاید و لکن
 مستحب نبوده که با اختیار رسیده گزاید از آنکه خله قیام می باشد و رسول الله
 علیه السلام **فصل جعل و عیبت در بیان مسکوة خوف** چون خوف سخت
 شود از دشمن یا از راه زن امام را باید که مردمان را دو طائفه گرداند
 یک را سوی دشمن ایستاند و یکی طائفه را در عقب خویش و بدین طائفه یکی
 رکعت با دو سجده بگزاید و چون پس از سختی دوم بر آید این طائفه
 بروند سوی دشمن یا بایستند و بیاوند آن طائفه که ایستاد بودند
 بروی دشمن بگزاید امام با ایشان رکعت دیگر و دو سجده و نهانند
 و سلم دهد و قوم مسلم گویند بل که بروند سوی دشمن یا بایستند برابر
 دشمن بین یا ند طائفه اولی و بگزاردند یکی رکعت و دو سجده و بایستند
 و سلم گویند و بروند برابر دشمن و بایند طائفه دیگر و بگزاردند
 دو رکعت با قرائت زکراة مستوفی اند پس نهانند و سلم گویند این

جائی نبوده که نماز دو رکعت بعد و اگر امام مغفرت دهد و چهار رکعت بعد بگزاید
 با طائفه اولی دو رکعت با طائفه دوم دو رکعت و در نماز شام دو رکعت
 با طائفه اولی و یکی رکعت با طائفه دوم و در مسکوة معالیه نباید یعنی
 جنگ و اگر قتال کنند نماز ایشان باطل شود و اگر خوف بیشتر شود
 بگزاردند تنها سواران یا نایب و ایام هر سویی که قادر باشد اگر بخواهد
 بنوازد بقیله و امام محمد میگوید بگزاردند سوار جماعت و امام ابو یوسف
 میگوید مسکوة خوف در زمان مایست و این در باب وی آمده
 در منطومه و ما مسکوة الخوف بالمسرفة فی یومها لکنها مرفوعة
 و مسکوة خوف بیا حضور دشمن روایت شده با اتفاق **فصل جعل**
نعم در احکام عیبت بعد از یک جنازه است و ایداد و جازیه
 در منافع می گویند که الجنازة بقیعة الجنیم میت و بکبر الجیم الشدید و شیخ
 الاسلام حجة البلیغی روایت میکنند از شیخ محمد الدین عمر رسی می گویند
 که کفیم از منافع یعنی جنازه بقیعة جم مرده را گویند و بکبر جم تحت لاکه
 مرده را رویند و بکبرستان برند در قدور میگویند او احتقر الریح
 و قیل القبله علی شقیة الامین و یقین التهاکیمین فادامات شدت
 الحناء و غیض عیاشه در منافع میگوید قال المطریدی احتقر الریح
 لان الوفاة حضرته یقال فله من مختصر ای قریب من الموت فانی جان

بود که چون حاضر آمده شود یعنی کار او با آخر رسیده و قوله
 بِأَلِ الْقِبْلَةِ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْمَنِ یعنی چون نزدیک شد رسد مرکب
 روی او را بقبله بخوابانند بر دست راست در هدایه و زلزله القمه
 آنکه که مختار در شترهای ما استلغاست یعنی آن بر فغان خوابانند
 او را از آنکه آن آسان ترست مرزوح روح را و اما افضل از آنکه
 از آنکه مستلغاست و نیز چون او در حال نزع است قریب است
 بموت و چیزی چون نزدیک می شود چیزی چنانکه آن می گردد پس
 در این حالت چنانکه در کور می خوابانند بخوابانند و لقن الشهادة
 و تلقین کنند یعنی برود دهند شهادت پس در آنکه رسول علیه السلام
 فرموده لَقِّنُوا مَوْتَكُمْ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْ دُشَاهَاتِ
 اِسْتَبْرَأَتْ شَهَادَتِ وَجَدَانِ اِلَهٍ تَعَالَى اِسْتَبْرَأَتْ دُومَ شَهَادَتِ نَبُوْتِ
 مَسْطُوعِ اِسْتَبْرَأَتْ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَقِّنَتْ تَلْقِينِ شَهَادَتِ دُرِّيَا اِسْتَبْرَأَتْ
 که بلند گوید آنکه نه یک او باشد در آن حالت استشهدان لا اله الا الله
 و استشهدان محمد ائمه و رسوله تا او نیز بر غایت بگوید
 اما باید که او را بغت بگوید و بگوید مرگ که بگوی در آن
 فتاوی سراجی آورده گویند قل لا اله الا الله و قل قد كفر
 بالله و ان اعتمد الايمان مع انكر مسلمان را بگویند که بگوی لا اله الا

لا اله الا الله و نگوید كاف و سوف یعوف بالله منها اگر چه بدل اعتقاد
 داشته باشد پس در این حالت نگوید مختصر را که بگوی بل که خود
 بگوید تا او بشنود و بخود بگوید قوله فاذا امان شد لسانه و
 تمضمض عیناه و چون بمیرد هر دو چشم او را بپوشانند و در هدایت
 آوزن که رسول علیه السلام بر او بپوشید در آمد او را مرده دید و حسن
 کشاده و چشم باز مانده پس رسول علیه السلام چشم او را بدست خود
 نهاد و بپوشانید دهن او را چاکت درین است که اگر کلمات بلفظ
 و چشم بپوشانند و دهان باز ماند مشکله شود در اتع میگوید قوله
 شد لسانه بفتح اللهم منبت الشجر من الجنة یعنی جای ریش و ریش
 و در ریشی فی الاپیامی می گوید الجنان ذو کله العیان و چشم
 و چون خواهند که مرده را بشویند بخوابانند او را بر بختی و بر
 کنند و وضو و دهن و کفن آب در دهن و بینی وی بکنند و در
 امام شافعی برهنه بکنند و آب در دهن و بینی وی بکنند و روق وضو
 و لکن پس از آن بپوشند عورت او را بجامه اما بد آنکه در شتر
 عورت میت در حالت غشی و بی روایات است شیخ الاسلام
 برهان الدین مرغینانی در هدایه آورده که بکنند بپوشانند عورت
 الغلیظه منو المصحح یعنی پسند کند بپوشانند عورت غلیظه و آن در

امان مسلم الله
 مطلق است که تلقین آنرا بگوید که شهادت

اما در این حدیث
 مطلق است که تلقین آنرا بگوید که شهادت

اما در این حدیث
 مطلق است که تلقین آنرا بگوید که شهادت

یعنی دامن و خرقه که بدان بر بندند بستان او را و لغاف و اگر افتاد
بر سر جامه کفن زنان را مکر و است و اگر در سر جامه کفن کنند باید که
بیراهن پوشانند و بر زیر میراهن دامن و زیر این هر دو لغاف و مو
عورت را دو کیس پوشانند و بر سینه او اندازند و شاید که پیر و ریش
را شانه کنند و ناخن و پیرا باز نکنند و سبیل او را ست نکنند و در کلاه
مار هم اند و نزد یک امام شافع این جمله شاید و این در متون در باب
آونق و شیرج و الحقیقه و شعرة و قصرة و شاربه و طغف و چون
فارغ شوند از تکفین وی بروی نماز گزارند در کفن الاقاف آورده که سزاوار
مردمان بامامت در نماز خان سلطان است اگر حاضر شود و اگر نشود
قاضی سزاوار تر است اگر حاضر شود و اگر نه امام می اگر حاضر شود
پس ولی میت سزاوار تر است و ولی میت دارد که بفرماید هر که
خواهد و در محبط نیز عین این روایت آورده که امام می اولست از ولی
و قاضی اولی است از امام می و سلطان اولی است از قاضی بشرط حضور
و امام شافعی میگوید که ولی میت اولی است بامامت از سلطان و در
منظومه آمده این روایت چنانکه نوشته شد مذکور است که اگر بر خان
جزولی و سلطان نماز گزار ولی را روا باشد که باز گزارد و اگر سلطان
با ولی نمازده هیچکس را شاید که باز گزارد کیفیت نماز خان اولی

نیت کند اگر خواهد یعنی چنانکه در باب نیتها گفته شد و اگر خواهد بسیار
در ملتیس آورد که میگوید که می گزارم این عبادت مر خداوند تعالی را و
باکم این مژده را الله اکبر چون تکبیر گفت تا بگوید سبحانک اللهم
تا آخر و چون تکبیر دوم گفت اللهم صل علی نبائنا و علی آلنا و علی
سنتهم گفت دعا گوید خود را و میت را و جمله مسلمانان اللهم اغفر
لحمنا و میتنا یا هدنا و غاینا صغیرنا و کبیرنا و کربنا و انشانا
اللهم من اخیته منا فاحیه علی الایمان و من توفیت منا
فتوفه علی الاسلام بر چنانکه در الجمل و الاکرام الله اکبر و چون تکبیر
چهارم گفت سلم دهد از هر دو جانب و نزد یک امام شافعی از یک
جانب و اگر میت بمجه بود بعد از تکبیر ستم این دعا بخواند اللهم
اجعله لنا قرطاً و اجعله لنا اجرا و ذخیراً و اجعله لنا شافعاً
مشفقاً و اگر طفل و ضری باشد بجای اجعله اجعلها گوید و شافعه
و شفیع گوید و بعد از تکبیر چهارم سلم گوید ایما امام در وقت نماز
بر میت کجا ایستد درین دور و اب است که اندک تر مره باشد بر سر او
ایستد و اگر زن باشد برابر سینه او روایت دوم آنکه امام بر سینه
میت ایستد مره باشد میت یا زن و فتوی برین است از ائمه ائمه
موانع صدر است زیرا که محل قبل است و قلب محل ایمان است

مطلوبه صلوٰه میت و نیت آن

و این روایت در جامع ضعیف حسامی آمده و در کتب ایهی در مذکر خدا
 آورده که از امام ابو حنیفه روایت است در نماز جنازه چون بگردد بر روی
 افتخار باید که در نماز استغفار بالله من الشیطان الرجیم و بسم الله الرحمن الرحیم
 بگوید اعتبار با افتتاح صلوٰۃ نماز جنازه در مسجد نباید گزاردن نزدیکی
 علماء و ما لهم الله و نه یکی امام شافعی باید و این در مذکور در باب شافعی
 آورده و آن اینست که اول از جهت فی المسجد الحرام یکی یصلوا فیہ و الا فایما
 و مشیتهم امامها من العزیز و عملها بین الغفیرین واجب و چون
 بگردد نماز در مسجد مکروه است نشستن پیش از آنکه جنازه را بپوشند
 و گور بکنند و بخند کنند یعنی شکیف بجا بقبله و در آن مرد را در حاکم
 قبله نه خنانک شافعی میگوید که شوق کنند در گور و بکشند مرد یا
 از بیابان گور و چون در گور دهند انفس می دهند بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
 بسم و علی ملة رسول الله و در حاکم میگوید که تقدیر کلهم جنازه
 که بسم الله و ضعیفان و علامه رسول الله یصلوا فیها و مع جنازه بعد
 بنام خدای عز و جل و بر دین رسول الله علیه السلام تراست و در بیروانی
 روی او را بقبله کند و گره که بر کفن زده باشند بکشاید و خشت خام
 بر روی راست کند و خاک را بر آن بر آید و گور را خرابه کند نه بجا بگوید
 حاکم قول امام شافعی است و خشت نخه مکروه است و جوب و بیای

بسم الله و خدای عز و جل می آید که مشایخ بخارا گفته اند اگر در بلد ما در حید
 خشت نخه نهند مکروه نباشد از برای ضعیفی زمین و بعضی از مشایخ
 بخارا چنین گفته اند که لَوْ جُعِلَ فی هَذِهِ الْبَلَدَةِ تَابُوتٌ مِنْ حَیْدِیَا لَکَرِهَ
 و عمر نهی که زمین او چون زمین بخارا باشد باخوف بیرون کشیدن
 میت باشد بنا بر حاکم و در آن شهر مردگان را در تابوت نهند بصیغه
 الموتی اگر چه زلفه شد و مرد بعد از ولادت علیه من حی و در
 وی یافتند جو کرستن و مثل آن اورانام نهند و بشویند و بروی نماز کنند
 و اگر بعد از ولادت علیه منی از صومعه در روی نیافتند او را در جامه بخند
 نه چون کفن و در گور بکنند اما او را بشویند یا نه در آن خلع است
 مختار است که در خدای کبری می آید که هر کس سقط را بشویند و در جامه
 بخند اما نماز نکند بر او یا تعاقب از آنکه در حدیث آمده قال علیه السلام
 اَوْ اسْتَسْبَلَ الْمَوْتُوُ ضَاحِیَةً وَ مَنْ لَمْ یَسْتَسْبَلْ لَمْ یَفْضَلْ عَلَیْهِ غَارِضَانِ
 سوار یا نشسته گزارد و او باشد بغیاس و یا بیخچان روان باشد
 در بیابان آورده که چون میت را بشویند سنت است که مرد از امر او
 بشویند و زن از زنان پس اگر دختریکان رسید باشد بایک نحوه که مرد
 او را بشویند و همچنین اگر پسری که مرافق نشد باشد بایک نحوه
 که زن او را بشویند اگر مردی در سفر وفات یافت اگر مردی با او باشد

خشت نخه کردن مکروه است
 گزاردند

مهر را بشوید و اگر مردی نباشد همه زنان باشند اگر در میان ایشان یکی
او باشد آن زن وی بشوید و کفن کند و این زنان بروی نماز کنند
آن زن که امامت کند میان صفایست چنانکه در صف نماز می ایستد
چون زنان جماعت گزارند و اگر میان این زنان زن وی نباشد و کفن
مردی کافر باشد باید که این زنان او را غسل میت در آموزند
وی بشوید او را و کفن کنند پس آن زنان نماز گزارند بر وی و دفن
و اگر میان ایشان مرد کافر نیز نباشد و زن میت نیز نباشد باید
یک از این زنان او را تیمم دهند اگر محرمه وی بوده یا خرقه وی را تیمم
دهند و محرمه آن بوده که نطاح وی با آن مرد ابدار و او نباشد و دفن
و خواهر و دختر و عمه و اگر محرمه نباشد تیمم دهد او را یا خرقه
که بر دست خود بچسباند و کیفیت تیمم آنست که تیمم دهند هر دو دست
را بر زمین زنند و بپاشند انگشتان را پس مسح کند بر روی و باد
دوم هر دو دست را بر زمین زنند و بپاشند انگشتان را پس مسح
کند هر دو دست را تا آرنج و همچنین اگر عورتی در سفوف باشد
باید که زنان بشویند او را و اگر شوهرش بشوید روا نباشد و امام
میکوید که شوهر را روا باشد که زن خود را بشوید چون مجامع و
در مسکونه آمدن و جایز است خروج غسل زوجیه بعد از الوفا و انقطاع

و غسل

و غسل پس اگر در سفوف هیچ زن مسلم نباشد و لکن کافره یا مجوسی باشد
مستور بچند شهوت نارسیده یکی را از ایشان بیا موزند تا بشوید
و خالی کنند میان میت و ششونده وی و اگر در سفوف زن کافر و مؤمن
را یکی هم نباشد که بشوید این زن مرد را این زن را تیمم دهند اگر
تیمم محرم بوده یا خرقه و اگر نا محرم بوده یا خرقه چنانکه در طرف مرد
گفته شد و باکی نباشد که نظر کند تیمم در روی عورت بیکانه در وقت
تیمم و دفن و لکن روا نباشد که در پیا عدوی نظر کند بلی که از مرد و بگوید
او را بگوید و اندامش زن را روا باشد که شوهر خود را بشوید بعد از وفات
و اگر مردان نباشند باشد میان ایشان در حال حیوة و بعد از وفات
چنانکه سبب بیرونه باشد و جدا واقع نشد باشد چون از زنا
پس از مرگ شوهر و چون بوجه دادن پسر شوی را یا پدر شوی را
اگر جدا شده چنین باشد روا نباشد که شوهر خود را بشوید نزدیکی
علما و نقلند رحم الله و نیز امام زعفران باشد و این در مسکونه را با نفوت
و تعدد موت الزوج مقام از شدت بخور آن تعبد ما اعتد
کذا اگر قیما طهرت مسما حرة فقتله فی قوله المظالم
و مسکونه رجعت را روا باشد که شوهر خود را بشوید و ام و لذا روا نباشد که
در عدت عناق مولای خود را بشوید بقول علما رحمه الله و بقول غیر

روا باشد و این در منظومه در بار است و غسل ام الولد المومنین
 اما کنیز او و مکاتبه او و مدبره او نشاید که او را بشویند
 بعد از وفات او یا نفاق و مکروه است جنب و جانی را و
 را شستن مردگان روایت میکنند شیخ ابوالحسن کرمی از امامان
 ابو حنیفه و از ابو یوسف اگر میت جنب یا صبیحه باشد حیض کند
 و ضرر را در حالت غسل ایشان وضو دهند اگر میت ختنه یا
 بی حلقه غت رسیده او را تیمم دهند نه حال و مرد و
 در تیمم دلون او بر آید اگر میتیم مجرم باشد ختنه را نه خرقه
 دهد و اگر مجرم نباشد با خرقه تیمم دهد و بیوشد ضم خرقه
 ساعد او در وقت تیمم دلون اگر بیشتر اعضاء مسلمان جانی
 جناح تن نه پیر یا نیم تن یا شتر یا تن یا پسر نه دو دین
 بای باید که بشویند و کفن کنند و نماز گزارند برو یا جماع
 عضوئی از اعضاء او یا نیم تن نه پیر یا پسر او نه تن
 از درازی وی یا نه کرده یافتند بشویند و نماز گزارند
 نه یک علامه ما رحمه الله و نه امام شافعی بشویند و نماز
 برو و مخفی خلف و است در میت غایت نه یک امام شافعی
 برو نماز و این در بار است و قبی علی الغائب الغضوب

در میت کشته شده

در میت کشته شده

و اگر کسی حق شهید قد طرح اگر مسلمانی در دریا در کشتی فرستد
 او را بشویند و کفن کنند و نماز گزارند برو و بین میان دریا فرو
 گذارند و اگر در آب روان نهد او را چون بیرون آرند بشویند
 مگر در حالت بیرون آوردن از آب در آب حیض کند یا نه
 بغسل حیض بشود و دیگر بان نشستن او حاجت نباشد و این
 روایتها از نیایع و فتاوی کثیری آورده شد اما در طحاوی میگوید
 اگر در وقت بیرون آوردن او از آب و حیض انداخته او را
 غسل او نکرده باشد همانا حیض انداخته نیت غسل او باشد
 یا در دیگر حاجت نبوده که بشویند اگر بر میت نماز گزارند پس
 از آن معلوم شد که میت ناشسته بعه بشویند و باز نماز گزارند
 و همچنین اگر معلوم شود که نماز ناپروا بوده باز نماز گزارند و اگر در
 خاک نهادند و خشک راست کردند آنگاه معلوم شد که میت
 ناشسته بعه از خاک بیرون آرند و بشویند و نماز گزارند و اگر
 خاک وی را برت کرده تمام آنگاه معلوم شد که نماز ناپروا است
 یا نه و ناشسته اینجا نماز گزارند بر سر خاک بقون علماء ما تاپه
 سایر روز و بقول شافعی تا جهل روز و وقت دفن کردن میت
 بر سر خاک نشیند که یکی از صحابه وفات یافت و بر آن خاک دفن میکردند

در میت کشته شده

در میت کشته شده

رسول علیه السلام با صحابه ایستاده بودند جمودی بر کعبه گفت
 ما محمد بن کیم می ایستیم در وقت دفن رسول علیه السلام
 و گفت که ای یاران بنشینید همه بنشینند پس معلوم شد که
 اولی بعد از وقت دفن میت و هر که در خانه میزد او را در میان
 خانه نشاید دفن کردن که این خاصه انبیاست علیهم السلام و در
 کورستان آتش نباید کردن مگر از برای دفع دکان اگر مردی را
 در خاک دفن کردند او را دود خورد و نفس ماند آن کفن نباید
 بر زندگان صرف کنند یا مردی دیگر را کفن کنند اگر مومنی را
 حوض را کورستان کرد و روی کل مرد نهاده شود که کسی دیگر را
 منع کند نادران کورستان تمند در کورستان خرید و فروخت
 نشاید که در کورستان خانه نشاید ساختن و زراعت نباید
 کردن و درخت نشاندن که زمین کورستان معطل گردد و کور
 کل اندوه و غم و کج نباید کردن و گیاه تر که بر سر کور باشد
 نباید درودن که هر چند گیاه تر بعد از رحلت بیشتر بود و نباید
 بر سر کور سقف کشید کردن بنا بر آنکه رسول علیه السلام فرمود
 صَفِّقُوا الرِّجَالِ وَوَقِّظُوا الْقَبْرَ الْمَوْتِ كَقَبْرِ الْغَائِبِ
 معنی حدیث جناب بعد که وزیدن باد و باریدن باران بر کور

کعبه بنام محمد بن کیم

کعبه بنام محمد بن کیم

کعبه بنام کناهان او را در حلقه العلوم می آید که منی نور کعبه
 بر میت و نوحه کز راجحی دلفن و در خانه متبیه کردن و در آن
 می خراب کردن و میر برهنه در بی جان رفتن و جامه بپوشیدن و
 رخت کشیدن و موی بر وریش کشیدن و میت را جامه دینا
 و خن و رنگین افکندن و کور را جامه پوشانیدن و مخفی است
 ولی میت را در بر سر افکندن و در عقب جناب بای برهنه رفتن
 و مصیبت را بر در خانه نشستن و مصیبت داشتن که این جمله
 از افعال جاهلیت است اما در فتاوی سراجی آورده که نشستن
 در خانه میت برای مصیبت تا سه روز رخصت است اما بگویند آن وقت
 مسکنند و در رستان ابواللث آورده که باکی است که مصیبت دارند
 در خانه یا در مسجد سه روز از آنکه روایت کرده اند از رسول علیه
 السلام که چون او را خبر نهادن جعفر بن ابی طالب و دیدن جاش
 کشید برای آن در مسجد نشین و یاران می آمدند و او را می پرسیدند
 معنی تعزیت صبر و موعود و خرسندی و لذت مرا اهل مصیبت
 را و در حدیث است که حق المسلم علی المسلم ان یعزیه لواء اصابه
 مصیبه یعنی از حق مسلمانان است بر مسلمان که تعزیت گوید و او را
 چون مصیبتی بود رسید در کاف میگوید بر مردان حدیث است بر آن

نور کردن و برهنه کردن
 و کور زدن

حدله سوک داشتن است و ثابت نشده آن مکرر جمع مرده و
 عدت بر زنان است نه بر مردان در حدیث آمده که فلا علی السلام
 لا یحل لامرأة أن یحیی غایمت فوق ثلثة ایام الا غایمها
 فانها تحیی غایمها اربعة أشهر و غیره یعنی حلال نیست مرجع زین
 را که بشویند و اگر بر مردی بیش از سه روز مکرر بشوید و سوک
 دارد بر او چهار ماه و ده روز در مغرب بگوید که حدله بر من
 زینهاست و بویهای خوش در جامع صغیر آورده اگر مبتدیان
 تا خشت را بر کوه تمام راست نکند آنگاه بر سر کوه او ستر کوه باشند
 بر نشاند گرفت در سکنه پیغمبری می گوید رسول صلی الله علیه و آله
 فرمود هر که مرده را کفن کند خود را خلع آماده کرده باشد در پشت
 اگر کور کند مرده را برای خود کوشکی آمان کرده باشد در پشت و
 اگر مرده بشود خدای تعالی او را از گناهان پاک گرداند و اگر جنازه را
 مختلف بعد جنازه مرده و بچه طفل و خنثی مشکلی وزن و در خنثی
 طفل باید که مرده را پیش امام دهند باز پیرا باز خنثی را باز در خنثی را
 و باز زن را و در خنثی را و باز در خنثی را و باز در خنثی را و باز در خنثی را
 باز پیرا و باز خنثی را و باز در خنثی را و باز در خنثی را و باز در خنثی را
 به ریزند تا جدا شود میان ایشان اگر وی میت بیتم نماز جنازه کرده

ظاهر روایت آنست که روا بعد و از جنین زیاد روایت است که روا بعد و
 الاسلام بر جان الدین در هدایه آورده که اصح اقوال قول حسن زیاد است
 که روا بعد و در ظاهر روایت آنست که نماز جنازه من و چه نماز است
 بظاهر من و چه درست باشد اگر مسلمان در نماز جنازه بخوبی مسوق
 شد پیش از آنکه جنازه برگزیند آن تکبیر که فوت شد بگوید و دعای
 خواندن حاجت بگوید تکبیر گوید پسند بعد که نماز جنازه جزین است
 و چهار تکبیر هر تکبیری جای رکعتی است چیزی دیگر و بعد نیست اگر پیش از آن
 تکبیر که فوت شد بگوید جنازه برگزیند نماز بیا شوق اگر امام چهار
 تکبیر گفت پیش از آنکه بیایم گوید شخص بوی افتد آنگاه بگوید امام
 و محمد نماز جنازه در ریاضه شوق و بگوید امام ابو یوسف ریاضه شوق
 و فتوی برین است در فتاوی میگوید که مقتدی مشغول شوق قضاء
 آن تکبیر که فوت شد است پیش از قانع شدن امام و اگر تکفیر امام
 هر چهار تکبیر گفت پیش از آنکه بیایم دهد تکبیرها و دیگر بیای گوید
 به داشتن جنازه نماز است بوقت مختار آنکه فتوی است و مسلم
 محمد بنی در فتاوی خویش آورده الای و الیه و الذی لا یعلم الا الله و عینه بکبر است
 تکبیر و تکبیر بخور سکنه یعنی کس که دعاء نماز جنازه ندانند
 جانبک ائیمان و هندوان همین چهار تکبیر بگویند و بیایم دهند

ظاهر روایت آنست که
 ظاهر روایت آنست که

باید که در وقت کشتن او را از پشت بزنند و اگر از جلو بزنند کشته می شود

نماز ایشان در پشت باشد در رکعت سی و هفتمی آویخته چون مرده را
 در کور دهند هر که بان خاک برگیرد و بران خاک چیزی از قرآن بخواند
 و در آن کور اندازد بعد هر ذره که در آن خاک بود خدای تعالی
 ده نیکی در دیوان وی ثبت کند و مرده را از آن آسایش بود و موسی
 تنها بی وی بود و هم در رکعت سی و هفتمی میگوید که چون ولد از مادر
 بی زاید در گوش راست وی بانک نماز میگویند و در گوش چپ قامت
 این نماز بدان بانک و قامت است یک از مشایخ کبار گفته که فرزند
 میان بانک نماز و قامت است **فصل پنجم در احکام کشتن**
 شهید در شریعت که را گویند که بکشند او را اهل حیرت بغی کاوان یا
 افضل بغی یا بکشند او را راه زنان که ایشانرا قطع طریق خوانند یا
 انک در معرکه یافته شود مرده و بروی اثری باشد چنانکه خون از
 گوش یا از چشم یا از شکم بر آید و مان بر آمدن بینی نه انک از بینی بر آید
 بود که آن احوال رعای و اید و در هدایه میگوید که مریه از جراح
 است از انک آن ولایت قتل است و این چنین کسی که شهید باشد
 او را در کفن نه بچند و او را نشویند و برو نماز کنند از انک نص در حق
 شهید آید و اوست پس هر که در معایشان است حکم ایشان داده
 بدلات نفس و در زیادت ثواب آویخته که کلمه من ثبت قتل یا اهل

الحرب

الحرب کان شهید اغیر حرکت قتل او باطل حیرت شهید باشد و در
 جامع الاصول می آید که قتل اهل حیرت شهید بود هر وجهی که کشته شود
 با شریعت یا نسبت با حق یا غیر آن قتل بر دو نوع است قتل با شریعت
 و آن ظاهر است چنانکه در معرکه کشته یا بید و جراحت او ظاهر باشد چنانکه خود
 از حق او سائل بود و قتل نسبت با حق یا بید که مسلمان زبردست و بای
 است دشمن کشته شود و یا انک است دشمن بدان یا بدست و بای بن مسلمان
 خسته که کفن بشرط انک دشمن بران است سوار باشد و یا انک دشمن او را
 بی راند و یا دشمن او را بی کشد بغیر از کتب بود و یا سابق بود یا فاند بعد
 زیاد است اینست و القدر اگرها او سائها اوقافها یا انک دشمن
 مسلمان را بر ماند زهر یا بچیزی دیگر تا است مسلمان بر میزد و صاحب
 خود را بینداند و نکشد یا انک دشمن آتش ریخته بود یا آن آتش در
 خیمه های مسلمانان زند تا مسلمانان سوخته شوند یا انک نواب کشانند
 ناراه نجاه بسته شود و مسلمانان غرق شوند یا انک در جنگ از کسی آتش
 در بجززند یا انک مسلم میاید و شود محصار کردی دشمن او را از بالای حصار
 فرو اندازد یا انک دشمن دیواری بر بالای مسلم انداند درین جمله صورها که
 کفیم شهید باشد از انک قتل معصوف بر دشمن است از روی سبب شدن
 دشمن مرقط را و همچنین انک در شهر تیغ یا آغ در معنی تیغ بود در تیغ

اجزاء از دست
 بعضی از اهل کلام

از بای زراید نطلم نه از روی قضا من بعد نه بهو شفیق بود نزد حق
ثقله و هم الله و نزد امام شافعی شمشیر بود و این در منظومه (ربا)
اوست و ما قیل المضر بالشهد و ان شوا المقتول بالجد اما اگر
در شهر مسلمان را کشته یا بند و قاتل را یا بند که کشت زهر یک ما او را
شمشیر بکشند و زهر یک امام شافعی شمشیر بکشند و نشوند و این در منظومه
در باب آموختن و خود و المضر شخصی قتل لم یغسلوا قاتل و
قلنا غسل و مخیر حنی و طلع را بکشند شمشیر زهر یک امام
ابو حنیفه ایشانرا بشویند و زهر یک صاحب شمشیر بود او را بشویند
و این در باب امام ابو حنیفه است و یغسل الطفل الشهد و الخ
اما در مرثی اتفاق است که وی را بشویند و مرثی که را گویند
که بعد از زخم و جراحت زرد خود را دو آند یا آنکه چیزی بخورد یا شامد
یا برادر خانه یا خیمه آرد زنده یا آنکه زنده ماند خدا نکند بر وی
یک وقت نماز و او را غسل باشد اما اگر یک وقت نماز بگذرد و او بوی
بوی سبب زخم مرثی بود و شمشیر باشد و اگر وصیت کرده باشد آخرت
زهر یک امام ابو یوسف مرثی باشد و زهر محمد باشد و حکم شمشیر آن
که او را با آن جامه ها خون آلوده در کور بکشند و بشویند از روی خون وی
با برین قلمه علیه السلام زملو غم بکلو غم و دما غم و لا

تغسل غم

تغسل غم مگر آنکه از جنس کفن باشد چون بوسین جامه بر تنه و کلاه
و منون و سلع این جمله را از روی بیرون کنند اگر جامه تن شمشیر بکشد
از کفن است که به است بعد رشت زیادت کند و اگر از کفن است
زیادت بود کم کنند و اگر مسلمان در قضا ص با جدی کشته شود او را
بشویند و بروی نماز کنند اما اگر اهل غنی و قطاع طریق کشته شوند
درین دو رایت است که آنکرا ایشانرا بشویند و بریشان نماز کنند و درین
آنکه بشویند لکن بریشان نماز نکنند باز جرعه مرغیر ایشانرا و قوی
برین است و این روایت در قادی ابو جعفر عمری است و در کافه
میکوید که مرثی شمشیر بود اگر چه او را بشویند چنانکه غریب و غریقی
و جریقی و مبطلون را ثواب شهادت است سوال اگر
گویند که شمشیر موضوع است نصف حیوة بنقص قاتل قلمه بکشد و لا
تقولوا لمن یغسل فی سبیل الله امواتا بل ایضا عند زهر غم
و صلوته بر اموات است در شریعت نه بر ایضا جواب
شمشیر که موضوع است نصف حیوة در احکام دنیا میت است و از وی
اینست که قیمت میکنند میراث او و نکاح میکنند زن او و از او میشود
مدت او و اگر گویند صلوته بر میت پیش از غسل شروع نیست پس سقوط
غسل شمشیر دلیل بود بر سقوط صلوته جواب گویند که غسل

تغسل غم

در وقت نماز اگر کسی را...

آمد

وقت برای طهارت است و شستن طهارت جایز شده است و شستن نماز
پیش نهد. باشد آن از غسل و بی و بر سار موی بعد از طهارت نماز
میکنند پس در شستن میگویند که نماز در آن شهادت طهارت است و این
امام ابوحنیفه است که بر شستن نماز گزارند و نه یکی امام شافعی بر شستن
نماز گزارند و این در مسطور در باب اول است و ذکر آن به حق است و قد فرغ
وجه قول امام شافعی آنست که نماز بر میت شفاعت است و دعاست برای
پاک شدن از گناه و شستن میت شفاعت است از این از آنکه در خبر آمده است
از رسول علیه السلام الشفاعة للذنوب مع شستن پاک کنند
مرکبات را چون گناهان پاک شد و آمرزید شد پس او را شفاعت
جاست بود و چه قول علماء ما رجم الله آنست که نماز بر میت برای
اظهار شرف است و کرامت او پس شستن که مغفور و مرحوم است و او را
نریا شد بدین کرامت و نیز بر انبیاء علیهم السلام و رسل که معصوم اند
نماز میکنند بر شستن نیز شاید و موافق **فصل چهارم در نماز و کبر و سجده**
کیفیت رکعت در خانه کعبه در رکعت نماز گزاردن در رست است و وضو
آن نه یکی علماء ما رجم الله بناء بر آنکه رسول صلی الله علیه و سلم نماز رکعت
گزارده روز فتح مکه و نه یکی امام شافعی نماز وضو در رست نیست و نقل
درست است و چون جماعت گزارند در رکعت اگر پشت مقتدی سوی پشت

امام

امام باشد نماز روا بود و اگر پشت بروی امام بود نماز او روا بود باین تقدم
بر امام و در مسجد حرام جماعت گزارند مردمان کعبه رکعت کنند
و بگزارند نماز با امام پیش آنکه از مقتدیان نزد بگردد بکعبه از امام
اگر در جانب امام نبوده نماز او روا بود اما اگر در جانب امام بود نماز او
روا بود زیرا که درین صورت بیشتر از امام بود و اما نماز بر امام کعبه گزاردن
روا بود با کرامت نه یکی امام ابوحنیفه و نه امام شافعی روا نبود
فصل چهارم در نماز غنمی عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الغنم ثم جلس
في فسله وندكر الله تعالى تطلع الشمس ثم قام فصلى ركعتين
من الغنم كانت صلوته كحجة وعمره من قبلين عن رسول الله
كفركم نماز با مدله بگزارد و بنشیند بر جای نماز خود و ذکر خدا را
بگزارد تا آفتاب بر آید بعد از آن دو رکعت نماز جاست بگزارد چنان باشد که
چیزی و عمره قبول کرده بجای آورده بود و من عثمان بن عفان رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الغنم ركعتين غفر الله
له ذنبت عشرين سنة إلا الكبائر ومن صلى ركعتين غفر الله
له ذنبت عشرين سنة إلا الكبائر ومن صلى ركعتين غفر الله
له ذنبت عشرين سنة إلا الكبائر ومن صلى ركعتين غفر الله

در رکعت ضحاک

که دین مائین است الا الکبائر ومن ضلها عشر رکعات غفر الله
 له ذنب مائة سنة الا الکبائر ومن ضلها اثني عشرة رکعة غفر الله
 له ذنب مائة وعشرين سنة من الصغائر والکبائر وروى الله
 فقرات الجنة من ذهب لا يرى طرفاه يعني همان رمی تسبیح را
 میکند که بیغایر علی السلام گفت که هر که نماز جاست دو رکعت
 خدای تعالی بپست ساله وی را بیا مرزد مکرگناه کبیره و هر که نماز
 چهار رکعت گزارد خدای تعالی جعل ساله او را بیا مرزد مکرگناه
 و هر که نماز جاست شش رکعت گزارد خدای تعالی بپست ساله وی را
 بیا مرزد جزگناه کبیره و هر که نماز جاست هشت رکعت گزارد خدای
 تعالی بپست ساله او را بیا مرزد جزگناه کبیره و هر که نماز جاست ده رکعت
 بگزارد خدای تعالی صد ساله او را بیا مرزد جزگناه کبیره و هر که نماز
 جاست دوازده رکعت بگزارد خدای تعالی صد و بیست ساله او را
 بیا مرزد صغایر و کبائر آن و از برای او در پست فقری از زر بپاکند
 چنانکه از بر یک آن و فراخی دو طرف آن نه بینند و عن ابن عباس
 رمی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من رجل جالس
 في المسجد يطلع الشمس الا استغفرت له سبعون ملكا حتى
 يتيه ركعتين ثم يمضي كفاه الله تعالى الشيطان وتشت

الشیطان

الشيطان وتشت ما ياتر به جسده وان مات من يومه اوجل الجنة
 ابن عباس ماکل رمی الله عنه روايت میکند که بیغایر علی السلام گفت که
 بعد از نماز باید دو رکعت بپسند تا آنکه که آفتاب بر او خورشید
 فرشته برای او آمرزش خواهد داد تا آنکه که آن مرد بعد از آمدن
 آفتاب دو رکعت نماز بگزارد پس خدای تعالی شتر سلطان و شتر شیطان
 از وی کفایت کند و شتر آنک تفسیر و مباشر آن شده باشد و کرد
 بخود می خود و اگر این نماز گزارد درین روز میرد خدای تعالی او را در
 پست درازد قال ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من صلى الفجر اثني عشر ركعة بقراءة في كل ركعة فاتحة الكتاب
 مرة وآية الكرسي مرة وقل سوا الله احدى ثلاث مزاب
 ينزل من السماء سبعون الف ملك بايديهم قوائم ثياب
 وقلهم من نور يكتسبون له الحسنات يا يوم القيامة فاذا كان
 يوم القيامة ياتي الله بك يا قبيح ومعهم الهدايا فيقولون
 يا صاحب القبر قم فانك من المؤمنين يعني بیغایر علی السلام
 گفت که هر که نماز جاست را دوازده رکعت بگزارد و بخواند در هر
 رکعت الحمد یکبار و آية الكرسي یکبار و قل سوا الله احدى بار هفتاد
 هزار فرشته فروه آیند آسمان و بر پشه های ایشان کاغذهای سفید

صلوة الاستغفار

سبحان الله العظيم سبحان الله العظيم و سبحان الله العظيم
 از رسول علیه السلام که روزی بیرون آمد بنزدیک یاران خویش و گفت
 ای یاران سبزه ها بکنید یاران گفتند یا رسول الله مگر شمنی می پیماید
 گفت آری و آن آتش دوزخ است گفتند سبزه های ما از آتش چیست
 گفت آنکه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
 لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم گفت این کلمات سبزی
 مرکوبند را روز قیامت از آتش دوزخ و قاندن باشد مرکوبند را
 بهشت پس آنکه این آیت بخواند قوله تعا و المات و السنون ما
 انجا که و الباقیات الصالحات و مرلوا باقیات الصالحات این کلمات
 ابو هریره روایت میکند از رسول علیه السلام که گفت سبحان الله و الحمد لله
 و لا اله الا الله و الله اکبر و دست ترست نزدیکی من از آیه برقی
 آفتاب از مشرق تا مغرب از این معبود رمیده روایت میکنند که چون
 از سائلی شنیدی که چیزی خواستی و این آیت خواندی قوله تعالی
 من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا ابن معبود گفتی و من حسن کن
 سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر است و آنقدر
 قیاس روایت میکند از نافع بن جبر و او از حضرت سعید بن العاص
 که گفتار مجلس که نشسته باری چون بخیزی از آن مجلس بگوید سبحان
 الله

بر کبریا

کرده اند

النفس و یحمد کی انشد ان لا اله الا انت استغفرک و انوبت
 آن مجلس اگر مجلس ذکر باشد این گفتار چون مهری باشد آنرا را روز
 قیامت و اگر مجلس لغو باشد گفتار شود آنرا که گویا باشد بقوله الله
 و الحمد لله و الله اکبر و ذکر خدای تعالی فاضل ترین جمله ها است از همه
 عبادت را خداوند تعالی مقدر و موقت گردانید و ذکر خویش را مقدر
 و موقت گردانید بل که گفتن ذکر بسیار فرموده و دعا و ذکر و
 الله ذکر اکثر و این معنی مرا یاد کنید هر حال که باشد و تفسیر هر حال آن
 که بند از چهار حال خالی نیست در نعم بود و یا در محنت یا در طاعت
 بود یا در معصیت اگر در طاعت بود یا در دولت ذکر خدای تعالی
 شکرانه توفیق طاعت و مزید دولت گرفت و اگر در معصیت باشد یا در
 محنت ذکر خدای تعالی درین حالت سبب دفع معصیت و دفع محنت گرفت
 بزرگی گفته که از عرش تا بغرض جمیع چیز برکن نزار ذکر خدای تعالی
 فعل ندای و ند که الله اکبر حسین بن علی رومی گفته اند از رسول علیه السلام
 پرسید که از کارها کدام فاضلتر گفت آنکه چون میرد زبان او بدو خدای
 تر باشد مالک دنیا را گوید هر گاه ذکر خدای تعالی از کارهای دیگر باز نماند
 بدانکه فی کلم شد و دل وی کور شد و غمزدی ضایع گشت اسیر مالک
 روایت گفت از رسول علیه السلام که ذکر خدای تعالی نشان ایمان است و یزید است

از ذکر کردن خداوند

نیاید

از نفاق و جفا است
 از شیطان و شیعه و از
 است از آتش

از نفاق و جسد است از شیطان و نگاه دارنده است از آتش از آتش است از آتش است از آتش است
 الله وجهه روایت است که او گفت الذکرین الذکرین والذکرین الذکرین
 والذکرین الذکرین اما آیه گفت الذکرین الذکرین معنی ذکر کردن است
 خداوند را یاد و خواندن کند تا خداوند او را یاد کند چون بندگان او را یاد
 خدای تعالی را یاد کند یا هر روز این آیه گفت الله سلّم بن الشیخ
 معنی آن بود که هیچ می زیند بر کثران تا مسلمان شوند و اگر شوند بگویند
 ایشان را و اگر از اسلام باز گردند بگویند ایشان را اما آیه گفت الذکرین
 بنی الغرضین معنی آن بود که هر چه برین فریضه نماند نماند و چون
 گناه کند بروی فریضه گرفتار نماند و گویند از ابو جریج روایت کنند که معنی
 علیه السلام گفت هیچ مسلمان نیست که دعا کند مگر که خدای تعالی حاجت
 وی روا کند یا در دنیا یا در آخرت کند برای او در آخرت تا کفایت کند
 گناه وی را چون دعا بیدوی خود برسد از زیر رفاخی روایت کنند که
 معاویه علیه السلام گفت چون روز قیامت شود عرض کند بر من
 آن دعا که در دنیا کرده باشد و اجابت یافته نداشت که من
 فلان روز مرا بخواندی و من ترا اجابت کنم اما نیکاه داشت
 این نواب آن دعاست بکن من من را نواب دعاها می پندارند
 وقت که بنده گوید کاشکی هیچ دعا مرا در دنیا اجابت نپوشد

کفر

بسیار روایت میکنند که رسول الله علیه السلام گفت دعا کردن عباد است پس آن
 خوانند و عوفی استیجتم کنم روایت میکنند که موسی علیه السلام گفت
 رب کلام وقت ترا بخوانم تا مرا اجابت کنی ندا آمد که ای موسی تا تو
 منی و من خداوند توام هر وقت که مرا بخوانی ترا اجابت کنم بار دیگر
 مقام مناجات همین سوال کند خفت غمزه ای موسی مرا بیانه شد
 گویان تا ترا اجابت کنم دعا را بدان وقت اگر چه باز بای دعا کند رسول
 علیه السلام گفت هر که خواهد که دعا او مستجاب شود باید که دو چیز
 نگاه دارد یکی آنکه وقت دعا بدل یا ضرر دارد و دیگر آنکه نیت و استیج
 خدا را از وجه جلال دعا تا دعا اجابت شود در خانه موسی که رسته
 نماند از حیوان باشد اهل آن خانه را هم وجه دعا مستجاب نشود
 از بعد و قاضی روایت کنند که یعامر علیه السلام گفت ای آنست
 و انا عبدک امنت بک مخلصا دینی اصیحت غایب
 و عهدک ما استیغث انوب الیک من سوء علی و استغفرک
 لا تنوبه انه لا یغفر الذنوب الا انت اگر گویند این دعا
 در آن روز میرد که این دعا گفته بود باری بیا و اوست و اگر داند
 و صبر این دعا نیست خواند بجای اصیحت غایب عهدک امنت علی
 عهدک گوید در خبر آمد از رسول علیه السلام هر که بماند از بر خیزد

مستجاب شدن دعا

که من اجابت کنم

بارکوبید بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شئ في الارض ولا في السماء
وسموا الشيخ العليم در کتب روز بهی بلکه بوی ترسید
و چون شد در آید این کلمات را بگوید تا روز بهی بلکه بدو
و از رسول صلی الله علیه و سلم روایت میکنند که هر که بعد از اینک صبح
بدید پیش از نماز ده صد بار بگوید سبحان الله و بحمد الله و سبحان
الله العظيم و بحمد الله استغفر الله من كل ذنب و اتوب اليه
دینار روی بوی او بخد اگر خواهد و اگر نخواهد خالد بن الولید
میگوید که من در خواب می بینم از رسول علیه السلام
فرمود که بر خود خوان افوق بکلمات التامات کلها و غفر
و عفا به و شری عباد و من غفرت الشياطين و اغفر
رئت ان يحضرون تا از شد دیوان و بریان خلدن بایه رز
آمد از رسول علیه السلام که هر که از ائمه شکار ترسد خود
بیش او روی باید که بگوید رزیت یا الله رزنا و یا الله رزنا
و بحمد الله علیه و سلم نبیا و بالقرآن امانا و حکما خدای
عنا او را از ترس ترسنا که بر هاند و از این پیچیده روایت
کنند اند که چون سفر رفتی وقت بر مرکب نشین بکنی
سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا كائنات معذبين و آنا الى

الله

الحيون اللهم انت الصاحب في السفر واطلق في الاما
لهم اطلونا الارض و هوون علينا السفر اللهم انا
معد بك من و عشاء السفر و كآلة المنقلب و سوء المنظر
الامال و المال از جعفر بن محمد روایت کرده اند که گفت
شدم از انکس بجهار چیز جمله کف درین چگونه غفلت
بر از چهار چیز که این جمله شود باند و می چرا بگوید لا اله
الا انت سبحانک اینه گشت من الظالمین چون خدای
سکونید فایحسانه و نجشاه من الغم و کذلک یحیی المومن
و کذلک یومر که ترسد از چیزی چرا بگوید خسر الله و خسر العکل
و اوند بعا میفماید فانتقلوا بجنة من الله و فصل
استقام شود سیم انک از مکر مردمان ترسد چرا بگوید
لا اقض امری الا الله ان الله بصیر بالعباد و خداوند تعالی
میگوید فوفیه الله شیای ما مکر و اجهارم انکس رعیت
مدرست چرا بگوید ما شاء الله و لا یقول و لا یفعل الا ما یشاء
علی العظیم خدای عزوجل میفرماید نفسی رزنا ان یوئسی خیرا
و بعضی از متقدمان گفته اند هر گز یعنی ظاهر شود
در بسیار گوید الحمد لله رب العالمین علی کل حال

و هرگز اندوه و غم بسیار شود باید که بگوید استغفر الله من جميع
 ما كره الله و هرگز از روشی روی دهد بسیار بگوید لا حول ولا
 قوة الا بالله العلي العظيم و روایت کنند که هر که این دعا را
 در آخر هر نمازی بگوید او را از گروه ابدالان نویسد الله
 اصلي امته محمد از نعم امته محمد اللهم قدح عن امته
 محمد اللهم اغفر لامة محمد و لجميع من آمن بك او لا
 روایت میکند از رسول علیه السلام که گفت هر آن که که از نماز
 خواند بدیندیس بیدار شود باید که آب دهان را بیدارد
 بر دست چپ خویش سه بار و از خدای تعالی باز داشت جواب
 از شتر او یعنی بگوید اغفر بالله من جميع المكاره و من انشأ
 الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم تا زیانش نداد و روایت کنند
 از ابن عمر رضی الله عنهما که او گفت هرگز آنکه شوه چیزی باید که دور
 نماز کند و بعد از فراغ تشهد بگوید اللهم يا هادي
 الضلالة و يا راد الضلالة اردد علي صلاتي بعزتك و سلطانك
 فانها من فضلك و قطا بک امیدم دارم که از جای نماز برخاست
 باشد که آن که شدن را باز یابد معاذ جبریل رمی لعنة روایت
 میکند که رسول علیه السلام گفت مرا یا معاذ میخوانی که نماز

بسم الله الرحمن الرحيم

دعای

دعای آموزم که خدای را عزوجل بدان بخواند اگر و ام تو حنیف
 خدین باشد خداوند تعالی از خزانة کرم خود بکثر از بکثرت بکثرت
 الله گفت یا معاذ بکونی قل اللهم ما اکل الملك نولي الملك
 من تشاء و تمنع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تبدل
 من تشاء ببدل الخیر انک علی کل شیء قدیر تو ج العلی
 شیء النهار و تو ج النهار فی الليل و تخرج الحي من الميت و تخرج
 الميت من الحي و تریق من تشاء بغير حساب پس از آنکه بگوید
 یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمها تعفی منها ما تشاء و منع
 یا تشاء فارحمتی رحمة تعفی بها عن رحمة من سواک اللهم
 اقض عني ديني و در حدیث آمده است هرگز از سجده و خضوع
 باید که بر آن رحمت بند صفات بار این دعا بخواند و بداند
 و هر باری که بخواند دست راست بر آن رحمت فرو آورد خدای عزوجل
 بفصل خویش آن رحمت را شفا بخشد و عافیت بسم الله الرحمن الرحيم
 اغفر بعزة الله و قدرته من شر ما اجد و انا ذر عبد الله
 من عبایس رمی الله بها روایت میکند که رسول علیه السلام گفت هر که
 با اهل خویش در بست در آید بگوید اللهم ربنا آتانی الدنیا
 حسنة و فی الآخرة حسنة و فاعذاب النار شیخ شهاب الدین

بشتر روی نور الله مرقعه را و در خود آونف که این کلمات از
خضر و الباقین است علیها السلام چنین آونف اند که هر که بامدله
بار بگوید این کلمات را آن روز از سوختن و غرق شدن و غیره
معا جانی خواهد بود کلمات اینست بسم الله ما شاء الله لا قوه الا
بالله بسم الله ما شاء الله لا یسوق الخیر الا الله بسم الله ما
شاء الله لا یكشف السوء الا بالله بسم الله ما شاء الله کل نعمة
فمن الله بسم الله ما شاء الله الخیر کلمه پیدا شد بسم الله
شاء الله ما کان من نعمة فمن الله ایا دیت و روایات
درین فصل آمده از بستان فقیه ابوالثبت پرمقصدی آورده شد
تم الفیتم الاول من الکتاب فیتم دوم
ازین کتاب در بیان انواع طهارت است بدانکه طهارت بر انواع
است طهارت کبری و طهارت صغری طهارت کبری غسل جنابت
و غسل حیض و نفاس است و طهارت صغری وضو است برای نماز
و سبب نفس وجوب وضو صلویت و شرط وجوب وضو
حدث است و سبب وجوب اداء وضو خطا است و شرط وجوب
اداء وضو اسلام و عقل و بلوغ است و کفن وضو غسل افشاء
نکته و سبب راپر است و حکم وضو سقوط واجب است از ذمه و جل متعلق

فصل بیجا و جهاد در بیان وضو بدانکه در وضو و غسل
و بپوشیدن و نوافل و مستحبات و آداب و منکرات و محبات و منکرات
و نوافل است اما فریضه وضو چهار چیز است اول شستن
روی و جسد روی از رستگاه موی پیشانی است تا زیر زرع و از
کونین است تا رسته گوش دیگر در هدایه آفریده و حد الوجه من قبل
الشعر الی اسفل الذقن و لای تحته الاذنین و آن سفیدی که در
میان عذار و نرمه کونین است نزد یک امام ابوحنیفه و محمد از روی
در شستن در آید و نزدیک امام ابو یوسف از روی دست در شستن
بیاید و این روایت در منظومه در باب لوت و لیس مائین العذار و لادن
من وجه بعد الثبات فاعلمن و فرض دوم شستن سهایت
تا آرنج و سیم میس را س است مقدار ناصبه و ناصبه مقدرت برنج
بسر نزدیک علماء ما رحمهم الله و نزدیک امام شافعی فریضه میس را برین
مقدار قطرت بعه چند موی و نزدیک امام مالک میس تمام سر و ریش
است و این در منظومه در باب وی آمده و منیع کحل الراس منقذ
و همچنین خلاف است در میس نزدیک امام ابوحنیفه میس ریش
فریضه است و نزدیک امام ابو یوسف میس کل ریش فریضه است و این روایت

مطابق آنچه فیض است در وضو

الوضو

استیحا کردن و سخن ناکش و وقت وضو بغیر دعائیه که مروی در آن
 و عودت را بوشیدن بعد از استیحا و آب در دهن بدست رات
 گرفتن و آب در بینی بدست چپ گرفتن و وضو گرفتن نفس خفه چنانکه
 دیگری او را یاری دهد مگر بوقت خروج و یا خنکی وضو کردن
 پیش از آمدن و وقت نماز و بعد از وضو دو رکعت نماز کراره
 چه روایت کرده اند که چون رسول علیه السلام از معراج باز آمد
 بلال را گفت چه بوقت ترا که سبقت کردی در بهشت بلال گفت
 چگونه یا رسول الله رسول علیه السلام گفت دوش در بهشت
 رفتم ترا پیش از خود دیدم بلال گفت هم وقت وضو یا ختم نادر
 رکعت نماز نکردم آنگاه رسول علیه السلام فرمود استیحا
 آمدن بهشت مگر وضو هات در وضو شستن چیز مکرر است
 آب بر روی زدن در وقت روی کشیدن و در حال استیحا نظر
 عودت خود کردن و آب بدست چپ در دهان کردن و بدست راست
 بیخ افشاندن و آب دهن بیخ خیر انداختن در میان آید
 و سخن گرفتن در وقت وضو یا ختم و منتهی در وضو سلس است کلاه
 بکشد استیحا عودت بعد از استیحا و بر خفه وضو یا ختم و بول و
 غایط در آب انداختن و جائیه استیحا کردن که مان بوقت کسی واری شود

بوقت استیحا و وضو

بوقت استیحا و وضو

و استیحا بدست راست کردن و شستن اعضاء مفروضه پیش از نماز
 و سخن گرفتن در وقت استیحا در تہذیب و در محیط و زرقاوی
 بلخی آورده که نواقض وضو نیست و سه چیز است ده از آن سبیلین
 و سیزده از غیر سبیلین اما آن ده که از سبیلین است پنج از
 پیش است چنانکه بول و مدی و ووزنی و خون استیحا ضمه و
 سنگل مثانه و پنج از پس است چون باد و غایط و دود یعنی
 گرم و بیرون آمدن مقعد و آج از ظاهر یاطن رسید
 و بیرون آید چون یغنه اما آن باد که از دیگر بیرون آید
 آن شکسته وضو نیست اما اگر ربه بود مقضاة بعد دو
 راه او یکی شده باشد در حق او میجفت بود که وضو کند زیرا که
 احتمال آن دارد که آن باد از دبر بود یعنی از پس و این روایت
 در حدیث آمده اما آن سیزده چیز که نواقض وضو نیست از غیر
 سبیلین یک مباشرت فاحشه است یعنی کنار گرفتن بدن
 بر رهنه و این نواقض وضو نیست نزدیک امام ابو صفیة و ابو یوسف
 اما نزدیک امام محمد نواقض وضو نیست و این روایت را امام
 محمد از منطومه آورده است و لا یرى فی فاحش الجنازة
 نقض الوضوء للوجوه الظاهرة دیگر نواقض وضو

نواقض وضو

و بوانی و بهوشی است و بینی غالب و ضرع و خواب بر ناف
 یا بر سرون نشسته و یا پشت بخیزی باز نهاده. چنانکه اگر
 چیزی را بر گیرند بیغند و دیگر نافض وضو خند فقهیه در باز
 مطلق و دیگر سرون آمدن خون ورم و زرد آب از سرون
 و آب صاف از آید یا از دنبلی یا از جراحت اگر در گدیده
 از سرن جراحت و موضعی رسد که نشستن آن در غسل فریضه
 بود و این جمله که بر شمرده می باشد بر آن خون بخند شود بریم
 کثیف پس محکی زیاد است شود و زرد آب که پیش از آن است
 اگر از آید بویست باز گند آب آن خود بیرون آید و روان شود
 وضو بشکند و اگر آید را بنوازند و آب بریزند و وضو بشکند
 زیرا که آن خارج نیست بل که مخرج است و ناقص وضو خارج
 است نه مخرج در منافعی و در آنجایی که بگوید فوله و الدم و الغم
 اذ اخرجاه اشیاء الی آیه لو کان مخرجاً لا یكون ناقضاً و بدین
 ناقص وضو قی بری دهان است و حد بری آنست که نگاه
 نتواند داشت و معتبر نزد یک امام ابو حنیفه و محمد اجماع
 سبب است نه ایجاد مجلس چنانکه امام ابو یوسف میگوید
 و این در منظومه آمدن و لو قاء مرأت و یا طبع غلبت فالجلس

فالجلس الجامع ذاک لا السبب حاصل آنست که قی بری و یا ناقص
 وضو است آب به کند یا طعام یا تلخ یا خون بسته اما اگر خون
 پاشل بود و بسته نبود اگر چه مخلوط باشد با آب و در حق عیالت
 بود یا عسایوی وضو بشکند و در ریخته کردن خون سائل بری
 دهان شرط نیست نزد یک امام ابو حنیفه و ابو یوسف و نزد یک
 امام محمد بری دهان شرط است و این روایت در منظومه
 در باب امام ابو حنیفه برخلاف امام محمد آمده است
 و ناقص وضو قی الدم و لیس شرط تقصیه ملاء الغم
 مانع و کجای می آید که وضو بشکند اگر گرمی از جراحت بیرون
 آید یا با ناله گوشت از جراحت بیغند یا عرق مذی یا عرق
 بیرون آید یا قی بلغم کند در ریخته بلغم خلاف امام ابو یوسف
 نزد وی وضو باطل کند و این در منظومه در باب او است
 و نقص وضو قی البلغم ان کان ما قد فاء ملاء الغم
 و نیز وضو بشکند در آنکس پیش قیغ کند یا زیننه را پیش کند
 شهوت یا بویست زیند درین هر سه خلاف امام شافعی است
 نزد یک وی وضو بشکند و این در منظومه در باب او است
 و مسته الغرجین یا الکف حدث و هكذا پیش النساء

دهان

با گوشت شتر خورده درین خلع فی امام احمد بیت تری یکا او
 بشکند یا چیزی را که با تش بخند باشند بخورند یا (روح گوید)
 شکند یا سخن چینی کند یا نقش بر زبان راند درین خلع فی امامی
 نه یک ایشان وضو شکند و بقول امام ابوحنیفه واجب است
 وضو نشکند و مختار قول ایشان است اگر کسی از آبدان در وضو
 وضو بانه وضو روا باشد نه علامه با و نه امام احمد روا است
 اما استعمال اولیه زر و نقره حرام است با جماع **فصل**
در بیان استحوا و استبراء و استنقاء قال رسول الله
 صل الله علیه وسلم خمسة ثورات النسيان اكل سور الفان
 والبول مستقبلي القبلة والبول في الماء الدائم والبول على الرمال
 والعيش في الحرام يعني پنج چیز فراموش آید پس خورده شود
 خوردن و روی سوی قبله بول کردن و در آب ایستاده بول انداختن
 و بر خاکستر بول کردن و معیشت در حرام کردن اگر میسلمان
 فراموش سوی قبله بنشیند باید که چون یاد آورد در حال روی بکشد
 که در حدیث آمده از رسول صل الله علیه وسلم توانگری نه مال و کشتن
 نه کاره و آمرزش نه توبه و باکی نه آب باران سوا کرده
 که این چگونه بود بیان فرمای رسول علیه السلام فرمود توانگری نه

در بیان استحوا و استبراء و استنقاء

زر و نقره

در بیان استحوا و استبراء و استنقاء

مال آن بود که فقیری که او را هیچ بود بگوید سبحان الله و الحمد لله
 لا اله الا الله و الله أكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
 از عرش تا نری نیکیهای این بند بر شود توانگری نه مال این بود
 کشتن نه کاره آن بود که مؤمنی را شیطان و شیوه کند مؤمن
 بروی لعنت نکند که اگر لعنت کند او شاد شود و بگوید از ذکر طریق
 باز داشته و بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم چنان
 بود که نه کاره او را کشته باشد و آمرزش نه توبه آن بود که میسلمان
 فراموش ببول کردن روی بقبله بنشیند چون یاد آورد روی بگرداند
 هنوز در بول کردن بود که صدای دعا او را بیا مرزد آمرزش نه توبه
 این بود و اما باکی نه آب آن بود که میسلمان در وقت طهارت
 یا خض در ابتدای بگوید بسم الله الرحمن الرحیم خدای عابدی او
 از کلاه پاک کند این بود باکی نه آب و جانب قبله بای دراز نباید
 کرد و روی بقبله میامعت نباید کرد و بول سوی قبله نباید کرد
 در متقی نه آنکه نکرده نحو القبلة الخلفی و هكذا البول و مذهب
 در شریعت اسلام آوردن روی سوی آفتاب و ماه و راه کدر ایستاده
 بول نباید کرد و بعضی از بزرگان گفته اند در راه بول نباید
 از خوارانک کل شود و کل راه را حکم با کت میسلمان در ناکلی

در بیان استحوا و استبراء و استنقاء

در بیان استحوا و استبراء و استنقاء

در بیان استحوا و استبراء و استنقاء

در بیان استحوا و استبراء و استنقاء

در بیان استحوا و استبراء و استنقاء

بیرون آید آنرا بر بیل خیل کند و با آن بیل نیاز کند در کوهن انگلیس
 در آن که بر بیل کوه بعد در خبر آمد که اتقوا الله عنه و اتقوا
 المذربیع از جای لغت نیز چیزیید و کلوع استیجا آمده دارد
 و بول و غایط بر راه جای لغت است و در زیر درخت میوه دار
 و در زیر درخت که آنرا پیانه گیرند اگر چه بی میوه بعد و روی بالا
 بول کوهن و بر روی باد و بر زمین سخت و بر میان در آفتاب و نا
 در سایه و در سوراخ موش بول نشاید که منی است که اگر خانه حی
 بعد در حال آفتی بوی رسد در بستان قبیله ابواللیثیه آرد و فی
 جوانی در حیرای نفث او را بول حاجت افکار از ستور و قوه آمد
 و در حیراء می رفت سوراخ موش بعد در آنجا بول کوه جتی بیرون
 آمد از آنجا و او را هله که خبر بخانه وی برفت بد روی بستان
 جوان آمد جتی بوی سخن آمد و گفت ای پیر ما بخانه خود مشغول
 عبادت بهیم پسر تو یامد و بر ما بول کوه مالز خانه بیرون آمد
 او طاقت دیدار ما نیاورد ما را بدید هله که شد در محیط و در فاد
 محیه آید که استیجا بکلوع چگونه کنند بربد بالحق الاول و ثانی
 بالثانی و بد بر ثالث یغ کلوع اول از پیش بوی پیش آرد
 و کلوع دوم از پیش پیش آمد و سیم از پیش پیش آمد اما شمله مسلم

در خبر آمد که اتقوا الله عنه و اتقوا

باوی

ابونصر جاقظ بنید قبیله ابو جعفر هندو این میگوید اگر تابستان
 چنان کند که گفته شد زیر آن در تابستان خصبین است بود و قوه
 افتاده باشند اگر کلوع از پیش پیش آنرا آلودگی زیادت شود و استیجا
 برای باکی بعد نه برای آلودگی اما اگر رستان باشد کلوع اول از پیش
 پیش آید و دوم از پیش پیش آمد و سیم نیز از پیش پیش آید که مروی
 اینست در صفت مسعودی قبیله که استیجا چگونه کنند از ابون
 رضی الله عنه روایت است که کلوع بدست رایت بر کرد و بر دست جت
 نهد و بدست جت بر انداخته و پیاده تا میان و بیشتر نهد تا
 آلودگی زیادت نشود باز آن کلوع را بر زمین مال و درین کرانه نهد
 و پیاده تا میان و بر آن کرانه نهد و پیاده تا میان ما دام که کلوع را نهد
 بپند بر زمین مال و وضل کند و خود را پاک کند و بعد در کلوع استیجا
 شرطیت بر بول علماء مار حمله قبیله بل که باکی شرط است تا اگر
 یک یا بد و پاک شود سیم را استعمال نکنند و بر قوه امام شافعی کلوع
 شرط است و این در منظومه در باب او آمد است پیش از آنجا رستنیها
 نیشها نماز و وای با آنها و چون از استیجا فارغ شود کلوع را مالند
 و پاک کنند تا اگر میلانی دیگر را حاجت آید او را رد دل کراحت نیاید
 کلوع را بعد از استیجا در جاه نشاید انداخت که جاه ابلات شود

در فحش و عجز و استیجاب
کراهت بود

خسده استیجاب کردن بهفت چیز روا باشد پسنگ و کلوخ و خاک و
ریک و نمد و بنه و جامه گشته اما دوازده چیز است که بدانها
گفتن کراهت است بدست راست و بکیا و و با پستوان و سرکین
و بنک و بانکت و بنجام پیرایه و تخت تخت و سفال و بوی
و پسنگ نیز و کاعذ اگر چه کاعذ سفید باشد استیجاب
کردن زیرا که تعظم کاعذ از آداب ایللم است و بعد از آنکه
استیجاب کرد بآن استیجاب گفتن شست بایه خولج چس
بصری رواست میکند که مرد از استیجاب است و زنا تراست که اینها
الایش بیشتر بود اما فتوی برین است که باب استیجاب کردن مردان
زنا تراست است و این آیه که نازل شد در حق مردان نازل شد
انقل قبا قوله تعالی فی رجل یجئون ان یظفروا در زله القوی ای
استیجاب آت در عهد رسول علیه السلام آت بود و بعد از وی تا
صحابه شست گشت چنانکه تراوی و زرقاوی و نوار می آید که استی
جاست است اگر شخصی که گرانه آب جویی یا جویی رسیده که آنجا هیچ نای
نباشد او را استیجاب نیاید کرد بخیر راغن کشتی العود من غیر صفت و اگر
در آن موضع نه ستر استیجاب کند فایق گفته از آنکه ستر عورت
فرض است و استیجاب شست و نشاید که برای شست و فریضه را ننگ کند

شود

در فتاوی اوزندی میگوید اگر مستک شود میان دو فریضه چنانکه ستر عورت
وزایل کردن نجاست باید که نگیرد کار را بگوید که روی بگرداند و روی
استیجاب کند و اگر ایشان روی نگیرد اندوی نزه کار شود و چون ایشان
نگرند ایشان نزه کار شوند در محض آورده که استیجاب بر نه و طابت
چهار فریضه است و بجم واجب و ششم شست و هفتم شست و هشتم
ایضا و نهم بدعت اما آن چهار که فریضه است استیجاب چس
و حیاض و نفی و انکس که از شتر و زیادن از درمی بود یعنی
نجاست از مخرج خوش در گذشته باشد او را نیز استیجاب فریضه
بود و آت واجب است آنست که نجاست برابر در می بود و آت
استیجاب است شستن پس در گریست بعد از بول و آت شست
است آنکه نجاست کم از در می بود و آت ایضا است یعنی بود
که گمان نری داید با آن استیجاب ایضا ایضا بود و هر چه جز این
بود چنانکه بی وضو و نجاست استیجاب کردن از گشت بدعت
بود و بدعت چیزی بود که نوید و آت شود اگر مسلمان استیجاب
در کلوخ کرد و بنه نیافت که استیجاب آت کند وضو شست
بعد از آن بنه نیافت استیجاب کرد وضو او نیز در یک ستر فحش
باطل شود از آنکه پیش فحش بگفت شست و جدت به داید و در یک

در فحش و عجز و استیجاب
کراهت بود

علامه یا هم الله اگر استخیا است گفته از وی جدید ظاهر شود و
 باطل شود و اگر بعد گفت گفته باشد و منو باطل نشود در خدمت
 آورده مژ متوفی را باید که چند استخیا بگوید که باشد تا چند کام
 نرو و بابت استخیا نکند زیرا که شاید که از بول چیزی ظاهر شود
 محتاج شود با عادت و منو علماء را در عهد آن افا و بل است بعضی
 گفته اند که ده کام برود و بعضی گفته اند که چهل کام برود و بعضی
 گفته اند که چند سال که عمر او است بهر سالی کامی برود مثلاً اگر چهل
 سال بود هفت کام برود و برین قیاس وضعی است که علامه و طباع
 متقدمان مختلف است هر کجا که در دل او افتد که پاک شد یا که
 بعد از آن استبراکند و شستن در استخیا آنست که چون شستند
 کشاده نشیند و جان نشیند که مخلوی حیوانی پسوی قبله آید
 نخیست دو شست را پس باز بشوید و بسمه گوید و در عهدیه
 میگوید که پنج قبل استخیا و بعد و منو الفیج و چون
 استخیا کند آغاز اول که ریزد اندک ریزد و بیانه آنست
 و بطل آن موضع مخصوص را بشوید چنانکه بر جراحت شوند و
 آب و دم بیشتر ریزد و آنکشت دیگر که با وسیع است با آن بار
 کند در مالیدن تا نجاست تمام را بمل شست اما باید که اجتران

عادت

آب

انداز سر انگشتان یعنی سر انگشت مقعد را بشوید که خوف آنست
 که علی پیدا شود اما زنی را باید که اول با انگشت منو شود
 بعد از آن خنصر را با وی بار کنند و کشاده تر از شستنند
 شد چون شستن ابتدا کند اول قبل شوی یا دیر
 شوی امام ابو حنیفه اول دیر شوی بعد از آن قبل و منو یک
 ساجده اول قبل شوی بعد از آن دیر و منو بر قول امام
 ابو حنیفه است در آن شستن دیر منو است از آنکه است
 و شستن قبل مسجبت است سر شستن منقعه باید داشت و در
 شستن دیر اول مردان و زنان برابرند و زنی آنکه بخداست
 بشوید علماء را اقوال است بعضی گفته اند پس آب قیاس ریاست
 منو منو که پنج مژبه بود به کلوع را بمل شد و بعضی گفته اند
 پنج آب امام بخالد بن عمر بنی گفته است هفت آب شویند
 قیاس بر قول شافعی بر آید این که پسکل دهان در آن کرد
 امام شافعی میگوید هفت آب بشوید و این زیادن از آن
 بود و بعضی گفته اند که چند آن بشوید که از نیمی بد رشتی
 از رشتی بنیمی باز آید و بعضی گفته اند چند آن بشوید که آب
 شسترا اگر بکشد و بخورد در دل او کرا حنیف را باید تا اگر در دل

عادت

وئی که اوست در آید هنوز آن موضع پاک نشد است و بعضی
 آن را بیانده اند و گفته که بیازرد. آن بشوید پاک شود
 آورده که مقدار نیست که بخند آن بشوید مگر اندک و سوز
 داشته بعد در ریح او نقد کرده اند سه آن و بروای
 و در خلاصه الغاوی آورده که آفتق اقول آنست که معوض بود
 نادل او فکر کرد و قوی بر آیت است بدانکه استیجاب
 وقتی کند که روزه دار باشد و اگر روزه دار باشد استیجاب
 و شیخ الاسلام میسالمه الجواهر گفته روزه نپا شود در آن
 ابوالعباس باطع آورده که از شیخ ابوالقاسم صفار سوال کرد
 روزه دار استیجاب است که او گفته روزه نپا شود خواه
 رستغنی گفته که روزه نپا شود خواجه امام فخر الدین زاهد
 که کدشها را بر فوکل رستغنی گویم که روزه نپا شود نارد
 مسلمانان در فیل ناروا نیست و آیدها را جواب بدو امام
 الجواهر گویم که روزه نپا شود تا احتیاط کنند یکی از مسای
 گفته که در ماه رمضان شبها استیجاب کنم تا روزهای من در
 نیتند علما را در معنی استیجاب اقول است بعضی گفته اند که لا یستجیب
 التیج و التیج معنی استیجاب آنج که در آنست تا آنجا بپای
 نماند

در این باب

از قول بیرون آید و بعضی گفته اند الاستیجاب التیج عن مکان
 القول و العایط و التیج من موضع یا موضع یعنی استیجاب
 شدن است از مکان بول و غایط و چند کام کشتن یا بقیه
 از قول تمام زایل شد و بعضی گفته اند الاستیجاب التیج عن موضع
 یعنی استیجاب شستن موضع نجاست است اما معنی استیجاب
 بعضی گفته هو طلب التیج و التیج عن الرائحة الکبریة عن رائحة البلیل
 و بعضی گفته اند الاستیجاب سوان میسر به الیبری متعین بقدر
 بالحقاف و بعضی گفته اند الاستیجاب ان یشتف معقود بحرقه
 کله یسقط الماء المستعمل علی ثوبه یعنی استیجاب بقول بعضی
 دست بپا مالیدن بر چیزی تا بروی ناپوش از روی و بعضی
 معنی استیجاب آنست که بدست جب آب معقد پاک کند تا آن زمان
 خشک شود و بقول بعضی آنست که بخورده آب معقد بخند تا آب سفید
 بجایماند او برسد اما الاستیجاب فیهان بر کف بر خلیه حنجر
 مانع از اجلیله یعنی استبراء آنست که بایها را بر زمین زند تا آن باقی
 بود از بول در ذکر بر فرد در صفت پیچیده میگوید تقدیر آفات
 بل من ویم است بوزن مکه یم برای استیجاب و یم برای خوردن
 در روی و یم برای بایها اگر استیجاب کنند بکمن سندن بود و اگر مومن

در این باب

بکمن و یم

در این باب

خواهد کرد چنان بپندد بعد از آنکه بگویند که بپندد
 بوزن و بپندد چنانکه بپندد از آنکه بپندد در منقح آنکه بپندد
 و بپندد از آب از برای وضو یک مدت و برای غسل یک صاع
 و اگر تر و نوبه یا لاغری بود کم و بیش باید بپندد حاجت و این
 در منقح آورده است و الحمد لله و الحمد لله و الحمد لله
 السباع ترا و او بپندد منقح فیه الهذا و این
 صاع چهار دست مدت یک مکی بین حدوده و طهر نصف صاع است
 از غنطه و وزن باشد و وزن مکه بوزن و بپندد بپندد
 بسیر یا که شیت در منک است و یک صاع که برای غسل بپندد
 کرده اند چهارده پیرون و بپندد

در کیفیت وضو
 مؤمن خواهد که بپندد روح نخت بای حبت پیرون
 و بگوید اللهم اغفر لی من الذنوب الذی جعل الله طهورا و الا سلفم
 من الشیطان الرجیم و از آنکه دست بکشد و چنانکه
 اهلوی حبت و بی سوی قبله و آب بی در آن حال بپندد
 آن سبب فراموش و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی و بوی
 پیرون آید در آنجا شکر و باید که روز برای حبت کند و بای است

بای

تا روز و تر فارغ شود و دست جب بر رخسان حبت بعد چون غلبان
 و چون پیرون آید نخت بای راست پیرون بپندد و بگوید الحمد لله
 الذی اصنع عینی ما یوقنی و انا بک فی ما یقنی غفر
 ربنا و التک المصنوع و بعد که از آنکه بپندد این دعا بخواند
 ها او را از بیماری بپندد که بپندد دارد و اگر بدان مسئله باشد
 بپندد خود او را بپندد دهد و چون خواهد که بپندد باید که
 در است مراد چنانکه گفته شد احتیاط نماید اگر و سوسه شیطا بعین
 برسد باید که خست از او باره آب زرد و باره بپندد بر سر اطفال
 بپندد بعد از آنکه بپندد بپندد و چون فارغ شود از بپندد و از آن
 بپندد این دعا بخواند الحمد لله الذی جعل الله طهورا و الا سلفم
 و بگوید اللهم اغفر لی من الذنوب الذی جعل الله طهورا و الا سلفم
 فلی من التیغاف و یحقن فی من الفواض و چون خواهد که
 چهار اندام بشوید از جای بپندد بجای بپندد و روی سولی
 بپندد بپندد و وضو سولی است از سطهای باز میماند که در باز
 سخن گفتن حیل است و سخن توان گفت در فهارت نیز بگوید که
 بپندد بپندد است پس اول مسواک کند و این دعا بخواند
 اللهم اجعل یسوی فی هذا یحی صالذ ثوبه و مرصاة لک

در آنجا شکر

یا سید ی و بیض به و جی کانیفت به لیا به رسول الله
 فرمود است مرا میرا المؤمنین علی را کتم الله وجهه یا علی بنو
 باد که میو که کنی که در میو که است و چهار خضله است در دین
 و نون و زجیدیت دیگر فرمود که باک کنید دهانهای خویش را بسوی
 که وی راه کرد قرآن است و باز فرمود که میو که باک کنید دهان
 و سب رضای رهن است و شادی و شنگان است و شفای بیماری است
 مکر مذکومی باید که در طهارت آب اینرا ف نکند و بر نشان خض
 نکند چه در حق شیرفان و عید بسیار آمد و در طهارت کردن
 بر بر خض نکند و نیمه بگوید و دیگر بار دست بشوید و بدان
 بسند نکند که در وقت استنجاشینه و نیمه برین نوع گوید اللهم
 الله العظیم و الحمد لله علی الاسلام و هر عضوی را که بشوید دعا
 که در آنرا آمد بگوید و چون مضغه کند مبالغه نماید و غرض
 کند مکر آنکه روزه دار باشد و این دعا بخواند اللهم صلی
 علی محمد و علی آل محمد اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک
 و ضیق عبادک و چون استنشاق کند بگوید اللهم
 صلی علی محمد و علی آل محمد و ارحنی راحته الجنة و انت
 غنی راضی و چون استنثار کند یعنی پیش کند بگوید اللهم

اعفد بک من زواج النار و سوه الارواح استنشاق نیز مبالغه
 روزه دار باشد و چون روی بشوید بخت کند جانکیش ازین قسم
 آن کف بکنید و بر پیشانی نهد و دست فرود تر آرد که از خض
 علیه السلام روایت کرده اند که وی چنین کند و اگر دست زیر روی ماه
 و صورت باشد اما آنکه سنت کرده باشد و چون دینها بشوید
 باید آب از پس انگشتان مرفوق برده و اگر از مرفوق بوارن بود روا
 بود اما آنکه سنت کرده باشد و وقت شستن روی این دعا بخواند
 اللهم بیض و جی بنورک یوم بیض و جوه اولیاک
 و لا تشوق و جی یوم تشوق و جوه اعدائک و چون ساعد
 راست بشوید بگوید اللهم اعطنی کتابة یمنی و جاشی
 حیاتی سیرا و چون ساعد چپ بشوید بگوید اللهم لا تعطنی
 کتابة شیطان و لا من وراء ظهری و لا تعذبني عذابا
 نکره هر عضوی که میشود کلمه شهادت بگوید برین نیت
 که گناه من بنور از کفر نیست که اگر کافی یکبار بگوید کفر صمدین
 ساله او بخوبی مکر دایه خداوند ایا که کردان از محبت و محبت
 دنیا و از جعد و حسد و از ریاء و نفاق و جمله خصائل ذمه و عذ
 میسر کند بگوید اللهم غشني بر خنک و یحني من عذابک

مطاعا یا خدایان وقت و
 بگوید

وَأَنْزَلَ عَلَيَّ مِنَ بَرَأَائِهِ وَأَظْلَمَنِي تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ عِزُّ شَيْءٍ وَجُونَ مَعَ كَوْشٍ كُنْدُ بَكْوَيْدِ اللَّحْمِ أَتَسْمَعِي
 مَنَادِي الْجَنَّةِ مَعَ الْأَبْرَارِ وَجُونَ مَعَ كَفْدٍ كُنْدُ بَكْوَيْدِ اللَّحْمِ
 فَكُلْ رَقِيَّتِي مِنَ النَّارِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ الْمَلَكِ بِلَ وَالْأَعْلَى وَجُونَ
 بَايَ رَأْسٍ بِشَوْبٍ بِكْوَيْدِ اللَّحْمِ نَبَتْ قَدَمِي عَلَى الْقِرَاطِ مَعَ
 أَقْدَامِ الْمُؤْمِنِينَ نَبَتْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي
 الْآخِرَةِ وَجُونَ بَايَ جَبِّ بِشَوْبٍ بِكْوَيْدِ اللَّحْمِ أَيْزُ أَغْوَى
 بِكَ أَنْ تَنْزِلَ قَدَمِي عَنِ الْقِرَاطِ يَوْمَ تَنْزِلُ أَقْدَامُ الْمُتَّقِينَ
 وَفِي خِلْفِ الْأَنْكَشَانِ أَسْدَاءُ أَرَانْكَتِ خَرِبَ بَايَ رَأْسٍ كَدُومٍ
 بَرَانْكَتِ خَرِبَ بَايَ جَبِّ كَبِيدِ جَانِكِ دَرِ نَاخِ بَارَزِ كَرْدَنِ وَجُونَ
 أَرَوْضِ فَارِغٍ شَوْهَ بِكْوَيْدِ اللَّحْمِ أَجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ
 وَأَجْعَلْنِي مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ وَأَجْعَلْنِي مِنَ الَّذِينَ لَا خَوْفَ
 عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَسُبْحَانَ أَنَا أَنْزَلْنَاهُ بِكَلَامٍ نَحْوَانِ
 أَنْكَاهُ ابْنِ نَسِيمٍ بِكْوَيْدِ شَيْءٍ نَكِّ اللَّحْمِ وَنَحْمَدُكَ
 أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ
 أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ وَأُشْهِدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ
 وَرَسُولُكَ وَحَدَّثَ أَوْضَوْ فَارِغٍ شَوْهَ أَرَبَايَ أَوْضَوْ بِسَامِدِ

که شفا العی

که شفا خالص بود خواهد ایستاد. خود خواهد نشست اما خواهد
 امام فقیه ابوالکلیث عمر قندی شکر الله بقیته در قنای او بود
 که ایستاد. خود باکی نبود که در پیه جای آری ایستاد. خود
 باکی نیست بر سر جاده زمزم در حج و بر سفایقا و فضاله آب
 وضو بنا بر آنکه امیرالمومنین علی کرم الله وجهه طهارت میست
 و فضاله آب وضو ایستاد. بخند و این حدیث روایت کرده
 یحییٰ بن علی بن یحییٰ و موه که فضاله آب طهارت را بخورد
 خدای تعالی آنرا علیه السلام و موه که طهارت را بخورد که اطباء از معالجت
 آن عاجز آمدند باشند و امیرالمومنین عمر رضی الله عنه روایت
 میکند که رسول علیه السلام فرمود که هر که طهارت کند و بعد از طهارت
 باره آب برگیرد و کفین خود میس کند و این نسیم بگوید سبحانک
 اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت و وحدک
 لا شریک لک استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان
 محمداً عبدک و رسولک خدای تعالی کائناتان خرقه و بر د
 او را بیا مرزد و چون از طهارت فارغ شود بپاشد طهارت
 دیگر کند و کون را بر آب کند و نهد از برای آنکه ابلیس علیه
 السلام بهیج وقتی زبان غلیظ شود که بنده مؤمن طهارت سازد

اینست ده آب خوردن

خواز برای رنعم او باز کوزه را بر آب کند که اینک ایستند و بیاخت
که همین مرا حدت بدینند باز طهارت پیانم و باید که کوزه آب
را بر بوشیدن تقد ناما دام که آن کوزه بوشیدن باشد
ایستغفار به گوید و از برای این بند از حق تعالی آموزش میخواهد
بیغامبر علیه السلام گفت هر که ایستد و بوشد و او را طهارت باشد
گویند منت مکن مگر تقی خوف را و در حدیث دیگر آمده از بیغامبر
علیه السلام که فرشتگان آدمی را آموزش میدهد خواهند ناما دام
با طهارت باشند و حدت کنند در خبر آمده که جعفر بن ابی طالب
بجست می رفت در راه گذشت بر رقیبان افتاد گفت بگریه که رقیبان
در چه کاریست در کلبه او را بکوفت رقیبان پیانم توفیق کرده اند
در کلبه جعفر درآمد از رقیبان پیانم که این حدیث تا آخر در
کتاب دین در جبر اکتفی گفت در کتاب خواندم که هر چه
شما را بایکی از سلطانین تعلق شود اگر سیه طهارت باشد
طهارت کند تا الی از ایشان شما ترید من سیه طهارت بودم
گفتم باش تا طهارت پیانم تا از تو الی بمن رسید چون جعفر مسلمان
بیان کرد آن رقیبان مسلمان شد بمرکت اقامت سیه طهارت
و از بیغامبر علیه السلام روایت کرده اند که هر که ایدت دید

طهارت

طهارت ساختن

و طهارت نماند جفا کرده باشد و هر که طهارت پیانم و دور کوزه
نگذارند و دعا نکنند من جفا کرده باشد و هر که ایدت دید و طهارت
پیانم و دور کوزه نماند و دعا کند و خدای تعالی او را اجابت
کند از آن حضرت جفا بود و خدای تعالی جفا کار نیست و این حدیث
بر طریق وعد آمدن نه بر طریق وجوب که بدیه نیست و حاجت
بر حق تعالی هیچ چیز واجب نیست و حکم و تقدیر مرید را حجت نیست
و این مسئله از اصول کلام است شیخ کلا بیدم خواجه ابو منصور
ما تریدی رحمه الله آن شب که از دنیا با خبر شد به رفت و بر اعراف
شکم بود هفتاد و باز بقضا حاجت رفت هر بار که بر رفتی طهارت ساختی
گفتند ای شیخ این چه رنج است که بر خود نهائی گفت شاید که اینست
از دنیا بروم باری با طهارت باشم که رسول علیه السلام و موه هر که با طهارت
بمیرد شنید فرمود باشد و در خبر آمده از رسول علیه السلام که با
طهارت نباشد مگر مؤمن و نه طهارت نباشد مگر منافق باشد
این وعد و از برای این وعد طهارت می پیانم چون شیخ ابو منصور
رحمه الله از دنیا سفر کرد یکی از مریدان و برانخواست دید بر اعراف
و از برای بر اعراف دیگر می شد و رنج رفت پیوال کرده از وی که
ای شیخ این جزای افعال نمایست شیخ گفت سیه این جزای آن طهارت

که می پاشم هر طهارت را بر آیه از خداوند تعالی یا قدام اما حرامی
 بن ترسیدن در صورتی می آید که باید که با طهارت
 و اگر طهارت نتواند بتم کند **فصل پنجم در بیان غسل**
 بر آنکه وضوء در غسل سه چیز است اول آب در دهان کردن و آب
 در بینی کھن و نشستن تمام اندام اما مالیدن اندام شرط نیست
 نزد یک ما و نزد یک امام مالک شرط است و این روایت در مشهور
 در باب او آورده و الاغتسال شرطه ذلك البدن و یغسله الغسل
 فی الخیض و العین و سنت غسل آنست که غسل کند اول وضوء
 بشود پس از آن بپوشد و نجاستی که برین او بود دور کند پس از آن
 وضوء بپارد چنانکه برای نماز وضوء بپارد پس آب بریزد بر سر
 خود و بر تمام اعضای خود پس بار بر سر از جای غسل فوטר شود و بشود
 با لهای خود را اگر نشسته باشد و روا باشد که بکشد بران وضوء
 هر نمازی که خواهد و بداند که غسل دوازده است چهار از آن
 وضوء است و چهار شست و دو واجب و دو مستحب اما آن چهار
 فرض است یک غسل با نزال مینی بدقی و شست و شستن و شستن
 در خواب و بیداری دوم غسل بتواری چشمت یعنی غایت شدن
 پس ذکر در قبل یا ذکر اگر چه نزال بود سه سیم غسل ارضی

در بیان غسل

در بیان غسل

فی المذی و الموری

جھارم

جھارم غسل از تقاضی آن چهار که سنت است غسل جمعه خلعت
 مالک زین را که نزد یک او غسل جمعه فریضه است و این روایت در مشهور
 در بار او است و نیز غسل یوم الجمعة و لا یحلی ترکہ فی الزمره
 و غسل عیدین و اجرام و عرفه است و این دو غسل اجرام و عرفه
 در حق اهل حج سنت است اما آن دو غسل که واجب است غسل
 متاست و غسل کافر که در حالت جنابت میمان شود اما آن
 دو که مستحب است غسل صبی است و غسل کافر که میمان شود و
 نباشد اگر ایدیع ذکر کند در ذکر آنکه انزال شود بر فاعل
 غسل واجب شود اما اگر ایدیع کند منبر را غسل واجب شود مگر
 انزال شود و اجماع علی است که در مذی و وودی غسل واجب شود و در
 هر دو وضوء بود چه در متقی می آید که فی المذی و الموری و الوضوء افقد
 و لم یغسل بالغسل فیها أحد مذی آنست غسل که در وقت
 ملائمت بیرون آید یا وقت تغکر و وودی آب سفید است که بعد از بول
 بیرون آید شد چون وضوء بخروج بول میسکند پس وودی را
 فاین جیت جواب فایده وودی در حق پلین البول ماضی
 که بکشدن بول در حق او ماضی که وقت بلیه بعد ناقص بود اما ماضی
 آیت در است و سفید که بخروج آن ذکر بشکند و مستحب شود

در بیان غسل

در بیان غسل

یا کسی شود و فرزند از او شود اما امام شافعی خروج منی هرگونه باشد
بشهوة یا بغیر شهوت غسیل واجب است و این تا اگر شخصی را برست
رحمی رسد یا باکران بر پشت نهاد و از لرز سبب منی بیرون آید
نشد شافعی غسیل واجب شود و نه در کلام ما رحم الله بشهوة چه
خروج بدفق و شهوت نیست اما بقول امام ابوحنیفه و محمد شرط آن
انفصال از مکان خود بشهوة است و بقول امام ابو یوسف
انفصال از پیرد کر شهوت شرط است و غسسه این خلافی جایز
نشد که اگر میوه را از روی رسید که انزال شود سر ذکر را بکشد
تا شهوت بیانی شود بکدام نامنی بیرون آید نه بیکی امام ابو یوسف
غسیل واجب شود زیرا که نیت و انفصال منی از پیرد کر شهوت شرط است
و نه در کلام امام ابوحنیفه و محمد غسیل واجب شود زیرا که نیت و انفصال
معتبر انفصال منی از مکان خود است بشهوة مسئله ایسالی مختلف
است میان مهاجران و انصار باین چون انبی بر غایت و بریدن آب
و خدیغه گفته اند که غسیل واجب نشود و از مهاجران چون عمرو
کنزاه صحابه گفته اند که غسیل واجب نشود و این مسئله در عهد عثمان
رضی الله عنه افتاده بود نقلست که ابو موسی الاشعری را که از سران
صحابه بعد از یک عایشه رضی الله عنها و سارند و او گفت یا ام المومنین

مسئله واقع شد و شرم می دارم که از تو بپرسم گفت سوال کن چنانکه از امام
و خواهر خود سوال گفت به گونه در مسئله ایسالی غسیل واجب نشود
یا نه عایشه رضی الله عنها گفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا التقی الختانان و توارت الخففت و حیث الغسل انزل اوله
بنزل ابو موسی اشعری آمد و این حدیث روایت کرده محمد جعفر
چهارم بعد بر خاست و این حدیث روایت کرده امیر المومنین علیه السلام
در مسئله گفت که هر که بعد از این گوید که با کسالی واجب نشود و منی را
بدین رزه اذیت کنم و از امیر المومنین علیه السلام وجهه از این سوال کردند
گفت چون بحرام پسک پیار لازم می دارد پس چهارم از آب ریخت
بعد دارد مسئله حیث ملک بین و حیث بعد فایده محلل
نشد و رافع جرمت غلیظه باتفاق نشود اما عقد صحیح
و حیث ناقص سبب جلالی شود یا نه درین اختلاف است
میان صحابه و جواب بر قول مهاجران است و صحیح قول ایشان
است که حیث ناقص سبب جلالی است صورت حیث ملک
مروی کنیز که خود را بعلهم دیگری و له این کنیز بر شوی خود دو
طلاق شد و آن در حق بندگان حرامت غلیظه است بخانه جوف
خود آمد و عدت داشت و حیض عدت کنیزان جوف این کنیز را

غسل

باین کثیر که دخول افتاد کثیر که بدین دخول برشوی ^{جلال} ^{مطلقه}
 نشود که محبت ملک بمن است صورت عقد موقوف ^{مطلقه}
 نکرده شده است غلامی به اجازت خوابه او را بخوابت و میان این
 دخول واقع شد بدین دخول که پیش از اجازت مالک غلام
 افتاده آن زن بر شوهر اول جلال نشود که این عقد موقوف
 اجازت خوابه غلام است اگر خوابه غلام را اجازت دهد این
 عقد در پست شود باید که دیگر باز آن زن دخول افتد یا شوهر
 اول جلال شود و اگر خوابه اجازت نکند بل که نفرت کند
 میان ایشان و بیع نکاح کند این در عقد موقوف افتاده باشد
 و محبت فایده آن بعد که در عدت شوهر اول عقد کند یا
 گواه عقد کند و دخول افتد این عقد فایده بود بدین محبت که از
 عقد فایده واقع شود این زن بر شوهر اول جلال نشود و محبت
 نافعی که بعد که عقد صحیح افتاده باشد و بکن در حال حیض دخول
 افتد اگر این محبت نافعی است فاما برشوی اول جلال شود
 مسئله غسل جمعه سنت روزیت یا سنت نماز جمعه بر قول امام
 ابو یوسف سنت نمازیت و بر قول حسن زیاد سنت روزیت فایده
 این خلع جائه پیدا شود که مسلمان پس از صبح صادق غسل آورد و بگوید

بعد

غسل

غسل و طهارت نماز جمعه گزارد بر قول امام ابو یوسف سنت عمل کند
 و بقول حسن بکریه باشد و اگر بعد از صبح غسل آورد و چون وقت نماز
 شود جدت رسید باز طهارت پیازد و نماز جمعه گزارد بر قول حسن
 سنت عمل کند باشد و بقول امام ابو یوسف سنت عمل نکند باشد
 در چهار روایت از حسن زیاد روایت است که می باید که غسل و قن کند که
 بدان غسل و طهارت نماز کوفه بگزارد یا یقین از عهده غسل جمعه بر سر
 آید در طحاوی به آنکه از امام ابو یوسف روایت است یکی این غسل
 جمعه هم از برای روز جمعه است و هم از برای نماز جمعه در قنای کثیری میگوید
 که غسل برای نماز است تا اگر مسافر و نیکوکار و زنان غسل کنند
 و نماز جمعه حاضر شوند ثواب غسل جمعه نیاید در رک طهارت
 شرط مکروه است مسئله زن و شوهر تا بالغ اند ایشانرا
 دخول افتاد بریشان غسل واجب نشود کفن مسیحی بعد از مرد
 با وضو باشند زن را وضو ناه نشود و مرد را نشود و هم آن اندام
 خود بشوید بسد بعد و اگر مرد بالغ باشد و زن نارسیده است بر مرد
 غسل و ربه بود و بر زن مسیحی و اگر مرد نارسیده است و زن بالغه
 بر زن و ربه بود و بر مرد مسیحی و اگر مرد و مسلمان است و بالغ
 و زن تر یا بود بر مرد غسل و ربه بود و بر زن تر یا بود و بر مرد

مسلم درین صبی

عبدالله بن عباس

با هوش است و بالغه بر زن غشیل فریضه بود و بر مریضه میشد حب را
ببندند تا بد گفتند روزی دیدم در مسجد رسول علیه السلام را ایستاده
آمد رسول علیه السلام بروی سلم نزد خواست که دست **جید** بده
بکیزد جید جواب سلم گفت و دست بداد رسول علیه السلام گفت ای
جید نه ترا نه رسید که دست بدادی جید گفت سبب محسن است
یعنی ضمیم رسول علیه السلام فرمود که المؤمنین لا یجش یعنی مؤمنان
نشود عبد الله بن عباس رضی الله عنهما از رسول علیه السلام سوال کرد
حب را تا بد که چیزی خوف رسول علیه السلام گفت تو ضایع و کل
اشرب یعنی وضو بپاز و بخور و بیاشام و مرده از وضو دست بشو
و دهان بشو از برای خوفن نجاست از هر دو عضو با وضو شوی
مسح الله بر صلی الله علیه و آله میگوید که سبب درونی ضد جبریت بقاء حق
و بیگانه خویش و در نجاست جبری خوفن و در نجاست خانه رفتن و بوی
سیر و بیاض سوزن و نان ریزه را خوار داشتن و جای که بول و غائط
کند هم آنجا وضو با وضو و جای که بول کند آنجا طهارت ماضی و در نجاست
و روی را بعد از وضو در جامه خود خشک کردن و دست بر دهان حقن
و در ایستادن در نشستن در مسجدهای و در پستان فقه و التمسک
یعنی آنکه حب را دعاء نماید خواندن جنانکه کلمه سعاد و جواب

عبدالله بن عباس

بک

با نیکو ناسمان که مؤمن بگوید و دعاء کورستان و دعاها که وقت نماز
خواند و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و جمله شایسته
و صلوات بر رسول علیه السلام این همه شاید که بگوید و اگر نکند بوزن
کار باشد و از برای آغاز کار حب را بسم الله بفرمود علامه ما رحمهم الله
شاید گفتن از برای در جبر است که از رسول علیه السلام هر کاری که در
اندازه او بسم الله باشد آن کار از این بود یعنی تا امام قال علیه السلام
کحل امری بی بال نمی بندد و فیه بسم الله می خواند **مسح**
و غنم در بیابان انواع که با بدانند جمله آنها پنج است اول مطلق
دوم مقید بستم مکرره چهارم مشکوک پنجم مسعمل اما
آب مطلقا نیست که چنانکه آب پخته و آب دریا و ضمیر با و در
بدن آنها غشیل و وضو را با شد اما مقید چنانکه کلام است
و آب کدو و نره و آب میوه چنانکه آب میوه و آب انار و آن
که بدان چیزی پاک یا نجس باشد چنانکه شربت و بدین آب
مقید دوز که در نجاست از جامه و تن روا باشد نه بیک امام اوصاف
و ابو یوسف و نه بیک امام محمد و زفر و شافعی روا باشد و از امام ابو یوسف
روایت کرده اند که هر چیزی که بجایه ریزد و بشو زدن یا غسل خوف
از آن آن باب مقید که گفتیم روا باشد غسل سبب که و بشو اما

عبدالله بن عباس

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بَعْدَ الْمَلَائِكَةِ وَتَسْبِيحِهَا
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بَعْدَ خَلَائِقِي وَأَنْفَاسِي
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ بَعْدَ دُرَرِكُنَا وَوَسَائِلِنَا

مطلوبه است

فصل آملات

واما غسل في الايديان فقد كان الحزم لدى النعمان فهو كقول
 وكتبه الخلف عند الشيباني واما ما في رازرين دور واثبات
 است واما كسند في ربيع باكل واما كسند است واما روايت
 امدت واما نوصا فيحدث بقاء فهو ظهور جمله الاثبات
 صاحب انالي از بوبوسف دور واثبات اوفد اما از قول اول
 كسند و كسند كه آب مستعمل باكل است بعد بجا رسيد روايت
 باز دارد و قول امام محمد عيني است و قولي برين است كه آب مستعمل
 باكل است طهارت بيايد يا طهارت بر طهارت سازد امام زعفراني
 شافعي ميگويد اگر طهارت بر طهارت بيايد آب وي باكل و باكل
 و دليل ايشان آنست آب مستعمل نشود مگر بر اين اسقاط و
 انجا اسقاط فرض است پس مستعمل نشود علماء ما رحمهم
 گفته اند كه مستعمل شود بجز از وجوب يا اسقاط فرض
 يا نيت قربت در محقق قولي آورده و المستعمل كل ماء از
 حديث او استعمل في البدن مع وجه القربة انجا اسقاط
 و لكن بت قربت حيث دليل بر كسند هر بار كه وضوء يا
 نوايه شود و الله عليه السلام الوضوء على الوضوء و نوايه
 القمعة رفع وضوء وضوء نور بوضوء نور و قيامت آب مستعمل

واما كسند في ربيع باكل واما كسند است واما روايت
 امدت واما نوصا فيحدث بقاء فهو ظهور جمله الاثبات
 صاحب انالي از بوبوسف دور واثبات اوفد اما از قول اول

تا غسل وضوء و روايت بر قول امام مالك اگر آب اندك باشد
 بلكه انك بركه اند يا موزه يا بوي و يقول امام شافعي چون
 رجاء من رسيد بليد نشود بيا بر انك يغامر فرموده عليه السلام
 و اما في الماء قلن لم يجزئ جثا يغ جثا آب ديوت و بجا من
 رسيد نجاست بر بركه علماء ما رحمهم الله گفته اند كه اگر آب اندك
 وضوء و وضوء بركه اين حديث قال عليه السلام لا يتوكلن اعدكم
 في الماء الزائم ولا يغسلن فيه من الجنابة يغ در آب اينست و قول
 مكسند و غسل ميآيد پس معلوم شد كه اگر در آب اينست غسل روايت
 بوي بجا ميرسد بلكه في وضوء و رسول عليه السلام غساله و با بوي
 بر بركه از بجا امام ابو حنيفه آب مستعمل را نجاست غلظت مي آيد
 و اين حديث تحت بر امام مالك و امام شافعي اما علماء ما براي شيبه
 مسلمانان اخبار كردند آنرا كه آب مستعمل باكل است اما جوفين
 چند بايد تا زوي طهارت روايت شيخ ابو حنيفه كبر از امام ابو حنيفه روايت
 ميكنند كه چند انك اگر برين جانب رنگي ريزد بر آن جانب اثر نميگذرد
 از آن جوفين و در آن جوفين طهارت صغيري و كبري روايت و بروايي
 بلكه اگر درين نيمه غسل آيد آن نيمه بخشد دروي طهارت روايت
 در عطاوي ابو الجيس كسند از امام ابو حنيفه روايت ميكنند كه اگر اين نيمه

واما كسند في ربيع باكل واما كسند است واما روايت
 امدت واما نوصا فيحدث بقاء فهو ظهور جمله الاثبات

واما كسند في ربيع باكل واما كسند است واما روايت
 امدت واما نوصا فيحدث بقاء فهو ظهور جمله الاثبات

بجنبانند آنکه بجهت این آب بسیار بود در روی غسل و وضو و ابوع
 و در بعضی از امام محمد روایت است که اگر درین نیمه وضو یا نه آن
 نیمه بجنبید در روی غسل و وضو و ابوع در شرح اسیحانه آورده که ابوع
 جنبیدن روی آب را نیت اعتبار آن راست که این نیمه آب بجنبید
 آن نیمه آب بلند رود از خولع ابوبکر فضل بخاری سوال کرده که چوکی
 که هست در غشاست طهارت روی و ابوع یانه گفته من باری السلام
 و اگر شما بایزید شما را منع نکنم شیخ ابوالفضل کرمانی از مشایخ ما
 روایت میکند که جوخی است شش و شش و بالای آن دو کز است که چهار
 یک در روی طهارت کند و ابوع چون ضرورت بود و دانای علم حیات
 تقدیر کرده اند که در وی شش هرگز من آب است خواص ابو مطیع
 بلخی گفته که جوخی باید باز زد در بازه بود تا روی طهارت روا بود
 و اگر پیش از نیت بود در دل خود هیچ کراهیت نیام از محمد بن مسلم
 بلخی سوال کرده اند که جوخی چه قدر باید که در روی طهارت روا بود
 من این مسئله را از امام محمد سوال کردم او گفت چند مسجدی
 و مسجد وی از درون هشت در هشت بود و از بیرون دوازده
 در دوازده اما ما را معلوم نشد که اندرون مسجد را می گویند
 یا بیرون آنرا اما مشایخ ما بر نه مسجد حکم کرده اند که چون در

در دوازده باشد در روی طهارت و غسل روا باشد باین حدیث رسول
 علیه السلام فرمود خیر الامور اوسطها این است که گفته جان بود که جوخی
 چهار سو باشد اما اگر جوخی مذکور باشد سبب اوالغایم گفته که
 شش و شش و نیم کز باید تا در روی طهارت روا بود خولع امام محمد
 گفته که بیست و هفت کز که چهار یکی باید تا در روی طهارت روا
 بود که فقها گفته اند که میخی در زمین فرو برند و بر همان دوازده کز دو
 کنند و در میان آن میخ آفتند و کند بر کف آن میخ بگردانند مقدار
 در دوازده صد و شصت حجام الدین رحمه الله گفته که جعل و هشت
 کز باید تا باجماع در روی طهارت و غسل شاید بالای آب چند باید
 بعضی گفته اند آن مقدار باید که سبوی سینه تکلف بر شود و بعضی
 گفته اند آن مقدار باید که چون بدست آب بردارند نیت
 بر زمین نرسد بسند بود و قوی برین قول است در جوخی نجاست
 یعنی است چه مقدار میافت باید از آن نجاست تا طهارت
 روا بود اختیار شیخ بر آن الدین مرغیانه ده کز مسافت باید
 و اختیار شمس لایطیر حجه هشت کز مسافت باید خواص ابوالفضل
 کرمانی رحمه الله روایت میکند از مشایخ ما رحمه الله که یک کز میافت
 سده بود و بروانی یک بدست آمد و این مسئله از خولع امام ابوبکر خواهر زاده

ملاحظه جوخی مذکور

سوال کرده گفت این طرف نجاست را بگذارید و از طرف دیگر طهارت
 بسازید اما مختار ائمه فتوی آنست که جوض در دره حکم دریا دارد
 تا از نجاست لون یا طعم یا ریح او نگیرد و هرگاه از آن که طهارت پاره
 روا بود و در زمان نیز فتوی برینست مسله جوضی است بالا دارد
 آب آن و نه اندازد که در دره شود نجاست در افتاد بین آن
 آب آن کمتر شود در دره شد حکم آن چیست بعضی گفته اند با
 آن آب نروم پاک شود و فتوی برینست مسله بارگینی است در
 وی آب نجاست یا در وی نجاست افتاد آب اندر آمد و برنش
 اگر چه صد در صد باشد تا آن آب بلند یا آن نجاست از وی بیرون
 نروم پاک نشود جوضی است در دره در وی آب پاک است هر چند که
 آن بلند در وی در آید بیع آن آب پاک پاک کتفه مگر اندک آن آب بلند
 لون یا طعم یا ریح آن آب نگیرد و آن گاه بلند شود اما اگر در
 جوضی یا آن آب بلند بود هر چند آب پاک در آید بیع آن آب بلند بلند
 تا آن آب بیرون نروم پاک نشود جوضی است در دره در آب پاک
 شد نجاست عینی در وی افتاد و نجاست آب باران در آمد و بر
 و بیرون بیرون عین نجاست را بر گیرند و بعد از برداشتن آن باران
 آب بیرون نروم پاک کتفه از امام محمد روایت کرده اند که گفت

اگر قطره خمر در دریا جکد من از آن دریا و ضعیف از آن و اگر از آن دریا
 موج بر آید و از آن آن موج کباب روید و گویند آن کباب بخوبی من
 آن گویند بخورم میشد اگر در جوضی آب در دره بود و از آن آب
 چیزی کم شد و آن جوض بلند شد و مقدار آب در آید تا پاک شود
 فقها ابو جعفر گفته است که پست خد آن آب که در جوض بعد بیرون نروم
 پاک شود و بعضی از مشایخ گفته اند که هم آن مقدار آب که در جوض
 بیرون نروم پاک شود و ضوای ابو عبد الله گفته بخورد آن آب بیرون
 نروم پاک شود و اگر آن آب از طرف دیگر کتفه و باز همین جوض بار
 آید بلندی باز نیاید اما اگر از همان طرف که بیرون رفته باز کتفه
 و از آن جوض آید آن جوض پاک شود و اگر آب است که طول و از
 و عرض نداده مثله یک کوزه دانه و صد کوزه را از اید و کوزه ها دانه
 و نجاه کوزه را از دانه و مقدار بیشنی بلندی دانه در وی طهارت روا
 و امام ابو نصر سلیم بلخی گفته است هر که در آن یک نفس را بشوید که
 از این طرف و ده کوزه از آن طرف آب میسج عمل شود و ابو صفی که در نجاست
 اند و عبد الله مبارک گفته اند هر چه درون آب را در یک کوزه ضرب کنی در
 دره شود در وی طهارت روا بود فتوی برینست اگر آب نکل است
 ابتدا از وی آب بر گیرند و طهارت پیاوند روا بود اما در وی

روان بود و بقول امام ثانی در روی روان بود که طهارت پازند است آب
 روان چگونه باید و جد آن چگونه بود در آن اخلاص است بعضی گفته
 که جد آن آفت که گاه برین را نیز است و اب روایت صحیح است که آن
 غسله او را نیز آن آب روان بود **فصل پنجم در نجاه و نجاس**
در نجاه چیزی که جاه را بید کند و نوع است مژنی و غیر مژنی
 غیر مژنی چون بول و خون و می و مانند آن اگر از شفا قطره در
 جاه افتد همه آب آنرا بر باید کشند تا پاک شود اگر جاه جنمه دار
 بود چه قدر باید کشند از امام اعظم دو روایت است که آنک صد دلو
 کشند پاک شود و روایت مبسوط است که دو مژد آب بنمایان بیاورد
 و آب جاه می کشند چندان که ایشان گویند که آب نوشند حکم کشند
 پاک جای و از امام ابو یوسف روایت در پیتر است که در جاه رنگ ریخته
 و آب میکشند چندان که اثر رنگ نماند در آب جاه حکم کشند پاک
 اگر جاه و از امام محمد روایت است که از دویت و نونا سیصد دلو
 بکشند جاه پاک شود و فتوی بر قول امام محمد است این حکم نجاست
 غیر مژنی است اما حکم نجاست مژنی است که اول نجاست
 را از جاه دور کنند بعد از آن آب آن جاه را بکشند برای پاک کردن امام
 جیس زیاد از امام ابو صفیه روایت میکند که نجاست مژنی بر سه نوع

موش

موش و مانند وی گند و گروش و گنجشک و کبوتر و مانند وی مرغ و
 بط و فاخته و کزب و کوشکند و مانند وی لکمی و بیکل و بیکل را
 جد معلوم است در موش و مانند وی بیست دلو بکشند و در
 کبوتر و مانند وی چهل دلو بکشند و در کوشکند و مانند وی هفتاد
 آب را بکشند اصل درین باب آنست که خرد تر در کله در نزد
 کشند یعنی در حکم آن را بید کند اگر گند در جاه افتاد و غیره آن گند را
 بر کشند و دلو آب از آن جاه بکشند پاک شود و اگر دو گند در جاه
 میزد بیست دلو آب بکشند پاک شود و اگر گند و موش یک در
 جاه افتاد و مرد و مرد یا قند ایشان را بکشند و همان بیست دلو
 آب بر کشند جاه پاک شود و اگر گند یا موش بر روی در جاه یافتند
 مرد و همان بیست دلو بکشند از آن خرد در بزرگ در آید و اگر موش
 در جاه آب یافتند همین حکم دارد ایشان را بکشند و بیست دلو آب
 بر کشند و اگر در جاه پشه موش یا قند مرد و موشان را بکشند و بیست
 دلو آب بر کشند و این روایت در شرح طحاوی است اما شمس العیون
 بر خصی میگوید که چهل دلو بکشند و این بطریق و جواب است بطریق
 اسحباب در چهار موش همین خله است بروایت طحاوی بیست دلو
 و بروایت قنای بر خصی چهل دلو باید کشید تا جاه پاک شود و چون موش

در

بود بروایت قنای سرخی کل آب را باید کشید و بروایت طایفی هم آن
 دلو تانم موش این دو بر یک را میسخت فاست و چون ده موش شوند
 با اتفاق کل آب را باید کشید تا جاها پاک شود و این اخته فاست بر آن
 اصلی است که شمس لایق میگوید به موش تا چهار یکم گریه دانه و بیش
 تانم یکم یک دانه و امام طایفی میگوید به موش تا چهار یکم یک
 دانه و پنج تانم یکم گریه دانه اگر دو موش در دو جا افتادند و بودند
 و موشان را برکشیدند و آب یکی جا را در دیگر جا ریختند ازین جا
 دوم چند آب کشند تا پاک شود با اتفاق بیست دلو و اگر سه موش
 در سه جا افتادند و بودند موشان را برکشیدند و آب دو جا در جا
 سیم ریختند از جا سیم بروایت سرخی چهل دلو برکشند و بروایت طایفی
 بیست دلو برکشند پاک شود و اگر چهار موش در چهار جا افتادند و بودند
 موشان را برکشیدند و آب سه جا از آن چهار ریختند همین خلط فاست
 اگر پنج موش در پنج جا افتادند و بودند موشان را برکشیدند و آب
 چهار جا در پنج ریختند ازین جا پنجم چهل دلو باید کشید و اگر شش
 موش در شش جا افتادند و بودند موشان را برکشیدند و آب پنج
 جا در شش ریختند بروایت طایفی همان چهل دلو باید کشید و بروایت
 سرخی کل آب را باید کشید تانم موش همین خلط فاست باینتر اصلی که

گفته شد

گفته شد اما اگر ده موش در ده جا بودند موشان را برکشیدند و آب
 نه جا در ده ریختند و اجابت که کل آب برکشند یعنی نهمی آب
 ازین جا و اگر موش و گریه در جا مرده یا چند چهل دلو برکشند تا پاک
 شود و اگر دو گریه در جا یا چند مرده نهمی آب را برکشند اصل
 آنست درین باب که هر چه چهل دلو بکشند آید چون دو شوند
 نهمی آب را باید کشید تا پاک شود و اگر گریه گریه را یا مرغی را
 گرفت و هر دو در جا افتادند و بودند نهمی آب را باید کشید و اگر سه
 گریه مرغ را مجموع نکرد باشد و اگر گریه زنده باشد و مرغ مجموع
 تمام آب را باید کشید و اگر مرغ مرده و مجموع باشد چهل دلو باید
 کشید تا پاک شود چاهی که از وی بیست دلو باید کشید تا پاک شود و در
 هلهوی آن جا چاهی دیگر است باین دلو ازین جا باید کشیدند
 و در آن جا پاک ریختند از جا اول نوزده دلو دیگر برکشند پاک شود
 و از جا دوم بیست دلو باید کشید تا پاک شود و اگر دو از جا اول کشید
 و برنجند و سیم دلو را در جا پاک ریختند از جا اول هفده دلو دیگر
 برکشند پاک شود و از جا دوم هزده دلو باید کشید و اگر از جا اول
 چهار دلو برکشند پس دلو بیرون ریختند و چهارم در جا پاک ریختند
 از جا اول شانزده دلو برکشند پاک شود و از جا دوم هفده دلو

دیگر

باید کشید و اگر چهار دروازه اول بیرون رختند و پنجم را در جا
 پاک رختند از اول باز زد و دلو دیگر باید کشید و از دوم باز زد
 و اگر از جا اول نه دلو بیرون رختند و دوم را در جا پاک رختند
 روایت اصفی کبر بخاری از جا اول و دلو بر باید کشید و از جا
 دوم هم دلو باید کشید و روایت ابو سلیمان جوزجانی از جا اول
 و دلو باید کشید تا پاک شود و از جا دوم باز زد و دلو باید کشید
 تا پاک شود و این بنا بر آن اصل است که ابو صفی و ده بان ریخته
 فرمود و ابو سلیمان باز ده بان یکی ریخته فرمود اصل آنست که ریخته
 چپات دارد و باید را چپاب داند تا اگر از جا بلند نوزده دلو
 بیرون رختند و بیستم را در جا دوم رختند اول پاک شود و از جا
 دوم یکی دلو باید کشید و اگر در نهم یکی جا بلند جا آب میکشد
 مسافت میان چند باید اگر زمین سخت به پنج گز رسد بعد و اگر جا
 نجاست پاک میکشد چون طول و عرض او را بکشد آنکه که بیرون آید
 پاک بعد یابنه چون از نجاست اثری نبوده در آن آب پاک باشد
 اگر جامی بلند شد و زمین آب او را فرو نهد بین باز بر آمد اگر جا
 مسوز ترست با جماع بلند شود اگر جامی است که تمامی آب آن می آید
 کشید تا پاک شود و دلو بر کشیدند در جا آب نماند چون آب

بر آید پاک شود اما اگر جامی است که و بر آید دلو می باید کشید تا پاک شود
 و کشیدند آب نماند چون آب بر آید پاک شود بعضی گفته اند که باقی
 بکشند تا نیست تمام شود که بعد بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه بقیه
 اگر لاه برک بلند در جا افتاد امام ابو یوسف گفته که یکی و دو غصوت
 دلیل میکند که چون به شود نجس شود و اگر شکل کوسه بکشد یا شست
 در جا افتاد بلند شود یا نه از امام محمد سواد که بگوید گفت یک و دو
 غصوت قول امام محمد دلیل میکند که بیشتر شود نجس شود و بعضی
 از مشاع گفته اند که تا بسیار نشود بلند نشود و چند بسیار آن بود که
 هم دلو به شکل بر نیاید و این روایت امام ابو حنیفه است و روایت
 امام محمد مقابل آنست که تا چهار یکی روی آب بر نشود از آن بلند
 شد و این جا بعد که خشک بعد و ریت اما اگر ترست یا نیمه
 یا از آن خریا از آن گاوین یا اسب یا بیل جا بلند شود و همچنین اگر
 افکنده مالکان و بط و متاع آب در جا افتد جا بلند شود اما از
 انما خد کبوتر و کبچک آب بلند نشود اگر چنانکه بعد در جامع صغیر
 که گوید که پس افکنده آغ از مرغان نموزد کوشه او را پاکست جز مالکان
 و بط اگر آب می عمل در جا رختند در متاع آونزه از امام ابو حنیفه
 که اگر آب قیقل بعد صد دلو بکشند پاک شود و اگر آری نموده چهل دلو

کتاب افکنده در جا

کتاب افکنده در جا

بکشند بک شود و از امام محمد روایت است که اگر آب غسل است جعل
 بکشند و اگر آب وضو است بکشند و لو بکشند پاک شود و اگر آب مکروه
 یا آب مشکوک در جامی ریختند چند آب پاک بکشند تا پاک شود از امام
 ابوحنیفه روایت کرده اند که در هر یک از این دو دلوئی چند بکشند
 پاک شود و مختار روضه امام راه فری الدین است که در آب مکروه
 ده دلو بکشند و در آب مشکوک بیست دلو بکشند تا پاک شود
 و معتبر در هر جامی ده دلو آن جا است و بعضی گفته اند که معتبر
 دلوئی است که در آن یک ساعه بکشد و اگر مقدار است دلو
 در یک دلو بزرگ بکشند در است باشد بنا بر وضو مقصود است
 حیوان در جامی افتاد نمرد و بوسید یا بر آماشند جمله آب آن
 جا پاک بکشند خرد بعد آن حیوان بزرگ اگر مورخ یا ماکیان را
 جا افتاد و معلوم ریغ شود که کی افتاد و نه بوسید و نه
 آماشند تا یک شب روز اعادة بکشند اگر از آن جا وضو باشد
 باشند و بشویند هر چیزی را که آب آن جا بدان رسید بود و اگر
 بوسید یا آماشند باشد تا سه روز باز کرده اند نه یک امام
 ابوحنیفه و نه یک صاحبیه باز نکرد و اندک مکرر آنک بداند که کی افتاد
 و این روایت در منظومه در باب امام ابوحنیفه آمده است

در جاشها انتفاع و حدث فی البیوت فی مثل ذلک فیسئذ
 فی التی لم یختص مذیوم و یحییها فمذیوم العلم المقوم در و
 ع اندیشه البیوت یحفظ در کله شیخ کرده الحیم من البیوت و الحامی
 الحال و الطام من القاهر و این مسئله در منظومه در باب ابوحنیفه
 است و الحنفی الداضل یترک یغیر لذلک لا یطهر و الاکثر یحس
 و اکثر بل یحیی یغیث الی و قد زکی طهر مما الشیبه صورت
 مسئله اگر حنفی بطلب دلو در جا فرو رفت نه یک امام ابوحنیفه
 هر دو یحیی باشند مژده و هم آب و نه یک امام ابو یوسف هر دو
 بر حال خود باشند مژده و همچنان خسته و آب همچنان پاک و نه
 امام محمد هر دو پاک باشند در شرع طحاوی و در جامع صغیر صاحب
 آورده صحیح قول امام ابوحنیفه است که مژده یحیی است بقاء جناب
 در باره اعضا و آب یحیی است با قول ملا فاء و فتوی برین است
مسئله ششم در باب شقی هر بوسنی بد با غنای پاک شود
 خنانک بوسیت یکن و کرک و شیر و یوز و آن بدین ماند و او
 بعد نماز کز آن بدین برو و وضو یا حق از او مکر بوسیت خوک و کوفی
 که بد با غنای پاک شود در نصاب الفقه آورده که بوسیت یکن و یوز
 و کرک بد با غنای پاک شود و قوی برین است بدانکه بد با غنای بد و نوع است

جفتنی و یک جفت آنست که او را دباغت دهند بخنجر که جفت
 داری بعد خون نکل و مازو و غیر آن و یک آن بود که دباغت بخنجر
 حاصل آید که او را جفت نبود چنانکه بافتات خشک کشید یا
 خاک و در هدایه آورده هر چیزی که مانع تن و فیما بود آنرا
 بنزد دباغت بود موی گهی و موی مردار و استخوان گهی
 و استخوان مردار جز استخوان و موی خوک جمله ناک است نه یک
 موی یک امام شافعی بیدست و نزدیک امام مالک موی مردار
 بیدست و استخوان وی بیدست اما موی مردار و استخوان که
 ناک است و قی بود که برو جری نبوده ناک استخوان مردار در جا
 افتد و برو جری نباشد جا بلند شود و اگر خشک بود و برو
 جری نبوده بلند نشود بخلاف استخوان خوک که جا را بلند
 کند هر جا که باشد اما در استخوان بیل دور و این است
 بقول امام محمد نجلی است و بقول امام ابو حنیفه و ابو یوسف ناک
 است دلیل آنکه رسول علیه السلام از برای فاطمه رضی الله عنها
 سوار از استخوان بیل کرد بعد از آن چن بیدی او را بوندن
 آن نموهی اگر دندان قوی برآمد اعداوت آن روا بود اگر
 زیادت از درمی باشد اگر شخص موی گهی دانه زاید از درمی بوندن

شاخ

و باوی نماز میگذارد مختار آئینه فتوح است که او را بدهد در بند
 آورده که ده جز از مینه ناک است بشم گویند و شش و موی
 و مرغ و شیر و استخوان و نیم گاو و گوسفند و آهو و سم
 و پست و خرو و ناخن و منقار و در آب دهان مرده دور و
 است و درین ده جز کفیم خلد و امام شافعی است امام موسی
 خوک و استخوان او نجس است باجماع زیرا که نجس العین است و این
 رشتند داده اند از موی خوک و دندان را از برای ضرورت
 در کتاب دباغ آورده هر چیزی را که گوشت او روا بود که
 بخورد و ج کند بیع حلال و روا بود مگر خوک که بیع حلال و
 روا نباشد اگر چه ج کند اگر شخصی باز گوشت خود را دج کشد
 گوشت او ناک بود و بیع آن گوشت روا بود و مشتری را
 انتفاع از آن گوشت روا بود همه طعمه پس و گوشت و ماز و نور
 خود را و اگر باغ ازین گوشت در جا افتد بلند نشود و اگر با
 این گوشت نماز گذارد نمازش روا بود و قوی برین است اندک
 درین باب آنست که گوشت هر چیزی که بدباغت ناک شود
 گوشت او بیع ناک کفوه اگر در آب اندک افتد بلند نکند
 آن را و نماز با آن روا بود اما خونی آن گوشت با جماع روا

مطابق حدیث پاک است

مطابق حدیث کثرت خروج

در آنکه حیضی که پاک بود دلیل نکند بر چله ای آویخته باشد که حیضی
 پاک باشد و خوردن آن حرام بود چنانکه کل پاک است و خوردن
 آن حرام است اگر یکی از آب باران ترشد و یا در آب رفت
 و میرون آمد و خود را بپاشاند و آب اندام او بجا آمد رسید
 چنانچه بلند شود یا نه بنگرند اگر موی او از بیه ترشید و از
 بالای موی بیش تر نباشد چنانچه بلند نباشد و این تقدیر تصاب
 باشد و اگر با موی که از آن نافت مشک بود نماز روا بود
 یا نه بنگرند اگر آن نافت تر بود روا بود و اگر خشک بود روا بود
 در ذبیره می گوید اصح آنست که نماز با نافت مشک روا بود
 نه تفصیل در قفاوی بحث می آید که نافت مشک پاک است و در
 خوردن او پاک نیست اگر زهره که سفید در آنست مجروح در
 آنوقت نماز با آن روا باشد بشرط آنکه پاک باشد و شسته بعد از آن
 در آنست در آنوقت اگر خری در شکم زهره و بکشد آن
 نمک پاک باشد و مخفی اگر خوب بچسباید بپوشد پس
 خاکستر آن در جاه افتاد آن جا بلند شود و این جمله قول امام
 محمد است و در خلاصه الفتاوی آفته که فتوی بر قول محمد است
مسئله ششم و یکم در بیان یستم بدانست تیم در است

در آنکه حیضی که پاک بود دلیل نکند بر چله ای آویخته باشد که حیضی پاک باشد و خوردن آن حرام بود چنانکه کل پاک است و خوردن آن حرام است اگر یکی از آب باران ترشد و یا در آب رفت و میرون آمد و خود را بپاشاند و آب اندام او بجا آمد رسید چنانچه بلند شود یا نه بنگرند اگر موی او از بیه ترشید و از بالای موی بیش تر نباشد چنانچه بلند نباشد و این تقدیر تصاب باشد و اگر با موی که از آن نافت مشک بود نماز روا بود یا نه بنگرند اگر آن نافت تر بود روا بود و اگر خشک بود روا بود در ذبیره می گوید اصح آنست که نماز با نافت مشک روا بود نه تفصیل در قفاوی بحث می آید که نافت مشک پاک است و در خوردن او پاک نیست اگر زهره که سفید در آنست مجروح در آنوقت نماز با آن روا باشد بشرط آنکه پاک باشد و شسته بعد از آن در آنست در آنوقت اگر خری در شکم زهره و بکشد آن نمک پاک باشد و مخفی اگر خوب بچسباید بپوشد پس خاکستر آن در جاه افتاد آن جا بلند شود و این جمله قول امام محمد است و در خلاصه الفتاوی آفته که فتوی بر قول محمد است

در آنکه حیضی که پاک بود دلیل نکند بر چله ای آویخته باشد که حیضی پاک باشد و خوردن آن حرام بود چنانکه کل پاک است و خوردن آن حرام است اگر یکی از آب باران ترشد و یا در آب رفت و میرون آمد و خود را بپاشاند و آب اندام او بجا آمد رسید چنانچه بلند شود یا نه بنگرند اگر موی او از بیه ترشید و از بالای موی بیش تر نباشد چنانچه بلند نباشد و این تقدیر تصاب باشد و اگر با موی که از آن نافت مشک بود نماز روا بود یا نه بنگرند اگر آن نافت تر بود روا بود و اگر خشک بود روا بود در ذبیره می گوید اصح آنست که نماز با نافت مشک روا بود نه تفصیل در قفاوی بحث می آید که نافت مشک پاک است و در خوردن او پاک نیست اگر زهره که سفید در آنست مجروح در آنوقت نماز با آن روا باشد بشرط آنکه پاک باشد و شسته بعد از آن در آنست در آنوقت اگر خری در شکم زهره و بکشد آن نمک پاک باشد و مخفی اگر خوب بچسباید بپوشد پس خاکستر آن در جاه افتاد آن جا بلند شود و این جمله قول امام محمد است و در خلاصه الفتاوی آفته که فتوی بر قول محمد است

در آنکه حیضی که پاک بود دلیل نکند بر چله ای آویخته باشد که حیضی پاک باشد و خوردن آن حرام بود چنانکه کل پاک است و خوردن آن حرام است اگر یکی از آب باران ترشد و یا در آب رفت و میرون آمد و خود را بپاشاند و آب اندام او بجا آمد رسید چنانچه بلند شود یا نه بنگرند اگر موی او از بیه ترشید و از بالای موی بیش تر نباشد چنانچه بلند نباشد و این تقدیر تصاب باشد و اگر با موی که از آن نافت مشک بود نماز روا بود یا نه بنگرند اگر آن نافت تر بود روا بود و اگر خشک بود روا بود در ذبیره می گوید اصح آنست که نماز با نافت مشک روا بود نه تفصیل در قفاوی بحث می آید که نافت مشک پاک است و در خوردن او پاک نیست اگر زهره که سفید در آنست مجروح در آنوقت نماز با آن روا باشد بشرط آنکه پاک باشد و شسته بعد از آن در آنست در آنوقت اگر خری در شکم زهره و بکشد آن نمک پاک باشد و مخفی اگر خوب بچسباید بپوشد پس خاکستر آن در جاه افتاد آن جا بلند شود و این جمله قول امام محمد است و در خلاصه الفتاوی آفته که فتوی بر قول محمد است

و بعد از آنکه پیغمبر و امیرالمومنین عثمان رضی الله عنهما که رسول الله علیه السلام
اجتکام حیض را نمی کنند از پیه شنبه روز آغاز کنند و برسد ختم کنند و از
چهارده تن روایت میکنند این حدیث را پس معلوم شد که از پیه که
وارد زیادت نیست و هر چه زیادت شود برسد و باکم شود
پیه شنبه روز استیجاب بعد و آن زن بیند از پیش خبی و زردی
حیض بعد نماند بپیدی خالص و نزد یک امام یا فقیه بگوید
دوین پس پسرخی و بیامی و نزد یک عالم یا فقیه است
نوز است پسرخی و سیاه و سفید و زرد و ویش رنگ
نیز و زردی بجه صفت باید تا حیض بعد بعض از مباحی گفت
که رنگ نوز یا بعض گفته اند هم رنگ جرک دندان و خولج ابو
ایسحاق گفته هم رنگ ابریشم و شیخ ابوعلی دقاق میگوید اگر غالب
پسرخی بعد حیض بعد و اگر غالب سفیدی بعد حیض بعد و
حیض و نقایس مانع است نماز کراهت و روزه داشتن را و در
مسجد را و طواف کعبه را و قراءت قرآن را و بیعت مسجد و
شریعت را مگر آنکه با غلاف بعد و نزدیکی کردن شود
مانع است و جنابت نیز مانع است پیش مسجد و قراءت
میش مسجد را مانع است و قراءت را مانع است و روایت

در حیض و نفاس

و طی کند زن خود را پیش از غسل چون با کثرت حیض پاک شود یعنی ده
روز و یکم از روز روز روا شود و طی او پیش از غسل یا از آنکه وقت
نماز بر او بگذرد و اگر زن را حیض منقطع شود زیاد از پیه
شنبه روز و این معروفه و بی شود و طی نکند او را تا عادت او تمام
شود و چون طهر مختل شود میان دو خون در مدت حیض
آن طهر حیض گیرند و در مدت نقایس نقایس بعد و اقل طهر
بازد و شنبه روز بعد و اکثر او را جدی نیست و در اقل طهر امام
شافع با ما موافقات و بدانکه طهر انواع است طهر طویل و
طهر ناقص و طهر در پست صحیح و طهر مختلف طهر طویل شش ماه
است و آن نفس عادت را شاید و طهر ناقص کمتر از پاره و بسیار
است تا مات با یک نماز کراهت و اجابت و طهر در پست باز د
شنبه روز است که فاضل شاید میان دو خون و طهر صحیح است که
صاحبه عادت مکرر دیده باشد و طهر مختلف است که بعد از
طهر در پست یعنی تمام آلاش بیند بر قول امام ابوحنیفه بعد از
تمام یا یکی نماز کراهت و بر قول امام ابو یوسف بطریق اصالت و بر قول
امام محمد بطریق بدل و خون استیجاب همچون خون بینی است
و دائم روان بود مانع نبود نماز را و روزه و و طی را و اگر خون زیاد

پیش

سوره اکثر خیر از این پس آنجای زیاد شود اینجا بود و این
 اورا سطر السور بود و یا که طاق و یا یکن و یا انقضات ربع و یا
 زحاف و یا لم و یا جراحی که خوشی است اینست از برای عرض
 از برای او می باشد و بکند از بکآن وضو عرض و نعل که خواهد
 نعلی که در وقت که وضو ساخته نگردد و چون آن وقت بگذرد
 وضو باطل شود و این جائه است که بگذرد بر نشان یک وقت
 می گذرد مگر آنکه این حدث یافته میشود در آن وقت و نغایس
 خوبه است زنا بعد از زلف فرزند بیند و هر خون که زن چاند
 بیند اینجا بود و نزد یک امام شافعی مر جائله را نیز ضعیف
 میشود و در منطومه میگوید و الجیض فی الحامل لیضاً یوجد
 سقط که پیدا شده باشد بعضی از خلق او ولد بود و اقل نغایس
 چندی نیست و اکثر نغایس چهل روز است و آن بر چهل زیاد است
 اینجا بود و اگر دو وجه یک شکم زلف نغایس نه یک از ولد
 اول بود و نه یک امام محمد از ولد دوم **قسم سوم**
 ازین کتاب بیان آید این و آنجا است **قسم**
ششم و چهارم در بیان احوال بدانکه حدث بر دو نوع است
 حقیق و حکم آنست حقیق چنانکه بول و غایط و بیج چنانکه خواب

کتب معتبره

و بیرون و در بوانکی و خند و غوغه در نماز که در روی رکوع و سجده باشد
قسم پنجم در بیان احوال بدانکه حدث بر دو نوع است
 و نوع است غلیظه و خفیه هر یکی ازین هر دو نوع است
 مزیه و غیر مزیه آنست نجاست غلیظه خون چون دریم و دره
 و منی و بول آبی و غایط و خمر و مزه دار و انگیزه مالکین و رطوبت
 و آن گوشت او بخورند چون آبست و خرد و سیل و پس در وقت
 مسک و در دکان دشتی و سیرکین مطهر اند یک امام ابو حنیفه
 اما نزد یک امام ابو یوسف و محمد سیرکین خرد و مثل آن مطلق
 نجاست خفیه است و در منطومه در باب امام ابو حنیفه میگوید
 و لیس یغی الثوب فوق البدن **قسم** و قد را به بالکثیر المقطم
 آنست که زعفران تقطیل است سیرکین آن گوشت او بخورند و حاکم
 بایان خفیه است و سیرکین غیر ماکول الله غلیظه است و این در منطومه
 در باب امام زکریا و زکریا و زکریا و زکریا و زکریا و زکریا
 و خمره الاکل نفوی و ضعه و حکم نجاست غلیظه بقول امام
 رحمه الله آنست که مقدار درم شرعی از آن نجاست رسد غوغه
 تا با آن نماز کند روا بود و نه یک امام شافعی با قلیل آن نیز نماز
 روا بود و در زیادت از درمی اجماع است که نماز با آن روا بود

حدیث معتبره

و در مقدار درمی نمره احوال است نه یکی بعض مقدار نصف است آن
 مقدار نیک است هر قدر در بنایج آوند اگر بجایه بجایی رسد مثل
 غرض تمام است بنایج جواز مکتوب باشد و نه یکی بعض درم نمری
 معتدل است و این اشارت قدوری است فان تجاوزت آنجا
 حاکم بحکم الحاکم او التامیغ و انک مقدار درمی غفوت از روی
 شیطاست یا از روی وزن درین بر احوال است نه یکی بعضی بنط
 مجرم معتبرست و نه یکی بعض وزن درم اما روایات و مختار فتوی
 آنست که امام جعفر حد و این میگوید اگر بجایه رقیفه است چون
 بول و غیر مقدار درم بحسب بنط معتبرست و اگر بجایه مستحکم
 یعنی تن دارد چون خون و مٹی و غدت و پیرکین مقدار درمی
 بحسب وزن معتبرست و درمی چهار دانگ و دانک شش حبه
 است و حبه دو جواب است این بیان بجایه غلیظه است
 که تقدیر کرده اند اما بجایه حقیقه بول ماکول الله است
 چون شتر و گاو و گوسفند و بول اسب نه یکی امام مختار
 است و پس انداخته بسیار طبر خفیفه است چون شاهین و باز و عقاب
 و موش کبوتر و چکم بجایه حقیقه آنست که تا بزرگ جامه نرسند
 غفوتست و چون بزرگ رسند مانع جواز نماز بود و معتبر دروغ

بحسب بنط معتبرست

کتلی جائه است بروایت صحیح نه دروغ موضع که بخار بر آنجا
 رسد اگر پس انداخته بسیار طبر در آید آب افتاد آن آب در اند
 شود بنا بر آنکه در شوارت نگاه داشتن بنایج از آن و فتوی
 برین است خوبه که در رکهای دبیجه و در رکعتی روی بلع ما
 باک است و جامه را بلبند نکند اگر چه زاید بر درمی بود و نه یکی امام
 ابو یوسف در خوردن غفوت و در جامه غفوتست زیرا که اگر
 از روی ثوب ممکن است و در آن کتلی نیست اما مختار آنست
 غفوت در ثوب و در آن کتلی و باک است خون مایعی و کتلی
 و شسته و شیش و پچ است خون کتله و کبر و شش دشتی و غفوت
 لغاب بغل و جاز و بول که مشیغ شود بر جامه یعنی در رضا
 مثل پیر سوزن که جامه رسد و نیز غفوت بول و پس انداخته
 خفاش بهر چه رسد بر جامه و آب و غفوتست بول و پس
 انداخته موش و روایت کل کردن محمد بقل که بر کین روی
 آمیخته بود چون غالب کل بود و آب باک برشته باشند و پس
 این روایت درم در خطه است روز باران یابی را بلبند نکند اگر چه
 مخلط بود بعد از آن چون مطر غالب بود و خطه است بول بلبند
 و جامه نیز بلبند نکند اگر چه کثیر فایض باشد یعنی البوی سالیج و از آنجا

مختار

مطلق

باید که مشایخ ما
 رحمهم الله

دادند و گفته اند که این بخارا با کسب اگر چه مختلط بعد از آن است که
 گویند که در آن زمان که کوشه او بخورند در جامی بول کند و
 است آنرا بر کشد و بعد یکی امام ابو حنیفه و ابو یوسف و زهدی یکی امام
 محمد حاجت ببرد بکشد نه آب آن مگر آنکه غالب شود بر آب
 و او را از ظهوریت بیرون آرد و اصل مسئله آنست که بول آبی گوشت
 و خوردن زهدی یکی امام محمد یکی است در منطومه در باب او می گویند
 و ظاهر بول الکوانیه نوکلی و زهدی یکی امام ابو حنیفه و ابو یوسف
 فحش است نجاست خفیه و خفیه آن نه یکی امام ابو حنیفه حرام است
 و زهدی یکی امام ابو یوسف حلال است برای ندای مع برای دار کردن
 و زهدی یکی امام محمد حلال است شرب او مطلقا ندای را و غیر ندای
 دلیل امام ابو یوسف و محمد آنست که قومی از قبیله غزنه بنزد یکی
 رسول علیه السلام آمدند و شکمهای ایشان آما سید بود رسول علیه
 السلام ایشان را فرمود با شامیدن بول و شیر شتر اگر نجس بود
 نغرموهی زیرا که استعمال حرام حرام است اما دلیل امام ابو حنیفه
 این حدیث است **استنیر هو الحق بقول فان غائنه عذاب**
الغزیه رسول علیه السلام آنرا که بیز شیرین از بول اگر
 بول پاک بودی بر هیز از آن بپیمودی و تا ویل غصه ایشان است

بهر هیز از و نغرموه

رسول

رسول علیه السلام شفا ی ایشان مع اهل غزنه در بول شتر بودی
 بعد و آن خاصه در حق ایشان است بخارا از آن غنوی بول امام ابو حنیفه
 است که شرب بول حلال نیست اصله آبی حکیم بول حیوان است
 گفته آمد اما شیر حیوان را چکم چیست بداند شیر آب بر بول
 امام ابو یوسف و محمد پاک است شاید خفیه و از امام ابو حنیفه
 دو روایت است اما غنوی بر آنست که پاک است و یکی خفیه آن حرام
 است و این روایت در قنای خانه آمده است و شیر خفیه بول امام
 مالک پاک است و بول علماء مار که الله بروایت صحیح پاک است و یکی
 شاید خفیه محاکم شیر لقمی و کلی پاک است و یکی شاید خفیه
 اما شیر یک را چکم چیست در نوار امام محمد آفند که آب دهان
 یک و آب بینی وی و آب ضم وی و خوی او بیدست محاکم یک شیر او
 بیدست این جمله را شیر از برای آن نیست و لقمه ناکج را در شیرین
 سخن نیاید و یک با آید در جمله احکام که گفته بر اوست
مسئله **باید دانست که نجاست و نجاست و نجاست**
 بر آنکه نجاست مرسته که بجا می رسد بازالت من آن پاک شود جامه
 و آبی بشستن زایل شود عفو نیست چنانکه چنانچه بر دست
 ت لغد و رنگ بگذرد و نجاست غیر مرسته پاک نشود تا مادام که

طاهر است

شیر

شك و زامه اکون

اکنون این دعا گوئی اهل ایمان که باین اعتقاد را یا جبری و یا زاید است که در اول
 مطلق است که بوقت خواندن این کتاب آن مرد که دین را و این دعا گوئی اهل ایمان را
 دعا بدارد و در فصلی بدانکه باری یمان کرد و بدین معجزه و وحی در آید و در اول
 و اسلیم گفتن ایمان بعد به بند یکا مر خدا بر او وحی و قبول گفتن آن فرموده است و بار دهم
 و توحید یکی گفتن بعد و یکی دانستن مر خدا بر او وحی و معرفت شناخت خدا و بعد وحی
 صفات سزاوایی وی از صفات ناپیدا و چون این معانی معلوم شد باید دانستن که
 مرصیه است بر هر عاقل که بشناسد و بگوید که وی را آفریدگار است که وی را وحی
 عالم را هست گردانید است بعد از بیستی که است بذات خود و بلکه است صفات خود
 وی را انباز نیست و وی را یکس نیازی نیست و هیچکس از وی بی نیاز نیست و است توانا
 و داناست و شنوایست و گویاست و بینایست و زندگایست و بیجان نیست و توانایست
 وی با کمال نیست و دانایست و بدل و اندیشه نیست و شنوایست و بیگوش نیست و شنایست
 وی بخود و دیده نیست و گویایست و بیگام و زبان نیست و موصوف است صفات سزا و
 منزله است از صفات ناپیدا و بهم وجه هم مخلوق مانند جانک خود را صفات که پس گفته
 شد و سوال السبع البصیر و هر ضال که در وهم و وهم صورت شود که وی جان است و وی
 را آنست بلکه آفریدگار آنست و از صورت و خیال و مثال منزله است و هستی و بر آغاز
 نیست و سببی شدن نیست و بهم صفات از صفات وی نوشونده نیست و سببی بودن
 نیست بر جهان صفت که در ازل بود تا ابد هم بران صفت باشد هرگز نبوده که وی بود و هرگز
 نیامده که وی نیامده در مکان نیست و از مکان نیست در جهت نیست و زمان بر وی گذر
 نیست که آفریدگار زمان و مکان است و جهت است ذات وی جسم نیست و جوهر نیست و عرض
 نیست صفات وی غیری نیست و غیر ذات وی نیست و هر چه هست و بود و باید
 از نیکی و بدی چون گفت و ایمان و طاعت و عصیان همه بخواست و تقدیر و علم وی است و هر چه

[illegible]

